

مشقی نعلی

تالیف

سید محمد باقر نجفی

جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدینه شناسی

نویسنده:

محمد باقر نجفی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	مدینه شناسی - جلد ۱
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۲۸	پیشگفتار
۴۷	مقدمه مؤلف
۵۵	کتاب اول: مسجدهای مدینه
۵۵	فصل یکم: مسجد قبا
۵۵	الف: قبا در گذرگاه هجرت
۵۹	ب: قبا میزبان مهاجرین
۶۲	پ: قبا، نخستین مسجد اسلام
۶۹	ت: بنای مسجد قبا
۷۸	فصل دوم: مسجد جمعه
۷۸	الف: نخستین نماز جمعه
۸۶	ب: بنای مسجد جمعه
۸۹	فصل سوم: مسجد نبی صلی الله علیه و آله
۸۹	الف: گزارشی کلی از تاریخ بنای مسجد نبی
۸۹	۱/ الف: از آغاز تا وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله
۹۸	۲/ الف: توسعه عمر بن خطاب، خلیفه دوم
۱۰۴	۳/ الف: توسعه عثمان بن عفان، خلیفه سوم
۱۰۸	۴/ الف: توسعه عمر بن عبدالعزیز
۱۱۷	۵/ الف: توسعه مهدی عباسی
۱۲۴	۶/ الف: تعمیرات مسجد از ۶۵۵ تا ۸۹۸ هجری قمری
۱۲۸	۷/ الف: اهتمام عثمانی ها

- ۱۳۶ الف: توسعه انجام شده از سوی دولت سعودی
- ۱۴۰ ب: آثار و جایگاه های تاریخی- معنوی مسجد النبی
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۰ ۱/ ب: خانه و مقبره محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۸ ۱- ۱/ ب: مقبره محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۱۵۷ ۲- ۱ ب: مرقد فاطمه
- ۱۶۰ ۳- ۱ ب: تاریخ بنای مرقد و حجره
- ۱۶۷ ۲/ ب: منبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۱۷۸ ۳/ ب: محراب محمد رسول الله
- ۱۸۸ ۴/ ب: روضه شریف
- ۱۹۲ ۵/ ب: ستون های قدسی
- ۱۹۷ ۶/ ب: مکان اهل صفه
- ۱۹۸ ۷/ ب: ابواب مسجد النبی
- ۲۱۳ ۸/ ب: موضع جنائز در مسجد النبی
- ۲۱۵ ۹/ ب: مناره های مسجد النبی
- ۲۱۷ فصل چهارم: مسجد قبلتین
- ۲۱۷ الف: قبله گاه مسلمانان
- ۲۲۱ ب: تغییر قبله
- ۲۲۳ پ: مکان تغییر قبله
- ۲۲۵ ت: بنای مسجد قبلتین
- ۲۲۸ فصل پنجم: مسجد سُقیا
- ۲۲۸ الف: روستای سُقیا
- ۲۳۲ ب: بنای مسجد سُقیا
- ۲۳۶ فصل ششم: مسجد فضیخ
- ۲۳۶ الف: واژه فضیخ

- ب: فضیخ، ردالشمس؟ ۲۳۸
- پ: بنای مسجد ۲۴۲
- فصل هفتم: مسجد مصلی ۲۴۵
- الف: نخستین نماز عید در اسلام ۲۴۵
- ب: نخستین مکان نماز عید ۲۴۶
- پ: مصلی، غمامه؟ ۲۴۸
- ت: بنای مسجد مصلی ۲۵۳
- فصل هشتم: مسجد ذباب ۲۵۵
- الف: کوه ذباب ۲۵۵
- ب: بنای مسجد ذباب ۲۵۷
- فصل نهم: مسجد اجابه ۲۶۰
- الف: دعا و اجابت ۲۶۰
- ب: بنای مسجد اجابه ۲۶۲
- فصل دهم: مسجد بنوحارثه ۲۶۵
- فصل یازدهم: مسجد بنوظفر ۲۶۷
- فصل دوازدهم: مسجد شجره ۲۷۱
- اشاره ۲۷۱
- الف: میقات حج پیامبر ۲۷۱
- ب: دُوَالْخَلِیْفَه ۲۷۶
- پ: بنای مسجد شجره ۲۸۴
- فصل سیزدهم: مسجد مُعَرَّس ۲۸۸
- اشاره ۲۸۸
- الف: منابع فقهی ۲۹۰
- ب: منابع جغرافیایی ۲۹۴
- پ: مکان فعلی ۲۹۶
- فصل چهاردهم: مسجد ابی بن کعب ۲۹۸

- فصل پانزدهم: مسجد عتبان بن مالک ۳۰۲
- اشاره ۳۰۲
- الف: عتبان بن مالک کیست؟ ۳۰۳
- ب: خانه عتبان بن مالک کجاست؟ ۳۰۶
- فصل شانزدهم: مسجد ابوذر ۳۰۸
- فصل هفدهم: مسجد ابوبکر ۳۱۲
- فصل هیجدهم: مسجد عمر ۳۱۳
- فصل نوزدهم: مسجد علی ۳۱۴
- فصل بیستم: مسجد علی غریض ۳۱۶
- فصل بیست و یکم: مسجد ننتیهاالوداع ۳۲۰
- اشاره ۳۲۰
- الف: ننتیهاالوداع، مکان تودیع ۳۲۰
- اشاره ۳۲۰
- ۱/ الف: ننتیهاالوداع، غزوه احد؟ ۳۲۱
- ۲/ الف: ننتیهاالوداع، سرّیه مؤته ۳۲۲
- ۳/ الف: ننتیهاالوداع، غزوه تبوک ۳۲۴
- ب: بنای مسجد ننتیهاالوداع ۳۲۶
- کتاب دوم: خانه های مدینه ۳۳۱
- فصل اول: خانه کلثوم بن هدم، سعد بن خيثمه ۳۳۱
- فصل دوم: خانه ابویوب انصاری ۳۳۹
- الف: میزبانی ابویوب ۳۳۹
- ب: خانه ابویوب ۳۴۳
- فصل سوم، خانه کعب بن اشرف ۳۴۶
- الف: کعب بن اشرف ۳۴۶
- ب: موقعیت خانه کعب بن اشرف ۳۵۰
- پ: آثار خانه کعب بن اشرف ۳۵۲

- ۳۵۵ فصل چهارم؛ سقیفه بنی ساعده
- ۳۵۵ الف: رحلت پیامبر
- ۳۵۶ ب: سقیفه بنو ساعده
- ۳۵۷ پ: گردهمایی سقیفه بنی ساعده این تمهید خ رضی الله عنهم تمهید الحمد لله دقت کن الله اکبر رل شود؟؟؟
- ۳۶۰ ت: بنای سقیفه بنی ساعده
- ۳۶۳ فصل پنجم: خانه عثمان بن عفان
- ۳۶۷ فصل ششم: خانه امام جعفر بن محمد
- ۳۷۰ فصل هفتم: خانه حسن بن زید
- ۳۷۰ الف: حسن بن زید
- ۳۷۱ ب: خانه حسن زید
- ۳۷۵ فصل هشتم: خانه های دیگر
- ۳۷۵ اشاره
- ۳۷۵ الف: خانه رباح
- ۳۷۶ ب: خانه مقداد بن عمرو
- ۳۷۶ پ: خانه خالد بن ولید
- ۳۷۹ کتاب سوم: چاه های مدینه
- ۳۷۹ فصل اول، چاه غرس
- ۳۷۹ اشاره
- ۳۸۴ ب: موقعیت جغرافیایی چاه غرس
- ۳۸۷ فصل دوم چاه حاء
- ۳۸۷ الف: «بئرحا» در لغت
- ۳۸۸ ب: چاه حاء در حدیث و تفسیر
- ۳۹۱ پ: چاه حاء، قصر بنی حدیله
- ۳۹۵ فصل سوم؛ چاه رومه
- ۳۹۵ الف: رومه، مُرْتَنی
- ۳۹۸ پ: موقعیت جغرافیایی چاه رومه

۴۰۲	فصل چهارم؛ چاه بُضاعه
۴۰۲	اشاره
۴۰۵	ب: موقعیت جغرافیایی چاه بضاعه
۴۰۸	فصل پنجم؛ چاه سقیا
۴۱۲	فصل ششم؛ چاه اریس، خاتم
۴۱۲	الف: انگشتر پیامبر
۴۱۵	ب: انگشتر پیامبر پس از رحلت
۴۱۷	پ: اریس، چاه خاتم
۴۲۲	فصل هفتم؛ چاه بضعه
۴۲۵	فصل هشتم؛ چاه العهن
۴۲۸	فصل نهم؛ چاه ابوتوب، انس بن مالک
۴۳۱	کتاب چهارم: مقابر مدینه
۴۳۱	فصل اول بقیع، دیرینه و آثار
۴۳۱	اشاره
۴۳۵	ب: دیرینه مسلمانی
۴۳۸	پ: موقعیت و آثار تاریخی
۴۳۸	اشاره
۴۵۰	۱/ پ: محو آثار بقیع
۴۵۰	اشاره
۴۵۵	۱ - ۱/ پ: وهابیان نجد و محو آثار بقیع
۴۵۹	فصل دوم؛ مقابر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله
۴۵۹	اشاره
۴۵۹	الف: مقبره عباس بن عبدالمطلب
۴۶۳	ب: مقبره امام حسن بن علی
۴۶۴	پ: مقبره امام علی بن حسین، زین العابدین
۴۶۵	ت: مقبره محمد باقر بن علی

- ث: مقبره امام جعفر بن محمد صادق ۴۶۵
- ج: بیت الأحران، خانه اندوه ها ۴۶۶
- فصل سوم؛ مقابر فرزندان پیامبر ۴۷۱
- الف: مقبره زینب ۴۷۱
- ب: مقبره ام کلثوم ۴۷۵
- پ: مقبره رقیه ۴۷۷
- ت: مقبره ابراهیم ۴۷۸
- فصل چهارم؛ مقابر همسران پیامبر ۴۸۳
- الف: مقبره عایشه بنت ابی بکر ۴۸۳
- ب: مقبره حفصه بنت عمر بن خطاب ۴۸۴
- پ: مقبره زینب بنت جحش ۴۸۴
- ت: مقبره ام سلمه ۴۸۶
- ث: مقبره ماریه قبطی ۴۸۸
- ج: مقبره رمله بنت ابی سفیان ۴۸۹
- چ: مقبره زینب بنت خزیمه ۴۹۱
- ح: مقبره جوئیریة بنت حارث ۴۹۱
- خ: مقبره صفیة اسرائیلیة ۴۹۲
- د: مقبره سوده بنت زمعه ۴۹۳
- ذ: مقبره ریحانه بنت زید ۴۹۵
- فصل پنجم؛ مقابر خاندان پیامبر (بنو هاشم) ۴۹۶
- الف: مقبره فاطمه بنت اسد ۴۹۶
- ب: مقبره ابوسفیان بن حارث ۴۹۸
- پ: مقبره عقیل بن ابی طالب ۴۹۹
- ت: مقبره عبدالله بن جعفر ۵۰۲
- ث: مقبره اسماعیل بن جعفر ۵۰۵
- ج: مقبره نوفل بن حارث ۵۰۷

۵۰۷	ج: مقبره محمد بن حنفیه
۵۰۸	فصل ششم، مقابر عمه های پیامبر (بقیع العتات)
۵۰۸	الف: مقبره صفیه بنت عبدالمطلب
۵۱۱	ب: مقبره عاتکه بنت عبدالمطلب
۵۱۳	فصل هفتم؛ مقبره عبدالله پدر پیامبر (دارالتابعه)
۵۱۷	فصل هشتم؛ مقابر یاران پیامبر
۵۱۷	الف: مقبره عثمان بن مظعون
۵۱۹	ب: مقبره أسعد بن زراره
۵۲۰	پ: مقبره حنیس بن خذافه
۵۲۰	ت: مقبره سعد بن معاذ
۵۲۴	ث: مقبره عبدالله بن مسعود
۵۲۵	ج: مقبره عبدالرحمان بن عوف
۵۲۶	چ: مقبره عثمان بن عفان
۵۲۸	ح: مقبره سعد بن ابی وقاص
۵۲۹	خ: مقبره ابوسعید خدری
۵۳۰	د: دیگر صحابه
۵۳۹	فصل نهم؛ مقبره شهیدان حزه
۵۴۲	فصل دهم؛ دیگر مقابر مشاهیر تاریخ اسلام
۵۴۲	الف: مالک بن انس
۵۴۳	ب: نافع
۵۴۴	پ: نافع شیخ القراء
۵۴۴	ت: زید بن حسن
۵۴۵	ث: سالم بن عبدالله
۵۴۵	ج: مغیره بن عبدالرحمان
۵۴۵	چ: مقابر زنان مشهور در بقیع
۵۴۷	فهرست کتابها

مشخصات کتاب

سرشناسه: نجفی، محمدباقر

عنوان و نام پدیدآور: مدینه شناسی/تالیف محمدباقر نجفی.

مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۸۶ -

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: (دوره): ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۴۴-۴؛ (ج.۱): ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۴۲-۰؛ (ج.۲): ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۴۳-۷:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: چاپ قبلی: سفارت جمهوری اسلامی ایران (بن)، ۱۳XX

یادداشت: کتابنامه

موضوع: زیارتگاههای اسلامی -- عربستان سعودی -- مدینه.

موضوع: مدینه.

رده بندی کنگره: DS۲۴۸/م۴ ن۳ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی: ۹۵۳/۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۵۱۷۲۷

ص: ۱

اشاره

محققان و فرهیختگان کشور با آثار، کتب و مقالات ارزشمند دانشمند محترم مرحوم آقای سید محمدباقر نجفی آشنایی دارند، در میان آثار متنوع و پرجاذبه ایشان، «مدینه شناسی» درخشش خاص دارد؛ زیرا پژوهش در این زمینه با عشق به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او همراه بوده و مرحوم مؤلف نزدیک به بیست سال در بیابان ها و کوه ها و درّه های حجاز گشته و با تحمّل رنجها و سختی های فراوان به دنبال دستیابی به حقایق تاریخ اسلام و آثار مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، وی هرگاه در ذهن خود آن خاطره های تلخ و شیرین را مرور می کرد اشک از دیدگانش جاری می شد.

مرحوم نجفی از معدود فرهیختگانی بود که تنها به گزارش تاریخ نویسان بسنده نکرد، بلکه با طیّ مسیر هجرت و حضور در مناطق مختلف شهر مدینه، توانست حقایق تاریخی را بر جغرافیای فعلی این مناطق منطبق سازد و از اماکن مهم و تاریخی و دینی تصویر برداری نموده، اثری به یادماندنی از خود بجای گذارد.

فصلنامه «میقات حج» در سال ۱۳۷۹ گفتگوی صمیمانه ای با ایشان در باره تألیفاتش انجام داد که در شماره ۳۳ منتشر شد. اکنون مناسب دیدیم در معرفی کتاب، به جای نوشتن پیشگفتار، پرسش و پاسخ حاضر را بیاوریم که حاوی مطالب جامعی است درباره کتاب مدینه شناسی و شرح حال مؤلف. امید است برای همگان سودمند باشد.

معاونت آموزش و پژوهش

بعثه مقام معظم رهبری

پرسش: خواهشمند است قدری در زمینه شرح حال شخصی خود توضیح دهید تا خوانندگان محترم بیشتر با شخصیت جناب عالی آشنا شوند.

پاسخ: من یک ایرانی هستم، جز مشتی قیل و قال، شرح حالی ندارم. از هر جا که امکان یافتم فهمی را تحصیل کردم تا قلب خود را راست کنم.

در خرمشهر به دنیا آمدم. مدرسه و نوجوانی را در خرمشهر و آبادان و تهران گذراندم.

در دانشگاه، اقتصاد و حسابداری، فلسفه و ادب خواندم. مدتها در درس حکمت و عرفان و تاریخ و ادب، سرگردان کلاسها و نیمکت ها بودم.

در تاریخ مدت ها شاگردی مکتب جامع مرحوم محیط طباطبایی و شیوه منتقدی مرحوم مینوی کردم. ۹ سال فلسفه را با مکتب اتمیسم منطقی مرحوم جعفری و عرفان را با دمام مستی و قلندری مرحوم همایی و نورد علامه طباطبایی در فضای وحی و صنایع ادبی فرزاد و جهان نگری های نصر و حسابی و ... اندوختم.

مدتها در الأزهر و دارالکتب مصر جوانی را با بازی پریدن از آتش لفظ ها و خاک نسخه ها تباه کردم و در آخر بی حاصلی خود را با علم قراءات شیخ کبیر محمود امین طنطاوی از یکنواختی نیل و غرور عربیت نیل نجات دادم و گام در وادی کارون نهادم.

چون به ایران باز گشتم، از سرِ غرور و خدمت به فرهنگ و معنویات به تشویق استادان مطهری، جعفری و مرتضی شبستری در مرکز تحقیقات و مدرّسی و محقّقی پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ملی، خیره و حیران ماندم و چشم به دود شعله شومینه سیاست فرهنگی نابینا کردم تا یافتم باید پنجره این بناهای عاریتی را به سوی باغ فرهنگ ایران بگشایم، چشم خود را از عارضه ها پاک شویم و تفریح پر غرور مناقشه و جدال را از طبع کودکی خود بزدایم و از اینجا به این جای خود بنگرم تا عشق و فکر خود را در عشق و فکر تحصیل کنم.

از آن روز گرچه سال هایی می گذرد ولی به هر روی می پندارم چند ساعتی نیست که مشغول تحصیل شده ام تا درس صلح خاموش را بیاموزم. سه سال بر اشغال خرمشهر صبر کردم تا به ویرانه خانه و کاشانه ام خرمشهر نگاهی اندازم، چون در سال

نیافتم و هزاران کتاب و تحقیق بر دارفنا دیدم، درس باقی را از دارفناى حلاج آموختم و بر این نعمت فقر شاکر ماندم. ۵ سال تلاش کردم تا روزها با کار خاموش خرما، عزت صلح خاموش را در استغنا زنده نگهدارم، تا سال ۱۳۶۹ که چون دیگر نتوانستم پرده ترانه صلح خاموش را بنوازم و در صلح با خود و عالمیان صادق مانم، بی هیچ احساس فشاری، حبی یا بغضی به صرف دستیابی فرزندانم به امکان تحصیل دانش نو، دست آنها را گرفته، متوکل بر کشتی شکسته، بی ادعا، به دنیای نو علم و فرهنگ، هجرت شیرین کردیم و پابسته و لال زبان در گوشه ای از زمینهای آلمان پیاده شدیم، بی کفش دویدن بر این ارض اجاره را بر مالکیت آن تنگ کفش ترجیح دادم تا در کنار دانش آموزی فرزندانم، خود و همسر صلح خاموش را در کوچه های جهان بیاموزیم. اینجا یافتیم که هم آنجا و هم اینجا و همه جا جز غریبستان، جهان را نه شهری است که دعوی ملکی بود و نه شهری جهانی است که به پریشانی خاطری ارزد. بی آنکه خود را شیفته روم و چین بیابم، هر دم خود را مخاطب مولانا یافتیم که:

جانا به غریبستان چندین به چه می مانی؟ باز آ تو از این غربت تا چند پریشانی ...

تا چند چند؟ پریشانی؟ ... به ملک بی سنان سنایی افتادم.

پرسش: آیا از دست آوردهای چنین هجرتی خشنودید؟

پاسخ: در نهاد هر هجرت شیرینی، دست آوردها و خشنودی ها است، تلخی همراه شکست است و افسردگی و غم نتیجه هجرت تلخ. سه پسر من به دوره دکتری فیزیک، بیوشیمی، انفورماتیک رسیده اند، و دختر من به آرشتکتوری دانشگاه. خود من روزها صنعت خرما را می ساختم و می آموختم، و شبها با فرهنگ شناسی، خستگی های تلاش مستقل بودن را از آز و کین التیام می بخشیدم.

پرسش: منظور شما از فرهنگ شناسی شبانه چیست؟

پاسخ: ببینید! کلام در خاموشی می زوید، خاموشی در تاریکی نشستن نیست، در خود

نشستن است، فرصتی که ممکن است هر لحظه پدیدار شود، هر جا که به چنین لحظه ای رسیدم توانستم فکر کنم، بنویسم و بر نوشته دیگران بیندیشم، فقط بیندیشم تا فهم خود را درست کنم نه اینکه بخواهم با نفی و اثبات دیگر فکرها خود را کنار آنها بنشانم یا در برابر کسی خود را مدعی فکری بخوانم؛ روشی که هر کس می تواند در آستانه دالان صلح خاموش، به آن ره یابد و خستگی های تلاش را از خود بزدايد تا باز مهیای قبول خستگی های دیگر شود، شیرینی رضا در پذیرایی مدام از رفت و آمد خستگی ها است.

پرسش: در این راه، محور فرهنگ شناسی شما حول چه موضوعاتی دور می زد؟

پاسخ: دو موضوع اساسی پیش روی من بود: «ایران شناسی» تا هویت این جهانی خود را در میراث فرهنگی ایران بجویم و «مدینه شناسی»، تا هویت آن جهانی ام را در میراث اسلامی فرهنگ های جهان بخوانم.

برای من نهایت هر یک، بدایت دیگری بود. هر دو راه به یک میقات رسیدند، نمی دانم کجا؟ نمی دانم چرا؟ چون هر گاه به چنین میقاتی رسیدم، هم خود را گم کردم و هم میقات را.

پرسش: از مدینه شناسی شروع کنیم، از این که از چه زمانی انگیزه چنین پژوهشی در شما پدیدار شد؟ به کجا رسیده ای و تا کجا خواهی رفت؟

پاسخ: در آبان ماه سال ۱۳۵۳ خورشیدی، برای اولین بار طرحی دادم تا پیش از آغاز سفر ایرانیان به مکه، مجموعه ای از سخنرانی های تلویزیونی درباره «حج اسلام» برگزار شود که موافقت شد، در این خصوص دیدارهایی در عالم فرهنگ با مرحومان سید مرتضی شبستری و سید محمد بهشتی و مرتضی مطهری و محمد تقی جعفری و سید غلامرضا سعیدی و دکتر نصر و دکتر زریاب خویی و احمد آرام داشتم، همه از طرح مسأله استقبال کردند، چند موضوع انتخاب شد؛ فلسفه حج، احکام حج، تاریخ و جغرافیای حجاز و راهنمایی پزشکی و مسائل زیستی و اخلاقی.

هر چه پرس و جو کردم که فردی را بیابم تا درباره «تاریخ آثار حجاز» با او

مصاحبه ای داشته باشم، نیافتم.

مجموعه کاملی از تمامی کتابها و یا رساله هایی که در ایران از سال ۱۳۲۰ درباره حج چاپ شده بود، جمع آوری کردم، در این ۹۰ جزوه و کتاب، هر چه دیده بودم به استثنای سفرنامه آل احمد، تابنده گنابادی، خلیلی عراقی، دهقان سالور، مجابی، هدایتی و هدایت، ما بقی درباره فلسفه و اسرار، آداب و بیشتر احکام یا مناسک حج بود و این امر نشان می دهد که از آغاز صنعت چاپ در ایران هیچ رساله یا کتابی مستقل درباره آثار حجاز وجود نداشت تا اینکه مرحوم مطهری از دکتر محمدی پرسیده بود و او نام آقای ابوالقاسم پاینده را برده بود. باشادروان پاینده ملاقات کردم به من گفت: پژوهشی نداشته ام ولی از روی نوشته های محمد حسین هیکل در «زندگانی محمد» و فیلیپ جتی در «تاریخ عرب» و کلوپ پاشا در ... مطالبی را جمع آوری کرده، اینجا و آنجا گفته ام.

ولی برای مصاحبه سوادى ندارم. می گویند: محققى بنام صدر الدین محلاتی در شیراز کتابی بنام «مناسک حج» در مذاهب پنجگانه نوشته که به حمایت مالی وزارت امور خارجه چاپ شده است. از او پرس.

با ایشان ملاقات کردم، بسیار خوش مشرب بود ولی قدرت شنوایی را از دست داده بود. به من گفت: پاینده اشتباه کرده، من فقط دو کتاب یکی درباره اسرار حج و دومی مناسک حج در مذاهب پنجگانه اسلام نوشته ام و از آثار حجاز خبری ندارم. با آقای ابوالقاسم سحاب که شنیده ام در این خصوص کاری در دست دارند، ملاقات کن. وقت گرفته خدمت رسیدم، گفت من در سال ۱۳۱۸ یک جزوه از عامر بیک و خلیل صبری درباره اسرار و مناسک حج ترجمه کردم و یک رساله هم از مرحوم هبهالدین شهرستانی، ولی مدتی است می خواهم در یک مجموعه مصور این دو کار را تجدید چاپ کنم، بهتر است خدمت آقا میرزا خلیل کمره ای برسی و از ایشان که رساله ای هم درباره اسرار حج نوشته اند سؤال کنی. وقتی از خدمتش مرخص شدم بر غریبی پیامبر صلی الله علیه و آله در ایران گریستم!... چگونه است که این همه کتاب درباره آثار مصریان، ایرانیان، اروپاییان، یونانیان، بابلیان، ایلامیان و ... نوشته شده، اما با آنکه سالانه ده ها هزار ایرانی به حج می روند، شوری در جستجوی سیره او نیست تا محققان، ما را به قلب

وادی ها کشانند؟!

اظهار تأسف خود را به استحضار میرزا خلیل رساندم، گفتند: من در مؤتمرهای سوریه و مکه، احساس کردم که در این خصوص کاری نکرده ایم، لذا به بررسی چنین موضوعی علاقه مند شدم ولی مجال از جماعت نیافته ام تا منابع را جمع آورم، با آقای راشد در دانشکده دیداری کن؛ زیرا شنیده ام که ایشان چند دانشجو را به انجام چنین پژوهشی موظف کرده اند. بدون وقت قبلی خدمت رسیدم و نیاز را به عرض رساندم، فرمود: ترغیب کردم ولی رغبتی نشان ندادند. حقیقت آن است که مردم ما قرن هاست که از مدینه حجاز بریده اند و به عراق عرب روی آورده اند! قرن هاست که آمال ما رسیدن به بغداد خلیفه و سلطان اصفهان و ری شد، نه رسیدن به مدینه او ... مدینه را هم در سایه حاجی شدن دیده اند و نه به قصد مدنی شدن! گریست و گریست، گریستم و گریستم ...

اینجا بود که چون دهان غربت خود را بستم، غربت مدینه دهان گشود، جانم را همچون جامه ای پوسیده در صحرایی نهاد و بر آن آتش انداخت، نمی دانم این من بودم که می سوختم یا جامه های زمانه من؟ این من بودم که دود می شدم یا جامه من؟ نمی دانم ...

چند ماهی نگذشته بود که در بیابان های حجاز ایستادم، نه خود بودم، و نه جامه، به بادی می ماندم که بی آنکه جایی را بشناسم، می تاختم. بی آنکه بدانم به کجا باید بروم. به خاکی می ماندم که پراکنده می شدم.

پرسش: کار را از کجا و چگونه آغاز کردید؟

پاسخ: پس از ۹ ماه تحقیق در منابع سیره، کار آکادمیک را در مدینه و از خانه ابو ایوب انصاری آغاز کردم. در یکی از روزهای پر ازدحام، بیش از شش ساعت خیابان باریک شرقی مسجد را گشتم و نتوانستم اثر چنین خانه ای را بیابم. هیچ کس به پرسش هایم پاسخی نمی داد، تا اینکه خسته و آزرده از این همه غفلت مدنی ها به دیوار مسجد تکیه دادم و گریان گفتم: من می دانم، همین جا باید باشد، میان همین دکان ها، با همین مردمی که می بینم. حیران میان ازدحام مردم، این سوی و آن سوی می دویدم و می گفتم: همین

جا بودی، همین جا بودی که خانه ات را ساختی، همین جا میهمان ابوایوب بودی، همین جا ...!

بی اختیار به سوی دکان پارچه فروشی رفتم و یقه صاحب دکان را گرفتم و گریان فریاد زدم: کجاست؟ بگو کجاست!؟

به آرامی گفت: چی کجاست. خانه او، ابوایوب، همین جا بود، نترس بگو.

از ترس صدایش در نمی آمد، گفت: یقه ام را رها کن.

بی توجه به مردمی که دور ما را گرفته بودند و مرا دیوانه می خواندند، دست خود را بالا برد و گفت: همین بالا بود. او را بوسیدم و شتابان از پله ویرانه ای بالا رفتم. بقایای محراب بنای عثمانی را دیدم که در محلّ طبقه دوم بنا نهاده بودند. دقیقاً همان جایی که مهمان بود، سر بر چوب های بنای مخروبه نهادم و های های گریستم، برگشتم و تمام دکانش را نگریستم. زیر سمت بالای درِ کرکره ای دکانش گوشه ای از کتیبه ای را دیدم، با عصبانیت فریاد زدم در دکانت را بکن، چرا تاریخ را محو کرده ای؟! گفت: فریاد زن، صد دلار بده. بیشتر دادم، شتابان پله نهادیم و آن را کندم و عکسی از آن گرفتم. نه هیچ کسی را جز او می دیدم و نه هیچ کس جرأت داشت پیش آید و مانع این عاشقِ جانبازِ تحقیق شود، هیچ کس ... این آخرین عکسی است که از موقعیت خانه ابوایوب باقی ماند و در توسعه نوین مسجد، هیچ اثری از این خانه روشنِ تاریخ باقی نماند و در توسعه تاریکِ تاریخ محو شد.

پرسش: پژوهش میدانی شما چگونه و بر اساس چه اصولی استوار بوده است؟

پاسخ: با دید جغرافیایی، منابع سیره را بررسی می کردم، موقعیت ها را می سنجدیم تا به تقدم و تأخر جغرافیایی وقایع پی ببرم، سپس مدارک تاریخی هر واقعه ای را ذیل همان موقعیت ها گردآورده، به وقایع کوچک تر تجزیه می کردم و آنگاه به یک تصویر کوچکی در ساختار مدینه و مناطق آن می رسیدم، آن تصویر محققانه را با خود به محل امروزی مدینه می کشاندم، تا درستی یا نادرستی چنین تصویری را نقد کنم. هم با موقعیت شناسی، اسناد تاریخی را نقد می کردم و هم با اسناد تاریخی، موقعیتی را که مورخان قدیم آن را

شرح داده اند، آنگاه نتیجه این نقدها را با آنچه که خود دیده بودم می‌سنجیدم تا به صحیح‌ترین تصویر ممکن از مدینه او نایل آیم.

بر این اساس توانستم بدون آنکه طرح پژوهشی خود را شرح کنم، برای اولین بار نشان دهم که جغرافیای وقایع، مهم‌ترین اصل در نقد اسناد تاریخی بجای مانده از سیره پیامبر است؛ زیرا متأسفانه محققان و مورخان قدیم در طبقه بندی اسناد هیچ رعایت زمان و مکان را نداشته، ما را زیر برف انباری از مدارک انداختند و رفتند، معلوم نیست اصل واقعه چرا رخ داد و کی و با چه جریان‌هایی ادامه یافت؟ و به چه نتیجه‌ای رسید؟ در طول این ربع قرن، جز بارور کردن این نوع از روش پژوهش، کار دیگری نکرده‌ام.

پرسش: با این روش به چه نتایج مهمی رسیدید و آیا چند مورد را شرح می‌دهید؟

پاسخ: حقیقت آن است که همه مورخان بزرگ ایران و عرب گرفتار نوعی کپی کردن از روی دست یکدیگر بودند، چه مسعودی و یعقوبی و چه ابن اثیر و ابن خلدون ... در میان سیره نگاران هم همین نقیصه بزرگ دیده می‌شود، به خصوص که وقتی می‌بینیم رابطه تاریخ نگاری و سیره نویسی با قرآن کاملاً گسسته است. قرآن از پیامبر تصویری ارائه داده که نمی‌توان آن را در متون تاریخی یافت. به هر حال باید در تعریف‌ها و اوصاف، همه منابع شناخت مدینه او به یک وحدتی برسند تا مرز میان وصف تاریخی و اوصاف قرآنی بر داشته شود. متأسفانه شیوه یونانی رایج در تاریخ نگاری مسلمانان، ما را از شناخت مدینه او دور ساخت. برای مثال:

واقعه هجرت و واقعه بدر که مورخان آن را مطابق اخبار و شایعات طرف مقابل؛ یعنی قریش تدوین کردند، اساس را به روش یونانی بر تصمیم‌گیری سران نشسته بر هرم جامعه اشرافی نهادند و دیگر وقایع را در سایه آن به خورد ما دادند. آنها با این روش از محمد یک مدعی قدرت گروهی خاص نشان دادند که در آستانه رواج تاریخ نگاری نه با میراث رومی امویان و مذاق ساسانی امپراتوری عباسی سازگار بود و نه با مدینه ساده پیامبری که لطف حق بود.

پرسش: چطور شد که نام «مدینه شناسی» را برگزیدید؟

پاسخ: مستشرقان و محققان قرن ما، تحت تأثیر طبقه بندی علوم ... و فهرست دیویی کتب، تاریخ زندگانی پیامبر را جزئی از تاریخ اسلام و تاریخ اسلام را بخشی از مطالعات اسلام شناسی در نظر آوردند. از این مسیر گرچه می توان به یک زبان مشترک جهان دانشگاهی رسید ولی احساس می کردم که کانون واقعی مطالعات خود را نمی توانم در چنین طبقات فرهنگی فرنگ جای دهم؛ زیرا مبنای این پژوهش، نه معرفت دینی بود که خود را در اسلام شناسی بیابم و نه تاریخ قومی که از قوم شناسی عربی، یا ایرانی سر درآورم.

مدینه را فرهنگستانی یافته بودم به پهنای همه ادیان، فرهنگ ها و تلاش های بی پایان معنوی بشر، مرکز آن را مسجدی دیده بودم که نقطه وحدت انسان و خدا و طبیعت است. شهری گرچه با ۲۳ سال قدمت ولی نهایی برای امتداد راهی که او در ۱۳ سال با مهاجران و ۱۰ سال با انصار طی کرد، نمی یافتم. کانونی که در نهایت همه اجزا و وقایع ۲۳ سال نبوت را در خود وحدت بخشد تا خود را در رحمت الهی به جهانیان آشکار سازد، مدینه سراجاً منیراً، شهرستان جانهاست. به ظاهر در پی کوچه های آن بودم، کوه ها و بیابان ها و وادی های آن را جستجو می کردم، در باطن او را می جستم تا لحظه ای به سایه اش، با جای پایش، نگاهش، خود را از این غوغای حیات بشویم، آه، آه، اگر گمان کنید خواستم مدینه اش را بشناسانم، مدینه اش شناساننده تمدن ها و فرهنگ های بشری است. در پی خرابه ها و نخلستان ها نبودم، سرانگشت اشاره او را دیده بودم که مسیر وحدت و آزادگی و آبادانی جهان را نشان می داد. مدینه اش خاکی نبود که راه خاک او را طی کنم. مدینه جانان بود تا در کنار دروازه اش، بار تن را زمین نهم.

پرسش: چه موانع و مشکلاتی سر راه شما وجود داشت؟ و چگونه بر آن ها فائق آمدید؟

پاسخ: به هر حال، حضور من در سرزمین حجاز، این بار را بر دوش من نهاده بود که یک ایرانی در یک کشور خارجی از این سوی و آن سوی می رود تا از ساختمان هایی،

خیابان هایی و زمینهایی عکس بگیرد. نام و نشانی ها را می پرسد، یادداشت می کند و با نقشه هایی که در دست دارد تطبیق می کند. شمال و جنوب را می پرسد. تمام صحنه، برای من خارجی در آن کشور سؤال برانگیز بود. کافی بود، فردی عامی با ما درگیر شود یا مأموری دولتی مرا با آن شکل و شمایل ببیند! ... در انجام این پژوهش، جز انگیزه شخصی و امکانات شخصی هیچ کس و هیچ دولتی یا دولتمندی، مؤسسه ای فرهنگی و سیاسی یا دینی حامی و معرف من نبود، تنها و در این تنهایی امروز، شمع اصحاب آن روزگاران را می جستم. هرگز در بیابان های خشک، در قراء دور دست، یا میان انبوه جمعیت، از هیچ کس و هیچ چیزی نهراسیدم. نیندیشیدم که اگر این ایرانی گرفتار آید به چه کس خبر دهم، و از کی مدد بگیرم، احساس می کردم که در ورای این تلاش ها هدفی را یافته ام، چون با آن انس داشتم. خطرهایی که ممکن بود پیش آید، به جان پذیرا بودم.

مکرر مانع شدند، گره ها باز شد، دستگیر شدم و به محاکمه بردند، از هر اتهامی مبرا شدم. مردم عوام گرفتارم کردند ولی پویاتر به کار ادامه دادم. پول ها از من مطالبه کردند، بیشتر دادم. مأموران وزارت اعلام، یا مراقبان امر به معروف مرا از ادامه این معروف، نهی کردند، به منکرات آنان اعتنایی نکردم. تنها جایی که می لرزیدم، هنگام انتقال فیلم های ظاهر نشده! به خارج و یا هنگام ورود به ایران بود، ولی هر بار چشم ها بسته می شد تا راه مدینه شناسی ادامه یابد. چون از هر حوزه قدرتی به دور بودم، به راحتی از شر قدرت های کور محلی و مرزی کالا زده عبور می کردم. بیش از ۲۵ سال تا امروز در این حالت بسر بردن؛ هرگز مرا وادار نکرد به دیپلماسی ایرانی یا عرب روی آورم تا از من حمایت کنند یا موجبات تحقیق را فراهم سازند، آن هم با این همه مشکلات ناشی از فهم مردمی، که با دهان پر از فرهنگ، سدّ فرهنگند! با هزاران مشکل از غیر، هیچ مشکلی صعب تر از نفس خود نیافتم ... بگذارید نمونه ای از این مشکل خانگی! را باز گو کنم:

سال های ۱۳۵۷ و ۵۸ در خرمشهر بسر می بردم. مشغول تحقیق در تدوین نهایی مجلد اول مدینه شناسی بودم که عراقی ها با گلوله های توپ، خرمشهر را مورد حمله قرار دادند. پس از هجوم راهی جز ترک خانه و دیار نداشتیم. به همراه همسر و سه پسر کوچکم و دختر بیست روزه ام، خانه و هر چیز با ارزشی که در آن بود را رها کردیم و

شبانۀ از شهری در آتش خارج شدیم. مدتی در بروجرد بسر بردیم تا اینکه قسمت های از شهر خرمشهر را عراقی ها گرفتند. همسرم مرا تشویق کرد تا به خرمشهر باز گردم و مقداری پول و اثاث و لباس برداشته، باز گردم. با زحمت فراوان به خرمشهر باز گشتم.

شهر را دود و آتش فرا گرفته و خالی از سکنه بود. نبرد توپخانه ها و خمپاره ها در غرب شهر ادامه داشت. خانه شخصی ما در منتهالیه شرق شهر قرار داشت و با افتادن و خزیدن و دویدن، خود را به خانه ام رساندم. همه چیز موجود بود. به اتاق کودکانم رفتم اما نتوانستم چیزی را انتخاب کنم. به کمد ها نگریستم، پر از لباس بود. به اتاق کتابخانه ام رفتم، شش هزار جلد کتاب و صدها میکروفیلم و پرونده تحقیق داشتم. نگاهی به همه انداختم. قدرت تصمیم گیری نداشتم. به اتاق پذیرایی رفتم. به فرشها، ظرف ها و مجسمه های با ارزش نگاه کردم ... چه می توانستم بردارم و در ماشین کوچک خود جای دهم و بار کنم؟! کمی لباس بچه هایم را برداشتم و به کتابخانه باز گشتم و چمدانی را که در آن عکس ها و اسلایدها و تحقیقات «مدینه شناسی» و «آثار ایران در مصر» و «دین نامه های ایران» بود برداشتم و با هر چه ثروت بود خداحافظی همیشگی کردم. این سخت ترین انتخابی بود که بر سر ادامه تحقیق وجود داشت و در نهایت بر نفس خود فایق آمدم و نقوش مدینه را آوردم و ثروت خانه را رها کردم. پس از پنج روز نزد همسرم و کودکانم با دست خالی و شرمندگی باز گشتم! در حالی که هیچ چیز برای زندگی نداشتم، جز مثنی اسلاید و یادداشتهای مدینه که حتی معادل ده کوبن ۲۰ لیتری بنزین خریدار نداشتم.

در اثر آزار مردم نسبت به مهاجران از جنگ، مجبور شدیم بروجرد را ترک کنیم و نزد خویشان به شیراز رویم. در سومین روز اقامت بود که وقتی خبر تصرف کامل خرمشهر توسط عراقی ها را شنیدم، از شدت نگرانی به کنار مرقد حافظ رفتم و گفتم:

خدایا! شهر و خانه ای نیست. جز این چمدان مدینه هیچ نماند. به کجا روم با این بچه های خردسال؟! به کجا؟! تو را در کنار این مرد خدا می خوانم، تو دریاب. وقتی دیوان را گشودم چنین خواندم:

هر آنکه جانب اهل خدا ننگه دارد خداهش در همه حال از بلا ننگه دارد

دو سال در شیراز پنیر و کالباس و ادویه می فروختم تا توانستم آرام آرام نوشته های مدینه را تنظیم کنم. صبح ها کاسبی می کردم تا محتاج ادعای خود نباشم و شب هایی در کنار مرقد روزبهان یا ابو عبدالله خفیف، مدینه نبی را می گشتم تا آرام روزانه را تسکین بخشم. قبول این انتخاب سخت ترین تصمیمی بود که در آن لحظه حساس زندگی گرفتم و بر مشکل آن فایق آمدم.

پرسش: در طول دوران پژوهش چه آثار مهمی را از مدینه عصر پیامبر می شناختید که در تحولات یک قرن اخیر از میان رفته اند؟!

پاسخ: سال ها تحقیق کردم تا یافته های چیزهایی وجود داشته و در صدها سال بعد آثاری از آن حفظ شده است، ولی وقتی خواستم آنها را بیابم بیش از بیست سال طول کشید تا نشانی های قدیمی آنها را در مناطق و روستاها و شهرهای مهم حجاز

جستجو کنم. بسیار متأسفم که می‌گوییم: اهم آثار سیره پیامبر صلی الله علیه و آله محو و در اذهان محققان بزرگ به فراموشی سپرده شده است و کسی نیست که بخواهد تاریخ حیات پیامبر اسلام را با لمس موقعیت جغرافیایی وقایع حیاتش، به رشته تحریر در آورد. کاری که محمد حسین هیکل وزیر وقت مصر و احمد امین در «فجر اسلام» و رشید رضا در «الوحي المحمدي»، محمد احمد جادالمولی ... انجام دادند، بالنسبه به آنچه که می‌بایست انجام پذیرد چند ورق پراکنده بیش نیست و هیچ مزیتی بر آنچه که حلبی و ابن کثیر و بیهقی و طبری و سهیلی و مجلسی و ابن قیم جوزی نوشتند ندارد ...

اینها همه به خود زحمت ندادند تا وقتی تاریخ را می‌نگارند، تصویری از شرق و جنوب و شمال مناطق حجاز را داشته باشند که بدانند چه می‌گویند و صرفاً از روی نوشته ابن اسحاق و واقدی کپی برداری نکنند.

حقیقت تلخ را باید قبول کرد که تا کنون زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته نشده است؛ تاریخی بر اساس قرآن و حدیث صحیح، نه به گمان عراقیان و شامیان و زعم قریشیانی که پس از مسلمانی گمان‌ها و برداشت‌های سر تا پا غلط خود را به مورخان و محدثان تزریق کردند و یا محققانی که تحت تأثیر سیاست‌های امپراتوری اموی و عباسی، خواستند به

جای پیامبر خدا، یک امپراتور را تعریف کنند تا زیر سایه آن زمامداران وقت خود را توجیه کنند و خوشایند سبک رایج تاریخ نگاری روز، لباس تن پیامبر را تعریف کردند، بی آنکه با وجودش و خدایش و قرآنش رابطه ای داشته باشند و یا اصلاً قادر به فهم آن باشند. گذر از این همه دالانهای غیر مدنی بر سر راه رسیدن به مدینه او، مهم ترین مشکل پژوهشی من بود. نمی خواستم مانند ابن خلدون در «مقدمه تاریخ» روشهایی را در تاریخ نگاری بنگارم که هرگز موفق نشد آن را در نگارش «تاریخ العبر» خود بکار بندد.

پرسش: با این توضیحات، بخش دوم پرسش من این بود: چه آثاری را می شناختید که تا آخرین سفرهای پژوهشی، دیگر آن ها را نیافتید؟

پاسخ: در دوازده سفر پژوهشی و هزاران مکاتبه و مباحثه و مطالعه منابع روز در عرض ربع قرن و آنچه که حالا حافظه من اجازه می دهد تا سال ۱۹۹۹ در مدینه اثری از این آثار نیافتم:

خانه آل عمر بن خطاب، خانه ابی بکر، خانه عثمان بن عفان، خانه ابو ایوب انصاری، خانه جعفر بن محمد، خانه حسن بن زید، خانه سعد بن خثیمه، خانه کلثوم بن هدم، چاه اریس، مسجد بنی قریظه، مشربه امّ ابراهیم، مسجد بنی ظفر، کهف بنی حرام، مسجد فسح، مسجد ابی بن کعب، مسجد بنی خداره، مسجد واقم، مسجد القرصه، مسجد الشیخین، مسجد دار النابغه، مسجد بقیع الزبیر، مسجد بنی خُدره، مسجد السنح، مسجد بنی بیاضه، مسجد بنی خطمه، مسجد بنی امیه الأوسی، مسجد عتبان بن مالک، مسجد مالک بن سنان، (در مناخه)، مسجد بلال بن رباح، مسجد بنی دینار (المغسله)، مسجد المصرع (در احد)، مسجد الفُسح، قبه الثنایا، مسجد النور، مسجد الخربه (لبنی عبید)، مسجد بنی زریق، مسجد بنی مازن بن النجار، مسجد راتج از بنی عبد الأشهل.

خانه خالد بن ولید، خانه امّ سلیم، خانه امّ حرام بنت ملحان. چاه اعواف، چاه انس بن مالک بن نصر، چاه انا در هنگام محاصره بنی قریظه، چاه اهلب، چاه البصّه، چاه بضاعه، چاه جاسوم (چاه ابن الهیثم بن التیهان)، چاه جمل، چاه حاء، چاه سقیاء، چاه العهن، بقاع اهل بیت، ازواج و بنات الرسول، عباس و اصحاب رسول، فاطمه بنت اسد،

بیت الأحران. بقاع احد را دگر ندیدم و در بین راه مکه و مدینه و مناطق شمالی و شرقی و غربی؛ مسجد معرس، مسجد شرف الروحاء، مسجد عرق الظبیه، مسجد المنصرف، مسجد الرویثه، مسجد ثئیة رکوبه، الاثایه العرج، مسجد لحمی جمل، مسجد السقیاء، مسجد مدلجه تعهن، مسجد الرماده، مسجد الأبواء، مسجد البیضه، مسجد عقبه هرشی، مسجد غدیر خم، مسجد امّ معبد، مسجد ذفران، مسجد الصفراء، ثئیة مبرک، مسجد العشیره، چاه های ینبع، مسجد الصبهاء، شمران، مسجد اطم الشیخین در راه احد و ... دیگر اثری پیدا نیست.

در مکه هم: بقاع معلاه را نمی بینیم. خانه رسول و همسرش خدیجه و زادگاه فرزندانش را ویران کردند. از بناهای تاریخ خانه ابوبکر و دارالندوه، بئر خارجه، غار مرسلات، بئر میمون، ذی طوی، مسجد بیعت در سوق الغنم، مسجد الإجابہ، مسجد النحر و ... هم خبری نیست.

پرسش: اگر این ها بودند و شما آن ها را می یافتید، تغییری در شناخت شما از تاریخ مدینه به وجود می آورد؟

پاسخ: اگر بخواهیم مانند مورخان و مستشرقان و استادان علوم اسلامی دانشگاه ها سخن بگوییم، نه! هیچ تغییری به وجود نمی آورد ولی اگر درک و فهم اسناد بجای مانده، به حضور ما در متن همان وقایع نیازمند است، پاسخ آری است و بگذارید مثالی بزنم: آنانی که در جنگ ظالمانه ای گرفتار آمدند و در برابر چشمانشان خانه ها را سوزاندند، بهتر با شرّ جنگ و خیر صلح آشنا هستند تا آقای دبیر کل.

پیامبر برای من یک مرده هزار ساله نیست که بخواهم مانند آکادمی ها و انستیتوها و دانشگاه ها، آن را در لابراتوارهای علمی تاریخ تحلیل کنم. او پیامبری است که با ماست.

هر صبح و شام او را می طلبیم و بر او درود می فرستیم و ما او را در برابر خود داریم. نه خدای ما بی اوست و نه او بی خدای ما که بخواهیم او را از روی نقوش اوراق مرده بغداد و ری و طبرستان و قاهره و شام و خراسان بخوانیم و بشناسانیم.

یک روز در جلسه مستشرقان آلمانی، در آکادمی علوم انسانی کلن گفتم: تا

موضوع تحقیق درباره سیره مشخص نشود، صحت تحقیق مشخص نخواهد شد. اگر محمد یک پیامبر است، این روش تحقیق شرق شناسان درباره پیامبری پیامبر نیست، نوعی روش کار پژوهشی برای پول در آوردن است و نه رسیدن به واقعیت ها و اگر یک شخصیت تاریخی بنام محمد مد نظر شماست، پس چرا می خواهید کسی را تحقیق کنید که از همان نخست علیه تصوّرات شماست؟ موضوع شما، برای او و یافتگان معرفت او موضوعیت ندارد. مشکل اساسی شرق شناسی نیست، انتخاب شیوه هایی است که ما را به حقایق تاریخی نزدیک نمی کند. حقایقی نه آنطور که مؤمنان می خواهند، آنطور که صادقانه محققان را قانع سازد.

پرسش: پس شما روش های تحقیقی رایج در دانشگاه های غرب را برای اسلام شناسی مناسب نمی دانید، همینطور است؟

پاسخ: شاید برای اسلام شناسی مناسب باشد؛ زیرا این رشته بی محتوی را غربیان به وجود آوردند، ولی برای مدینه شناسی هرگز؛ چرا که ما به مدینه او می رویم تا آنچه آنجا بوده به معرفت ما درآید و نه اینکه مدینه ای را که ما می خواهیم بنانیم تا داستان تاریخی شهروندان را بنگاریم! البته معتقد نیستم که باید روش های تحقیقی رایج در دنیای امروز را مانند روش های تحقیقی قدمای مسلمان کناری نهیم. هر دو به یک حد نارسا و ناقص است ولی معتقدم هیچ دستاوردی در دانشگاه ها و حوزه ها بد نیستند. آنچه مهم است این است که چگونه خود را در متن این یا آن و یا هر دو، جای دهیم تا به مدینه او رسیم؟ این مشکل ترین مرحله ای است که هر مدینه شناسی در زندگی با مدینه او، با او و یاران او روبروست. من چون خواسته ام با مدینه زندگی کنم، خود تلاش کردم تا هم با آگاهی از روش های تحقیقاتی قدیم و جدید، به اصلاح روشها نائل آیم و هم منابع تاریخی را مورد نقد و بررسی قرار دهم تا بتوانیم در شهر او نشانه های واقعی را بیابیم.

ما برای رسیدن به شناخت های واقعی تر، جز صدق، هیچ راهی و جز واقعیت هیچ تعهدی به نوگرایان جهانی و یا سنت گزاران عالم اسلامی، نداریم.

پرسش: با این تجارب پژوهشی ربع قرن، تا کنون درباره مدینه شناسی چه نوشته اید؟ کدام آن ها چاپ شده است و چه چیزی در دست چاپ دارید؟ یعنی کمی هم درباره موضوعات و محتوای کتاب صحبت کنیم.

پاسخ: خاضعانه تأکید می کنم، مدینه شناسی یک شوق و عشق پژوهشی شخصی است درباره آنچه که می خواستم صادقانه درباره آن بدانم، نه یک کار گروهی و یا آنچه که می بایست صورت بگیرد، لذا توجه می دهم در همین حد با آن تماس بگیریم. هیچ طرح جامعی در ذهن من نبود. تا آنجا که امکاناتم اجازه می داد پیش رفتم. هر جا نتوانستم، ایستادم و تضرع کردم ولی از یأس ننالیدم. هیچ عجله ای نداشتم تا کاری را نشان دهم؛ زیرا این تحقیق را برای زندگی خودم نمی خواستم. خودم را برای این تحقیق می دیدم، لذا محتوای هر مجلد دقیقاً مشتمل بر موضوعاتی است که نقد نیست، حال است. دیروز و امروز نیست، حال است.

در این حال بودم که هم صادقانه در خشکی آن سوختم و هم در دریای آن غرق شده بودم.

در مجلد اول: سیاحتی را می بینید که تلاش کرده آنچه را در مدینه ۱۳۵۴ تا مرداد ۱۳۵۷ شمسی دیده و صف کند؛ مسجدها، خانه ها، چاه ها، قبرها.

ولی در مجلد دوم: موضوع غزوات را مورد بررسی قرار داده و از راه تطبیق منابع با موقعیت های جغرافیایی بدر، احد، خندق، خیبر، پی بردم که غزا، دفاعی اجتناب ناپذیر برای صلح بوده و پی بردم که چگونه قریشیان جنگجو و یهودیان پول پرست حجاز، آن زمان نتوانستند مهر اسلام را به شمشیر اسلام و عدل اسلام را به ثروت اسلام! بدل سازند.

در مجلد سوم: به عنوان اولین ایرانی مسلمانی که بر اساس مستندات تاریخی این مسیر را طی کرد، راهی درک و فهم مسیر هجرت شدم، آنقدر بر وجب به وجب این راه بزرگ تاریخ چرخیدم و منابع و مصادر تاریخی را خواندم تا یافتن هجرت او هرگز نتیجه هراس از قتل و عدم تحمل رنجهایی نبود که قریشیان بر ضد او اعمال می کردند و خروج او و راهی که طی کرد هرگز پنهانی نبود، و غار ثور، هرگز مخفی گاه او نبود، عبادتگاه او بود. هجرت او برای جهانی کردن دعوت اسلام بود؛ کاری که جز با گذشت از مال و

زندگی و ترک تعلقات وطن (مکه) میسر نمی شد.

در مجلد چهارم: در مسیر بازگشت پیامبر به مکه، رفت و آمدها کردم تا یافتم که هرگز پیامبر در پی فتح شهر و تصرف خاکی نبود، مهر اسلام قلب ها را فتح کرد و فتح یک رحمت بود تا قلب ها از کوری خود به روشنای خدا افتد و نه یک پیروزی نظامی که قلب ها را به اطاعت کور می کشاند.

در مجلد پنجم، فرهنگ جغرافیایی سیره پیامبر را جمع آوری کرده ام تا محققان را در ادامه پژوهشهای مدینه شناسی یاری دهد.

اینها کارهایی است که پژوهش آن به اتمام رسیده ولی امکان چاپ فراهم نیست.

اما چیزی که جامع همه این مجلدات است، مجلد ششم است که هنوز دست بکار نشده ام؛ زیرا نیازمند کار و اصلاح دل است تا دستم بتواند قلم صدق را نگه دارد، اگر عمری باشد و توفیق قلبی که قلمی را نگه دارد، تلاش خواهم کرد در مجلد ششم زندگانی پیامبر را به زبان بسیار ساده و تنها بر اساس قرآن و کلام خودش بنگارم؛ شیوه ای که سال های قبل بر خارهای مغیلان تشویق و تهدید گام نهادیم تا مسیرش را بکنیم، شاید به قرنی بعد ما آبی رسد.

پرسش: در تحقیق چنین تألیفی، چه احساسی دارید؟ آیا فکر می کنید خدمتی به فرهنگ ایران اسلامی کرده اید و یا خدمتی به فرهنگ جهانی اسلام؟

پاسخ: در طی راه پژوهش، هرگز احساس نکرده ام که می خواهم به کشوری خدمت کنم و یا با نشر کتاب مدعی یک خدمت فرهنگی باشم، عاشقی بودم که مست حضور در بوستانی شدم، مست حضور، نظر به میوه هایی نمی کند که ممکن است از این بوستان نفعی به این یا آن رساند. چون فارغ از احساس خدمت و نفعی بودم، هرگز احساس نکردم که در این راه به کمک کس یا مؤسسه و دولتی نیازمندم. نیاز من در شادی من به اینکه چنین توفیقی برای من حاصل شده، مستحیل بود. نمی دانم مرز این بی نیازی با شادی ناشی از احساس توفیق کجاست؟ همین قدر می دانم که تمام توجه من به شناخت و اصلاح راهی بودم که آن را طی می کردم، آیا نتیجه چنین توجهی می تواند کاری شایسته

تلقی شود؟ ادعای گزافی است که از گمان آن می هراسم.

پرسش: در پایان این گفتگو، چه الگوهایی را برای پژوهش در تاریخ حرمین شریفین به محققان و دانش پژوهان پیشنهاد می دهید؟

پاسخ: من صالح نیستم که به دیگران راه و روشی را نشان دهم، همین قدر می توانم بگویم راهی که من به تجربه انتخاب کردم چه بود. نخست در بیان تاریخ مکه و مدینه، هیچ جهت مذهبی خاصی را ترویج نکردم، نگذاشتم آرمان سیاسی کشوری سایه بر بیان تاریخ سرزمینی بیندازد که محل ظهور اسلام بود. از دل کین به تاریخ را زدودم، با ایمان به رحمت بر آتش تبعیض به اقوام و تعصب به ادیان، آب مهر پاشیدم، نخواستم آرا و اسناد پیشینیان را در قالبی که خود آن را می خواستم جای دهم و یا اگر آن را نمی پسندیدم، کناری نهم. از امروز به گذشته ها افتادم تا بیان امروزی آن را بیابم و در نهایت احساس می کردم مدینه شناسی پیش از آنکه کتابی در دست این و آن شود، مدرسه ای است که در آن الفبای مدینه شناسی را می آموزم.

مقدمه مؤلف

مدینه شناسی یا علم المدینه، شناخت بافت اصلی شهری است که محمد صلی الله علیه و آله در آن می زیست. بنابراین، مدینه شناسی از آثار محسوسی سخن می گوید که در مستندات سیرت محمد صلی الله علیه و آله از آن یاد شده است و می کوشد تا سیره محمد صلی الله علیه و آله را در بافت اصلی شهر مدینه بشناساند و آن بافت قدیمی را با تطورات تاریخی تطبیق دهد؛ تا موقعیت امروزی آن را معین سازد.

به این اعتبار، می توانیم به تفاوت و مرز پژوهشی میان مدینه شناسی و علم السیره (السیره النبویه) راه یابیم؛ زیرا موضوع مدینه شناسی، «شناخت آثار نبوی در سیرت پیامبری» و یا به عکس، «شناخت سیرت نبوی در آثار نبوی» است؛ در حالی که موضوع سیره نویسی، عام بوده و همه ابعاد زندگی پیامبر؛ از رسالت تا رحلت را می شناساند و مستندات حقیقی - تاریخی هیچ یک از آن ابعاد را کاملاً ارائه نمی کند.

لذا با توجه به این که در اسلام شناسی، تجزیه و ترکیب همه مباحث؛ از جمله:

سیرت پیامبر، قرآن، تاریخ در قلمرو عرفان، کلام و فلسفه مدنظر قرار می گیرد- تا عقیده نهایی اسلام را درباره انسان و جهان بشناساند- می توان به موقعیت و اهمیت مدینه شناسی در اسلام شناسی پی برد.

در واقع مدینه شناسی، اگر چه آرمانی را نمی جوید و قصد ارائه تفسیر نهایی حیات معنوی را ندارد، ولی این امکان را به اسلام شناسان آرمانی می دهد که آنان نیز بهتر بتوانند به زمین و بشری که با عالم معنا در ارتباط بوده است، بنگرند.

به عبارت دیگر، مدینه شناسی، زنده نگهداشتن آثار زندگی بشرگونه پیامبر را

می جوید؛ ولی اسلام شناسی، زنده نگهداشتن زندگی پیامبرانه بشری به نام محمد صلی الله علیه و آله است.

لهذا مدینه شناسی، منطقی چون شیوه تعقلی در شناخت زندگی بشرگونه محمد صلی الله علیه و آله است و بر جنبه اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ (۱) تأکید می کند و نبایست چنین پنداشت که آن، علمی است که با حُب و ایمان آمیخته است.

متن مباحث مدینه شناسی، بدون عشق به مدینه و حُب نبی، بر نقد تاریخی مبتنی است؛ ولی طرح آن، نتیجه ایمانی است که عقل را به کنجکاوی واداشته است تا برای رسیدن به آن معنویت، انگیزه های مذهبی - روحی در آن تصرفاتی ننماید.

در این معرفت، انسان با لمس محیط و آثار زندگی محمد صلی الله علیه و آله، قرون متمادی را می شکافد تا خود را در همان موقعیت مکانی حیات پیامبر بنگرد. طبیعی است که چنین حضوری، میان فرد و محمد صلی الله علیه و آله ارتباط مستقیم تری برقرار می کند و همین اتصال در ذهنت است که باعث می شود فرد، بی آن که به معرفت عقیده نظری داشته باشد، خود را ذوب و مجذوب وجود معنوی او بیابد. لذا اگر چه آغاز مدینه شناسی ایمان نیست؛ ولی ختم آن به حضور محمد صلی الله علیه و آله و اشراق عالم معنی است.

این نوع «آثارشناسی» هیچگونه مطابقتی با شیوه های آثارشناسی رومیان، ایرانیان، مصریان و ... ندارد. آثار در مدینه شناسی، انسان را خیره بناها و بقایای هنری اماکن نمی کند؛ بل خیره حضور در محضر معنوی شهری می کند که زمانی مبدأ تحولات روحی و عرفانی بزرگی در تاریخ بشریت گردید، که تاکنون دوام دارد.

در اینجا رابطه ای میان آثار و هنرشناسی از یکسو و اسلام شناسی در مدینه شناسی، ادراک و احساس می شود.

هنرشناسی؛ اعم از معماری و موقعیت شناسی آثار، ضرورت مدینه شناسی است؛ ولی در وصف و تعریف آثار متوقف نمی ماند. مدینه شناس سعی دارد تا آن را با رگه های منطقی - کلی اسلام شناسی تلفیق و معنا و مفهوم تاریخی آن را بیان کند.

در عوض، چون مدینه شناسی از مذهب خاصی شکل و رنگ نمی پذیرد و همه

۱- کَلَّ آيَه از این قرار است: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا. كهف: ۱۱۰

مذاهب اسلامی را در بر می گیرد، مدینه شناس در ترسیم کلی حیات پیامبر به اسلام شناس کمک می کند تا آن جامعیت و کلیت لازم را در ارائه اندیشه های اسلامی در نظر بگیرد.

در اینجا زاهد و عارف، فیلسوف و متکلم و مورخ، حنبلی و حنفی و شافعی و مالکی و امامی، برای مدینه شناس یکی است. مهم، کوشش در وحدت بخشیدن به اجزای کلیتی است که از مشترکات مذاهب نشأت می گیرد تا هماهنگی نقوش تاریخی مدینه را ترسیم کند. شناساندن شهر نبی، به مدد این مشترکات، مانند ورود به مرکز شهر از کوچه های متعدد آن است که به هر حال به مرکز شهر یا مسجد و روضه - که نقطه مرکزی کانون معنوی مدینه است - ختم و منتهی می شود.

این تلاش به مدینه شناس امکان می بخشد تا دست اسلام شناس را گرفته در شهر پیامبر گردش دهد و او را وامی دارد که در اسلام شناسی، اندیشه های دخیل و الفاظ و معانی متغیر و عاریتی را که در طول تاریخ از تمدن ها و فرهنگ ها، شرایط اجتماعی - سیاسی و مذاهب مختلف بشری بر معرفت اسلامی برف انبار شده است، رها سازد و به همان سادگی، شهر پیامبر اسلام را برابر خود نهد و فرایند چنین بر نهادی را دریابد.

البته اسلام شناس، دست چنین سیاحی را در شهر محمد صلی الله علیه و آله رها نمی سازد. او را وامی دارد که در پس سادگی شهر، تفکرات والا و اصول اخلاقی و معنوی ژرف و جهانی را نشان دهد و آن حقیقت را بر آن شهر بتاباند که شهر نبی، بدون ایمان او، شهری از همه شهرهای تاریخ است و به ایمان او، بنیادش سدّ دنیا است.

بر این منوال، اگر مدینه شناسی را علمی جدید و رشته ای مستقل از دیگر علوم اسلامی بخوانم، سخنی بدور از احتیاط و تأمل نگفته ام.

اطلاق علم بر مدینه شناسی و آن را یکی از علوم اسلامی تلقی کردن، شاید برای کسانی که با تعریف علم اصطلاحی در تمدن و روند فرهنگی غرب انس دارند، ثقیل و سخت باشد؛ ولی مسلم است برای افرادی که با ادراکات حکمای شرقی و روند حکمت و معرفت دیار ما آشنا هستند، جای تعجب و تأمل نخواهد بود و به همان سان که علم رجال، علم حدیث، علم کلام و ... را به تفکیک مورد تعریف قرار داده اند، می توانند چنین اطلاقی را بر تعریفی که ما از مدینه شناسی ارائه کرده ایم، پذیرا شوند.

منابع چنین علمی را می توان به دو گروه مشخص تقسیم کرد: نخست، منابع اصلی یا مستقیم. دوم، منابع عمومی یا جنبی.

منابع نخست، عبارت اند از: مستندات که در آثار مربوط به «السیره النبویه» (سیرت پیامبر) تدوین شده و در مجموعه های مفصل به عنوان «السیره النبویه» شهرت یافته است؛ مانند آثار ابن هشام، ابن کثیر، ابن سید الناس، حلبی و ...

دوم، مستندات که در آثار نخستین جغرافیای جزیره عربی و معجم های جغرافیایی که به متون جغرافیای عربی، ایرانی یا اسلامی شهرت دارند.

سوم، مستندات که در سفرنامه ها شهر مدینه را مورد توصیف قرار داده اند.

چهارم، مستندات که به طور مستقل تحت عنوان: آثار مدینه، اخبار مدینه و مشابه آن، که در باره آثار، بقاع و اماکن شهر مدینه تألیف شده است.

پنجم، آثاری که درباره تاریخ مدینه از سده های قبل از هجرت تا سده های عباسی به نظم و نثر در آمده است.

و به همین سان، مدارک و اسنادی که به صورت پرونده های اداری؛ از وقفنامه ها، مکاتبات و نقشه های تقریبی و مهندسی در سازمان های دولتی و کتابخانه های کشور عربستان سعودی نگهداری می شود و ... نیز مجموعه های هنری در کلکسیون های خصوصی ...

منابع عمومی طبیعتاً بر خلاف منابع مستقیم، از تنوع و تعدد بیشتری برخوردار است؛ مانند کتاب های: انساب، معاجم و قاموس های لغت، مجامع حدیث، تفاسیری که بر منابع حدیث در مذاهب اسلامی نگاشته شده است، تفاسیر قرآن، تراجم و رجال و بالآخره متون مهم تاریخی ...

بدیهی است که قدمت یا اصالت آثار مذکور در اخذ منابع لازم مدینه شناسی، درخور دقت است و زمان بندی مستندات استخراج شده از دو گروه یاد شده، برای مدینه شناس نهایت اهمیت را دارد و نمی تواند اسناد مورد استناد یا به اعتبار قدمت و یا به اعتبار صحت، سندیت نداشته باشد.

دیرینه

از سده های نخست اسلام، مدینه همواره به صورت مبحثی مستقل مورد توجه محققان قرار گرفت و بنا به همین توجه و ضرورت مطالعات اسلامی بود که تألیفات و پژوهش های مستندی به رشته تحریر در آمد. در این پژوهش ها،

مطالعات و مشاهدات مؤلفان، سیر تکاملی پیدا کرد و ما تألیفی را نمی بینیم که از آرا و اسناد متقدمان خود یاد نکرده باشد.

تطور این سیر، از اواخر سده دوم هجرت رو به تکامل نهاد و همیشه سعی می شده تا ضمن توصیف موقعیت زمانی، آن را با دیرینه تاریخی و آرا و اسناد گذشته بسنجند و مورد تطابق قرار دهند. از این رو آثار مذکور به صورت یک مجموعه زنجیره ای جلوه می کند.

این جانب برای شناخت منابع مذکور، زحمات فراوانی را متحمل شد و اسنادی را که به صورت خطی یا چاپی امکان دسترسی به آن بود، جمع آوری نمود و از محتویات و مندرجات نسخه های مفقود شده در آثار متأخرانش آگاهی یافت.

تکمیل چنین پژوهشی در شناخت آثار مدینه شناسان، به عنوان کاری که قدمای ما آغاز کردند و اساساً تحلیل، نقد و طبقه بندی آنها موضوع مستقلی است که در کتاب مدینه شناسی مورد بررسی قرار گرفته و در مأخذ مستندات کتاب به آن ها استناد شده است. ولی در این مقدمه، شایسته است که بر اساس رعایت تقدّم تاریخی از مدینه شناسان مزبور نام ببریم:

ابن زباله (۱۹۹ ه. ق.)، زبیر بن بکار (۱۷۲/۲۵۶ ه. ق.)، یحیی بن حسن (۲۱۴/۲۷۷ ه. ق.)، عمر بن شیبّه (۱۷۱/۲۶۲ ه. ق.)، علی بن محمد مدائنی (۱۳۵/۲۲۵ ه. ق.)، رزین بن معاویه اندلسی (۵۳۵ ه. ق.)، ابن نجّار (۵۷۸/۶۴۱ ه. ق.)، جمال الدّین محمد مطری (۶۷۶/۷۴۱ ه. ق.)، عقیف الدّین عبدالله مطری (۶۹۸/۷۶۵ ه. ق.)، زین الدّین مراغی (۷۲۷/۸۲۶ ه. ق.)، مجدالدّین فیروزآبادی (۷۲۰/۸۱۷ ه. ق.)، سخاوی (۸۲۱/۹۰۲ ه. ق.)

ولی جامع همه این آثارشناسان مدینه، نورالدین سمهودی (۸۴۴/۹۱۱ ه. ق.) از مصریان مقیم مدینه است که با نگارش کتاب «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» سند کامل و جامعی را تا قرن ۹ ه. ق. برای ما به یادگار گذاشت. سپس مدینه شناسانی چون: محمد کبریت (۱۰۱۲/۱۰۷۰ ه. ق.) و برزنجی دنباله کار او را گرفتند.

آنچه که قدمای ما در این آثار پژوهشی نگاشتند، با تغییرات روزافزون شهر مدینه و گسترش آن در دوران عثمانی ها- خصوصاً پس از برداشتن حصار مدینه و مدرنیزه شدن شهر در سه دهه نخست حکومت سعودی- چندان مفید فایده نبود، تا این که استنادی که به حق باید با احترام از آنان نام ببریم، توانستند چهره جدید مدینه را مطابق مستندات تاریخی مندرج در آثار قدما ترسیم نمایند. اینان

عبارتند از:

عبدالقدّوس انصاری، ابراهیم عیاشی، علی حافظ و حمد الجاسر که با تألیف کتاب‌ها و تصحیح متون قدیمی تر و حواشی پرارزش بر آثار همدانی، امام حربی، الهجری و انتشار مقالات تحقیقی در مجله‌های: العرب، المنهل و ... بار منابع مدینه شناسی را غنی تر نمودند، یگه تازی غربیان شرق شناس در دوران ما را متوقّف و ما را از آنان مستغنی ساختند.

البته در این وادی گسترده، نایست از آثار جهانی سیّاحانی چون ناصر خسرو، ابن بطوطه، ابن جبیر و ... غفلت ورزید و کاری را که بعدها سیّاحان مؤمنی چون ابراهیم رفعت پاشا، محمّد لیب بتونوی، (ایوب) صبری پاشا و ده‌ها سیّاح و زائر عرب، ترک و ایرانی از خود به جا گذاردند، نادیده گرفت.

روش

به هر حال، مؤلف، پیش از تألیف کتاب، به ارائه پیش نویسی از مدینه شناسی، به عنوان یک علم از علوم اسلامی توجه داشته است. در این راه، مسیرهای متعددی را در طول مطالعات طی نمود تا به روشی مشخص از نظر تحقیقاتی نایل آمد. این روش در وهله نخست، مبتنی بر مطالعات اسلام شناسی است که مؤلف را وامی داشت تا بررسی‌های خود را در شهر مدینه به صورت یک سفرنامه به نگارش در آورد. ولی در جریان انشای سفرنامه، به گستردگی مبحث پی برد و سر از مدینه شناسی در آورد.

در این روش، طبیعی است که از متون عمومی سیره، حدیث، تاریخ و جغرافیا به منابع مستقیم مدینه شناسی منتقل شد و بر آن اساس مسافرت‌های متعددی به حجاز نمود تا مستندات مستخرجه را با مشاهدات و ملاحظات عینی نقد و تطبیق نماید.

در این مطابقت، بیش از نیمی از سال‌های تحقیق را به تصحیح آرای قدما و مستندات منابع مدینه شناسی سپری نمود و عاقبت ضمن تلفیقی از منابع تاریخی با مشاهدات و اسناد زنده اوقافی مدینه، این کتاب را به رشته تحریر در آورد.

در این سیر، مشاهدات را با دسترسی به نقشه‌ها، عکس‌های قدیمی، نقاشی‌های نمادین در نسخه‌های خطی، تکمیل نمود و به مقیاس‌های دقیقی نایل آمد؛ که در همه مباحث کتاب، راهنمای مدینه شناسی او گردید.

بدون تردید کسانی که می‌خواهند این پژوهش را تکمیل نمایند، قبول این

سختی‌ها و مرارت‌ها را در امر تحقیق از ضروریات مدینه‌شناسی تلقی خواهند کرد.

مباحث

در پایان، نظر به این که مقصد مدینه‌شناسی، آشنایی با بافت اصلی شهر مدینه در سده نخست هجری است، طبیعی است که مباحث چنین علمی معطوف به شناخت خانه‌ها، چاه‌ها، مقابر، مسجدها، میدان‌های نبرد، موقعیت جغرافیایی - تاریخی طوایف یثرب، انصار و یهودیان و سخنرانی‌ها، مناطق خاص جغرافیایی؛ از قبیل حرّه‌ها، وادی‌ها، صحراها، کوه‌ها و ... راه‌هایی که به مدینه منتهی می‌شود و مسیرهایی که مدینه را به دیگر نقاط حجاز و نجد مرتبط می‌سازد، دروازه‌های شهر و بالآخره مسیر هجرت پیامبر و مکیان است؛ که تمام این موارد، در برگیرنده حوادث مهمی از تاریخ اسلام است.

این موضوعات، در سه برهه: موقعیت قبل از اسلام و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، تطوراتی که در طول تاریخ داشته است و در نهایت موقعیت فعلی آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

البته محدوده چنین مباحثی، نه جغرافیای شهر مدینه که محدوده تاریخی آن است.

فرضاً در باره میدان‌های نبرد در مدینه، نه تنها موقعیت جغرافیایی - تاریخی احد، خندق، بنوقریظه، بنوقینقاع و بنو نضیر را مورد شناسایی قرار می‌دهد؛ بلکه بدر، تبوک، خیبر، حمراءالأسد، ابواء، سویق، سلاسل، دوماهالجنبدل، قطن، بنوسلیم، بنومصطلق و ذات الرقاع را نیز - که مرکز اصلی همه آنها، حوادث شهر مدینه بوده است - در فهرست مباحث مدینه‌شناسی جای می‌دهد.

این مباحث را در ۵ مجلد نگاشته‌ام و هر یک از مجلدات را به قسمتی از مباحث کلی مدینه‌شناسی اختصاص داده‌ام.

به استثنای مجلد اول که موضوعات و شکل و رنگ آن در برابر دیدگان شما قرار دارد، در مجلد دوم، تاریخ و جغرافیای قدیم و جدید و میدان‌های نبرد با پیامبر به رشته تحریر در آمده است. در مجلد سوم، نیز موقعیت جغرافیایی - تاریخی طوایف و قبایل انصار و در مجلد چهارم، مسیر هجرت و مسیرهای قدیمی منتهی به مدینه و در مجلد پنجم، تاریخی از حکومت‌ها، دانشمندان و حوادث تاریخی شهر مدینه از سده اول تا روی کار آمدن خاندان سعودی مورد بررسی قرار گرفته است.

از این مقدمات عقلانی که بگذرم، نمی توانم خوانندگان را به صداقت، از احساسات خود در طول سال های تحقیق که با هزاران فراز و نشیب همراه بود، مطلع نمایم:

این کتاب سفرنامه من است، اما سفری که نه خانه، بل صاحب خانه را و نه سجدگاه ها، بل تضرع و صداقت در معنویت را و نه آثار شهر مدینه، بل حضور محمّد را و نه هرگز مدینه، بل خاک پای او را جستجو کرده ام.

و نیندیشیده ام که جستار پسندیده آید؛ زیرا نخواسته ام کتاب بنگارم؛ این زندگی من است! مجموعه ای از هر چه که هست، هر چه که توانم بود؛ نه هر چه که باید.

اگر پخته است، من ناپخته ام؛ و اگر خام است، سوخته شده زندگی من است.

راهی که در این مسیر رفته ام، پایان یافتن های من است؛ که در این حضورها شکل یافته و با مدینه اش خار همه مدنیّت ها را حریر یافته است.

پس با هزاران استناد، این کتاب در قلبم اساسی عقلی ندارد که دعوت نقّادان کنم و با زبان مشترکات مذاهب و قلوب همه مؤمنان کشورها، مذهب خاص و قومی را در بر نمی گیرد که هوای آن را ثنا کنم.

نقد و ثنایش، تکمیل طریق است.

پس در این آخرین لحظات امروز و فردایم، اعتراف می کنم: نه پارسی نویسم و نه عربی خوان. نه در تاریخ و جغرافیا و آثارنویسی دستی دارم و نه از معارف چیزی در چنته! اگر هر نقصی است، به پای فردی عامی نهید که در طول ۱۴ سال، خواست لحظه ای با سایه اش باشد. به پای خواسته انسانی نهید که درس نخوانده، خواست از میان این همه هیاهوی زمانه، فرهنگ و تمدن ها و هنرهای پیچیده، شهرها و مدنیّت های درهم ریخته، روزنه ای به سوی شهرش پیدا کند؛ تا خود را به خویشان رساند.

کتاب اول: مسجدهای مدینه

فصل یکم: مسجد قبا

الف: قبا در گذرگاه هجرت

احمد بن حنبل و عثمان بن ابی شیبه از قابوس بن ابی ظبیان و او هم از پدرش و او نیز از ابن عباس روایت کرده اند که:

«کان رسولُ الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - بمكة فأمر بالهجرة. و أنزل عليه:

وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» (۱) ابن حجر، (۲) ابن قیّم جوزی، (۳) قرطبی (۴) و ابوفدا اسماعیل بن کثیر (۵) از قتاده در ذیل آیه یاد شده روایتی آورده اند که مراد از «أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ»، مدینه است و منظور از «وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ» هجرت از مکه است و مقصود از «اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» کتاب و اسلام می باشد و ترمذی در روایتی، از زید بن اسلم، «سُلْطَانًا نَصِيرًا» را انصار می داند.

۱- اسراء: ۸۰؛ «و ای رسول ما، دعا کن که بار الها! هر جا روم مرا به قدم صدق داخل و به قدم صدق خارج گردان و به من، از جانب خود یارانی که دائم یار و مددکارم باشند عطا فرما.»

۲- فتح الباری، ج ۷، ص ۲۲۷

۳- زادالمعاد، جزء ۲، ص ۵۵

۴- الجامع لأحكام القرآن.

۵- السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۲۶

طبرسی در «مجمع البیان» (۱) قبول دارد که: «أَنَّ مَعْنَاهُ أَدْخَلَنِي الْمَدِينَةَ وَأَخْرَجَنِي مِنْهَا إِلَى مَكَّةَ لِلْفَتْحِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَالْحَسَنِ وَ قَتَادَةَ وَسَعِيدِ بْنِ جَبْرِ».

و قسطلانی در «ارشاد الساری بشرح صحیح البخاری» (۲) ذیل «باب هجره النبوی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ» می نگارد: «بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِي ذَلِكَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ ... بَعْدَ بَيْعَةِ الْعَقْبَةِ بِشَهْرَيْنِ وَ بَضْعَةِ عَشْرٍ يَوْمًا وَ أَصْحَابِهِ أَبِي بَكْرٍ وَ عَامِرُ بْنُ فَهْرَةَ وَ صَاحِبِينَ لَهُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ». (۳) به استناد غالب مفسران و محدثان، نورالدین سَمهودی (۴) و ابوالفضل تفسیری (۵) تعبیر «مُدْخَلَ صِدْقٍ» را از جمله نام های مدینه منوره دانسته اند. اگر چه «حافظ ابن نجار» (۶) به آن تصریحی نکرده است.

محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله پس از تدبیر شرایط هجرت - که با از خود گذشتگی علی بن ابوطالب علیه السلام آغاز شد - در همان شب مقرر، از مکه خارج گردید و به سوی کوهستان های اطراف عزیمت کرد.

از میان مهمترین کتاب ها و با توجه به مقایسه و نقد، بیان ابن اسحاق در کتاب «السیره النبویه» ابن هشام را مورد استناد قرار می دهیم که وی مواضع مسیر هجرت را چنین دانسته است:

مکه - غار ثور - عُسْفَان - أَمَج - قَدِيد - الْخَزَار - ثَنِيهَا الْمَرَّة - لِقْفَا - مَدْلَجَه لِقْف - مَدْلَجَه مَحَاج - مَرَجِح - ذِي كَشْد - الْجَدَاحَه - الْأَجْرَد -

۱- جزء ۱۵، ص ۸۸، چاپ دارالفکر، چاپ ۱۹۵۶۱ م.

۲- ج ۶، ص ۲۱۲

۳- «خداوند - عَزَّوَجَلَّ - در این مورد به رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه می دهد و در قرآن مجید می فرماید: «ای رسول ما، پیوسته دعا کن که: بار الها! مرا به قدم صدق داخل گردان، و این امر دو ماه و چند روز پس از تبعیت کردن عقبه صورت پذیرفت و یارانش ابوبکر و عامر بن فهیره و دو یار دیگر، ملازم ایشان از مکه به مدینه، بودند.»

۴- در ذیل فصل «فی اسماء هذه البلده الشریفه» ج ۱، ص ۸

۵- وجوه قرآن، ص ۲۶۸، به اهتمام مهدی محقق، چاپ ۱۳۶۰ ش.

۶- در کتاب «اخبار مدینه الرسول»، «اسماء المدینه و أول من سكنها» ص ۱۰

ذاسلم - العبايد - القاخه - العزج - ثيهالعاثر - بطن رئم.

واقدي و ابن سعد، روايت ديگري را در «الطبقات الكبرى» ارائه کرده اند که تفاوت هايي با گفته ابن اسحاق دارد.

بررسی جامع روايات و گفته جغرافي دانان و مورخان، توأم با کاوش های جغرافيايي مؤلف در سرزمين حجاز، بخشي مستقل از فصول آتی این کتاب است و مجال سخن در این مقال مختصر، که مقصد آن شرح و وصف آخرين منزلگاه هجرت (/ قبا) است، نمی باشد.

ابن کلبی در «روضه الاقشهری» و ابن جوزی در «شرف المصطفی» و ابن سعد در «الطبقات الكبرى» (۱) معتقدند که محمد رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم روز دوشنبه، چهارم ربيع الأول یا دوازده ربيع، وارد قبا شد. ولی یعقوبی به اسناد ديگري که مؤيد روز دوشنبه، هشتم ربيع الأول یا پنجشنبه دوازدهم ربيع الأول است، دسترسی داشته و آن را در «التاریخ» ثبت کرده است. اگرچه عقیده بیشتر مورخان و محققان، مبتنی بر قبول روز دوشنبه است و به این حدیث ابن عباس در «السيره النبويه ابن کثیر» (۲) باور آورده اند که: «إن رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - خرج من مكة، يوم الإثنين و دخل المدینه يوم الإثنين». (۳) ولی ابوریحان بیرونی (۴) ضمن نقد عقاید مختلف، جزم دارد که ورود پیامبر به قبا در روز دوشنبه، هشتم ربيع الأول تحقق پذیرفت.

ب: قبا میزبان مهاجرین

یاقوت حموی (۵) می نویسد:

قبا در اصل نام چاهی بوده است و محل سکونت «بنو عمرو بن عوف انصاری».

۱- ج ۱، ص ۲۲۷

۲- ج ۱، ص ۲۵۶

۳- «پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله روز دوشنبه از مکه خارج و روز دوشنبه به مدینه وارد شدند.»

۴- الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص ۳۳۰، چاپ برلن، اهتمام ۱۹۲۳ م.

۵- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۰۱

بعضی از اهل لغت گفته اند: «قبوه» که با مدّ و قصر خوانده می شود.

عیاض می گوید: «الکبری» قرائت قصر آن را منع می کرد و معتقد بود که باید آن را «قباء» خواند.

فیروز آبادی (۱) به رأی «خلیل بن احمد» اشاره می کند که وی معتقد بود: «قباء، هو مقصورٌ» و خود نظر می دهد که: «و هی فی الأصل اسم بئرٍ هناک عرفت القریه بها».

ابوحنیفه می گوید: قبا از قبوه مشتق شده است و آن به معنای جمع و وصل است و قزوینی (۲) این بیان مشهور جغرافی دانان را یاد آورده که قبا نام قریه ای است در دو میلی مدینه. (۳) همدانی در «صفه جزیرهاالعرب» (ص ۲۶۴)، که در نیمه اول قرن سوم هجری تألیف کرده است، قبا را از جمله «ارض یثرب» دانسته، می نویسد:

«أرض یثرب؛ المدینه و قبا و الفضاء واحد و العقیق و بطحان و سلع.»

آنچه مورخان بر آن اتفاق نظریه دارند، این است که قبل از رسیدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به قبا، مسلمانان یثرب و اهل قبا از هجرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله مطلع شده بودند و هر روز در انتظار قدمش لحظه شماری می کردند. ابن کثیر در «البدایه والنهایه» سند این فراز تاریخی را روایت «ابن اسحاق» دانسته است:

ابن اسحاق از محمد بن جعفر، از عروهبین زبیر، از عبدالرحمان بن عویم بن ساعده، از قول عدّه ای از صحابه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کنند:

«وقتی خبر هجرت رسول را از مکه شنیدیم، در انتظار مقدمش همه روزه قبل از روشنایی صبح، از منزل خارج می شدیم و به سمت حرّه می رفتیم و نماز صبحگاهی را در آنجا به جا می آوردیم و به انتظار می نشستیم. آنقدر می ماندیم تا تحمل گرمای آفتاب حرّه غیر ممکن می شد و به خانه باز می گشتیم؛ تا این که روزی از روزها...»

۱- المغانم المطابه، ص ۳۲۳

۲- آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۰۳

۳- ۲ میل / ۳ / ۳۹۴۶ متر یا ۳۲۱۸ متر.

ابن قیم جوزی (۱) می نگارد:

«مسلمانان با گفتن الله اکبر، از قدوم رسول اسلام به وجد و شوق معنوی آمده، به میزان اخلاصشان او را احاطه و تمجیدها کردند؛ تا این که این آیه بر پیامبر نازل گردید:

... وَ إِنَّ تَظَاهِرًا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (۲) اسناد موجود در کتاب های سیره و حدیث، این گفته ابن اسحاق را تأیید می کند که محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله، پس از ورود به قبا، در منزل «کلثوم بن هدم» اقامت گزید و در بسیاری از اوقات، جهت دیدار با یاران، در خانه «سعد بن خیشمه» رحل اقامت می گزید.

ابن سعد در این خصوص نظر داده که: «روایت صحیح نزد ما نیز همین است». (۳) نک: خانه های مدینه، خانه سعد، خانه کلثوم.

قریه قبا، پس از ورود محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و متعاقب آن مهاجرین، به صورت مهمترین و نخستین پایگاه تجمع مسلمانان مهاجر مکی و انصار مدنی در آمد و نیروی پراکنده معنوی، متمرکز و تحت رهبری مستقیم قرار گرفت. قبا دیگر برای مسلمانان روستایی خاموش و سرد نبود. ایمان و شوق، وحدت بخش ماده و معنی شده بود. این پایگاه معنوی توحید و اشراق وحدت، یا آخرین منزلگاه هجرت، پیشگام همه آثاری شد که بر هجرت مترتب گردید و هجرت را با همه برداشت ها و تعاریف متعددش، زینت بخش نام قبا نمود. و هجرت، اساس تاریخ گذاری در اسلام را با قبا توأمان ساخت و آن را یادآور نخستین روز ورود محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله در تاریخ و جغرافیا و معنویت

۱- زاد المعاد، ج ۲، ص ۵۴

۲- تحریم: ۴؛ «و اگر با هم بر آزار او اتفاق کنید، باز خداوند یار و نگهبان اوست و جبرئیل امین و مردان صالح با ایمان و فرشتگان حق یار و مددکار او هستند.»

۳- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۴۰

اسلامی جلوه گاهی رفیع بخشید. (۱) محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله می خواست با توقّف ایّامی چند در قبا، منازل و قبایل یهودی مجاور یثرب را زیر نظر داشته باشد؛ تا پس از حصول اطمینان و تسلّط و شناخت موقعیت و پیوستن دیگر مهاجرین، به سوی یثرب حرکت کند.

پ: قبا، نخستین مسجد اسلام

در ایّام کوتاه اقامت در قبا، محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت تا بر اساس اراده ای که آن را حکم الهی می دانست، مسجدی در این مکان بنا نهد و آن را سجدگاه عباد، و قرارگاه اهل تسلیم و خضوع کند؛ تا به سان دیگر اهل کتاب و سنّت همیشگی ادیان و نیاز روح دینی انسان، محلّی را دور از هر آرایش غرور آفرین بشری و آرایش نفسانی، وسیله تجمّع و تشکّل روح های بلند و نیروهای تعقلی مسلمانان، در طریق عبودیت و عبادت خدا گرداند.

این تصمیم مبتنی بر تقوای دینی، مقدّمه بنای مسجدی در قبا گردید، که اساس آن بر تقوا نهاده شده بود.

منابع مورد رجوع، نشان می دهد که مضامین تمامی روایت ها، از یک هم افقی خاص برخوردارند. نورالدین سمهودی (۲) بیان ابن زباله را که مشهور همه منابع جغرافیایی مدینه است، چنین مورد استناد قرار داده است:

«و كان لکلثوم بن الهدم بقاء مربد و المربد الموضع الذي يبسط فيه التمر لیس. فأخذه منه رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] و سلّم - فأسسه و بناه مسجداً». (۳)

۱- همچنین نک: نسائی، «سنن»، کتاب ۲۳، باب ۴۹؛ کتاب ۳۹؛ کتاب ۴۶، باب ۹؛ و همچنین صحیح بخاری، کتاب ۲، باب ۴؛ کتاب ۵۶؛ کتاب ۶۱؛ کتاب ۶۲؛ کتاب ۶۳؛ کتاب ۶۴ و نیز: صحیح مسلم، کتاب ۳۶؛ کتاب ۴۴؛ کتاب ۵۳؛ کتاب ۳۳

۲- وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى، ج ۱، ص ۲۵۰

۳- «کلثوم بن هدم در قبا جایی برای خشک کردن خرما داشت، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آنجا را از وی گرفتند و مسجد ساختند.»

در حدیثی که امام بخاری در «صحیح»، کتاب مناقب الأنصار، حدیث ۳۹۰۶، باب هجره النَّبِی و أصحابه الی المدینه- از عروه بن زبیر نقل می کند، همین قول ابن زباله را تأیید کرده است که:

«محمّد رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - ... لبث في بني عمرو بن عوف بضع عشره ليله و أسّيس المسجد الذي أسّس على التقوى و صَلَّى فيه رسول الله ...» (۱) و یا به روایت زهری- از عروه، در «السیره النبویه» (۲) «... و أسّيس مسجد قباء في تلك الأيام».

این حدیث با آنچه که ابن اسحاق در «السیره النبویه» (۳) آورده و روایت ابن عائد از ابن عبّاس، که مورد استناد نورالدین سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى» (۴) قرار گرفته و حدیث سعید بن مسیب از علی بن حسین، که در «الروضه من الکافی» و «بحار الأنوار» مجلسی وارد شده، مطابقت کامل دارد.

آنچه مسلم است، محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله، خود همدوش با دیگر مهاجرین و انصار، به بنای مسجد همّت داشته است. فیروزآبادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (۵) و طبرانی در «الکبیر» از «شموس بنت نعمان» حدیثی را نقل کرده اند که گفت:

«نظرتُ إلی رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - حين قدم و نزل و أسّيس هذا المسجد؛ مسجد قباء، فرأيتَه يأخذ الحجر أو الصخره حتّی يَهْصِرُهُ الحجره و انظر إلی بیاض التراب علی بطنه أو سُرّته، فیأتی الرجل من

۱- «در قبیله بنی عمرو بن عوف مدتی ماندگار شد و مسجدی را که بر اساس تقوی و پرهیزکاری ایجاد شد، بنیان نهاد و پیامبرگرمی صلی الله علیه و آله در آن مسجد، نماز به جای آورد.»

۲- ص ۲۶۷

۳- ج ۱، ص ۴۹۴

۴- ج ۱، ص ۲۵۰

۵- ص ۳۲۹

أصحابه و يقول: بأبي و أمي يا رسول الله اعطني اكفك، فيقول: لا. خذ مثله، حتى أسسه». (۱) و به روایت ابن رواحه: «أفلح من يعالج المساجدا...».

بی شک، این که کلینی در «فروع من الکافی» (۲) از طریق «معاویهبین عمار» آورده و می خوانیم که: امام ابو عبد الله گفته است: «مسجد قباء، فإنه المسجد العذی أسس علی التقوی من أول يوم» به جهت آن است که اساساً معمار این بنا، مؤمن ترین مردمان؛ یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است؛ تا آنجا که اگر بخوایم عارف عظمت معنوی چنین بنایی در اسلام بشویم، باید آیه های ۱۰۷ و ۱۰۸ از سوره توبه را در نظر آوریم که می فرماید:

لَاتَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسَّ جِدُّ أَسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ. (۳) و در شأن مهاجرین و انصار، که این مسجد را بنا نهادند و در آن به عبادت رب العالمین پیشانی بر خاک ساییدند، می گوید:

فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ. (۴) و به تأکید مجدد قرآن:

... أَسَسَ بُيَاتُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ (۵)

۱- «نگاهی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله افکنم، هنگامی که قدم به این مسجد مسجد قبا نهاد تا آن را بنا نماید. او را دیدم چگونه سنگ و آجر حمل می کرد و چگونه خاک بر روی لباس و بدنش نشسته بود! مردی از صحابه نزدیکش می رود و می گوید: ای پیامبر گرامی، پدر و مادرم فدای تو! آنچه را که در دست داری به من بده، پاسخ می دهد: خیر، تو نیز چنین آجرهایی حمل کن تا این مسجد را بنا کنیم.»

۲- ج ۴، ص ۵۶

۳- توبه: ۱۰۸؛ «ای رسول ما، هرگز در مسجد آن ها گام مگذار که همان مسجد قبا که بنیانش از اول بر پایه تقوا، محکم بنا گردیده، سزاوارتر است بر این که در آن اقامه نماز کنی...»

۴- توبه: ۱۰۸؛ «در آن مسجد، مردان پاکی که مشتاق تهذیب نفوس خود هستند، در آیند و خدا مردان پاک و مهذب را دوست می دارد.»

۵- توبه: ۱۰۹؛ «... آیا کسی که مسجدی را به غرض تقوا و خدا پرستی تأسیس کرده و رضای حق را طالب است...»

تفسیر و شأن نزول آیات یادشده، همراه با احادیثی چند در فضیلت و اهمیّت مسجد قبا- اولین مسجد اسلام- یکی از مهمترین مسائل تاریخ سال اول هجرت محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله است که عموم مفسران و سیره نویسان و مورخان، به استناد دیگر اقوال، به شرح و بررسی آن توجه خاصی مبذول داشته اند و این توجه نه تنها در قلمرو حیات محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله از اهمیتی ویژه برخوردار است، بل پشتیبان عظمت معنوی مسجد قبا در عقیده دینی اسلامی است؛ که آن را در میان مسلمانان، ابدیتی روحانی بخشیده است:

۱- مفسران در تفسیر آیات ۱۰۷ تا ۱۰۹ سوره توبه، به دو نظریه اساسی، که مبتنی بر سه گروه از روایات است، اشاره کرده و آن را مورد نقد و تحلیل قرار داده اند:

گروه اول، روایاتی در شناخت این که «لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى» کدام مسجد است؟

مدارکی از آن، حکایت می کنند که مراد از این مسجد، «مسجد النبی» است؛ چنانکه بیهقی در «دلایل النبوه» (۱) و مسلم در «صحیح» و نسائی در «سنن» (۲) به حدیثی از ابن ابی سعید الخدری که ابوسعید از او روایت می کند، تمسّک کرده اند. روایت از این قرار است:

«تماری رجلان فی المسجد الذی أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ، فَقَالَ رَجُلٌ هُوَ مَسْجِدُ قَبَاءَ وَقَالَ الْآخَرُ هُوَ مَسْجِدُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ -: هُوَ مَسْجِدِي هَذَا!» (۳) نووی دمشقی (۴) ذیل روایت یاد شده می نگارد:

۱- ج ۱، فصل مسجد الرسول.

۲- جزء ثانی، ص ۲۶، حاشیه امام سندى.

۳- «در باره مسجدی که از روزهای اول بر اساس تقوا و پرهیزکاری بنا گردید، دو مرد با هم بحث و جدل می کردند. پیامبر خدا فرمودند: این مسجد، مسجد من است.»

۴- المنهاج فی شرح صحیح مسلم، چاپ مصر، ۱۳۸۳ ه. ق. چاپ دارالفکر، حاشیه ارشادالساری، ج ۶، صص ۱۰۷-۱۰۹

«هذا نصُّ بأنَّه المسجد الَّذي أُسِّس على التَّقوى المذكور في القرآن.»

گروه دوم، مستنداتِی است که می گوید: منظور از مسجد «أسس على التقوى»، مسجد قبا است؛ چنانکه یحیی بن حسن گفته علی بن ابی طالب علیه السلام را در «اخبار المدینه» چنین نگاشت:

«حدَّثنا بکر بن عبدالوہاب ... عیسی بن عبداللہ عن ابيه عن جدِّه عن علی بن ابی طالب إنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - قال: المسجد الَّذي أُسِّس على التَّقوى من أوَّل يوم هو مسجد قباء». (۱) و کلینی در «فروع من الکافی» (۲) به نقل از ابو عبداللہ نوشته است:

«مسجد قباء، فإنَّه المسجد الَّذي أُسِّس على التَّقوى من أوَّل يوم ...» (۳) بر این اساس و با توجَّه به احادیث متعددی که از طریق سلسله راویان مذاهب اسلامی آورده شده است، بیان «ابن حجر عسقلانی» در «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» (۴) ذیل حدیث ۳۹۰۶/۳۹۰۸، ما را اطمینان می بخشد که:

«فالجُمهور على أنَّ المراد مسجد قباء و هو ظاهر الآیه». (۵) سهیلی نیز تأیید می کند که جمله: «من أوَّل يوم» یقتضی آنَّه مسجد قباء، لأنَّ تأسیسه كان في أوَّل يوم حلِّ النَّبِيَّ بدار الهجرة». (۶)

۱- «بکر بن عبدالوہاب ... عیسی بن عبداللہ از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب نقل می کند که پیامبر خدا فرموده است: مسجدی که از اولین روز بر اساس تقوا و پرهیزکاری بنا نهاده شد، مسجد قبا است.»

۲- ج ۴، ص ۵۶۰، باب الحج.

۳- «مسجد قبا، مسجدی است که از نخستین روز، بر اساس تقوا بنا نهاده شده است.»

۴- ج ۹، ص ۲۴۵

۵- «اکثریت بر این عقده هستند که منظور همان مسجد قبا است و آیه نیز بر آن دلالت دارد.»

۶- «از اولین روز، مسجد قبا بوده است؛ زیرا ساختمان آن همزمان با اولین روزی بود که پیامبر خدا بر زمین هجرت قدم نهادند.» نک: فتح الباری، همان مأخذ.

گروه سوم، گفته های مستندی است که می گوید: آیات یاد شده در شأن هر دو مسجد قبا و مسجد النبی است؛ زیرا به عقیده پژوهندگان که به این مستندات روی آورده اند، روشن است که هر دو مسجد در روزهای نخست هجرت، بر اساس تقوا بنا شده اند و این نظریه، جامع هر دو گروه روایات می باشد؛ اگر چه این بخش از آیه ... فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا از دیدگاه محققان غالب مفسران، قبا است و ابوداود در «سنن» از ابوهریره و او از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یاد می کند که: «نزلت ... فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا ... فِي أَهْلِ قَبَاءِ». (۱) ابو عبدالله قرطبی در «الجامع لأحكام القرآن» (۲) ذیل آیه مذکور به کلمه «فیه» تمسک جسته، می گوید: «ضمیر الظرف یقتضی الرجال المتطهرین، فهو مسجد قباء». (۳) همچنین رجوع کنید به کلام ابن کثیر در «البدایه و النهایه» (۴) و طبرسی در «مجمع البیان فی تفسیر القرآن». (۵) ۲- به استثنای قرآن، حدیثی از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در منابع نخستین و مشهور حدیث و سیره و تاریخ اسلام نوشته شده که سند دیگری بر فضیلت معنوی مسجد قبا در عقیده اسلامی است:

در «سین ترمذی»، کتاب دوم و «سنن ابن ماجه»، کتاب پنجم و «الطبقات الکبری»، جزء اول (ابن سعد)، و «مسند احمد بن حنبل»، جزو سوم و ابن شهبه و ابن زباله در «اخبار المدینه» و طبرانی در «الکبیر» از محمد صلی الله علیه و آله به سلسله متعده ثبت کرده اند که فرمود:

«الصَّيْلَةُ فِي مَسْجِدِ قَبَاءِ كَعْدَلِ عَمْرِهِ» (۶) یا «الصَّلَاةُ فِي قَبَاءِ كَعْمَرِهِ» یا «مَنْ صَلَّى فِيهِ كَانَ كَعْدَلِ عَمْرِهِ» یا «مَنْ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ أَتَى مَسْجِدَ قَبَاءِ فَصَلَّى فِيهِ صَلَاةً، كَانَ لَهُ كَأَجْرِ

۱- آیه «در آن مسجد مردان پاکی که مشتاق تهذیب نفوس خود هستند» درباره مردم قبا نازل شده است.

۲- ج ۸، ص ۲۵۸

۳- «ماهیت محل، شایسته مردان پاک و منزّه است و آن مسجد قبا است.»

۴- ج ۳، ص ۲۰۹

۵- جزء ۱۰، صص ۱۴۳ و ۱۴۴، چاپ دارالفکر ۱۹۵۶ م.

۶- «نماز خواندن در مسجد قبا، اجر عمره دارد.»

عمره» (۱) یا «مَنْ تَوَضَّأَ فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ ثُمَّ جَاءَ مَسْجِدَ قِبَاءِ فَصَلَّى فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، كَانَتْ لَهُ عُمْرَةٌ» (۲) یا «مَنْ خَرَجَ حَتَّى يَأْتِيَ هَذَا الْمَسْجِدَ قِبَاءَ فَصَلَّى فِيهِ كَانَتْ لَهُ عُمْرَةٌ». (۳) در منابع روایتی اهل بیت علیهم السلام از این احادیث یادهای مکرری می خوانیم؛ از آن جمله در «کامل الزیارة» از ابی محمد بن ضمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از علی، از حسن، از عبدالله، از جریر، از ابو عبدالله روایتی آمده است که مجلسی آن را در «بحار الأنوار» (۴) مورد استناد قرار داده است.

پس از بنای مسجد قبا و هجرت پیامبر از قبا به مدینه و استقرار مهاجرین در کنار انصار، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با وجود آن که مسجد مدنی را پایگاه همه فعالیت های دینی قرار داده بود، مع ذلک از مسجد قبا بریده نشد و همیشه، در هر فرصتی که می یافت، به زیارت و نماز و عبادت در قبا، میل و شوقی وافر ابراز می فرمود و عمل به آن را سنت شایسته و بایسته راه عرفان مسلمانی می دانست.

در «صحیح» بخاری و مسلم از ابن عمر آمده است: «كَانَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يَأْتِي قُبَاءَ رَاكِبًا وَ مَاشِيًا، فَيُصَلِّي فِيهِ رَكَعَتَيْنِ». (۵) و «نسائی» حدیث را با این لفظ آورده است که: «كَانَ يَأْتِي مَسْجِدَ قِبَاءِ كَانَتْ سَبْتًا رَاكِبًا وَ مَاشِيًا».

این حدیث و دیگر آورده هایی که چنین مضمون و منظوری را در عقاید محمد صلی الله علیه و آله بیان کرده اند، در اهم منابع حدیث سنت، تحت عنوان «زیارة النَّبِيِّ»، و ابن عمر لمسجد قباء کل سبت» ثبت گردیده است. (۶)

- ۱- «کسی که در منزلش، خود را پاک و تمیز نماید، سپس به مسجد آید و در آنجا نماز بخواند، اجر عمره نصیبش می شود.»
- ۲- «کسی که به طور کامل و صحیح وضو بگیرد سپس به سوی مسجد روی آورد و دو رکعت نماز در آن به جای آورد، اجر عمره نصیبش می شود.»
- ۳- «کسی که قصد آمدن به این مسجد قبا کند و در آن نماز بخواند، اجر عمره نصیبش می شود.»
- ۴- ج ۲، ص ۲۱۲، فصل «المزار»، باب هفتم.
- ۵- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیاده و سواره به مسجد قبا می آمد و دو رکعت نماز در آن به جا می آورد.»
- ۶- از آن جمله در «صحیح» بخاری، کتاب ۲۰ و «صحیح» مسلم، کتاب ۱۵ و «سنن ابوداود»، کتاب ۱۱ و نسائی در «سنن»، کتاب ۸ و «الموطأ»، مالک، کتاب ۹ و «الطبقات الکبری»، ابن سعد، جزء اول و چهارم و «مسند» احمد، جزء ۲ و «مسند» طیالسی، حدیث ۱۸۴۰؛ همچنین از ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری»، ج ۳، ص ۶۸

ت: بنای مسجد قبا

موقعیت و شکل هندسی مسجد قبا در زمان حیات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و تغییرها و مرمت ها و توسعه هایی که بعدها در طول تاریخ حجاز بر آن صورت پذیرفت، از اهم مسائلی است که باید به آن توجه کنیم:

در تعیین محلّ محراب مسجد قبا، قبل از تحوّل قبله از بیت المقدس به کعبه و محلّ محراب، بعد از تغییر جهت قبله، روایات و نظرات مختلفی در مآخذ معتبر نقل و نقد شده است؛ که مجموعاً اختلاف چندانی با هم ندارند. تفاوت هایی که ملاحظه می شود، با توجه به این که غالب نظرها مبتنی بر مطالعات عینی و محلّی مسجد قبا نبوده، اشتباهاتی را موجد شده است. با این همه، از مجموعه شناسایی ها و جمع بندی اقوال و تطبیق آنها توسط حقیر در محلّ بنای مسجد و با توجه به نقشه های ادواری موجود در «اداره اوقاف مدینه» و اظهار نظر خبرگان آثار مدینه و ده ها رساله و کتاب، به این نتیجه رسیدم که مسجد را محمد صلی الله علیه و آله در «مرید» کلثوم بن هدم بنا نهاد و آن در قسمت شمالی خانه کلثوم و مجاور غربی خانه سعدبن خیشمه بوده است.

سقف مسجد روی سه ردیف ستون استوار شده بود که هر ردیف در وسط و موازی آن در جنوب و شمال قرار داشته است.

این بنا از شمال مجاور زمین وسیع و از غرب مجاور زمین سعدبن خیشمه و «بنوعطیه» محصور شده بود.

محلّ محراب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله قبل از تغییر جهت قبله، در منتهی الیه دیوار شمالی مسجد که به زمین فراخ شمالی متصل بوده، واقع بود و این محل در وسط طول شرقی- غربی دیوار یا کنار ستون سوم می باشد.

بعد از تغییر جهت قبله از بیت المقدس یا جهت شامی مسجد به کعبه، یا جهت جنوبی مسجد، محلّ محراب از ستون سوم دیوار سمت شمالی مسجد، به ستون سوم دیوار سمت جنوبی مسجد تغییر مکان داده است.

ابو سعید خدری گفته است: «لما صرفت القبلة أتى رسول الله - صلی الله علیه و آله» [وآله]

و سلم - مسجد قباء فقدم جدار المسجد إلى موضعه اليوم و أسسه». (۱) با این تجسم و توجه، به راحتی می توانیم منظور و جهات روایات تاریخی ذیل را دریابیم:

ابن زباله روایت می کند: «انّ النبی - صلی الله علیه و آله [و سلم - إلى الأستوان الثالثه فی مسجد قباء الّتی فی الرّحبه». (۲) از این ستون سوم، که قسمت فوقانی آن چوب کاری شده و به نقوشی مزین گشته بود، تحت عنوان ستون «المخلّقه» در روایات یاد شده است.

ابن شُبّه از واقدی به نقل از مجمع بن یعقوب، حدیثی را آورده که: «كان المسجد فی موضع الأستوان المخلّقه الخارجه فی رحبه المسجد» و این محل، مکانی است که به روایت ابن رقیش، «ابن عمر» نماز خود را در آن به جای می آورد؛ زیرا «يقصد بذلك مسجد النبی صلی الله علیه و آله الأوّل» و این مکان به بعد از تغییر جهت قبله مربوط بوده است؛ چنانکه با صراحت در روایت ابن زباله، از «عبدالملک بن بکر بن ابی لیلی»، به نقل از پدرش چنین می خوانیم که: «انّ رسول الله - صلی الله علیه و آله [و سلم - صلی فی مسجد قباء إلى الأستوان الثالثه فی الرّحبه إذا دخلت من الباب الّذی بفناء دار سعد بن خیثمه». (۳) فیروز آبادی، (متوفای ۸۱۷ ق.)، (۴) بی آن که تردیدی داشته باشد، از محلّ نماز محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد قبا یاد کرده، می نگارد:

«وفی صحنه ممّا یلی القبله شبه محراب علی مصطبه هو أوّل موضع رکع فیہ النبی صلی الله علیه و آله». (۵)

- ۱- «از زمانی که قبله تغییر یافت، پیامبر گرامی، قدم به مسجد قبا نهاده، دیوار مسجد را جلو بردند که تا به امروز موجود است و آن گاه آن را بنا کردند.» برای توضیح بیشتر، نک: نویری، «نهایه الإرب»، جزء ۱۶، ص ۳۴۵
- ۲- «پیامبر گرامی تا ستون سوم مسجد قبا، که در حیاط است، نماز به جای آورد.»
- ۳- «پیامبر گرامی در مسجد قبا تا کنار ستون سوم، که در حیاط است، نماز به جای آورد. اگر از دری که در آستانه منزل سعد بن خیثمه است، وارد شوید.»
- ۴- در «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۳۲۴
- ۵- «در حیاط مسجد، پس از قبله، جایی شبیه محراب است، آنجا اوّلین محلّی است که رسول گرامی رکوع نمود.»

سپس به گفته ابن عمر استناد جسته که: «إذا دخله صَلَّى إلى الأُسْطُوَانَةِ المَخْلُوقَةِ وَ كَان ذَلِك مَصْلَى رَسُولِ اللَّهِ...» (۱) بنا بر این، آنچه مسلم است، محلّ سجد گاه محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از تغییر جهت قبله، در کنار ستون سوم، که در آن ایام حدوداً در خارج شبستان واقع شده و بعداً مخلّقه گردید، قرار داشته است؛ چنانکه روایت یحیی، حدیث موسی بن سلمه را به یاد ما می آورد که: «رأى أبا الحسن عليّ بن موسى الرضا يصلّى إلى هذه الأُسْطُوَانَةِ الخارجة». (۲) پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، مسجد قبا از طرف خلیفه سوم؛ عثمان بن عفّان تعمیر شده و مساحت آن گسترش یافته است.

نورالدین سمهودی در نیمه دوم قرن نهم هجری و با توجّه به موقعیت بنای مسجد در آن ایام، از ابن شبه نقل قول می کند که: «انّ ما بين الصّومعه إلى القبلة زیاده زاده عثمان بن عفّان». (۳) صومعه، در استناد یاد شده، همان محلّ مناره ای است که در زاویه غربی مایل به جانب شام ساخته شده است. بنا بر این، قسمت های اضافه و افزوده شده توسط عثمان بن عفّان شامل قسمت شرقی و شمالی مسجد و قسمت غربی - شمالی جانب در بزرگ تا محلّ مئذنه فعلی بوده است.

پس از عثمان بن عفّان، بنای مسجد قبا، از سمت شرقی آن، توسط «عمر بن عبدالعزیز» والی مدینه، در عهد «ولید بن عبدالملک اموی» (۹۳-۸۷ ق.) توسعه یافت و ساختمان قدیمی آن، به طور کلی دوباره سازی شد.

مورخان گفته اند: در این تجدید بنا، مصالح جدیدی؛ از قبیل سنگ، آهن و گچ، جایگزین مصالح قدیمی گردید و به احداث مناره بلند و کاشی کاری دیوار و محراب

۱- «اگر شخصی وارد آن مسجد شد، به سوی ستون - گچ کاری شده - روی آورد نماز گزارد، آنجا محلّ نماز خواندن رسول گرامی بوده است.»

۲- «ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهم السلام را دیده است که تا کنار این ستون بیرونی، نماز به جای می آورد.»

۳- «میان صومعه تا قبله، فاصله ای است که عثمان بن عفّان آن را افزوده است.»

مسجد و به کارگرفتن چوب ساج در سقف مسجد اشاره کرده اند، که همگی از یک تجدید بنای اساسی به همت عمر بن عبدالعزیز در اواخر قرن اول هجری، حکایت می کند.

محمد بن ابی بکر تلمسانی، در سال ۳۴۸ ه. ق. از بنای مسجد قبا وصفی ارائه داده است که نشان می دهد در قرن چهارم، بنای مسجد، معمور و مجلل بوده است. تلمسانی آن را مربع و مساحتش را ۷۰ * ۷۰ (/ ۴۹۰۰) ذرع دانسته است که سایه بان های اطراف و شبستان آن مجموعاً ۴۳ ستون و مناره اش در رکن غربی، ۱۶۰ پله داشته است. (۱) کم و کیف بنای مذکور همچنان تا اواسط قرن ۴ قمری پابرجا بوده است و بر اثر مرور زمان، فرسودگی و پوسیدگی های بنای مسجد نمایان و آن را در معرض خطر فرو ریختن و خرابی قرار داد. تا این که در سال ۴۳۵ ق. «ابویعلی حسینی» آن را تعمیر و مرمت کرد و از خود کتیبه ای به جای نهاد که بعدها ضمن خاک برداری و تعمیرات مجدد به دست پژوهندگان افتاد. متن کتیبه نه تنها به نام بانی آن اشاره صریح نموده، بلکه از تاریخ اتمام و نام معمار آن چنین یاد کرده بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ ... أمر بعماره مسجد قباء الشریف، أبو یعلی أحمد بن الحسن بن أحمد بن الحسن ابتغاء ثواب الله و جزیل عطائه ... علی ید الشریف حسن المسلم ... ابن عبدالله بن مساک فی سنه خمس و ثلاثین و أربعمائنه». (۲) نایب الصدر شیرازی (۳) ضمن وصف مشاهدات خود از مسجد قبا، به این کتیبه اشاره کرده و آن را در فاصله بیست ذراعی سمت چپ محراب اصلی مسجد دیده است.

۱- «وصف مکه و المدینه و بیت المقدس» تألیف محمد بن ابی بکر تلمسانی. نیز نک: مجله العرب، تصحیح: حمد الجاسر، ج ۵ و ۶، ذوالقعدة و ذوالحجه ۱۳۹۲ ق، دارالیمامه، ریاض.

۲- «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که ... به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند، مسجد قبا در سال ۴۳۵ توسط حسن بن عبدالله بن مساک بنا و به دستور ابو علی احمد بن حسن بن احمد بن حسن رضوان الله علیه بازسازی گردید.»

۳- تحفه الحرمین، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۰۶ ق، ص ۲۴۹

در سال ۵۵۵ ه. ق. جمال الدین اصفهانی وزیر (۱) و بانی بنای رباط العجم مدینه، فرمان تجدید بنای آن را صادر کرد و بنای مسجد قبا دیگر بار دوباره سازی شد. (۲) نورالدین سیمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» تصریح می کند: از روی نقوشی که در مسجد دیده، پی برده که ناصر بن قلاوون در سال ۷۳۳ ق. به تعمیرات اساسی مسجد همت گماشته است.

در سال ۸۴۰ ه. ق. سقف مسجد به فرمان اشرف بُرشبای از حکام ممالیک بر جی و به همت ابن قاسم محلی تجدید و بعضی قسمت های آن ترمیم گردید.

در سال ۸۷۷ ق. که مقارن با اقامت نورالدین سیمهودی در مدینه بود، مناره مسجد خراب شد و آن را به فرمان «اشرف قایتبای» (متوفای ۹۰۱ ه. ق.) از «ممالیک» و به همت جناب «خواجگی شمسی بن زمن» در سال ۸۸۱ ق. تجدید بنا کرده و در بازسازی دیگر قسمت های مسجد کوشش نمودند.

در عصر تسلط «عثمانی ها» بر سرزمین حجاز، بنای مسجد قبا توسط سلاطین عثمانی ترک، تعمیر و مرمت گردید که آخرین آن، در زمان سلطان محمود عثمانی و فرزندش سلطان عبدالمجید عثمانی در طول سال های ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۵ ه. ق. روی داد که به نظر می رسد در این تعمیرات، به مساحت قدیمی مسجد افزوده نشده است. (۳) میرزا حسین فراهانی (۴) در سفری که به سال های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۳ ق. صورت پذیرفت، مسجد قبا را زیارت و از بنای آن یاد کرده است که ظاهراً مربوط به بعد از اتمام ترمیم های انجام یافته در زمان عبدالمجید عثمانی است. از این کلام او که می نویسد:

«مسجد قبا مسجد کوچکی است که سقف ندارد و سه طرف آن خراب و یک طرف آن آباد است...» معلوم می شود که عثمانی ها تنها به بازسازی قسمت قبلی آن همت گماشته بودند.

با این همه عقیده حقیر بر آن است که میرزا حسین فراهانی در این توصیف، راه صواب را

۱- زنگیان موصل / بنی زنگی / اتابکان موصل ۵۱۶ / ۶۶۰ ه. ق.

۲- «دوله الأتابکه فی الموصل»، سید جمیلی، ۱۹۷۰، بیروت، دارالنّهضه العربیه.

۳- «رحلهالحجازیه»، بتنونی، ص ۲۲۴.

۴- سفرنامه قفقاز- عثمانی - مکه، ص ۲۹۲

طی نکرده و اشتباهاً بنای مخروبه دیگری را قبا دانسته است! زیرا امیر الحاج مصری، رفعت پاشا (۱) در سال ۱۳۱۸ ق. مسجد قبا را زیارت کرده و مشاهدات خود را در وصف بنای مسجد نگاشته است و این از مآخذ نادری است که ما را در جریان وضعیت مسجد قبا، پس از آخرین تعمیرات آن در سال ۱۲۴۵ ق. می گذارد.

رفعت پاشا ضمن نقل اقوال سمهودی می نویسد:

شبستان های مسجد بر ۲۹ ستون استوار است و بنایی است محکم که برای استقامت دیوارهای آن، از خارج جرزکاری شده است و سنگ نبشته ای مُعَرَّف آخرین تعمیر و ترمیم آن در سال ۱۲۴۵ ه. ق. در قسمت فوقانی درِ بزرگ کار گذارده بودند که تا امروز (۱۳۹۷ ه. ق.) در جای خود برقرار است. این سنگ نبشته، به خط نستعلیق پخته و ذیل آیه: لَمْ يَجِدْ أَسْسَ عَلِيَّ التَّقْوَى ...

قصیده ای را به ترکی نقر و حک کرده که به خط خطاط مشهور ترک در قرن ۱۳ ق. یساری زاده است:

یازپ تاریخ تاملین مسجده شکر ایلدم «پرتو» (۲) بومسجد اولدی ویران ایلدی محمودخان آباد

المذنب العاصی، یساری زاده، مصطفی عزت - غفر الله ذنوبهما - (۳) رفعت پاشا از بنای مسجد قبا در میانه سال های ۱۳۱۸-۱۳۲۵ ق. سه تصویر تهیه کرده که در کتاب خود به چاپ رسانده است. در این پیکره ها، به خوبی موقعیت ظاهری بنای مسجد و مناره بر افراشته آن از خارج و داخل نمایانده شده است.

آخرین توسعه و ترمیمی که در بنای مسجد قبا صورت پذیرفت، در سال ۱۳۸۸ ق.

به امر ملک فیصل بن عبدالعزیز بود.

پس از بررسی و مطالعات هیأت اجرایی توسعه مسجد قبا، که به ریاست ابن زیدان، وکیل «وزاره المواصلات» دولت تشکیل شده بود، مقّرر گردید بر اساس پیشنهاد «ابراهیم بن علی عیاشی» کارشناس آثار مدینه، از جانب ضلع شمالی به مساحت مسجد

۱- مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۳۹۴

۲- پرتو، تخلص شاعر بوده است.

۳- نایب الصدر شیرازی در «تحفه الحرمین» چاپ سنگی، ص ۲۴۹، بمبئی، چاپ ۱۳۰۶ ق.

افزوده شود. طول این افزایش از شرق به غرب مسجد ۳۶ متر و عرض آن از جنوب به شمال ۴ متر بوده است که در نتیجه مجموع مساحت افزوده شده به بنای مسجد قبا توسط سعودی ها، حدود ۱۴۴ متر مربع می شود.

منظور هیأت اجرایی توسعه مسجد از انتخاب این مقدار افزایش مساحت، آن هم در قسمت شمالی مسجد، ایجاد فضای مخصوصی برای نماز و رفت و آمد زنان بود. در قسمت زنانه مسجد (باب النساء) هم اکنون در ضلع شرقی شمال مسجد قرار دارد. این توسعه که توأم با ترمیم و بازسازی دیگر قسمت های فرسوده مسجد صورت پذیرفت، مجموعه مساحت مسجد قبا را از ۱۲۷۶ مترمربع به ۱۴۲۰ مترمربع توسعه داد و به تصریح یکی از کارشناسان اوقاف مدینه، مبلغ ۸۰۰ ۰۰۰ ریال سعودی هزینه برداشت.

محراب فعلی مسجد، که با کمال هنرمندی گچ بری و قسمت فوقانی آن کاشی کاری شده است، از دستان چیره دست هنرمندانی که چنین اثر بزرگی را آفریده اند، پرشش می کند؛ زیرا مسلم است که از آن اهل حجاز و نجد نیست.

پژوهش ها نشان داد که «حبيب بورقبيه» رییس جمهوری تونس، هنگام دیدار از مدینه، خواستار شد تا هنرمندان تونسی، محراب مسجد قبا را به نقوش گچ بری مزین سازند. پس از تصویب، تونسی ها این شاهکار هنری را آفریدند.

در سمت راست محراب مسجد، منبری قدیمی جای دارد که مربوط به سال ۸۸۸ ق. و از هدیه های اشرف قایتبای به مسجدالنبی بوده است.

تحقیقات تاریخی نشان می دهد قبل از سال ۹۹۸ ق. پیش از آن که سلطان مراد عثمانی، منبری پرشکوه جهت محلّ منبر رسول صلی الله علیه و آله (۱) در مسجدالنبی ارسال بدارد، منبر اهدایی قایتبای زینت بخش محلّ منبر رسول صلی الله علیه و آله بوده است، که پس از ارسال منبر مراد عثمانی، منبر قایتبای را به مسجد قبا فرستادند تا در کنار محراب مسجد جای دهند.

شبستان های مسجد قبا، هم اکنون دارای ۳۹ ستون می باشد که چهار ستون آن دو به دو به هم پیوسته اند:

۱۲ ستون در شبستان شمالی مسجد، که از بناهای «سعودی» است و ۸ ستون دیگر

۱- در فصل مستقل، در این خصوص بررسی جامع تری صورت خواهد گرفت.

در شبستان های شرق و جنوبی - مجاور حدود واقعی مسجد قبا در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله - که از آثار عثمان بن عفان و عمر بن عبدالعزیز می باشد و ۳ ستون در قسمت مسقف مدخل در بزرگ مسجد، که ایضاً در محدوده توسعه مسجد توسط خلیفه سوم بوده است.

در نتیجه محل یا مساحت بنای مسجد قبا، که به دست محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بنا نهاده شد، در محدوده شبستان جنوبی (قبلی) مسجد جای داشته است که حد آن، در قسمت شمالی، حد صحن و شبستان، از شرق به غرب تا ستون چهارم، و از قسمت جنوبی محصور می شود به: ۵ ستون، که در وسط و موازی ستون های جنوبی و شمالی یک ردیف پنج ستونی دیگری قرار دارد.

نک: پیکره های ۱-۱؛ ۱-۲؛ ۱-۳؛ ۱-۴؛ ۱-۵؛ ۱-۵ و: نقشه های ۱-یکم؛ ۲-یکم.

نقشه ۱-یکم؟؟؟

فصل دوم: مسجد جمعه

الف: نخستین نماز جمعه

پژوهش در مهمترین متون تاریخ اسلام تا قرن ۷ ه. ق. و مشهورترین تفاسیر و جوامع و مراجع حدیث مذاهب اسلامی و اهم تألیفات تاریخ و اخبار حجاز عموماً و مدینه خصوصاً، نشان می دهد که در مستندات تاریخی، در باره چگونگی رویداد برگزاری نماز جمعه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و مکان آن در مدینه، اتفاق نظر است:

۱- مسعودی در «مروج الذهب و معادن الجوهر»، پس از شرح حرکت محمد صلی الله علیه و آله از قبا به یثرب می نویسد:

«حتی أدرکته الصیلاه فی بنی سالم فصلی فیهم الجمعه و کانت أول جمعه صلیت فی الإسلام». (۱) ۲- محمد بن جریر طبری در «تاریخ الرسل و الملوک» (۲) می نگارد:

«السنة الأولى من الهجرة فمن ذلك تجميعه - صلی الله علیه و آله [وآله] وسلّم - بأصحاب الجمعه فی اليوم الذي ارتحل فيه من قباء و ذلك أن ارتحاله عنها

۱- «هنگامی که در میان قبیله بنی سالم بود، وقت نماز فرا رسید، لذا نماز جمعه را در میان آنان به جای آورد و این اولین نماز جمعه ای بود که در اسلام به جای آورده شد.»

۲- ج ۳، ص ۱۲۵۶

كان يوم الجمعة عامداً المدينة فدر كته الصيلاه الجمعة في بنى سالم بن عوف ببطن واد لهم قد اتخذ اليوم في ذلك الموضع مسجد فيما بلغنى و كانت هذه الجمعة أول جمعه جمعها رسول الله في الإسلام فخطب في هذه الجمعة و هي أول خطبه خطبها بالمدينة فيما قيل». (۱) ۳- مقریزی در «امتاع الأسماع بما للرسول من الأنباء و الأموال و الحفده و المتاع» صريحاً به این بیان معروف تاریخ اسلام اشاره کرده که:

«فلما أتى مسجد بنى سالم جمّع بمن كان معه من المسلمين و هم إذ ذاك مائه و قيل كانوا أربعين و هي أول جمعه أقامها- صلى الله عليه [وآله] وسلّم- فى الإسلام...». (۲) ۴- أبواسحاق حربى در «المناسك و أماكن طرق الحجّ و معالم الجزيره» (ص ۴۰۲)، در قرن سوم هجرى ذیل: مساجد النبى صلى الله عليه و آله بالمدينه، مى نويسد:

«و يقال إنه جمع أول جمعه فى مسجد بنى سالم و فى مسجد بنى عاتكه». (۳) ۵- فيروزآبادى (متوفى ۸۱۷ ق.) در «المغانم المطابه فى معالم طابه» (ص ۱۵۰)، از مسجد جمعه، ذیل «رانوناء» یاد کرده، مى نگارد: «رانوناء بنونين ممدوداً، مثال

۱- «در سال یکم هجرى، از آن جمله، پیامبر گرامى روزى که از قبا به سوى مدینه حرکت کردند. مردم را برای نماز جمعه دعوت کردند و این روز مصادف با روز جمعه بود و نیز نماز جمعه را در میان قبیله بنى سالم بن عوف، در منطقه اى، در داخل درّه اى به جای آوردند، که امروز در آن محل، آن طور که اطلاع داده اند، مسجدى بر پا نموده اند و این جمعه، اولین جمعه اى است که رسول گرامى به پا داشتند و در آن، خطبه اى خواندند که اولین خطبه آن حضرت در مدینه بوده است.»

۲- «هنگامى که آن حضرت وارد مسجد بنى سالم شدند، مسلمانان همراه را، که تعدادشان بالغ بر یکصد نفر و به روایتى چهل نفر بودند، جمع نمود و این اولین جمعه در اسلام است که رسول خدا به جماعت به پا داشتند.»

۳- «گفته مى شود آن حضرت اولین نماز جمعه را در مسجد بنى سالم و مسجد بنى عاتکه به پا داشتند.»

عاشوراء». سپس به قول ابن اسحاق استناد جسته که:

«لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ الْمَدِينَةَ أَقَامَ بِقَبَاءِ أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ وَأَسَّسَ مَسْجِدَهُ عَلَى التَّقْوَى وَخَرَجَ مِنْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَدْرَكَتْ رَسُولَ اللَّهِ الْجُمُعَةَ فِي بَنِي سَالِمِ بْنِ عَوْفٍ وَصَلَّاهَا فِي الْمَسْجِدِ». (۱) سپس اظهار نظر می کند که پیامبر: «صَلَّى بِهِمْ فِي بَطْنِ الْوَادِي فِي بَنِي سَالِمٍ». (۲) ۶- نورالدین سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفى» (۳) از ابن شبه، از کعب بن عجره روایت می کند:

«رسول بزرگوار وقتی عازم مدینه بود، در مسجد بنی سالم، که به آن عاتکه می گفتند، اولین نماز جمعه را خواند.»

و از اسماعیل بن ابی فدیك یاد می کند که او از عده ای از اهل وثوق حکایت کرده که:

«اولین نماز جمعه ای را که پیامبر با اصحاب در مدینه به جای آورد، هنگامی بود که از قبا عازم مدینه بود و در مسجد قبیله بنوسالم که به نام مسجد عاتکه مشهور بود، فریضه جمعه را به جای آورد.»

همچنین به روایت یحیی، که مؤید روایات یاد شده است، استناد می کند.

۷- مجلسی در «بحار الأنوار» (۴) ذیل شرح وجه تسمیه جمعه، به بیان و رأی شیخ

۱- «هنگامی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند، چهار روز در قبا اقامت نمودند و مسجدی را بر اساس تقوی و پرهیزکاری بنا نهادند و روز جمعه از قبا خارج شدند و آن حضرت نماز جمعه را در مسجد میان قبیله بنی سالم بن عوف به پا داشتند.»

۲- «نماز را در پایین وادی، میان بنی سالم به جای آوردند.»

۳- فصل ۱۱، باب ۳، فصل ۳، باب ۵

۴- ج ۱۹، ص ۱۲۵

طبرسی در تفسیر آیه جمعه از ابن سیرین، به نقل از «مجمع البیان» (۱) استناد کرده و تأیید می کند که:

«رسول اسلام هنگامی که هجرت کرد، وارد قبا شد و در (میان) بنوعمر و بن عوف منزل گرفت. آن روز که وارد قبا شد، روز دوشنبه دوازده ربیع الأول بود.

پس دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه و پنج شنبه را در قبا گذراند و مسجدی برایشان ساخت. سپس روز جمعه آنجا را ترک و به قصد مدینه حرکت کرد. در (میان) بنوسالم بن عوف، در بطن وادی، که در آن روز محلّی را به مسجد اختصاص داده بودند، وقت نماز جمعه رسید و رسول گرامی نماز جمعه را خواند و این اولین جمعه ای بود که رسول اسلام برگزار فرمود و خطبه خواند و آن هم اولین خطبه ای بود که در مدینه خواند...».

۸- دشتکی می نویسد:

«آن سرور، روز جمعه بود که از قبا بیرون رفت تا به شهر مدینه در رود و بر شتر سوار می رفت. چون به (قبیله) بنی سالم بن عوف رسید، وقت نماز جمعه درآمد. در بطن وادی رانونا خطبه ای در غایت فصاحت و بلاغت بخواند و مردم را بر تقوی و پرهیزگاری و نیکویی تحریص نمود و نماز جمعه بگذارد و آن، اول خطبه و جمعه ای بود که حضرت خواند و برگزار کرد. (۲)»
۹- بیهقی در «دلائل النبوه» (ج ۱)، فصل «مسجد الرسول» می نویسد:

«آنگاه پیامبر روز جمعه سوار شدند و بر قبیله بنی سالم عبور فرمودند و میان ایشان نماز جمعه گزارده و این نخستین نماز جمعه بود که در مدینه گزارده آمد و قبله ایشان همچنان بیت المقدس بود.» (۳) و به همین سان، گفته ها و آورده های ابن اسحاق در «السیره النبویه» و ابن کثیر در

۱- جزء ۲۸، ص ۷۲، چاپ دارالفکر، ۱۹۵۴ م.

۲- الأحباب فی سیره النَّبِیِّ.

۳- همچنین نک: نویری «نهایه الارب»، جزء ۱۶، ص ۳۴۱، چاپ دارالکتب، مصر، ۱۹۴۹ م.

«البدایه و النّهایه» و ابن سعد در «الطبقات الکبری» و بکری در «معجم ما استعجم» و ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» و بخاری در «صحیح» کتاب ۱۱ و مسلم در «صحیح» کتاب ۷ و ابن ماجه در «سنن» کتاب ۵، در متن خطبه و این که اولین خطبه پیامبر در مدینه بوده است، اتفاق نظریه دارند.

محمد بن جریر طبری (۱) و شیخ طبرسی (۲) به یکسان، آغاز و آخر متن خطبه را چنین ثبت کرده اند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْمَدُهُ وَ أَسْتَعِينُهُ وَ أَسْتَغْفِرُهُ وَ أَسْتَهْدِيهِ وَ أُوْمِنُ بِهِ وَ لَا أَكْفُرُهُ وَ أَعَادِي مَنْ يَكْفُرُهُ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَ النُّورِ وَ الْمَوْعِظَةِ، عَلَى فَتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ، وَ قَلْبِهِ مِنَ الْعِلْمِ، وَ ضَلَالِهِ مِنَ النَّاسِ، وَ انْقِطَاعِ مِنَ الزَّمَانِ، وَ دُنُوِّ مِنَ السَّاعَةِ، وَ قُرْبِ مِنَ الْأَجْلِ، مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ رَشِدَ، وَ مَنْ يَعِصِهِمَا فَقَدْ غَوَى وَ فَرَطَ وَ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.

أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهُ خَيْرٌ مَا أُوصِيَ بِهِ الْمُسْلِمُ الْمُسْلِمِ، أَنْ يَحُضَّهُ عَلَى الْآخِرَةِ، وَ أَنْ يَأْمُرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ، فَاحْذَرُوا مَا حَذَرَكُمْ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَ لَا أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ نَصِيحَةً، وَ لَا أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرًا، وَ إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ لِمَنْ عَمِلَ بِهِ عَلَى وَجَلٍ وَ مَخَافَةٍ مِنْ رَبِّهِ، عَوْنٌ صِدْقٌ عَلَى مَا تَبْغُونَ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ، وَ مَنْ يُصْلِحِ الَّذِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ مِنْ أَمْرِهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ لَا يَنْوِي بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ يَكُنْ لَهُ ذِكْرًا فِي عَاجِلِ أَمْرِهِ، وَ ذُخْرًا فِيمَا بَعِيدَ الْمَوْتِ، حِينَ يَفْتَقِرُ الْمَرْءُ إِلَى مَا قَدَّمَ، وَ مَا كَانَ مِنْ سِوَى ذَلِكَ يَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعَبَادِ وَ الَّذِي صَدَقَ قَوْلُهُ، وَ نَجَزَ وَعْدُهُ لَا خُلْفَ لِدَلِكِ، فَإِنَّهُ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا

۱- تاریخ الرّسل و الملوك، ج ۳، ص ۱۲۵۶.

۲- مجمع البيان، جزء ۲۸، صص ۷۲-۷۳، چاپ دارالفکر، ۱۹۵۴ م.

بِظُلَامٍ لِّلْعَبِيدِ.

فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي عَاجِلِ أَمْرِكُمْ، وَ آجِلِهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، فَإِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمَ لَهُ أَجْرًا، وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا، وَإِنْ تَقْوَى اللَّهِ تَوْقَى مَقْتَهُ، وَ تَوْقَى عُقُوبَتَهُ، وَ تَوْقَى سَيِّئَاتِهِ وَ إِنْ تَقْوَى اللَّهَ تُبَيِّضُ الْوُجُوهَ وَ تُرَضِّي الرِّبَّ وَ تَرْفَعُ الدَّرَجَةَ.

خُذُوا بِحَظِّكُمْ وَ لَا تُفْرِطُوا فِي جَنْبِ اللَّهِ فَقَدْ عَلَّمَكُمُ اللَّهُ كِتَابَهُ، وَ نَهَجَ لَكُمْ سَبِيلَهُ، لِيَعْلَمَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ يَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ، فَأَحْسِنُوا كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ، وَ عَادُوا أَعْدَاءَهُ، وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ، لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِهِ، وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِهِ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَأَكْثِرُوا ذِكْرَ اللَّهِ، وَ اعْمَلُوا لِمَا بَعِدَ الْيَوْمَ، فَإِنَّهُ مَنْ يُصْلِحْ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ يَكْفِهِ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ، ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يَقْضِي عَلَى النَّاسِ، وَ لَا يَقْضُونَ عَلَيْهِ، وَ يَمْلِكُ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». (۱)

۱- «ستایش، خاص خداست. او را ستایش می کنم و از او اعانت می جویم و آمرزش می خواهم و هدایت می طلبم. به او ایمان دارم و او را انکار نمی کنم و از هر که انکار وی کند، دوری می گزینم و شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست که تنها و بی شریک است و شهادت می دهم که محمد بنده و پیامبر او است که وی را با هدایت و نور و پند هنگام فترت پیامبران و کمیابی علم و ضلالت مردم و پایان یافتن زمان و نزدیکی رستاخیز و قرب اجل فرستاد، هر که اطاعت خدا و پیامبر کند، هدایت یافته و هر که عصیان ایشان کند گمراه شده و تقصیر کرده و به ضلالی سخت افتاده. شما را به پرهیزکاری خدا سفارش می کنم. نکوترین اندرزی که مسلمان به مسلمان دهد. این است که وی را به کار آخرت ترغیب کند و به پرهیزکاری خدا فرمان دهد از آنچه خدایتان بیم داده، بترسید که اندرزی بهتر از این نیست و تذکاری بهتر از این نیست. این مایه پرهیز کسی است که با بیم و ترس بدان عمل کند و یاوری نکو برای آن چیزهاست که از کار آخرت می خواهد، هر که روابط نهان و آشکار خویش با خدا به صلاح آرد و از آن جز رضای خدا نخواهد برای وی در دنیا نام نیک خواهد بود و پس از مرگ آندم که انسان با اعمال خویش نیاز دارد، ذخیره خواهد بود و هر چه جز این باشد دوست دارد که میان وی و آن فاصله ای بسیار باشد. خداوند شما را از خویش می ترساند که خدا به بندگان خود مهربان است. قسم به آن که گفتار خویش راست کرد و وعده خویش انجام داد که خلاف در این نیست که خدای والا گوید: «گفتار نزد من تغییر نپذیرد و من ستمگر بندگان نیستم.» در کار، حاضر و در نهان و عیان از خدا بترسید که هر که از خدا بترسد گناهان وی را محو کند و به او پاداش بزرگ دهد و هر که از خدا بترسد کامیابی بزرگ یافته است. ترس خدا از دشمنی و عقوبت و خشم وی مصون می دارد. ترس خدا چهره را سپید و خدا را خشنود و مرتبت را بلند می کند. بهره خویش برگیرید و در قبال خدا تقصیر نکنید. خدا کتاب خویش را به شما تعلیم داد و راه خویش را بر شما روشن کرد تا کسانی که راستگویند معلوم دارد و دروغگویان را معلوم. پس چنانکه خدا با شما نکویی کرده، نکویی کنید و با دشمنان وی دشمنی کنید و در راه خدا، چنانکه شایسته جهاد کردن است، جهاد کنید که او شما را برگزید و مسلمانان نامید تا هر که هلاک شد به دلیلی هلاک شود و هر که حیات یافت به دلیلی حیات یابد که نیرویی جز به تأیید خدا نیست. پس یاد خدا را بسیار کنید و برای پس از مرگ کار کنید که هر که

روابط خویش را با خدا به صلاح آرد، خدا مناسبات وی را با مردم کفایت کند که خدا بر مردم قضا می راند و مردم بر خدا قضا نمی راند. او اختیار دار مردم است و مردم اختیار دار او نیستند. خدا بزرگ است و نیرویی جز تأیید خدای والای بزرگ نیست.»

از این مستندات تاریخی - اسلامی، می توان مطمئن شد که اولین نماز جمعه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در سال اول هجری، در میانه راه قبا به مدینه بوده است و «بنو سالم بن عوف» در نزدیکی حرّه غربی، در غرب وادی رانونا ساکن و مسجد جمعه یا عاتکه در قسمتی از وادی، که غیب نامیده می شده، جای داشته است.

وادی رانونا جزئی از قبا، در قطاع جنوبی مدینه به شمار می رود که در شمال آن، مجاور وادی بطحان منازل «بنو بیاضه» است.

البته تعدادی از مستندات تاریخی از آن حکایت دارد که نماز جمعه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در قبیله «بنو سالم» نخستین نماز جمعه در اسلام بوده است و گروهی دیگر اشعار می دارند که نخستین نماز جمعه در مدینه بوده است.

ابوداود در «سنن»، کتاب ۲ و ابن ماجه در «سنن»، کتاب ۵ حکایت می کنند:

«اسعد بن زراره، قبل از هجرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله نماز جمعه را با تازه مسلمانان یشرب خوانده است.»

و او به استناد ابن سعد در «الطبقات الكبرى» (ج ۳، ص ۱۱۷)، نخستین کس از یثربی‌ها است که اسلام را لئیک گفته بود. ابن رسته در «الأعلاق التَّفیسه» (ص ۱۹۴)، به مستندات دیگری دسترسی داشته که:

«أول من جمَّع في الإسلام في يوم الجمعة مصعب بن عمير... و كان صاحب لواء رسول الله جمَّع بالمسلمين يوم الجمعة بالمدينة و كانوا اثني عشر رجلاً و ذبح لهم شاه».

ولی طبرسی در «مجمع البيان في تفسير القرآن» (۱) ذیل آیه نهم از سوره جمعه، تنها به روایتی که اولین نماز جمعه را اسعد بن زراره خوانده، بسنده کرده است.

بدین لحاظ، اگر چه میان مفسران و صاحبان رأی فقه القرآن، در مکی بودن حکم نماز جمعه، علی رغم مدنی بودن آیه جمعه، اختلاف است؛ اما در این که اولین نماز جمعه را محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه به جای آورده، شک روا نمی‌دارند و مکی بودن حکم را در تنافی با مدنی بودن آیه و عملی شدن آن نمی‌خوانند. قبول این روایات که اسعد بن زراره یا مُضِیْعَب بن عُمَیر ابتدا خود به برپایی نماز جمعه در مدینه همت گماشته، مغایرتی با قبول این واقعیت که اولین نماز جمعه محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه مدنی جمعه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲) در مدینه بوده است، ندارد.

ب: بنای مسجد جمعه

مسجد جمعه در جنوب شهر مدینه، میان مدینه و قبا قرار گرفته است و فاصله آن تا مسجد قبا بیش از پانصد متر نیست. این مسجد در وسط باغ «سید حسن شربتلی» جنب باغ

۱- جزء ۲۸، چاپ دارالفکر، ۱۹۵۴ م.

۲- جمعه: ۹؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه شما را برای نماز روز جمعه بخوانند، فی الحال به ذکر خدا بشتابید و کسب و تجارت را رها کنید که این نماز جمعه از هر تجارت اگر بدانید برای شما بهتر خواهد بود.»

«الجزع» در دره رانونا یا در نقطه اتصال دره صلب قرار دارد، که از سمت الحسیّیه و وادی قاع البلویین و مسیر آبی که از حره غربی جاری می شود، واقع شده است؛ ولی با توجه به ساختمان های نوساخته اطراف مسجد، تشخیص مسیر رانونا برایم ممکن نشد.

مسجد جمعه، در سمت شرقی راه آسفالته قبا (شارع قبا) قرار دارد؛ به نحوی که روبه روی آن در سمت غربی، بقایای قلعه عثمانی ها به چشم می خورد که فاصله آن تا مرکز شهر، حدود دو و نیم کیلومتر بیش نیست.

محمّدبن جریر طبری در «تاریخ الرّسل و الملوک» (۱) در قرن ۳ ه. ق. از آبادانی بنای مسجد جمعه یاد کرده است. امام حربی نیز آن را به نام «مسجد بنی سالم الأكبر» از زمره مساجد معتبر مدینه می داند. (۲) فیروزآبادی هم در «المغانم المطابه»، در اواخر قرن نهم هجری قمری به آن تصریح کرده است. (۳) نورالدین سمهودی در نیمه دوم قرن نهم هجری / از بنای مسجد جمعه سخن به میان آورده، می گوید:

«مسجد دارای دو گنبد بوده و طول آن از شمال به جنوب، یا از شام به قبله، ۲۰ ذرع و از شرق به غرب ۱۶ / ۵ ذرع بوده است که تا حدی سقف مسجد خراب شده بود.» او همچنین تصریح می کند که «خواجه رییس جواد المّصلّ شمس الدّین قاوان» آن را تعمیر و ترمیم کرده است.

بنای فعلی، با توصیفات سمهودی، تفاوت های اساسی دارد. امروزه ساختمان آن را با حدود ۶ متر ارتفاع، ۸ متر طول و شش متر عرض می نگریم که دارای گنبدی به سبک معماری عصر عثمانی است.

در قسمت چپ و راست فوقانی دیوار خارجی مقصوره، سنگ نبشته ای مستطیل شکل از مرمر سفید نصب شده که روی آن به خطّ متداخل، چنین حکّ و نقر کرده اند:

«أمر ببناء هذا المسجد المبارك الجمعة، مولانا أمير المؤمنين السلطان

۱- ج ۳، ص ۱۲۵۶

۲- المناسک و اماکن طرق الحج، ص ۴۰۰

۳- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۳۲۸

الملك المظفر، السلطان بايزيد بتاريخ شؤال سنه ...» (۱) از این سند معلوم می شود که بنای به جا مانده از مسجد، مربوط به دوران بايزيد عثمانی در سال های ۸۸۶-۹۱۸ ه. ق. است.

در سال های ۱۳۹۵، ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷ قمری و روز جمعه دوم شعبان ۱۳۹۸ قمری، که به زیارت و مشاهده مسجد توفیق یافتیم، بنای مسجد جمعه از سمت شمال به یک قطعه زمین وسیع و خشک و از سمت جنوب به ساختمانی سه طبقه و در مشرق آن، باغستانی از نخل های خرما محصور شده بود. متأسفانه یاد مکان اولین نماز جمعه بر اثر عدم توجه و ترمیم های لازم، متروک و نیمه مخروبه است.

نک: پیکره های: ۱-۲؛ ۲-۲؛ ۲-۳

نک: نقشه صفحه ۶۳.

۱- «این مسجد به تاریخ شوال، بنا به اراده سلطان بايزيد بنا گردید ...»

فصل سوم: مسجد نبی صلی الله علیه و آله

الف: گزارشی کلی از تاریخ بنای مسجد نبی

۱/ الف: از آغاز تا وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله

پس از پایان بنای مسجد قبا، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و مهاجران مکی، در میان استقبال پرشور انصار و اهالی مدینه، عازم مدینه شدند.

همه قبایل مسلمان شده یثرب و حوالی آن، ضمن خوش آمدگویی به پیامبر، خانه و سلاح و مال خود را نثار قدومش کردند و از او خواستند تا در خانه و قبیله و منازلشان نزول اجلال فرماید و آنان را به این برکت رحمانی، متبرک و مفتخر گرداند؛ ولی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ضمن اظهار محبت به الطاف شیفتگان راه و رسمش، انتخاب محل سکونت را به قضای الهی سپرد؛ جایگاهی که مرکب او در آن مکان بایستد، زانو زند و به پیش و پس رضا ندهد.

مرکب در کنار زمین فعلی مسجد، که در آن ایام مزیدی مجاور خانه ابویوب انصاری بود، زانو زد و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله نزول اجلال فرمود و گفت:

رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ. (۱)

۱- «پروردگارا! مرا به منزل مبارک فرود آر، که تو بهترین کسی هستی که می تواند بارها را به منزل خیر و سعادت فرود آورد.» مؤنون: ۲۹

فیروز آبادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص ۳۷۴)، مرید را به «کسر، ثم سکون، ثم باء موخده مفتوحه و دال مهمله» دانسته است؛ ولی گفته قاضی عیاض را نادیده نگرفته که چون وی اصل آن را زَیید دانسته، مرید را به فتح میم و کسر باء خوانده است.

«مرید» بر وزن استر، محلی بوده که حیوانات اهلی را موقتاً در آن نگهداری می کردند و یا به گفته ابن شهاب: شترخانی بود که گاهی هم خرما در آن خشک می کردند.

«دلائل النبوه» بیهقی (فصل مسجد الرسول) و قسطلانی «ارشاد الساری بشرح صحیح البخاری» (۱) و یا به نظر گاه حدیث انس بن مالک: «محوطه ای بود که در آن چند درخت خرما و مقابری از مشرکان وجود داشت.»

و به تصریح الأصمعی: «المرید کل شیء حبست فيه الإبل أو الغنم».

ابن حجر عسقلانی (۲) می نویسد: «و آن زمین بنا به گفته ابن شهاب به نقل از عروهبین الزبیر که مورد استناد امام بخاری (در صحیح، کتاب مناقب الأنصار، باب هجره النبی، حدیث ۳۹۰۶) قرار گرفته، جزو اموال سهیل و سهل بن رافع بن عمرو بن النجار بود؛ که به علت صغیری و یتیمی، تحت کفالت و ولایت اسعد بن زاره زندگی می کردند. (۳) ابن زباله گفته است: «دو جوان مذکور، تحت ولایت ابو ایوب انصاری بودند.»

و ابن اسحاق در «السیره النبویه» آن ها را در حجر، «معاذبن عفراء» خوانده است. (۴) محمد رسول الله صلی الله علیه و آله از سهیل و سهل یا قیم و ولئی آنها و یا طایفه «بنونجار» خواستار معامله مرید شد؛ تا در آنجا خانه و مسجد خود را بنا نهد. این کار به تصریح بیهقی در «دلائل النبوه» (ج ۱، فصل مسجد الرسول)، یا از طریق خرید بوده و یا در مقابل آن

۱- ج ۶، ص ۲۲۰

۲- «فتح الباری»، ج ۷، ص ۲۴۶

۳- بیهقی «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۱۸۷، ترجمه فارسی.

۴- به نقل از ابن حجر عسقلانی فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۹، ص ۲۴۶ و ابن رسته الاعلاق التفسیه، ص ۶۴.

عطایی داده است؛ ولی در حدیث انس بن مالک که مورد تأکید بیهقی قرار گرفته، پیامبر دستور ساختمان مسجد را صادر فرمود و پی بنی نجار فرستاد. چون به حضور آمدند، فرمود: «زمین خود را به من بفروشید.» گفتند: «به خدا قسم بهای آن را نمی گیریم؛ مگر از خداوند متعال.» و پیشکش دادند.

ابن قیّم جوزی در «زادالمعاد» (ج ۲، ص ۵۶) گفته است: پیامبر هبه آنها را نپذیرفت، «فابتاعه منهما بعشره دنانیر»؛ یعنی «مربد» را به ده دینار از ایشان خرید.

این گفته، مستند به حدیث ابن شهاب در «صحیح»، امام بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب هجره النبی، حدیث ۳۹۰۶ می باشد که: «فأبی رسول الله أن یقبله منهما هبةً حتی ابتاعه منهما».

در «باب الهجره» از صحیح امام بخاری (کتاب مناقب الأنصار، باب مقدم النبی و اصحابه المدینه) گفته ای از انس بن مالک نقل گردیده که به استناد آن معلوم می شود: قبل از تصاحب «مربد» توسط محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله، این مکان محل دفن مشرکین و نخلستانی متروک بوده است و چون به ملکیت محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله در آمد، به تصریح ابن قیّم جوزی در «زاد المعاد» (ج ۲، ص ۵۶)، پیامبر فرمان داد تا مهاجران و انصار به کمک او شتافته، تمامی نخل ها و آثار مخروبه قبور را برکنند.

انس بن مالک گفته است: «فأمر رسول الله بقبور المشرکین فنبت و بالخرب فسویت و بالنخل فقطع...» (۱) ولی ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» (ج ۷، ص ۲۶۶)، به عقیده ابن بطال استناد کرده که: «لم أجد فی نبش قبور المشرکین لنتخذ مسجداً نصّاً عن أحد من العلماء...» (۲) امام بخاری در «صحیح» گفته است: «أولین بنای مسجد النبی، متشکل می شد از دیوارهای خستی و گلی، با سقفی از شاخه های درخت خرما، بر پایه ستون هایی از تنه درخت خرما».

۱- «آنگاه رسول گرامی دستور نبش قبرهای مشرکین را صادر و آن ها را با زمین صاف کردند و نخل ها را بریدند.» همان مأخذ، صحیح بخاری.

۲- «در نبش قبرهای مشرکین! چیزی را نیافتیم تا به جای آن مسجدی را به پا داشته باشند!»

و یحیی از طریق عبدالعزیز بن عمر، از یزید بن السائب، از خارجه ابن زید بن ثابت روایت می کند: «بنی رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - مسجده سبعین فی سَین ذراعاً و یزید و لَبَنَ لَبْنَهُ من بقیع الخبجه و جعله داراً و جعل سواریه خشباً شقه شقه و جعل وسطه رحبه و بنی بیتین لزوجتیه». (۱) مساحت به ذرع: ۴۲۰۰ / ۶۰ * ۷۰

مساحت به متر مربع: ۱۰۲۲ / ۰۵

بیهقی به روایت عبدالله بن عمر، که مورد تصریح امام بخاری در «صحیح» قرار گرفته، اشاره خاصی دارد که: «مسجد پیامبر دارای دیوارها و پایه هایی از خشت خام بود و سقف آن را با شاخه های درخت پوشیده بودند و ستون های آن تنه های خرما بود». (۲) بر اساس بیان یاد شده، معلوم می گردد که در دیوارهای خشتی مسجد، خاصه در جدار سمت شامی یا شمالی آن، که رو به بیت المقدس بوده، تنه های بریده و تراشیده شده از درختان خرما می رسید، جهت استحکام و قوام بنا، کار گذاشته بودند و در وسط بنا حیاطی کوچک و در کنار آن جهت سکونت همسر؛ دو خانه متصل به هم بنا نمودند.

بقیع خبجه که در روایت خارجه بن زید بن ثابت آمده، محلی است که در قسمت چپ بقیع الغرقد مجاور باغ قدیمی الصیفی و چاه ابو ایوب قرار داشته است. فیروزآبادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص ۶۲) آن را «بقیع الخبجه» (به فتح جیم) دانسته است.

در مورد مساحت بنای نخست مسجد نبی، نظریه های متفاوتی است و جمع بندی و نتیجه گیری از آن ها نیازمند تأمل. حقیر از بررسی و نقد آنها به گفته زید بن ثابت، که یحیی آن را از طریق عبدالعزیز بن عمر روایت کرده، تمایل دارد که: «مسجد سبعین فی

۱- «پیامبرگرامی مسجدهش را ۷۰ * ۶۰ ذراع یا بیشتر بنا کردند و از گِل مخصوص خشتش را، که از محل بقیع خبجه می آوردند، ساخت و در اطرافش چوب به کار برد و در وسط آن حیاطی ایجاد نمود و برای دو همسرش دو منزل بنا نهاد.»

۲- «دلائل النبوه»، ج ۱، فصل مسجد الرسول. همچنین نک: ابن کثیر «البدایه و النهایه»، ج ۳، ص ۲۱۴ و نویری، «نهایه الارب»، جزء ۱۶، ص ۳۴۴

سّین ذراعاً أو یزید» / ۷۰ ذرع طول آن از شمال به جنوب و ۶۰ ذرع عرض آن، از شرق به غرب؛ یعنی حدود ۱۰۲۲ مترمربع مساحت بوده است.

از نظر گاه الاقشهری به استناد گفته ابن عمر بنای مسجد در آن ایام، سه در داشته است: دری در جهت دیوار جنوبی مسجد، دری موسوم به «باب عاتکه» در شمال دیوار غربی، که به «باب الرّحمة» مشهور است و در سوم همان «باب جبرئیل» فعلی است که میانه دیوار شرقی مسجد قرار داشته است. همچنین ابن قیّم جوزی در «زادالمعاد» (جزو ۲، ص ۵۶) می نویسد که پیامبر: «جعل له ثلاثه أبواب: باباً فی مؤخره و باباً یقال له باب الرّحمة و الباب الذی یدخل منه رسول اللّٰه - صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم»- (۱) پس از تغییر جهت قبله از بیت المقدس؛ یعنی سمت شمالی مسجد به کعبه یا سمت جنوبی مسجد، محمّد رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله در گشوده شده در دیوار جنوبی را مسدود نمود و باب دیگری گشود که متأسّفانه پژوهنده با گزارش های تاریخی مختلفی در این باره روبه رو است. در نهایت نظر، شاید گفته «حافظ محمد بن محمود بن نجار» در «اخبار مدینه الرسول» (ص ۶۹) با واقعیت مطابق باشد که این در، در دیوار شمالی و محاذی دری بود که پس از تغییر قبله بسته شد.

چنانکه یادآور شدیم و در گفته ابن شهاب به آن اشاره شده، سقف مسجد از شاخه و برگ درختان، خاصه درخت خرما پوشیده شده بود و امام بخاری در «صحیح»، حدیث لیلہ القدر، به گفته شاهدان عینی استناد می کند که در ایام بارانی، پیامبر پیشانی خود را بر آب و گل به سجده می نهاد و اثر گل را بر پیشانی محمّد صلی الله علیه و آله دیده اند. با این همه، وقتی یاران گفتند که اجازت فرما تا سقف مسجد را خاک ریزی و گل اندود کنیم، به تصریح ابن زباله به نقل از خالد بن معدان، پیامبر جواب داد:

«کَلَّا، ثَمَامُ وَ خَشِیَّاتٍ وَ ظَلَّةُ كَظَلَّةِ مُوسَى وَ الْأَمْرُ أَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ»- (۲)

۱- «سه در برای آن در نظر گرفت؛ یکی در عقب و دیگری به نام در رحمت معروف است و سومی دری که پیامبر گرامی از آن رفت و آمد می کردند.»

۲- «هرگز ... و سایه بانی چونان سایه بان موسی و حقیقت بدان نزدیک تر است.» یعقوبی، تاریخ، ج ۱، ص ۴۰۱، ترجمه فارسی. ابن قیّم جوزی، زادالمعاد، ج ۲، ص ۵۶

بیهقی در «دلائل النبوه» (ج ۱، فصل مسجد الرسول)، از عبادۀ روایت می کند:

«انصار مالی را جمع آوری کردند و به حضور پیامبر آوردند و پیشنهاد نمودند که مسجد را بازسازی و زیور نمایند و گفتند: تا چه هنگام باید زیر این سقف که پوشال خرما است، نماز بگذاریم؟ پیامبر فرمود: سقف مسجد برادرم موسی نیز چنین بود و من از روش او بر نمی گردم.»

از گفته بیهقی از حسن، که: «عریش موسی کان إذا قام أصاب رأسه السقف»، معلوم می شود، ارتفاع دیوارهای مسجد بسیار کوتاه بوده و با توجه به نقل ابن زباله و یحیی در «الاحیاء»، بیش از سه متر و اندی نبوده است و پیامبر در خصوص بنای مسجد، مکرر به یاران تأکید می کرد: «لا تزخرفه و لاتنقشه». (۱) مورخان، به استناد منابع معتبر، متفق القول اند که در بنای نخست مسجد، پیامبر همدوش با دیگر صحابه بزرگ - از مهاجر و انصار - بنایی می کرده است و در حدیث زهری و انس بن مالک آمده که محمد صلی الله علیه و آله هنگام اشتغال به کار، شعری را چنین زیر لب زمزمه می کرده است:

اللهم لا خیر إلا خیر الآخره فانصر الأنصار و المهاجره

«پروردگارا! خیر حقیقی خیر آخرت است. پس انصار و مهاجران را رحمت فرما!»

نورالدین سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی» به نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام شعر را چنین ثبت کرده است:

لا یستوی من یعمُر المساجدا یدأب فیها قائماً و قاعدا

و من یری عن الغبار حائدا

امام بخاری در «صحیح» (باب الهجره، حدیث ۳۹۰۶، کتاب مناقب الأنصار) آن را

۱- نیز نک: ابن رسته «الأعلاق النفیسه»، ص ۶۶

از شهاب چنین نقل کرده است:

هذا الحمال لا حمال خيبر هذا أبرّ ربنا وأطهر

اللهم إن الأجر أجر الآخرة فارحم الأنصار والمهاجرة

به همین روال است نقل های دیگر که به هر حال با توجه به زمان طولانی بنای مسجد، اختلاف در اقوال را مبین تعدد و تنوع اشعار می یابیم نه نافی یکدیگر. (۱) و مسلم در «صحیح»، (۲) بعضی از این رجزها را در جریان حفر خندق دانسته اند که انس بن مالک آن را روایت کرده و امام نووی ذیل آن گفته است:

«هذا الحديث استحباب الرجز ونحوه من الكلام في حال أبناء ونحوه وفيه عمل الفضلاء في بناء المساجد ونحوها و مساعدتهم في أعمال البرّ». (۳) بنای مسجد حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ترکیب و شکل اولیه خود را تا سال هفت هجری حفظ نمود و تغییراتی در این مدت به خود ندید.

در سال هفتم هجری، پس از آن که مسلمانان از فتح قلاع خیبر به سوی مدینه بازگشتند، ضرورت توسعه مسجد نبی، به خاطر افزایش روزافزون جمعیت مسلمانان، مد نظر محمد صلی الله علیه و آله و اصحاب قرار گرفت و به گفته امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام به نقل از اخبار دار الهجره رزین و ... پیامبر مسجد را از طول و عرض به نحوی توسعه داد که به صورت مربع ۱۰۰*۱۰۰ ذرعی درآمد.

۱- همچنین مراجعه شود به: «المنتقى»، «مولد النبى»، تألیف ۷۳۲ ه. ق. ترجمه فارسی از «سیر کازرونی»، عقیف بن سعید کازرونی، ۷۶۰ ه. ق. نسخه خطی: قاهره، دارالکتب ۱- السیره المحمديه- فارسی طلعت. این کتاب از مراجع مجلسی در «بحار الأنوار»، ج ۱۹، ص ۱۲۸، بوده است

۲- جزء ۱۲، شرح الإمام النووی، ص ۱۷۳-۱۷۱

۳- «این حدیث استحباب رجزخوانی و از این قبیل سخنان را در هنگام ساختن و بنا کردن آن به همراه داشت و نشانه ای از کار بزرگان در بنا کردن مساجد و غیره و یاری کردن آنان در انجام کارهای نیک دارد.» همچنین از ابن رسته «الأعلاق النفیسه»، صص ۶۴ و ۶۵

این مساحت را ابن رسته (۱) مورد تأیید قرار داده، می گوید:

«و بناه النَّبِيُّ مَرَّتَيْنِ؛ بناه حين قدم أقل من مائه في مائه، فلما فتح الله عليه خيبر، بناه و زاد عليه مثله في الدور». (۲) با توجه به احتساب برابری ذرع يَد با متر، مساحت مسجد در سال هفتم می بایست ۲۴۳۳ متر مربع شده باشد و این متر از عینی از بنای مسجد، طبق معیارهای نقشه ای که از کارشناسان ترک در اوایل قرن ۱۳ قمری ارائه کرده اند؛ یعنی ۲۴۷۵ مترمربع مطابقت محاسباتی دارد. از این رو، به نقد آراء و روایات دیگر نمی پردازیم: (۳) ۱۰۰ ذرع / ۳۳ / ۴۹ متر

۲۴۳۳ مترمربع / ۳۳ / ۴۹ * ۳۳ / ۴۹

کتاب های سیره و حدیث، ضمن ارائه مستندات چگونگی انجام گرفتن بنای مسجد، به گفتگویی اشاره کرده اند که برای پژوهندگان قابل توجه است. بیهقی در «دلایل النبوه» از خالد الخدءاء، از عکرمه، از ابوسعید خدری و امام بخاری در «صحیح» و ابن اسحاق در «السیره النبویه» و مسلم در «صحیح» و ابوداود در «سنن»، به اسناد دیگر ایضاً از ابوسعید خدری نقل کرده اند:

«كُنَّا نَحْمَلُ فِي بِنَاءِ الْمَسْجِدِ لَبْنَةً وَ عَمَّارٌ يَحْمَلُ لَبْنَتَيْنِ لَبْنَتَيْنِ، فَرَأَى النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فَجَعَلَ يَنْفِضُ التَّرَابَ عَنْهُ وَ يَقُولُ: وَيْحَ عَمَّارُ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ. يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَ يَدْعُوهُ إِلَى النَّارِ. قَالَ: يَقُولُ

۱- «الأعلاق النفیسه» ص ۶۴.

۲- «پیامبر دو بار آن را ساخت در حالی که حداقل ۱۰۰ متر در ۱۰۰ متر مساحت داشت هنگامی که خدا خيبر را بر او گشود، به اندازه خانه های آن محل، به آن افزود.»

۳- نقشه چاپ: خلیل افندی قازانی، آلمان.

عَمَّار: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ. (۱) عَمَّارُ يَأْسِرُ فِي سَالِ ۳۷ ق. فِي جَنْجِ صَفِينِ بْنِ هُوَادِرٍ أَمَامَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَمَشِيرًا زِدًا وَبِهِ دَسْتُ شَامِيَانَ هُوَادِرٍ مَعَاوِيَةَ شَهِيدًا كَرِدِيدًا.

ابوالفداء، اسماعیل بن کثیر در «السیره النبویه» (ج ۲، ص ۳۰۸) صریحاً می نگارد:

«و هذا الحديث من دلائل النبوه، حيث أخبر صلوات الله و سلامه عليه عن عَمَّار أَنَّهُ تَقَتَلَهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ.» (۲) و بیهقی در «دلائل النبوه» (۳) آن را از جمله اخباری دانسته که دلیل بر صحت پیامبری محمد صلی الله علیه و آله است.

همچنین - «کنز العمیال» (۴) حدیث «تقتله الفئه الباغيه» را از طریق زید بن وهب، عثمان، جابر بن عبد الله البختری، لؤلؤ مولاه عمار، عمرو بن العاص، کعب بن مالک، ابو امامه، ابو رافع، ابوهریره، ابو قتاده، زیاد بن الغرد، عائشه، ام سلمه، عبد الله بن عمر، ابن مسعود، علی بن ابی طالب و انس بن مالک ثبت کرده است. (۵)

۱- «در ساختمان مسجد، هر یک از ما یک خشت، یک خشت بر می داشتیم و عمار دو خشت، دو خشت بر می داشت. پیامبر گرامی او را دید و شروع به تکاندن خاک از او نمود و می گفت: آفرین درود بر عمار که گروه سرکش او را می کشند، در حالی که آن ها را به بهشت می خوانند و آن ها او را به دوزخ می خوانند. عمار می گوید، به خدا پناه می برم از فتنه و آشوب ها.»

۲- و این روایت از کتاب دلائل النبوه است که حضرت - صلوات الله و سلامه علیه - در مورد عمار فرمود: «او را گروه ستمگر خواهد کشت.»

۳- ج ۱، صص ۱۹۴-۱۹۱

۴- متقی، ج ۱۶، صص ۱۴۷-۱۳۷

۵- همچنین ابن رسته «الأعلاق النفیسه»، ص ۶۵

۲ / الف: توسعه عمر بن خطاب، خلیفه دوم

بنا به مستندات تاریخی، پیامبر اسلام به صحابه خود اجازه توسعه مسجد النبی را داده بود:

یحیی از عمر بن ابی بکر موصلی از راویان و دانشمندانی روایت کرده که محمد صلی الله علیه و آله گفته است: «هذا مسجدی و ما زید فیه فهو منه، لو بلغ بمسجد».

خلیفه دوم از خلفای راشدین، با توجه به ازدیاد و ازدحام مسلمانان در مسجد النبی و نبودن مکان کافی جهت برگزاری فرایض و اعتکاف و عبادت و زیارت، تصمیم گرفت تعدادی از خانه های اطراف مسجد را جهت توسعه مسجد خراب کند. احمد گفته نافع را ثبت کرده که وی گفته بود از خلیفه دوم شنیدم:

«إِنِّي سمعت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يقول ينبغى أن نزيد

فی مسجدنا ما زدت»، (۱) حافظ محمد بن محمود بن نجار در «اخبار مدینه الرسول» (ص ۹۳) به سخنی از مصعب بن ثابت اشاره می کند که وی از مسلم بن حباب حدیث کرد:

إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ يَوْمًا وَهُوَ فِي مَصَلَاةٍ: «لَوْ زِدْنَا فِي مَسْجِدِنَا» وَ أَشَارَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْقِبْلَةِ. فَلَمَّا تَوَفَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وَلى عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «لَوْ زِدْنَا فِي مَسْجِدِنَا» وَ أَشَارَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْقِبْلَةِ...» (۲) امام بخاری در «صحیح»، ابو داود در «سین» و یافعی در «مرآة الزمان»، از نافع به نقل از ابن عمر گفته اند که:

«خليفة دوم این توسعه را در سال هفدهم ه. ق. عملی ساخت.»

خليفة دوم جهت اجرای نقشه، لازم دید که خانه عباس بن عبدالمطلب را خراب و آن را به مسجد منضم نماید؛ ولی عباس راضی به فروش یا بخشش آن نشد. از این رو، بین آن دو، مناقشاتی به وقوع پیوست که تمامی کتاب های تاریخ و جوامع حدیث نظر به اهمیت مسأله، آن را به روایات مختلف ذکر کرده و به شرح حقیقتش پرداخته اند:

ابن سعد در «الطبقات الکبری» و بیهقی در «سین» و ابو عبدالله حاکم در «المستدرک» و ابن زبالة و یحیی به نقل از عبدالله بن ابی بکر در «اخبار المدینه» و رزین از نافع، از ابن عمر در «اخبار دارالهجره»، ابن اسحاق از عبدالله بن عباس و احمد بن حنبل در «مسند»، ابن عساکر در «تاریخ دمشق»، و امام ابوسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق

۱- «به خدا شنیده ام، که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می گفت: شایسته است که مسجدمان را توسعه دهیم، آنچه را که من افزودم.»

۲- «روزی پیامبر در مصلی گفت، چه خوب بود بنای مسجد خودمان را توسعه می دادیم و با دستش به طرف قبله اشاره کرد. هنگامی که وفات یافت و عمر بن خطاب زمام امور را به دست گرفت، گفت: پیامبر فرمودند: چه خوب بود که به مسجدمان می افزودیم و با دستش به سوی قبله اشاره کرد.»

الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۶۲) مدارک مربوط به این اختلاف را به رشته تحریر درآورده اند.

حقیر با توجه به جمع بندی مستندات، مجمل آن را چنین دانست که:

«خانه عباس بن عبدالمطلب عموی محمد صلی الله علیه و آله مجاور دیوار جنوب غربی مسجد بوده است و خلیفه به جهت آن که می خواست مسجد را از سمت قبلی یا جنوبی و سمت غربی آن توسعه دهد، عباس را مجبور به واگذاری خانه خود یا فروش آن نمود. ولی عموی پیامبر به احترام آن که محمد در بنای خانه اش وی را یاری کرده بود، به تخریب آن رضا نداد.»

این امر موجب بروز مناقشات و گفتگوهای میان خلیفه و عباس بن عبدالمطلب از یک سو و اهالی مدینه از سوی دیگر گردید. ناچار جهت رفع این منازعه، حکمیت را به ابی بن کعب یا طبق گفته اسلم در «تاریخ ابن عساکر» حذیفه واگذارند.

خلیفه و عموی پیامبر به عنوان طرفین دعوی در محضر قاضی حاضر شدند و خلیفه از اهمیت و لزوم توسعه مسجد سخن گفت و این که عباس بن عبدالمطلب می بایست از نفع شخصی خود به جهت مصلحت مسلمین گذشت کند؛ در غیر این صورت به خاطر حفظ مصلحت، خلیفه حق خواهد داشت خانه را به عنف تخریب و آن را به مسجد منضم نماید.

عباس بن عبدالمطلب از موضع حق مالکیت- و این که نمی بایست حقوق شرعی افراد، که رعایت آن از واجبات دین است، زیر پا نهاده شود و آیا لازمه توسعه مسجد، ظلم و تعدی به مالکان منازل است؟- دادخواهی نمود.

ابی بن کعب پس از وقوف به مسأله و دعاوی طرفین، در حضور صحابه و اهل مدینه، رأی و نظر خود را ضمن بیان حدیثی از محمد صلی الله علیه و آله، چنین ابراز داشت:

«از محمد، رسول الله شنیدم که خداوند به داود نبی فرمان داد تا خانه ای به نام او روی زمین بنا کند. داود چون به تأسیس بنا همت گماشت، خانه کوچکی در کنار یا وسط عبادتگاه مانع اجرای کامل نقشه بود و چون صاحب آن خانه به هیچ

وجه به فروش یا واگذاری آن رضا نداد، داود در دل خود قصد کرد تا برای تحقّق نقشه عبادتگاه به زور، خانه را از مالکش بستاند. چون این رغبت و اراده در دل و اندیشه داود خطور کرد، خداوند به داود وحی فرستاد که می خواهی مال غضب شده ای را در عبادتگاهی که به نام خدا بر پا می شود، قرار دهی؟! مورد عقوبت من قرار گرفتی و این افتخار را از تو گرفتم؛ زیرا فاقد شایستگی تأسیس چنین بنایی هستی.»

یا به روایت ابوالزناد- که مورد تأیید امام حرّبی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۶۲) قرار گرفته است- توسّل جست که:

«فأوحى الله إليه أنّ بيتي أحقّ البيوت بأن لا يجعل فيه شيء من الظلم». (۱) پس داود شرمنده در درگاه ربوبی، دست به دعا برداشت و از خداوند خواست که این توفیق را از فرزندان من بگیرد! و خداوند آن را به سلیمان نبی محوّل کرد.

چون بیان حدیث از لسان ابی بن کعب یا حذیفه پایان گرفت، خلیفه دوم از عمل خود شرمنده شد و عبّاس بن عبدالمطلب گفت:

«اکنون که حکم خدا روشن شد، خانه ام را به مسلمانان می بخشم؛ نه به تو، ای خلیفه!» او دعا کرد: «اللهم لا آخذ لها ثواباً!»

عده ای دیگر از مؤلفان اسلامی گفته اند:

اختلاف بر سر ناودانی بود که در حدّ فاصل بین دیوار خانه عبّاس و دیوار مسجد آویزان بود و چون مسیر آبریزی آن بر دیوار مسجد لطمه وارد کرده بود، خلیفه ناودان را از جای برکند و آن را به سویی انداخت. عبّاس از آن واقعه مطلع شد و گفت:

«قسم به خدا که رسول الله ناودان را به دست خود نصب کرده بود و خلیفه حق

۱- «پس خداوند به وی وحی کرد که خانه من به حق شایسته ترین خانه هاست و چیزی نشانه ای از ستم در آن جای نگیرد.»

نداشت که آن را بی اذن من از جای برکنند.» دعوی بالا- گرفت و ابی بن کعب را به حکمیت انتخاب کرد و پس از شرح حدیث و معلوم شدن اشتباه خلیفه، عمر گفت:

«و الله ما تشدُّه إلّا و رجلا-ك علی عاتقی فردّه مکانه».^(۱) در هر صورت، خلیفه دوم، پس از دستیابی به خانه عبّاس بن عبدالمطلب و خریداری قسمتی از خانه جعفر بن ابی طالب، که در روایت طاهر بن یحیی به آن اشاره شده، اقدام به توسعه مسجد نبی نمود.

مورخان مدینه عموماً با توجه به حدیث ابن عمر که گفته است:

پس از توسعه در زمان عمر، طول مسجد النبّی از قبله به شام، ۱۴۰ ذراع و عرض آن از شرق به غرب ۱۲۰ ذراع بوده است.

چنین نتیجه گیری کرده اند که خلیفه دوم حدود ۲۰ ذراع به سمت قبلی یا جنوبی مسجد افزوده و به سمت شامی یا شمالی مسجد، ۴۰ ذراع اضافه کرده است و چون قسمت شرقی دیوار مسجد، حجره های همسران پیامبر قرار داشته، خلیفه در آنجا تصرفی نکرد و تغییری به وجود نیاورد.

ابن رسته در «الأعلاق التّفیسه» (ص ۶۶)، در مورد افزوده سمت قبلی مسجد توسط خلیفه دوم می نویسد:

«فلما ولى عمر جعل أساطينه من لبن و نزع الخشب و مدّه فى القبلة و كان حدّ جدار عمر من القبلة على أول أساطين القبلة التى إليها المقصوره ...».^(۲) بنابراین، مجموع مساحت توسعه یافته، حدود ۱۲۱۶ مترمربع بوده است و این مساحت، بر اساس ذراع ید با آنچه مهندسان با مترآژ بنای فعلی جهت تعیین حدود مسجد

۱- «به خدا قسم او را محکم نمی کنی مگر آن که پاهایت روی شانه های من باشد. پس او را در جای خویش مجدداً قرار داد.»

۲- «هنگامی که عمر خلیفه مسلمین شد، ستون های مسجد را از خشت بنا کرد و چوب های آن را از آن جدا کرد و آن را از سمت قبله امتداد داد. حد دیوار عمر از قبله در امتداد ستون های قبله، منتهی به مقصوره بوده است.»

در زمان خلیفه دوم ارائه داده اند (یعنی ۱۱۰۰ مترمربع) چندان اختلافی ندارد و می توان آن مستندات تاریخی را مقرون به صحت دانست.

پس از انجام توسعه مذکور، در قرار گرفتن درهای بزرگ مسجد، تغییراتی حاصل شد. به استثنای ابواب قدیمی عاتکه، جبرئیل و شامی، دو در دیگر به آن افزوده شد و مسجد دارای شش در به شرح زیر گردید:

۱- باب مروان در دیوار غربی، که به «باب السَّلام» مشهور است و مجدداً مُحاذی همان جهتی که قبلاً بود، جلوتر کشیده شد و قرار گرفت.

۲- باب عاتکه در دیوار غربی که به «باب الرَّحمة» موسوم است.

۳- باب جبرئیل در دیوار شرقی مسجد همچنان باقی ماند؛ زیرا در آن سمت، توسعه و یا تغییراتی صورت نپذیرفت.

۴- باب النساء در منتهای شمالی دیوار شرقی مسجد بنا گردید که به اختلاف آن را از ساخته های عُمر بن خطاب گفته اند.

۵ و ۶- در دیوار شمالی یا جهت شامی مسجد النبی.

۳/ الف: توسعه عثمان بن عفان، خلیفه سوم

امام بخاری در «صحیح» و ابوداود در «سنن» از عبدالله بن عمر، از نافع نقل می کنند:

«پس از عمر، عثمان بنای مسجد را تغییر داد و به مساحت آن مقداری افزود و دیوارهایش را با سنگ های منقوش بازسازی کرد و ستون های مسجد را با سنگ های حجاری شده و منقش تجدید بنا نمود و سقف آن را با چوب ساج ترمیم کرد.»

مضمون گفته، در عین اجمال، شامل و کامل است و نشان می دهد که اساساً عثمان خلیفه سوم بنای مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را از حالت نخستین و سادگی و بی پیرایگی خارج کرده است.

ابو داود در «سنن» از عطیه و او از ابن عمر، نشان می دهد که بنای مسجد در زمان عثمان فرسوده و دیوارها و ستون های آن رو به پوسیدگی نهاده بود. افزایش روز افزون جمعیت مسلمانان در شهر مدینه و مهاجرت قبایل مسلمان به سوی مدینه، موجب شد توسعه مسجد ضروری شود.

برای بررسی بیشتر، نظری به حدیث عبدالله بن حنطب که یحیی آن را از فرزندش مطلب بن عبدالله بن حنطب روایت کرده، می اندازیم:

«در سال ۲۴ ه. ق. که عثمان به خلافت رسید، مردم مدینه در باره ازدیاد جمعیت و کمی جا در مسجد النبی، خاصه در جماعت جمعه، با وی به گفتگو پرداختند و خواستار توسعه مسجد شدند. عثمان پس از مشورت با صاحبان رأی، به

انجام چنین کاری رضا داد. وی در یکی از روزها پس از ادای نماز ظهر بر فراز منبر رفت و چنین اعلام کرد:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَهْدِمَ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - وَأَزِيدَ فِيهِ وَأَشْهَدَ لِسَمْعَتُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يَقُولُ: مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَقَدْ كَانَ لِي فِيهِ سَلْفٌ وَإِمَامٌ سَبَقَنِي وَتَقَدَّمَنِي عَمْرِبْنُ الْخَطَّابِ كَانَ زَادَ فِيهِ وَبَنَاهُ وَقَدْ شَاوَرْتُ أَهْلَ الرَّأْيِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فَاجْمَعُوا عَلَيَّ هَذِهِ وَبَنَائِهِ وَتَوْسِيعِهِ». (۱) البته طبق آورده محمود بن لبید که امام بخاری در «صحیح» و مسلم در «صحیح» و بغوی در «شرح السنه» به آن اشاره کرده اند، مردم با توسعه مسجد پیامبر، موافقت کامل داشتند، ولی: «و احْتَبُوا أَنْ يَدْعَهُ عَلِيَّ هَيْئَةً!»

«محمود بن لبید» عقیده عمومی را در خصوص توسعه مسجد، چنین ثبت کرده است که: «فإنَّما كرهوا منه بناءً بالحجارة المنقوشة لا مجرد توسعه». (۲) از سویی دیگر، بلاذری در «انساب الأشراف» (۳) از مالک بن انس، از زهری گفت:

«عثمان، مسجد النبى را توسعه داد و ده هزار درهم سیم را از اموال خود، صرف آن نمود. ولی مردم می گفتند: مسجد پیامبر را توسعه می دهد در حالی که طریق و راه او را وارونه عمل می کند»؛ «قال: وسَّعَ عثمان مسجد

۱- «ای مردم می خواستم مسجد رسول الله را خراب کنم تا آن را توسعه دهم. شهادت می دهم که شنیده ام رسول الله می گوید: کسی که مسجدی را بنا کند، خداوند منزلی برای وی در بهشت می سازد. اسوه و امامی پیش از من این کار را کرده است و عمر بن خطاب مسجد را توسعه و تجدید بنا کرده است، با بزرگان از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله مشورت کردم همگی بالاتفاق نظر دادند که آن را خراب و مجدداً توسعه و تجدید بنا گردد.»

۲- «نظر او را که مسجد را با سنگ های کنده کاری شده و تزئینی بنا گردد، نپسندیدند، نه این که توسعه نیابد.»

۳- جزو ۵، ص ۳۸

النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فَأَنْفَقَ عَلَيْهِ مِنْ مَالِهِ عَشْرَةَ آلَافٍ دَرَاهِمًا، فَقَالَ النَّاسُ: يُوسِّعُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ وَيَغَيِّرُ سُنَّتَهُ».

به هر تقدیر، در زمان عثمان، بنای قدیمی مسجد از بن برچیده و بنای جدید با مساحتی بیشتر جایگزین آن گردید. امام ابواسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۶۳) می گوید: خارجه بن زید بن ثابت، این بازسازی را چنین توصیف می کند:

«عثمان مسجد را خراب کرد و آن را از جهت قبله توسعه داد؛ ولی از جانب مشرق، چیزی بر آن نیفزود. سمت غرب را به اندازه یک ستون توسعه بخشید و آن را با سنگ های حجاری شده و گچ و ... بنا نمود.» «و بناه بالحجاره المنقوشه و القصه و الخشب و الجريد و بيضه بالقصه».

در این توسعه و با توجه به گفته ابن رسته در «الأعلاق النفیسه» (ص ۶۷) بقیه خانه عباس بن عبدالمطلب - که در توسعه قبلی مسجد بخشی از آن جزو مسجد شده بود - به طور کامل به مسجد ملحق گردید.

عبدالله بن عطیه، مسأله را به تفصیل چنین بیان می کند:

«عثمان، مسجد را با سنگ های نقاشی شده و گچ بنا کرد. ستون ها را با سنگ و میله های آهن به پا ساخت و آن را منقوش نمود و سقف آن را با چوب ساج ساخت.»

طول مسجد را مجموعاً به ۱۶۰ ذراع و عرض آن را به ۱۵۰ ذراع توسعه داد.

این گفته با سخن دیگری که از زید بن ثابت ثبت شده و ابن نجار آن را در «اخبار مدینه الرسول» (ص ۹۷) و ابن فقیه در «مختصر کتاب البلدان» (۱) نقل کرده، مطابقت دارد.

همین نظریات را یعقوبی در کتاب «تاریخ» (۲) به رشته تحریر در آورده که:

«[عثمان] در سال ۲۹ هجری، مسجد پیامبر خدا را وسعت داد و سنگ آن را از

۱- ص ۲۳، چاپ بریل، ۱۳۰۲ ه. ق.

۲- ج ۲، ص ۵۸، ترجمه فارسی.

بطن نخل آورد و در ستون های آن قلع به کار برد و درازی آن را ۱۶۰ ذراع و پهنای آن را ۱۵۰ ذراع و درهای آن را چنانکه در زمان عمر بود، ۶ در قرار داد.» (۱) محمد بن جریر طبری در «تاریخ الرسل و الملوک» (۲) با یعقوبی هم عقیده است. تنها اضافه می کند که:

۱- متن عربی، ج ۲، ص ۱۶۶، چاپ بیروت، دار صادر.

۲- ج ۵، ص ۲۱۱۳، ترجمه فارسی.

«مسجد را با سنگ منقش ساخت و ستون های آن را از سنگ هایی بنا کرد که سرب در آن جا داده بودند و طاق آن را چوب ساج کرد.»

اسناد مذکور، با توجه به تطبیق آن با مساحت مسجد در زمان پیامبر و خلیفه دوم تا حدودی مقرون به صحت است؛ زیرا کل مساحت مسجد در زمان خلیفه دوم به ۳۵۷۵ مترمربع رسیده بود و توسعه انجام شده از سوی عثمان، مطابق محاسبات دقیق «مکتب توسعه المسجد النبوی السعودی» و بررسی عینی مؤلف، بیش از ۴۹۶ مترمربع نبوده است؛ یعنی کل مساحت مسجد در زمان او متراژی بیش از حدود ۴۰۷۱ مترمربع نداشته است و این رقم در تبدیل به ذرع با مستندات مذکور اختلاف زیادی ندارد.

این تعمیرات و توسعه، طبق گفته ابن نجار در «اخبار مدینه الرسول»، از اول ربیع الأول سال ۲۹ تا محرم سال ۳۰ هجری به طول انجامید و این نظریه با روایت مطلب بن عبدالله که سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» به آن اشاره کرده، مطابق است.

نک: نقشه: صفحه ۹۲

۴ / الف: توسعه عمر بن عبدالعزیز

پس از توسعه و تعمیر بنای مسجد، توسط عثمان بن عفان، مسجد نبی به همان شکل و مصالح باقی ماند؛ تا این که ولید بن عبدالملک در سال ۸۶ ق. به خلافت رسید و عمر بن عبدالعزیز را به استانداری مدینه و مکه منصوب کرد. محمد بن جریر طبری در «تاریخ الرسل و الملوک» (۱) ذیل سخن از حوادث سال ۸۸ می گوید:

«در همین سال ولید عبدالملک بگفت تا مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ویران کنند و خانه همسران پیامبر را نیز ویران کنند و در مسجد بیندازند.» (۲) خانه و اتاق های محل سکونت پیامبر تا آن زمان، به همان حالت و وضعیت اولیه خود باقی مانده بود. نه خلیفه دوم و نه عثمان بن عفان، به موقعیت ساختمانی حجره ها و خانه رسول اسلام و دخترش فاطمه، لطمه ای وارد نیاورده بودند و دلبستگی شدید مردم

۱- ج ۹، ص ۳۸۱۵، ترجمه فارسی.

۲- دمیری «حیاه الحیوان الکبری»، ج ۱، ص ۶۶

مدینه به حفظ خانه و عشق وافر آنان به حفاظت از آثار زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، مانع از این کار بود.

محمد بن عمر واقدی گفته ابو ایوب عطاء خراسانی را که ابن معین و الدار قطنی او را از ثقات دانسته اند، در کتاب خود ثبت کرده است که:

«من حجره های خانه محمد را دیده بودم و وقتی که دستور العمل ولید بن عبدالملک را برای مردم مدینه خواندند، حضور داشتم. مردم گریه ها کردند و هرگز روزی را به مانند آن روز، از شیون و ناله مردم ندیده بودم.» (۱) سعید بن مسیب بن حزن که از علمای اثبات و فقهای کبار و از تابعینی بود که به گفته ابن مدینی «لا أعلم فی التّابعین أوسع علماً منه»، در باب ویران سازی بنای خانه، به عطاء خراسانی می گوید:

«چه خرسند بودم اگر خانه های رسول را به همان وضعیّت بنایی خود باقی می گذاشتند تا مردم جهان و اهل مدینه به آن ها می نگریستند که چگونه پیامبر خدا زندگی ساده و بی آلاچی داشت و به آن همه سادگی قناعت می ورزید. این نشانی عبرت آمیز برای مردم بود تا این سان به اسراف در مال دنیا مبادرت نورزند.» (۲) بی شک با چنین زمینه اعتقادی در افکار عمومی، عمر بن عبدالعزیز با مشکلاتی در تخریب خانه ها و تجدید بنای مسجد روبه رو می شد و به همین منظور، نیازمند خشونت بود.

ولید بن عبدالملک به اتکای قدرت خلافت، ضمن فرمان مذکور، اختیار اعمال قدرت را به والی مدینه داده بود. نورالدین سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» به روایت رزین اشاره می کند که گفت:

«وقتی ولید بن عبدالملک به خلافت رسید و عمر بن عبدالعزیز را از جانب خود به

۱- در باره عطاء نک: کتاب «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی، ج ۷، ص ۲۱۲

۲- در باره سعید بن مسیب نک: «تقریب التهذیب»، ج ۱، ص ۳۰۵

استانداری مکه و مدینه منصوب کرد، بودجه کلانی را در اختیار وی قرار داد تا زمین و خانه هایی را که جهت توسعه و تجدید بنای مسجد لازم به انضمام است، خریداری کند...»

در شرق مسجدالنبی خانه محمد صلی الله علیه و آله جای داشت و در زمان عمر بن عبدالعزیز محل سکونت و زندگی فاطمه بنت حسین بن علی و حسن بن حسن بن علی بود که اولی مادرش ام اسحاق و دومی مادرش خوله فزاری بود.

همچنین خانه های عبدالرحمان بن عوف و عبدالله بن مسعود در شرق مسجد - هم ردیف حجره های رسول - واقع شده بود.

در مغرب مسجد النبی، خانه طلحه بن عبیدالله و ابی سیره بن ابی رهم و عمار یاسر و قسمتی از خانه عباس بن عبدالمطلب قرار داشته است.

در قسمت قبلی یا جنوب شرق مسجد، خانه حفصه از آن عبیدالله بن عبدالله بن عمر بود. حافظ محمد بن محمود بن نجار در «اخبار مدینه الرسول» نوشته است:

«ذكر أهل السیران، الولید بن عبدالملک، لما استعمل عمر بن عبدالعزیز علی المدینه، أمره بالزیاده فی المسجد و بنیانه، فاشتری ما حوله من المشرق و المغرب و الشام. من أبی أن یبیع هدم علیه و وضع الثمن له».

ابن رسته در «الأعلاق النفیسه» (ص ۶۸)، از منصور مولی حسن بن علی، ضمن روایت مفصّلی در این خصوص، به ماجرای خانه فاطمه بنت رسول الله اشاره می کند که:

«ولید به عمر بن عبدالعزیز نامه نوشت و در آن، ضمن دستور توسعه مسجد، فرمان خریداری خانه فاطمه را صادر کرد. ولی اهل خانه که از اهل بیت محمد رسول الله بودند، از فروش خانه خودداری کردند و حسن بن حسن بن علی گفت:

سوگند به خداوند که حاضر به گرفتن بهای خانه رسول الله نیستم.

عمر بن عبدالعزیز، هفت الی هشت هزار دینار در قبال فروش خانه پیشنهاد کرد؛ ولی آنان نپذیرفتند.»

عمر بن عبدالعزیز نتیجه مذاکره را به ولید بن عبدالملک گزارش نمود. ولید در پاسخ نامه دستور داد تا خانه را خراب کنند و آن را به مسجد منضم سازند و پول پیشنهادی برای خرید را به بیت المال بسپارند. عمر بن عبدالعزیز چنین کرد.

«فکتب إلى الولید بن عبدالملک بذلك فأمره بهدمه و إدخاله فی المسجد و طرح الثمن فی بیت المال ففعل». (۱) مقدسی در «احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم» (۲) صریح تر نوشته است که: «ثم زاد فیہ الولید و لم یزده لله». (۳) عمر بن عبدالعزیز در انجام این دستور، با اعتراضات تند مردم مدینه روبه رو شد. در نتیجه فاطمه بنت حسین بن علی را به خانه خود در حرّه برد و با احترام خاص اسکان داد.

در این خصوص، گفته ها و اسناد متعددی را در کتاب های تاریخ دیده ام که در نهایت امر، از هم افقی خاصی برخوردارند و همگی مبنی تخریب خانه رسول اسلام به زور و برخلاف افکار عمومی است.

از سوی دیگر، ابن زباله - از دانشمندان مدینه - می آورد که:

«وقتی نامه ولید به عمر بن عبدالعزیز رسید، آل عمر بن الخطاب را ضمن پیامی به نزد خود دعوت نمود. عمر به آنان گفت: ولید دستور داده است که خانه حفصه را خریداری کنم. آل عمر گفتند: ما هرگز آن را نخواهیم فروخت. عمر بن عبدالعزیز دستور خرابی آن را صادر کرد.»

ولی در گفته ای که یحیی آن را از مالک بن انس نقل کرده چنین آمده است:

«حجاج به عبیدالله بن عبدالله بن عمر گفت: منزل حفصه را به من بفروشید.»

۱- «پس به ولید بن عبدالملک نامه نوشت و ولید به او دستور داد آن را ویران و جزو مسجد کند و پیشنهاد نمود هزینه این کار از بیت المال پرداخت گردد و این کار را کرد.»

۲- ص ۸۰، چاپ لیدن، ۱۹۰۶ م.

۳- «سپس ولید آن را مسجد نبی توسعه داد و حال آن که این عمل را برای خدا انجام نداد.» نک: ترجمه فارسی علینقی منزوی، ج ۱، ص ۱۱۶، تهران، شرکت مؤلفان، ۱۳۶۱

عبداللہ گفت: به خدا نمی فروشم و از بابت خانه رسول، پولی دریافت نمی دارم.

حجاج گفت: سوگند به خدا که آن را خراب خواهم کرد. عیب‌اللہ گفت: مگر خانه را بر من خراب کنی. حجاج دستور خراب کردن را به عمال خود داد. سپس نامه ای به ولید بن عبدالملک نگاشت. ولید هم خطاب به عمر بن عبدالعزیز نوشت: بهای خانه را به عیب‌اللہ بن عبداللہ بن عمر بدهید. در صورت عدم پذیرش، مبلغ مذکور را در بنای مسجد صرف و خانه ای دیگر به او بدهید. (۱) بر این اساس، آنچه مسلم است این است که خانه حفصه را خراب کردند و خانه دیگری در سمت قبلی و مجاور مسجد که دارالدقیق نام داشت، به «آل عمر بن خطاب» داده شد؛ که به گفته مطری در «التعریف بما آنست الهجره من معالم دار الهجره» بعدها به «دارالعشره» مشهور گشت.

نورالدین سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» می نویسد:

«این عوض خانه حفصه است که به هر صورت به «آل عمر» داده شد.»

و تا زمان وی، در قرن نهم هجری، همچنان مورد توجه مردم بوده است و از دوران سلطه «عثمانی ها» بر حجاز تا سال ۱۳۵۳ ق. به شکل مدرسه ای معلوم، مکان متبرّکی به شمار می رفت؛ ولی در جریان اجرای طرح توسعه مسجد به وسیله «سعودی ها» و گشودن خیابانی در مجاورت دیوار جنوبی، این خانه هم از بین رفت.

به همین سان، همه خانه هایی که در طرح توسعه از غرب و جنوب و شرق و شمال مانع اجرای کامل نقشه می شد، یکی پس از دیگری از بین رفت.

حافظ محمّد بن محمود نجّار متوفی به سال ۶۴۳ ق. در زمانی می زیسته است که حدّ توسعه مسجد را در زمان عمر بن عبدالعزیز از شرق و غرب و شمال مشاهده کرده است و این تاریخ، قبل از توسعه سلطان قایتبای در سال ۸۸۸ ق. بوده است و آنچه را که مهدی عباسی در طول سال های ۱۶۱ تا ۱۶۵ ق. به مسجد افزود، فقط به قسمت شمالی

مسجد محدود می باشد. بنابر این، وصفی که ابن نجّار از توسعه مسجد النّبی در زمان عمر بن عبدالعزیز ارائه کرده، قابل توجه است و می تواند مورد استناد پژوهندگان قرار گیرد. وی ذیل فصل «زیاده الولید بن عبدالملک فیه» می نویسد:

«عمر بن عبدالعزیز طول مسجد النّبی را ۲۰۰ ذراع و عرض آن را از قسمت قبلی (جنوبی) ۲۰۰ ذراع و از قسمت شمالی به ۱۸۰ ذراع رسانید.»

یعنی مجموعاً آنچه را که عمر بن عبدالعزیز پس از توسعه عثمان بن عفّان، خلیفه سوم، به مسجد النّبی افزوده، عبارت است از ضلع جنوبی شرق به غرب مسجد، حدود پنجاه ذراع و ضلع شمالی آن حدود چهل ذراع. وی طول مسجد را از قبله به شام یا جنوب به شمال، حدود چهل ذراع توسعه داده است.

این نظریه با گفته های یحیی به نقل از ابن وردان و او از پدرش و نیز ابن زباله از محمد بن عمّار و او از جدّش و بررسی محققانه سمهودی که بر اساس ستون های افزوده شده، حدّ توسعه را بیان کرده اند، تطبیق اصولی دارد و گفته محمد بن جریر طبری را در «تاریخ الرسل و الملوک» (۱) تأیید می نماید که:

«ولید بن عبدالملک دستور داده بود که حجره های همسران پیمبر صلی الله علیه و آله را در مسجد پیمبر بیندازند (/ منهدم کنند) و پشت مسجد و اطراف آن را بخرد تا ۲۰۰ ذراع در ۲۰۰ ذراع شود.»

لذا می توان مجموع مساحت افزوده شده به مسجد النّبی به وسیله ولید را رقمی نزدیک ۲۳۶۹ متر مربع تخمین زد؛ یعنی مساحت کل مسجد النّبی در زمان عمر بن عبدالعزیز مجموعاً حدود ۶۴۴۰ متر مربع بوده است.

بنایی که ولید بن عبدالملک جایگزین بنای عثمان کرد، با توصیفات مشترکی بین اقوال، شناسانده شده است و آنچه که مسلم راویان و مورّخان چون ابن رسته، ابن زباله و یحیی به نقل از قدامه بن موسی و ابن نجّار و سمهودی و ابواسحاق حربی می باشد، این

«ولید بن عبدالملک از پادشاه روم جهت بنای مسجد در قبال بودجه ای هنگفت تقاضای ارسال بنا و معمار، کاشی کار، نقاش، سنگ تراش، طراح و ... کرده بود.»

محمد بن جریر طبری در «تاریخ الرسل و الملوک» (۱) صریحاً می نویسد:

«ولید کس پیش فرمانروای روم فرستاد و خبر داد که دستور داده مسجد پیمبر خدا صلی الله علیه و آله را ویران کنند و از او کمک خواست. (فرمانروای روم)، یک صد هزار مثقال طلا فرستاد و یک صد کارگر و چهل بار موزائیک و بگفت تا در شهرهای ویران شده موزائیک بجویند و همه را پیش ولید فرستاد.» (۲) ستون های سنگی تراش شده با روکش های فلزی، دیوارهای بلند و مزین به نقوش گچ کاری و کاشی کاری های دیوارها و برپایی مقصوره ها، نقاشی سقف و تزین آن به چوب ساج و جایگزینی بنایی مستحکم و سنگی به جای خانه های گلی پیامبر سبب شد چنان مسجدی بنا نهاده شود که تا آن زمان بنایی به سان آن در جزیره العرب نبود.

این تجدید بنا و تعمیرات به گفته محمد بن جریر طبری، ابن زباله و ابن نجار از سال ۸۸ تا ۹۱ ق. به طول انجامید.

چهل کارگر رومی با یکصد هزار مثقال طلا چندین بار کاشی های مزین به رنگ های مختلف، قنادیل کشیده شده در زنجیرهای زرین، ابتکار کار تجدید بنا را به عهده گرفته بودند و عمر بن عبدالعزیز آنان را در طول انجام کار از پادشاه و خلعت بی بهره نمی گذارد.

آیات قرآنی برای اولین بار با خطوط زینتی، روح بخش کاشی ها و دیوارهای مسجدالنبی شد. ابن نجار تصریح می کند که سوره های «و الشمس و ضحیها» تا «الناس»

۱- ج ۹، ص ۳۸۱۷، ترجمه فارسی، ذیل سخن از حوادث سال ۸۸

۲- «در باره نامه ولید به امپراتور روم نک: ابن رسته، «الأعلاق النفیسه» ص ۸۱، چاپ لیدن، ۱۹۰۶؛ قزوینی، «آثار البلاد و اخبار العباد» ص ۱۰۷؛ یاقوت حموی «معجم البلدان» ج ۵، ص ۸۲؛ مقدسی «احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم» ص ۸۱؛ چاپ لیدن ۱۹۰۶ م.

را بر دیوارهای مسجد نگاشتند و به احداث چهار مناره در چهار زاویه مسجد همت گماشتند که به گفته ابن زباله و دیگر مستندات، بزرگترین آن ها ۶۰ ذراع طول داشت و کوچک ترین آن ها مناره غربی شامی بود.

یحیی از جعفر بن وردان روایتی آورده که سمهودی آن را در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» و ابن نجّار در «اخبار مدینه الرسول» (ص ۱۰۲)، به یکسان به ذکر آن مستند تاریخی پرداخته اند و مضمونش آن است که وقتی ولید به عبدالملک با سران و بزرگان قوم به بازدید مسجد آمد، ابان بن عثمان بن عفّان متوفّای ۱۰۵ ق. (۱) در معیتش بود.

زیبایی و عظمت بنای مسجد، ولید را به غرور واداشت و با خودپسندی رو به ابان بن عثمان کرد و گفت: «این بناؤنا من بنائکم؟» ابان به ولید گفت: «إنا بنیاه بناء المسجد و بنیتموه بناء الكنائس». (۲) امام حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۷۰)، به نقل از «زهری» به چگونگی گفتگو میان ولید و ابان پرداخته و آورده او را چنین ثبت کرده است:

«لَمَّا قَدِمَ الْوَلِيدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَرَضَ لَهُ الْمَسْجِدَ وَ كَشَفَ عَنِ الْفَسِيفَسَاءِ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى حَسَنِهِ وَ جَاءَ النَّاسُ يَهْتَوْنَهُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، فَجَاءَ أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ يَحْمِلُ فِي مَحْفَهِ حَتَّى وَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَهَنَّاهُ بِقَدُومِهِ فَقَالَ لَهُ الْوَلِيدُ: أَيْنَ بِنَانَا مِنْ بِنَانِكُمْ؟ قَالَ لَا، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: وَ لِمَ ذَاكَ وَ يَحْكُكُ؟ قَالَ: لِأَنَّ بِنَانَهُ بِنَانَ الْمَسَاجِدِ وَ بِنَانَهُ بِنَانَ الْكِنَائِسِ. إِرْفَعْ يَا غَلَامُ. فَجَعَلَ الْوَلِيدُ يَمْدُهُ بِصَرِهِ وَ عَمَرَ يَقُولُ: إِنَّهُ ابْنُ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ. لِيَكْسِرَهُ عَنْهُ». (۳) نك: نقشه صفحه ۱۰۱

۱- «الطبقات الكبرى»، ج ۵، ص ۱۱۲

۲- «ما آن را به شکل مسجد ساختیم و شما آن را به صورت کنیسه در آوردید.»

۳- «هنگامی که ولید بن عبد الملک در آن سال به مدینه منوره آمد، ساختمان مسجد بر او عرضه شد و از کاشی کاری ها و تزیینات آن پرده برداری کرده و زیبایی های آن را مشاهده نمود و از همه جا مردم برای تهنیت او آمدند و ابان بن عثمان نیز در حالی که زنبیلی حمل می کرد، به دیدن ولید آمد و به وی خوش آمد گفت، آنگاه ولید به او گفت: آنچه ما بنا کردیم کجا؟ و آنچه که شما ساختید؟! ابان در پاسخ گفت: خیر، ای امیر المؤمنین چنین نیست. ولید پرسید: وای بر تو! چرا چنین نیست؟ او گفت: چون ما ساختمان را شایسته مسجد ساختیم و شما آن را به صورت کنیسه ها در آوردید. ولید دستور داد او را بلند کرده و زیبایی های مسجد را به او نشان دهند. ولی عمر بن عبد العزیز ولید را خطاب کرد: او پسر عثمان بن عفان است، دست از او بردار!»

۵ / الف: توسعه مهدی عباسی

پس از خلیفه اموی، ولید بن عبدالملک (۹۶-۸۶ ق.) ابوالعباس عبداللّه، اول خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۳۲ ق.) تغییرات و توسعه مختصری در مسجد به وجود آورد. امام ابواسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۸۸) و ابن رسته در «الأعلام الثفیسه» ما را از سنگ نبشته ای مطلع می کنند که از کارهای انجام یافته از سوی خلیفه اول عباسی در مسجد چنین یاد شده است:

«أمر عبداللّه أمير المؤمنين بزینة هذا المسجد و ترتیبه و توسعه مسجد رسول اللّه - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ [وآله] و سلّم - سنه اثنتین و ثلاثین و مائه ابتغاء رضوان اللّٰه و ثواب اللّٰه و إنّ اللّٰه عنده ثواب الدنيا و الآخرة و كان اللّٰه سمیعاً بصیراً».

(۱) آنگاه ابوجعفر عبدالله منصور، دومین خلیفه عباسی تصمیم گرفت بار دیگر مسجدالنبی را توسعه دهد. ابن زباله از دانشمندان مدینه، متفقاً از «عبدالعزیز بن محمد» و «محمد بن اسماعیل» روایت می کند که به استناد آن، سمهودی و ابن نجار و ابن رسته (۲) قول آنان را پذیرفته، می نویسند:

«حسن بن زید نامه ای به ابوجعفر نوشت و ضمن آن پیشنهاد کرد که مسجدالنبی را از جانب شرق به حدی توسعه ده تا حجره و مقبره رسول الله در وسط مسجد قرار گیرد.»

لازمه اجرای چنین پیشنهادی، از بین رفتن خانه عثمان بن عفان و ضمیمه آن به مسجد بود که در مشرق مسجد قرار داشت و «حسن بن زید» بی آن که متعرض

۱- «عبدالله امیر المؤمنین دستور تزیین و ترتیب و توسعه مسجد پیامبر را در سال ۱۳۲ هجری صادر کرد و این اقدام را برای جلب رضایت خداوند و ثواب اخروی انجام داد که خداوند پاداش در دنیا و آخرت می دهد و او شنوا و بینا است ...»

۲- نک: «الأعلاق النفیسه»، ص ۷۲

چنین موضوعی شود و شاید به تلافی خراب شدن خانه پیامبر، فاطمه، عمّار یاسر و عبداللّه بن مسعود ... در زمان ولید بن عبدالملک و یا چون معتقد بود که خراب شدن خانه عثمان نمی تواند مانعی برای توسعه سمت شرقی مسجد باشد، پیشنهاد مذکور را ارائه کرده بود.

ابوجعفر عبّاسی طبق همان سند روایتی به حسن بن زید پاسخ داد که:

«إِنِّي قد عرفت الذي أردت. فاكفف عن ذكر دار الشيخ عثمان بن عفّان»

به هر حال، ابوجعفر به عملی کردن طرح توسعه مسجد موفق نشد و فرارسیدن مرگ مجالی به او نداد تا این که در سال ۱۵۸ ق. مهدی عبّاسی خلیفه شد. مهدی در سال ۱۶۰ ق. برای انجام مناسک حج عازم حجاز شد و به توسعه و ترمیم مسجدالنبی رغبتی وافر نشان داد. (۱) ابن نجّار می نویسد: «مهدی عبّاسی» برای عملی کردن طرح توسعه مسجد، «جعفر بن سلیمان بن علی بن عبداللّه بن عبّاس» را نماینده مخصوص خود معرفی کرد و «عبداللّه بن عاصم بن عمر بن عبدالعزیز» و «عبدالملک بن شیب غسانی» را زیر نظر نماینده، به عنوان سرپرست و متولی انجام کارها تعیین نمود.

تمام مستندات تاریخی و قول مورّخان بزرگ تاریخ مسلمانان، در این واقعیت که توسعه انجام شده از سوی مهدی، فقط در قسمت شمالی یا شامی مسجدالنبی بود، اختلافی با هم ندارند.

در روایت یاد شده از ابن زباله و ابن رسته، طول توسعه را ۱۰۰ ذراع می خواند و همین گفته را ابن نجّار تأیید کرده است.

ابن نجّار متوفای سال ۶۴۳ قمری است؛ یعنی خود در زمانی زندگی می کرده که حداکثر توسعه شمالی بنای مسجد در زمان او، همان توسعه مهدی عبّاسی بوده است. با توجه به این که طول مسجد از قبله تا شام ۲۰۰ ذراع بوده، بنابر این، با در نظر گرفتن صد

۱- محمّد بن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوك»، ج ۱۲، ص ۵۱۰۰، ترجمه فارسی و ابن رسته، «الأعلاق الثّفیسه»، ص ۷۲

ذراع افزوده، می توان نتیجه گیری کرد، که طول جنوب به شمال مسجد در زمان مهدی، سیصد ذراع شده باشد. این محاسبه منطقی با آنچه خود ابن نجار از مساحت مسجد در زمان خودش (ذرع المسجد الیوم) خبر داده، تطبیق نمی کند. ابن نجار در محاسبه عینی خود، از طول و عرض مسجد، که دقیقاً انتهای آن، حدّ توسعه مهدی عباسی بوده، طول مسجد را از قبله به شام دوست و پنجاه و چهار ذراع و چهار انگشت خوانده است و این امر با صد ذراع افزوده شده به طول مسجد سازگاری ندارد.

اکنون بنگریم که مطالعات سمهودی، این اختلاف گفته ها را چگونه مورد نقد و بررسی قرار داده است. سمهودی که خود طول مسجد را تا انتهای حدّ توسعه یافته از سوی مهدی عباسی ذرع کرده، معتقد است که این طول از قبله به شام، ۲۵۳ ذرع بوده است و ابن زباله که خود به متر از طول مسجد پرداخته، معتقد است که طول مسجد النبی ۲۴۰ ذراع بوده است.

این تفاوت ها به عقیده حقیر که مساحت مسجد النبی را به طور عینی با اقوال تاریخی مورد بررسی و تطبیق قرار داده، چندان حایز اهمیت نیست و حقیقت را می توان همان نقل قول ابن زباله از علمایی دانست که در ایام عملیات ساختمانی مهدی عباسی در مدینه به سر می بردند. با این وصف، ۱۰۰ ذرع، صحیح به نظر می رسد؛ خصوصاً آن که امام ابواسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۷۳) در اوایل قرن سوم قمری جزم دارد که:

«و زاد فیه مسجد المهدی مائه ذراع شامیاً و یمانیاً و طولہ مثل ذلک». (۱) این مقدار پس از برداشتن ستون ها و مدخل درهای شمالی مسجد در توسعه های بعدی و با توجه به اختلاف محاسباتی مقیاس ذرع ید، خود را دقیق تر نشان می دهد.

بر این اساس، مساحت توسعه انجام شده از سوی مهدی را می توان رقمی نزدیک

۱- «المهدی ۱۰۰ ذراع شامی و یمانیا بر طول و عرض مسجد افزود.»

به ۲۴۵۰ مترمربع در نظر آورد که با توجه به کل مساحت مسجدالنبی تا حدّ نهایی توسعه صورت گرفته از طرف ولیدبن عبدالملک، مجموعاً حدود ۸۸۹۰ مترمربع بوده است.

مهدی عباسی ضمن دستوراتی که در جهت توسعه مسجد صادر کرد، فرمان داد تا روزنه خانه حفصه، همسر پیامبر را که به «آل عمر بن خطاب» رسیده بود و عمر بن عبدالعزیز با شرط مفتوح گذاشتن آن، توانسته بود خانه حفصه را خراب کند، مسدود کند. این امر خود موجب مشاجرات و اختلاف نظرهایی بین مردم مدینه گردید. ولی در خصوص تخریب خانه عبدالرحمان بن عوف که در آن زمان به دارالملیکه مشهور بود و قسمت به جای مانده از خانه عبدالله بن مسعود که موسوم به دارالقراء بوده، مدارکی که حکایت از اعتراض عمومی و اختلاف کند، ملاحظه نشده است.

کار توسعه مسجد در سال ۱۶۵ ق. به پایان رسید و به استناد گفته ابن زباله و یحیی، که به قسمتی از سر درِ ابواب مسجد در زمان مهدی دسترسی داشته اند، معلوم می کند که مهدی از کاشی کاری قسمت هایی از مسجد و نقش و نگارهای زینتی دیوارها و مناره ها خودداری نکرده است. ولی بعدها همه اینها در حریق مسجدالنبی که مورد بررسی قرار خواهد گرفت، از بین رفت.

گفته امام ابو اسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۸۶)، صریح است که مهدی عباسی پس از اتمام کار توسعه مسجد، سنگ نبشته ای بر دیوار صحن مسجد کار گذارد؛ تا به این وسیله، رقم تاریخ بنا و نام خود را محفوظ دارد:

«أمر عبدالله المهدي أمير المؤمنين، أكرمه الله و أعز نصره بالزيادة في مسجد رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - و أحكام عمله ابتغاء وجه الله عزّوجلّ و الدار الآخرة فأحسن الله ثوابه بأحسن الثواب و التوسعة لمن صَلَّى فيه من أهله و أبناؤه من جميع المسلمين فأعظم الله أجر أمير المؤمنين

فیما نوی من حسن یتیه فی ذلک و أحسن ثوابه». (۱) ابن رُسته در «الأعلاق النفیسه» (۲) که حوالی سال ۲۹۰ ق. تألیف شده، از سنگ نبشته‌هایی دیگر یاد می‌کند که بر اساس آن معلوم می‌شود مهدی عباسی در سال ۱۶۳ ق.

عملیات ساختمانی را آغاز و در سال ۱۶۵ ق. از آن فارغ شده است:

«و کان مبتدا ما أمر به عبداللّه المهدی محمد امیر المؤمنین أکرم اللّٰه من الزیاده فی مسجد رسول اللّٰه - صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم - عمله فی سنه اثین و ستین و مائه و فرغ منه سنه خمس و ستین و مائه فأمر المؤمنین - أصلحه اللّٰه - بحمد اللّٰه علی ما أذن له و ما اختصه به من عماره مسجد رسول اللّٰه - صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم - و توسعته حمداً کثیراً و یحمد اللّٰه ربّ العالمین علی کلّ حال». (۳) پس از توسعه صورت گرفته از سوی مهدی عباسی در قرن دوم هجری، منابع و مآخذی اساسی تا اواسط قرن هفتم هجری قمری در دست نداریم که دقیقاً روشن کند:

مسجد النبی با چه تغییرات یا تعمیرات مهمی رو به رو شده است. آنچه مسلم و مشهور است، توسعه ای در بنای مسجد صورت پذیرفت. اگرچه زین الدین مراغی متوفای ۸۱۶ ق. در «تحقیق النصره بتلخیص معالم دارالهجره» و ابن قتیبه دینوری متوفای ۲۷۶ ق.

در «المعارف» اشاره کرده اند که مأمون عباسی (۱۹۸ تا ۲۰۲ ه. ق.) در توسعه و تعمیر بنای مسجد اهتمام ورزیده است؛ ولی از چگونگی آن حقیر را اطلاعی حاصل نشد.

نک: نقشه صفحه ۱۰۷

۱- «عبداللّه المهدی امیر المؤمنین که خدایش اجر و پاداش دهد، در توسعه و استحکام مسجد پیامبر برای رضای خداوند کوشید و پروردگار در آخرت به او بهترین پاداش را دهد و هر کس در آن نماز گزارد بر ثواب و حسنات امیر المؤمنین المهدی افزوده خواهد شد.»

۲- صص ۷۵-۷۳

۳- «و پس از المهدی محمد، امیر المؤمنین در سال ۱۶۲ آغاز به تعمیر و توسعه مسجد پیامبر نمود و در سال ۱۶۵ هجری از آن کار فارغ گردید و خداوند به او مزد وافر داده و امور او را به جهت این توفیق اصلاح نماید.»

حمدالله مستوفی در «نزهةالقلوب»، مقاله سوم (ص ۱۳)، تنها به بیان این مطلب اکتفا کرده است که: «مأمون خلیفه رحمه الله (!) نیز بر آن زیادتی کرد و اکنون بر آن قرار است.»

و یاقوت حموی در «معجم البلدان» (۱) تنها به گفتن این مطلب که: «مأمون هم به مؤخره مسجد مقداری بیافزود.» بسنده کرده است. متن عربی کلام یاقوت را بنگرید:

«أمر عبدالله أمير المؤمنين بزينه هذا المسجد و تزينه توسعه مسجد رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - سنة اثنتين و ستين و مائه ابتغاء رضوان الله.»

۶/ الف: تعمیرات مسجد از ۶۵۵ تا ۸۹۸ هجری قمری

۱- ۶/ الف: حریق مسجد و بازسازی آن

قسطلانی در «عروه التوثیق فی النار و الحریق» و حافظ ذہبی در «العبر فی خبر من غیر» و جمال الدین مطری در «التعریف بما آنست الهجره من معالم دارالهجره» زین الدین مراغی در «تحقیق النصره بتلخیص معالم دارالهجره» و سمهودی در «الوفاء بما یجب لحضره المصطفی»، (۲) به تفصیل از چگونگی وقوع آتش سوزی در بنای مسجد النبی سخن به میان آورده اند که حقیر از جمع بندی گزارش های آن ها، اجمال واقعه و اقداماتی را که در جهت نوسازی بنا صورت پذیرفت، بدین قرار دانست که:

در اول ماه رمضان سال ۶۵۴ ه. ق. بر اثر سهل انگاری یکی از فرّاشان مسجد، به نام «ابوبکر اوحّد»، حرقی در بنای مسجد النبی رخ داد که در اسرع وقت به دیگر قسمت ها سرایت نمود. متأسفانه با تمام کوشش ها، اهل مدینه نتوانستند حریق مهیب را مهار کنند و همه قسمت های مسجد طعمه حریق شد. نمای مرمرین، سقف ها، منبر، درها، خزائن، صندوق های کتاب، پرده ها، قرآن ها و ... همه سوختند و فرو ریختند.

۱- ج ۵، ص ۸۲

۲- باب اول، صص ۱۰۷-۹۵

به شهادت مورخان، مردم مدینه پس از مشاهده آثار و بقایای به جا مانده از مسجد و عدم توانایی شان در بازسازی و ترمیم آن، نامه ای به خلیفه وقت؛ «مستعصم بالله بن مستنصر بالله» نوشته، شرح اسف انگیز حریق بنای مسجد را به اطلاع او رساندند. مستعصم بالله، که در سال ۶۵۶ ه. ق. به امر هلاکوخان کشته شد، معماران را با اسباب و لوازم ساختمانی به سوی مدینه بسیج نمود.

آنان در آغاز سال ۶۵۵ ه. ق. شروع به تجدید بنای مسجدالنبی نمودند. با توجه به ریزش سقف بر روی مقبره محمد رسول الله معماران و بزرگان مدینه، جرأت و نحوه پاکسازی حجره و مرقد را در خود نیافتند. از این رو نامه ای جهت تعیین تکلیف به خلیفه نگاشتند. ولی درگیری خلیفه و ستیز شهروندان بغداد با تاتارهای مهاجم، سبب شد که پاسخ مقتضی در این خصوص داده نشود و حجره به همان سان باقی ماند.

چون مردم در سال ۶۵۵ ه. ق. امکان و اقتضای ترمیم را به دست آوردند و حدود حجره و مرقد و روضه را شناختند، با رعایت دقیق موازین دینی و تاریخی، سقف حجره و اطراف آن را تا دیوارهای قبله و سمت شرقی آن و باب جبرئیل و روضه و منبر، ترمیم و بازسازی کردند.

در سال ۶۵۶ ه. ق. که بر اثر جنگ بغداد با تاتارها، ارتباط مدینه با مرکز خلافت قطع شده بود، وسایل لازم جهت ادامه تعمیرات بنای مسجد از جانب «منصور نورالدین ابن معزایبک، صالحی» امیر مصر تأمین گردید و در جهت تسریع و اهتمام بیشتر به امر بازسازی، از طرف امیر یمن، «مظفر شمس الدین یوسف بن منصور عمر بن علی» از «بنو رسول یمن» که در سال ۶۴۷ ه. ق. بر زبید و عدن حکومت می راند، وسایل و بودجه و معماران یمنی به سوی مدینه رهسپار شدند.

در سال ۶۵۷ ه. ق. با توجه به امکانات ارسالی یاد شده، بنای مسجد از باب السیلام تا باب الرّحمة و از باب جبرئیل تا باب النساء دو باره سازی گردید.

در ذی القعدة سال ۶۵۷ ه. ق. امیر نامبرده معزول گردید و «مظفر سیف الدین قطر معزی» (محمود ابن ممدود) بر کرسی امارت تکیه زد و پس از اندی به قتل رسید. لذا توفیقی برای کمک به تداوم بازسازی بنای مسجدالنبی حاصل نکرد. در اواخر سال

۶۵۸ ه. ق. «ظاهر رکن الدین بیبرس» امیر مصر گردید. وی که از «ممالیک بحری» بود، نسبت به تعمیر و مرمت بنای مسجد و ادامه کارهای ناتمام که پس از حریق مسجد آغاز شده بود، اهتمام خاصی ورزید. مورخان می نویسند: امیر یاد شده، پنجاه و سه معمار با وسایل و بودجه لازم به سوی مدینه اعزام داشت و کار اساسی تعمیر و مرمت مسجد را به پایان رساندند.

۲- ۶/ الف: تلاش ممالیک مصر

سلطان ناصرالدین محمدبن قلاوون از «ممالیک بحری» در طول سال های ۷۰۵-۷۲۹ ه. ق. برای مرمت و تجدید بنای قسمت های مختلف بنای مسجد، همت و سعی وافری نشان داد که اهم آن ها احداث دو سایه بان در مؤخره سقف قبله و قسمت شمالی بود.

در سال ۸۳۱ ه. ق. که فرسودگی هایی در بنای دو رواق مذکور به وجود آمد، اشرف برسبای از «ممالیک برجی» اقدام به تعمیر و مرمت این قسمت نمود. سپس در سال ۸۵۳ ه. ق. ظاهر سیف الدین چخماق از سلسله ممالیک برجی مصر که در سال ۸۴۲ ه. ق. به حکومت رسید، غالب سقف های شمالی و قبلی مسجد و روضه را بازسازی مجدد کرد.

سلطان اشرف قایتبای (متوفای سال ۹۰۲ ه. ق.) از ممالیک مصر، در سال ۸۷۹ ه. ق. به وضعیت عمومی بنای مسجد اهتمام خاصی ورزید که می توان از مرمت دیوارها، سقف های شامی و رواق های باب جبرئیل و تعمیر قسمت های شرقی بنای مقصوره یاد کرد. متأسفانه بار دیگر در شب سیزده رمضان سال ۸۸۶ ه. ق. حریقی بر اثر رعد و برق و فرو ریختن مناره رئیسه مسجد به وقوع پیوست که در اندک مدتی، همه بنای مسجدالنبی را فراگرفت و عده زیادی در مسجد کشته یا زخمی شدند.

ستون ها بار دیگر فرو ریخت. منبر، صندوق مصلی، مقصوره و اطراف حجره، همه سوختند.

اهل مدینه خبر این آتش سوزی مهیب را به سلطان اشرف قایتبای رساندند و قبل از

آن که کمکی از جانب سلطان فرا رسد، خود در پاکسازی بنای مسجد سعی دقیقی به عمل آوردند.

چون قایتبای از این واقعه آگاه شد، مسأله را آن طور که مهم بود، جدی و بزرگ خواند و نماینده خود را به نام امیر سنقر جمالی همراه با معماران و آلات و اسباب ساختمانی و بودجه کافی به سوی مدینه بسیج نمود و فرمان داد که در تجدید بنای مسجد از هیچ امر و هزینه ای کوتاهی نورزند.

سلطان اشرف قایتبای، که در سال های ۸۷۲ تا ۹۰۱ ه. ق. بر قلمرو ممالیک حکمروایی می کرد، در این راه به حدی کارگر، استادکار، وسایل و مصالح ساختمانی ارسال داشته بود که موزخان به تفاوت از وصف آن حکایات، ارقام عجیبی را نقل کرده اند ...

گروه یاد شده، مناره «رئیس» را تجدید بنا کردند و دیوارهای مسجد را از اساس مرمت نمودند. محراب عثمانی را توسعه بخشیدند و ستون ها را احیا کردند و سقف ها را به استحکام برافراشتند و گنبدی بر فراز محراب عثمان بنا نمودند و از اطراف با سه گنبد دیگر که به «مجارید» مشهور بودند، زینت و استحکام بخشیدند.

دو گنبد در مدخل باب السلام برپا شد و نما سازی مسجد به نحو کامل صورت پذیرفت و آنچه که از کتب و مصاحف سوخته بود، از سرزمین های اسلامی جمع آوری و وقف مجدد مسجد کردند.

این اهتمام به محدوده بنای مسجد محدود نبود. اطراف مسجد را با تأسیس رباط، مدرسه، آشپزخانه و راه سازی، رونق بخشیدند. موقوفات زیادی ثبت و ضبط گردید و با ارائه امکانات شهری و لغو باج و مالیات به رفاه حال اهل مدینه همت گماشتند.

این تعمیرات در سال ۸۸۸ ه. ق. به پایان رسید و سلطان قایتبای، خود در سال ۸۸۹ ه. ق. برای زیارت و دیدار بنا، عازم مدینه گردید. وی کتاب های ذی قیمتی را در موضوعات مختلف علوم اسلامی با خود آورد؛ تا تقدیم کتابخانه مسجد النبی کند و همتی والا در خصوص خیرات و مبرات اهدایی به مسجد، از خود نشان داد. سمهودی که خود در همین ایام در مدینه به سر می برد، می نویسد:

«طبق اظهار نظر کارشناسان، سلطان قایتبای در این امور بیش از یک صد و بیست هزار دینار پرداخت کرده بود.»

در بیست و هشت صفر سال ۸۹۸ ه. ق. مناره رئیسه مسجد، در اثر رعد و برق ویران شد و بار دیگر قایتبای ضمن فرمانی، آن را تعمیر و برپا ساخت.

در جریان این اقدامات اساسی، مسجد از جانب مقصوره و حجره ها به حدی توسعه یافت که تجدید بنای گنبد و مقصوره و بنای مناره رئیسه را میسر ساخت.

این توسعه در شرق مسجد با عرض کم و مجموع مساحت افزوده شده مذکور، حدود صد و بیست متر مربع بوده است؛ که از سمت قبلی به مناره رئیسه و از سمت شامی تا مجاورت شرقی مکان صفه و محراب تهجد امتداد داشته است. نک: نقشه ۵- سوم

۷/ الف: اهتمام عثمانی ها

۱- ۷/ الف: عمران مسجد در زمان سلیم عثمانی

پس از اشرف قایتبای، حاکمان و امرای عثمانی، که قلمروی حکومتشان از شام و عراق به حجاز کشیده شده بود، توجه خاصی در برپایی هر چه باشکوه تر بنای مسجدالنبی و تداوم عمران مسجد، مبذول داشتند.

نخست سلطان سلیم عثمانی (۹۲۶-۹۱۸ ه. ق.) به مرمت مسجد همت گماشت و به تصریح جعفر برزنجی در «نزه الناظرین فی مسجد سید الأولین و الآخیرین» ستون های روضه را تجدید بنا و به سنگ مرمر سیاه و قرمز منقش نمود و آن را که از آثار اشرف قایتبای بود، تا حد امکان، تعمیر و تزیین نمود.

۲- ۷/ الف: عمران مسجد در زمان سلیمان عثمانی

در سال های ۹۳۸-۹۷۴ ه. ق. سلطان سلیمان بن سلطان سلیم بن سلطان بایزید عثمانی ۹۲۶-۹۷۴ ه. ق. در جهت بازسازی اساسی حصار شهر مدینه و تعمیر و بنای

مسجدالنبی، ضمن صدور فرمان‌هایی، اقدامات گسترده‌ای را اعمال و اجرا نمود.

متأسفانه در کتاب‌های تاریخ، به تفصیل از اقدامات سلطان سلیمان عثمانی سخنی به میان نیامده و تنها به اشاره‌هایی که از نظر معماری مبهم می‌باشد، اکتفا شده است؛ تا این که حقیر پس از جستجو و پرسش، از تصحیح و انتشار متن، یک نسخه خطی مشتمل بر شرح این اقدامات، در یکی از نشریات مصری اطلاع حاصل کردم. بعدها معلوم شد که مجله مذکور در انتشارات «المعهدی المصری للدراسات الإسلامیه» در مادرید اسپانیا چاپ و به سال ۱۹۵۵ م. منتشر شده است.

حقیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ضمن پژوهش گسترده در باره آثار ایران اسلامی در «متحف الفن الإسلامی» و «دارالکتب و الوثائق المصری» قاهره، به پژوهش در یافتن نسخه‌ای از این مجله همت گماشت. بعدها معلوم شد که مجموعه‌ای از شماره‌های «مجله المعهد المصری للدراسات الإسلامیه»، مربوط به سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۷ به شماره «۲۹۸۶-۲۹۸۹ دوریات» موجود است.

چاپ تصحیح شده نسخه خطی در صفحات: ۱۴۹ تا ۱۵۸، شماره ۳، مجلد ۱، ۱۹۵۵ م. مندرج است.

مؤلف رساله مذکور به اعتقاد مصحح آن «محمد بن خضر الرومی» حنفی مذهب بوده است که در سال ۹۴۸ ه. ق. به رحمت ایزدی پیوسته است.

«دکتر عبدالعزیز اهوانی» در مقدمه تصحیح خود، تصریح می‌کند که نام نسخه خطی مذکور «التحفه اللطیفه فی عماره المسجد و سور المدینه الشریفه» است که در کتابخانه «کلیسای اسکورال اسپانیا» به شماره ۱۷۰۸، در شش ورق، صفحه ۸۸ تا ۹۳ مجموعه مجلد ۲۳* ۱۷ سانتی متر نگهداری می‌شود.

رساله مذکور تنها شرح اقدامات سلطان سلیمان عثمانی در چگونگی بنای حصار مدینه و تعمیراتی که در مسجدالنبی صورت پذیرفته است، محدود و به آن مختوم می‌شود و از سیاق جملات و شرح وقایع معلوم می‌شود که مؤلف در مدینه می‌زیسته و ناظر بر اقدامات عمرانی مسجدالنبی بوده است و رساله مذکور، در واقع گزارش مجملی است از آنچه مؤلف دیده و شنیده است.

نویسنده پس از شرح مفصل چگونگی بنای حصار شهر مدینه، که به امر سلیمان عثمانی تجدید بنا گردید، به مسجدالنبی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

محمود چلبی، شیخ الحرم مسجد نبوی، نامه ای به سلیمان عثمانی نگاشت؛ مبنی بر این که بنای مسجد نبوی نیازمند مرمت و تعمیر است. سلیمان خلیفه عثمانی، فرمانی در این خصوص صادر کرد و معماران برجسته تُرک را از طریق دریا عازم سرزمین حجاز نمود.

آنان ابتدا در نوزدهم شوال ۹۴۶ ه. ق. هلالی را روی گنبد نصب کردند؛ تا این که کاروان تجهیزات همراه حسابدار مخصوص عبدی چلبی به مدینه رسید. شیخ الحرم همراه امرا، قضات، معماران و مهندسان به مطالعه کامل بنای مسجدالنبی پرداختند تا هر جا نیازمند تعمیر و تجدید بناست، تعیین شود و به بازسازی آن‌ها مبادرت ورزند. آنان نخست به مرمت باب الرّحمة و دیواری که در امتداد آن، در سمت غربی مسجد بود، پرداختند. سپس مناره باب الرّحمة را خراب و از نو با بنیانی مستحکم، تجدید بنا نمودند.

آنگاه به مرمت دیوار شرقی مسجد و باب النساء پرداخته، ستون‌های مسجد را سفیدکاری کردند.

در اواخر سال ۹۴۷ ه. ق. فرمانی توسط امیرالحاج مصری به مدینه رسید که محراب امام حنفی‌ها را تجدید بنا کنند و آن را در محاذی محراب شافعی‌ها قرار دهند.

این کار در هفده محرم سال ۹۴۸ ه. ق. شروع شد و نام «محراب سلیمانی» را بر آن نهادند.

۳- ۷/ الف: تعمیرت مسجد در زمان سلیم ثانی عثمانی

سلطان سلیم ثانی، راه سلیمان عثمانی را ادامه داد. رفعت پاشا در «مرآت الحرمین» می‌نویسد: سلیم در سال ۹۸۰ ه. ق. تعمیرات لازم را در بنای مسجدالنبی انجام داد و گنبدی در غرب منبر نبوی حدّ فاصل مسجد اصلی بنا کرد و آن را با کاشی‌های زیبا منقش و به نقوش ملون، مذهب نمود و در گوشه ای از آن، نام خود را به خط ثلث به یادگار حک کرد.

۴- ۷/ الف: تعمیرات مسجد در زمان محمود عثمانی

پس از تعمیراتی که بنای مسجد در دوران سلیمان و سلیم عثمانی به خود دید، سلطان محمود عثمانی (۱۲۵۵-۱۲۲۳ ه. ق.) در سال ۱۲۳۳ ه. ق. به تجدید بنای گنبد همّت گماشت.

آنچه از سفرنامه های حج در طول سال های ۱۳۲۵-۱۲۴۰ ه. ق. مانند کتاب «الرحله الحجازیه» اثر محمد لیب البتونوی و کتاب «مرآت الحرمین» اثر ابراهیم رفعت پاشا در ۱۳۱۸ ه. ق. و «مرآت مدینه» اثر ایوب صبری پاشا در ۱۲۹۶ ه. ق. بر می آید، مسلم می نماید که گنبد مسجدالنبی، که در قسمت فوقانی حجره مبارکه واقع شده و از یادگارهای قایتبای بود، توسط سلطان محمود عثمانی برچیده شد و به جای آن گنبد سبز رنگی که بعدها در میان مردم به قبّهالخضراء شهرت یافت، بنا گردید که تا امروز همچنان بر فراز بنای مسجد جلوه گری می کند.

بنای این گنبد، بی شک با مرمت هایی در قسمت های بام مسجد توأم بوده است که مورخان خاتمه کار آن را در سال ۱۲۵۵ ه. ق. می دانند.

۵- ۷/ الف: تعمیرات مسجد در زمان عبدالمجید عثمانی

پس از سلطان محمود عثمانی، سلطان عبدالمجید عثمانی (۱۲۷۷-۱۲۵۵ ه. ق.) برای اولین بار در طول حیات سلاطین عثمانی و پس از مهدی عباسی به فکر توسعه مسجد، همراه با مرمت قسمت های مختلف آن افتاد. خوشبختانه از چگونگی اجرای این فکر و طرح ها و اقداماتی که متعاقب آن به وقوع پیوست، رساله ای در دست داریم که در دهه اخیر شناسایی، تصحیح و منتشر شده است. این رساله در سال ۱۳۰۳ ه. ق. به قلم «علی بن موسی» از علمای وقت و مقیم مدینه منوره می باشد که تحت عنوان «وصف المدینه المنوره» شهر و بنای مسجدالنبی را آن طور که در سال ۱۳۰۳ ه. ق. برابر با ۱۸۸۵ م. یافته، توصیف کرده است. این رساله خوشبختانه به ضمیمه رسائلی دیگر به همّت عبید مدنی و راهنمایی و اهتمام محقق نجدی، حمد جاسر، مورخ صاحب نظر عربستان امروز تصحیح و با عنوان «رسائل فی تاریخ المدینه» به سال ۱۳۹۲ ه. ق. در

ریاض به زیور طبع مزین گردید.

علی بن موسی در فصل «الخاتمه»، باب ثالث، چگونگی تجدید بنا و توسعه مسجد به وسیله سلطان عبدالمجید عثمانی را به رشته تحریر درآورده که ذیلاً اهم این اقدامات را، با توجه به منابع دیگری که در دسترس حقیر بود، به اجمال به یاد پژوهندگان می آوریم:

در سال ۱۲۶۵ ه. ق. که یکی از گنبد‌های شبستان مسجد فرو ریخت، داود پاشا شیخ الحرم - نامه ای به عبدالمجید عثمانی نگاشت؛ بدین مضمون که حدود چهار قرن از بنای مسجد النبی می گذرد و آنچه از زمان قایتبای و سلاطین عثمانی صورت پذیرفته، رو به فرسودگی نهاده و بنای مسجد از بنیان و اساس به مرمت یا توسعه نیازمند است.

عبدالمجید عثمانی مصمم به نوسازی مسجد گردید و گروهی از معماران، مهندسان و هنرمندان را با وسایل و ابزار کامل، عازم مدینه نمود. ایوب صبری پاشا - افسر ارتش ترک - در «مرآت مدینه» (۱) به تفصیل از این بازسازی یاد کرده است. شکی نیست که این کتاب از اهم مراجع تاریخ مدینه در زمان سلاطین عثمانی است.

نام شکرالله خطاط تزیین کننده بنای مسجد و حلیم معمار و ابراهیم رییس بنیان، بیش از هر شخص دیگری جلوه گری می کند و م. ک. اینان در رساله «آخرین خطاطان»، (ص ۶۴)، به ما نشان می دهد که چگونه شکرالله خطاط از طرف شهروندان استانبول این وظیفه خطیر را در تزئین بنای مسجد به نحو احسن انجام داده است.

بتنونی در «الزحله الحجازیه» (ص ۲۱۴) در خصوص نام خوشنویسی که نگاره های دیوار مسجد را از باب السلام تا شرق آن به خط ثلث مجوف کتابت کرده، می گوید:

مرحوم عبدالله بک زهدی الذی أوفده السلطان عبدالمجید إلى المدینه لهذه الغایه و مکث بضع عشر سنین یعمل فی بیت رسول الله.

به هر حال مهندسان ترک، پس از بررسی وضع بنای مسجد، چنین نظر دادند که

باید در ستون‌های مسجد تغییراتی حاصل شود؛ ولی مشایخ مدینه با این پیشنهاد به دلیل آن که ستون‌های سنگی دقیقاً در مکان ستون‌هایی است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله آن را بر پا ساخته بود، مخالفت و ممانعت جدی کردند. عمل آنان از نظر حقیر کاری بسیار پسندیده و اصولی بوده است؛ زیرا اگر جای ستون‌ها تغییر می‌کرد، تمامی منابع تاریخی و احادیث موجود در وصف جنبه‌های دینی - تاریخی بنای مسجد رسول اسلام، از ابتدا تا قرون بعدی، غیرقابل درک و تشخیص و تطبیق با وضع بنا می‌شد و این وضع راه تحقیق را بر همه پژوهندگان تاریخ مدینه مسدود می‌نمود.

به هر تقدیر، توسعه مسجد را از جانب شرق حجره‌ها آغاز کردند؛ به این نحو که در طول جنوب به شمال مناره رئیسه تا رکن مخزن الأغوات عرضی در حدود ۴ یا ۵ ذراع در نظر گرفتند.

توسعه دیگر در سمت شامی یا شمالی بنای مسجد النبی و به دنبال حدّ توسعه انجام شده از سوی مهدی عباسی صورت پذیرفت. مجموعاً با آنچه در شرق مسجد النبی تحقق پذیرفت، ۱۲۹۳ مترمربع به کلّ مساحت مسجد افزوده شد که با این افزایش، مساحت مجموعه بنای مسجد به ۱۰۳۰۳ مترمربع رسید.

این مترآز با آنچه بتوننی در «الزحله الحجازیه» ص ۲۰۸ مورد احتساب قرار داده، مطابقت دارد. بتوننی، طول مسجد را ۱۱۶/۲۵ و عرض آن را در سمت قبلی ۸۶/۳۵ متر و در سمت شامی ۶۶ متر دانسته است.

به استثنای حجره مبارکه و محراب نبوی، عثمانی، سلیمانی، منبر و مناره رئیسه، بقیه تأسیسات و اماکن مسجد به دست تعمیر و مرمت افتاد.

ستون‌ها را با سنگ قرمز، تجدید بنا نمودند و آن را با سنگ مرمر روسازی کرده و با نقوش زیبا به آب طلا زینت بخشیدند.

زمین مسجد را از باب السلام تا مناره رئیسه و از آنجا تا مخزن الأغوات و باب الزحمة با سنگ مرمر مربع شکل مفروش کردند و آنگاه به تعمیر اساسی گنبد‌های کوچک و سقف مسجد همت گماشتند. آنان گنبد، محراب عثمانی، قبه باب السلام و دیگر گنبد‌های کوچک را با لوح‌های آهنین روکش، مستحکم ساختند.

گنبد قدیمی که طبق آنچه گفتیم، بانی بنایش «ممالیک مصر» و در زمان سلطان عبدالحمید، به قبه‌الخضراء موسوم گردید، به نحو اساسی تری برافراشته شد. تمامی سطوح داخلی گنبدها را به انواع نقش‌های رنگارنگ و روغنی، نقاشی کردند و به خط زیبای اسلامبولی، آیات قرآنی را بر سطح آنها خطاطی نمودند.

دیوار قبلی مسجد را از باب السلام تا آخر حدّ مناره رئیسه به قلم عبدالله افندی خطاط مشهور ترک و به خط ثلث اسلامبولی کاشی کاری کردند.

ابواب قدیمی مسجد تجدید بنا گردید و به سبک معماری عثمانی، منقش و گچ کاری گردید و سردرها را تزئین کردند و درها را با چوب یک پارچه گردو نجاری نمودند و آن را به جای درهای قدیمی نصب و با نوشته‌های منقش از مس قرمز، تزئین کردند.

مناره ای در قسمت شمال غربی مسجد به نام مناره مجیدیّه بنا کردند و دیگر مناره‌های مسجد را تعمیر و مرمت نمودند.

عبدالمجید عثمانی پس از توسعه و تعمیرات مسجد، اشیاء قیمتی بسیاری را وقف مسجد نمود. بهترین قندیل‌های کشیده شده در زنجیرهای نقره‌ای، شمعدان‌های زرّین، پرده‌های زربافت و فرش‌های خوش بافت را که به گفته بتنونی تماماً «بانواع السجاد العجمی الثمنی» (ص ۲۱۱) بوده، جهت مسجد ارسال داشت.

این توسعه توأم با تعمیر و عمران اساسی از سال ۱۲۶۵ ه. ق. تا سال ۱۲۷۷ ه. ق. به طول انجامید. همه آثار آن به استثنای توسعه شامی مسجد که در توسعه سعودی‌ها تغییر شکل یافت، تاکنون موجود بوده، به یادگار از زمان عبدالمجید عثمانی به جای مانده است.

بعدها در سال ۱۳۳۶ ه. ق. فخری پاشا قائد اعظم ترک در آخرین سال‌های حیات خلافت عثمانی که در طول جنگ جهانی اول به عنوان حافظ شهر مدینه منصوب شده بود، محراب‌های سلیمانی و نبوی و چاه موجود در صحن مسجدالنّبی را تعمیر کرد و با این آخرین تعمیرات، دفتر اوراق حیات عثمانی‌ها نیز در حجاز بسته شد.

۸ / الف: توسعه انجام شده از سوی دولت سعودی

سردبیر روزنامه «المدینه المنوره» شماره ۲۹۷ در ۶ شعبان ۱۳۶۸ ه. ق. سرمقاله ای خطاب به ملک عبدالعزيز آل سعود نگاشت. وی در این سرمقاله از پادشاه سعودی خواست تا نسبت به تعمیر و توسعه مسجد اقدام اساسی به عمل آورد.

ظاهراً علی حافظ و عثمان حافظ دو برادری که مسؤولیت اداره این روزنامه را داشتند، اولین کسانی بودند که با مقاله یادشده، موضوع و اهمیت امر توسعه مسجدالتبی را برای نخستین بار پس از عثمانی ها زبانه زد خاص و عام کردند.

علی حافظ که از نویسندگان و پژوهندگان مدینه است، بعدها کتابی تحت عنوان «فصول من تاریخ المدینه المنوره» نگاشت که در آنجا به شرح پیشنهاد و اقداماتی که متعاقب آن صورت پذیرفت، پرداخت و گزارش مجمل و قابل استنادی در این خصوص ارائه داد.

در این سرمقاله، به اهمیت و ضرورت توسعه مسجد، با توجه به کثرت روزافزون زائران، خاصه در ایام ذی الحجه الحرام اشاره شده و تداوم سنت تعمیر و توسعه مسجد را از عصر رسول تا عبدالمجید عثمانی، امری پسندیده و مبتنی بر رعایت مصالح و رفاه حال مسلمانان زائر دانسته است.

پس از انتشار مقاله، ملک عبدالعزيز پاسخی خطاب به نویسندگان سرمقاله ارسال داشت که در شماره ۳۰۱ مورخ ۵ رمضان ۱۳۶۸ ه. ق. درج گردید. ملک در این نامه ضمن اعلام آمادگی و موافقت خود از انجام چنین برنامه ای، خاطر نشان کرده بود که موضوع را پس از پایان موسم حج پی گیری خواهد کرد.

نتیجه مذاکرات و مطالعات تا ۵ شوال ۱۳۷۰ ه. ق. به طول انجامید و در این تاریخ هیئتی که برای همین منظور از طرف ملک عبدالعزيز انتخاب شده بودند، به خریداری خانه ها و دکان های موجود در جهات شرقی و غربی، خاصه سمت شمالی یا شامی (حدّ نهایی توسعه مسجد در زمان عبدالمجید عثمانی) مبادرت ورزیدند. شیخ محمد صالح

قَزَّاز به عنوان مدیر عامل و شیخ محمد بن لادن در سِمَت نماینده مخصوص ملک، نظارت عالیّه را بر اداره توسعه حرم اعمال می کردند.

در ربیع الأوّل سال ۱۳۷۲ ه. ق. پس از تخریب خانه ها و مسطح کردن زمین لازم جهت توسعه مسجد و احداث خیابان ها و میدان های اطراف مسجد- که حدود ۲۲۹۵۵ مترمربع بود- اولین سنگ بنای ساختمان توسعه مسجد، توسط «ملک سعود» ولیعهد سعودی نهاده شد.

شرکت ساختمانی طرف قرارداد، تمامی امکانات ساختمانی خود را در ذوالحلیفه متمرکز کرده بودند و مهندسان مشاور با همکاری ایتالیایی ها، مصری ها، سوری ها و پاکستانی ها با استخدام کارگران سعودی، سودانی، یمنی و حضرمی، مصری، سوری و پاکستانی، طرح مصوبه را با حداکثر کوشش و در کوتاه ترین زمان ممکن عملی کردند؛ به نحوی که در اوایل سال ۱۳۷۵ ه. ق. کار ساختمانی توسعه مسجد را به اتمام رساندند.

بنای سعودی ها در قسمت شمالی مسجد و در امتداد حدّ مسجد تا توسعه عبدالمجید، به صورت یکی از پر شکوه ترین مساجد عالم اسلامی جلوه گری می کند.

این بنا که حدود ۶۰۲۴ مترمربع مساحت دارد، با توسعه و تجدید بناهایی که در سه سمت شرقی و غربی و شمالی مسجد به مساحت ۶۲۴۷ مترمربع صورت گرفت، مجموع بنای سعودی ها را به ۱۲۲۷۱ مترمربع افزایش داد که با محاسبه مساحت جهت قبلی و قدیمی مسجد که تاکنون پابرجاست، (یعنی ۴۰۵۶ مترمربع) مساحت کل بنای مسجدالنبی را در زمان ما به ۱۶۳۲۷ مترمربع رسانید.

در این بنای پرشکوه و ظریف که به صورت سه شبستان شمالی، شرقی و غربی احداث گردید، ۲۲۲ ستون زیبا، با سرستون های فلزی توأم با سنگ های حجاری شده و منقش، جلوه آرای خاصی دارد و برای استواری چنین بنایی ۷۴ ستون مربع شکل در امتداد دیوارهای شرقی و غربی، هر یک به طول ۱۲۸ متر و دیوار شمالی به طول ۹۱ متر احداث شد که به وسیله ۴۴ پنجره بزرگ و مزین به سنگ های تراشیده شده و سرستون های هلالی، به شبستان های مذکور شکوه خاصی بخشید.

در قسمت شرقی و غربی دیوار شمالی مسجد، دو مناره به سبک معماری عثمانی، در نهایت استحکام و ظرافت که هر یک با هفده متر عمق اساس، ۷۰ متر ارتفاع دارد، عظمت بنای مسجد را دوچندان کرد.

پس از اتمام مرحله نخست توسعه، ضرورت تکمیل آن و تعمیر نمای خارجی دیوارهای شرقی و غربی و قبلی، مد نظر دولت قرار گرفت. همچنین نمای خارجی درهای باب السَّلام و باب الرِّحْمه و باب جبرئیل و باب النِّساء تجدید بنا گردید و باب الصِّدیق که در زمان گذشته مسدود شده بود، با تعمیر و مرمت جدیدی گشوده شد و سعودی ها در این توسعه و مرمت، دری به نام باب عبدالعزیز در دیوار شرقی و باب عثمان بن عفَّان، باب المجیدی و باب عمر بن الخطاب در دیوار شمالی مسجد و دری به نام باب السعود در دیوار غربی، حدّ میان باب الرِّحْمه و باب السَّلام، به نحو با عظمتی ایجاد کردند؛ و آنچه در تعمیر و مرمت و تجدید رنگ و سفیدکاری و ... در بنای قدیمی، مناره ها، حجره و گنبد ضروری بود، انجام گرفت که تاکنون تداوم دارد.

در زمان ملک سعود و ملک فیصل نسبت به خریداری بناهای اطراف مسجد، خاصه در قسمت غربی و تسطیح آن جهت نمازگزارانی که در اثر کثرت جمعیت، جای مناسب در مسجد النبی نمی یابند، اقدامات اساسی صورت گرفت و تاکنون این امر ادامه دارد. با اجرای این طرح، مسجد النبی توسط زمین های مسطح به شعاع زیادی از شمال و جنوب و شرق و غرب، احاطه خواهد شد.

مؤلف در سال ۱۳۹۸ ه. ق. ملاحظه کرد که تمامی ساختمان ها و ابنیه موجود بین شارع السَّیاحه و شارع العیثیه را در غرب مسجد النبی تا شارع المناخه تخریب کرده اند و زمین آن جهت نمازگزاران، مسطح و مسقف شده است.

طبق گفته ناظران آگاه مدینه، قرار است از جانب شمال مسجد، ساختمان های بین میدان باب المجیدی و شارع السَّاحه از یک سو و شارع السَّحیمی، تخریب و مسطح شود.

همچنین از جانب شرق، بناهای موجود در بین شارع عبدالعزیز و شارع السَّنبلیه در شمال شرقی مسجد، مشمول این توسعه و طرح قرار گیرد.

نک: پیکره های ۱-۳؛ ۲-۳

نک: نقشه صفحه ۱۲۳

ب: آثار و جایگاه های تاریخی - معنوی مسجد النبی**اشاره**

مسجد النبی چنان از خصوصیت های تاریخی - دینی برخوردار است که تفکیک موضوعی آن ها در کانون معنوی اسلام، برای محققان، بسیار مشکل می باشد.

بعضی از پژوهندگان، هر دو جنبه را یکجا مورد بررسی و نگارش قرار داده اند و عده ای دیگر چون به منابع و مآخذ بیشتر و آراء متعدّد تاریخی و روایتی دسترسی داشته اند، در بررسی جداگانه هر موضوع، پژوهش های خود را به رشته تحریر درآورده اند.

روشی که حقیر در این کتاب برگزیده ام، مبتنی بر شرح تفکیک شده از لحاظ تاریخی و رعایت تقدّم و تأخّر وقایع و حوادث می باشد؛ چرا که اگر خوانندگان، از وضعیت عمومی، تاریخ مسجد، زمینه فکری نداشته باشند، نمی توانند معرفتی از جایگاه های خاصّ مسجد و آثار پیامبر به نظر تاریخ و «فضیلت مذهبی» پیدا کنند. لذا با توجه به این که منطقی است که از نظر تاریخ آثار بنا و جنبه های ابدی معنویّت آثار پیامبر در اسلام، روی مواضع و آثار نبوی در مسجد النبی تأکید خاصی شود، باید اجزا و قسمت های مختلفه آن مستقلّاً و با توجه به زمینه عمومی که در بحث قبل (با سرفصل الف) به بیان آن مبادرت ورزیدیم، مورد بررسی ما قرار گیرد؛ تا به لحاظ لزوم رعایت موازین پژوهشی، از تکرار موضوعات مکرر برحذر مانیم.

۱/ ب: خانه و مقبره محمد رسول الله صلی الله علیه و آله**اشاره**

خانه محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله همزمان با تأسیس بنای مسجد، به دست پیامبر و مساعدت و همکاری صحابه در سمت شرقی مسجد النبی بنا نهاده شد. نهایت سادگی بنای خانه محمّد صلی الله علیه و آله و به کار گرفتن مصالح ابتدایی در آن، میدانی برای تعاریف و توصیفات مفصّل در کتب حدیث و تاریخ و سیره به جا نگذارده است.

ابن سعد در «الطبقات الکبری»، ج ۱، ص ۴۹۹ از محمد بن عمر به نقل از عبدالله بن زید هذلی نقل می کند:

خانه های همسران رسول را در هنگامی که عمر بن عبدالعزیز آن ها را خراب کرد، مشاهده و نظاره کردم. خانه هایی بود ساخته شده از خشت؛ با اتاق هایی که با دیوارهای ساخته شده از شاخه های چوب درختان و گل، از یکدیگر جدا شده بود.

این اتاق ها را در آن ایام که شمارش کردم، نه خانه بود و بین خانه عایشه تا دری که پس از باب الرسول می آید، تا منزل اسماء بنت حسین بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس و خانه ام سلمه، همه و همه از خشت، بنا شده بودند.

محمد بن عمرو واقدی گفت که از معاذ بن محمد انصاری شنیدم که گفت:

عطاء خراسانی در مجلسی با حضور عمر بن ابی انس گفته بود: اتاق های همسران محمد رسول الله صلی الله علیه و آله از چوب خرما بنا شده بودند و بالای درهایش موی سری که با شانه کردن از سر جدا شده بود، وجود داشت.

معاذ گفت: چون سخن عطاء خراسانی به پایان رسید، عمر بن ابی انس (که احمد و ابن معین و ابوحاتم و نسائی او را از ثقات دانسته اند) مشاهدات خود را چنین توصیف کرد:

چهار خانه از خانه های مذکور، با خشت ساخته شده بود و دارای اتاق هایی بود و پنج خانه دیگر دارای اتاق نبود و با شاخه های خرما گل اندود، بنا شده بود و موی دم شانه بالای در این خانه ها بود.

محمد بن عمر به نقل از عبدالله بن عامر گفت:

ابوبکر بن حزم در حالی که در مصلای پیامبر، بین دو ستون کنار مرقد ایستاده بود، خانه های محمد صلی الله علیه و آله را چنین وصف کرد:

«این خانه زینب بنت جحش است و رسول در آن مکان نماز خوانده است و این مکان، از باب اسماء بنت حسین تا صحن مسجد، خانه های رسول بوده است و من آن ها را دیدم که با شاخه های خرما ساخته شده بودند.»

قبیضه بن عقبه به نقل از نجار بن فروخ یربوعی سخن یکی از معتمدان پیر مدینه را یاد کرده که گفته بود:

«خانه های پیامبر از شاخه های خرما ساخته شده بودند.»

محمد بن مقاتل مروزی به نقل از عبدالله بن مبارک و او نیز از حرث بن سائب از حسن روایت می کند:

«من در عهد خلافت عثمان داخل خانه های همسران رسول اکرم شدم. ارتفاع خانه ها تا اندازه ای بود که دستم به سقف می رسید.»

ابن سعد می گوید:

«سوده همسر پیامبر وصیت کرده بود که خانه اش را به عایشه دهند. ولی وارث سوده آن را به معاویه فروخت. به استناد همین روایت، بعضی گفته اند که خانه ها ملک خصوصی همسران رسول اسلام بوده است.»

ابن نجار در «اخبار مدینه الرسول»، ص ۷۲ ضمن تأیید این مطلب که مجموع خانه های همسران و عایشه، تا دنباله باب الرسول بوده، به روایاتی اشاره می کند که مطالعه آنها بیشتر ما را با کیفیت و وضعیت این خانه آشنا می سازد:

از عمران بن انس نقل می کند:

«خانه ها با خشت و شاخه خرما بنا شده بود و سنگ در آن ها به کار نرفته بود و مجموعاً چهار خانه بود که اتاق های آنها با سرشاخه های خرما که روکش آن کاه گل بود، از یکدیگر جدا شده بود.»

مالک بن انس از قول عدّه ای از اهل وثوق می گوید:

«پس از وفات پیامبر، مردم داخل حجره های همسران محمد صلی الله علیه و آله شدند؛ ولی به خاطر کمی جا نماز جمعه را در مسجد النبی به جای آوردند. درهای این خانه ها مشرف به مسجد و مقابل آن بود.»

همچنین از صالح بن ابی الحسین خزیمی به نقل از محمد بن عبدالباقی انصاری و او از ابوالحسن بن معروف و او نیز از حارث بن ابی اسامه به نقل از محمد بن سعد از عبدالله بن یزید همدانی، به این مسئله که مصالح بنای خانه های رسول، از شاخه درختان و خشت و گل بوده، اذعان شده است.

سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، ج ۱، ص ۳۴۶ به روایات دیگری اشاره می کند که همه آنها مؤید گفته هایی است که مصالح بنای خانه ها را شاخه های درخت خرما و خشت و گل خوانده اند. یحیی به نقل از عبدالله بن یزید روایاتی ذکر کرده که خانه های موجود در شرق مسجد، مجموعاً نه خانه بودند که به دنبال خانه عایشه تا خانه اسماء بنت حسن بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس قرار داشتند. (۱) ابن جوزی در «شرف المصطفی» به سندی از مالک بن ابی الزجال از پدر و مادرش اشاره می کند که آنان گفتند: خانه های همسران رسول الله، همه در قسمت چپ نمازگاه واقع شده بود و وقتی «زینب بنت جحش» درگذشت، ام سلمه در آنجا ساکن شد.

امام ابواسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» ص ۳۷۳ به حدیث ابومحمد اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که از دانشمندان مدینه بود، باور آورده که وی گفته بود:

«کانت أول حجره من حجر أزواج النبی حجره حفصه و هی موضع الخوخه التي تدعى خوخه عمر، ثم تليها حجره حجره، حتی تنتهی إلى حجره عائشه و هی موضع القبر و بعدها حجره فاطمه فی الصدر عند باب جبریل و بعدها حجره أم سلمه و آخر الحجرات حجره جویریة...» (۲)

۱- همچنین ابن سعد: «طبقات الکبری»، ج ۱، ص ۴۹۹، بیروت، دار صادر

۲- «اولین خانه اتاق از خانه های همسران پیامبر، خانه حفصه است و آن در محلی به نام خوخه یا خوخه عمر است. بعد از آن، خانه پیامبر و منتهی به خانه عایشه می گردد و آن موضع قبر پیامبر است و پس از آن، خانه حضرت فاطمه زهرا در صدر، نزدیک در جبرئیل واقع است و پس از آن خانه ام سلمه و آخرین خانه اتاق، خانه جویریة می باشد....»

بر این اساس و با توجه به این که منزل اسماء در مقابل باب النساء فعلی در جهت شامی آن واقع شده بود، معلوم می شود که کلیه خانه ها از خانه حفصه و عایشه و اسماء و فاطمه در جنوب شرقی، سپس محاذی باب الزحمة تا قسمت شامی دیوار شرقی مسجد قرار داشته اند.

پیرامون بنای خانه فاطمه بنت رسول الله، منابع و احادیث مستقلی غیر از آنچه ضمن شرح خانه ازواج رسول وارد شده، در کتاب های سیره و حدیث نیامده است و پژوهندگان را متقاعد می کند که خانه فاطمه، مجاور و پشت خانه محمد صلی الله علیه و آله - که عایشه در آن به سر می برده - قرار داشته است.

یحیی به نقل از عیسی بن عبدالله از پدرش آورده است که:

«رسول اکرم هنگام خروج از خانه عایشه، در کنار روزنه ای که بین خانه فاطمه و خانه عایشه بوده، جویای حال دخترش می شده است و این محل در قسمت انحناء بین قبر و خانه رسول واقع شده بود.»

بنابر این و با توجه به دیگر گفته های ثبت شده مسلم است که خانه فاطمه بین مربع قبر و ستون تهجد بوده است. طبرانی به نقل از ابی ثعلبه گفته است:

«هرگاه رسول گرامی از سفری باز می گشت، ابتدا به مسجد می رفت و دو رکعت نماز به جای می آورد و آنگاه به خانه فاطمه رفته، پس از دیدار با دخترش، به خانه همسران خود تشریف می بردند.»

سادگی بنای خانه های رسول اسلام و فاطمه و علی بن ابی طالب، که در مستندات تاریخی مورد تأکید قرار گرفته، ناشی از اصول معنوی اسلام بوده است. بر خلاف گفته های بعضی از نویسندگان که پنداشته اند اساساً در آن ایام، شهر مدینه غیر از این نوع، شیوه دیگری در ساخت و ساز عمارت نمی توانسته داشته باشد، مدارک تاریخی زیادی در دسترس است که نشان می دهد بعضی از مردم مدینه، یهودیان مجاورنشین مدینه، قریشیان مکه - به خصوص یمنی های شبه جزیره عرب - دارای خانه های سنگی، مرتفع، مزین و بزرگ بوده اند. آثار به جای مانده از خانه کعب بن اشرف در جنوب مدینه و قلاع

خیبر و توصیفاتی که مورخان از عظمت آن به یادگار گذارده اند، به خوبی مؤید نظریه مذکور است.

از سوی دیگر، حکایات و گفته‌هایی ضمن شرح توصیفی خانه‌های همسران و دختر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در منابع اولیه ثبت شده است که به خوبی توجه و خواست و اراده محمد صلی الله علیه و آله را به رعایت نهایت سادگی خانه و زندگی خود، نشان می‌دهد و همین اعتقاد است که از آن به عنوان یکی از مبانی عرفان و لوازم دنیوی تقوی در تاریخ جوامع مسلمانان بهره گرفته شده است.

به دنبال حدیث صالح بن ابی‌الحسین خزیمی به نقل از محمد بن عبدالباقی انصاری، از فردی، از عبدالله بن یزید همدانی - که آن را مورد استناد قرار دادیم - آمده است:

«خانه ام سلمه را دیدم که از خشت بنا شده بود و آنگاه از نوه اش علت وضعیت بنا را سؤال کردم. گفت: هنگامی که رسول اسلام دومه را فتح کرد، ام سلمه خانه خود را تعمیر و مرمت مختصری نمود. چون پیامبر به خانه بازگشت و خانه ام سلمه را ترمیم یافته دید، فرمود: این بنا چیست؟ ام سلمه گفت: خواستم از دید مردم محفوظ باشم. پیامبر فرمود: إِنَّ شَرَّ مَا ذَهَبَ فِيهِ مَالُ الْمُسْلِمِ الْبَنِيَانُ؛ بدترین راهی که مال مسلمانان در آن ضایع می‌شود، ساختمان است.»

در همین سند به خانه فاطمه اشاره می‌کند که روزی دختر پیامبر قسمت‌هایی از خانه خود را با پرده زیبایی زینت داده، دو لوح نقره‌ای را جهت تزئین اتاق آویزان کرده بود.

چون پیامبر از سفر بازگشت و طبق عادت معمول به خانه فاطمه رفت، اصحاب او را در هنگام بازگشت از خانه دختر، نگران و عصبانی یافتند. فاطمه چون گرفتگی پدر را شنید، دانست که نگرانی وی مربوط به تزئینات خانه بوده است. کسی را نزد پدر فرستاد و به او پیام داد:

«دخترت سلام عرض می‌کند و گفت این اشیای زینتی را در راه خدا در میان مستحقین مسلمان تقسیم فرما!»

پیامبر چون سخن فاطمه را شنید، فرمود:

«لیست الدنيا من محمّد و لا من آل محمّد و لو كانت الدنيا تعدل عند الله من الخیر جناح بعوضه، ما سقى کافراً منها مشربه ماء». (۱) همین قناعت و استغنا بود که سبب شد خانه های دختر و همسران محمّد صلی الله علیه و آله به صورت تجلی گاه ایمان به ابدیت و سرمشقی برای عارفان اسلام درآمد و خانه های به جای مانده، پس از رحلت محمد صلی الله علیه و آله به صورت خاری در چشم امرا قرار داشت که از نام محمّد صلی الله علیه و آله متنعم شده بودند و محمّد صلی الله علیه و آله خود به ذره ای از آن تنعم ها رضا نداشت.

بعدها، پس از پیروزی اشرافیت عرب به رهبری امویان بر شیوه بی آلا-یش اهل بیت، که راه خود را در میان مسلمانان می گشود، همین خانه های محقر به صورت «عامل تهدید کننده مشروعیت راه و رسم خلفا» و «محکی در آشکار کردن خطوط متضاد این دو نوع رهبری» جلوه نمود.

ولید بن عبدالملک در روزهایی از اوج قدرت امویان به خلافت رسید که اندوخته بیت المال بیش از هر خزانه ای در جهان لبریز بود و ارتباط متقابل با ایران و روم و مصر و ... مسلمانان را به سوی تنعم و رفاه بی زحمت، که فساد و تباهی را در ذات خود می پرورانید، کشاند و روز به روز از سادگی زندگی دینی دور کرد و به سوی ایران و روم و یونان سوقشان داد. معیارهای نظام ارزشی اسلام، دستخوش تفاسیر زمانه و تعبیر مسخ شده ای گردید که متأسیفانه همچنان در دو قلمرو ماده و معنی تداوم دارد.

با چنان اوضاعی، ولید بن عبدالملک به بهانه توسعه مسجد النبی قصد تخریب خانه های همسران پیامبر را نمود و از سنن پیامبر، اثری ستانید که دیگر جبران نشد.

۱- «دنيا از آن محمد و آل محمد نیست و اگر جهان نزد خداوند به اندازه بال پشه ای ارزش داشت، کافر در آن یک جرعه آب نمی نوشید.»

در همان روزهایی که ولید بن عبدالملک، فرمان تخریب خانه‌ها را خطاب به یکی از برجسته‌ترین والیان متقی تاریخ اسلام - یعنی عمر بن عبدالعزیز - صادر کرد و ابن عبدالعزیز نیز فرمان مذکور را برای اهل مدینه خواند، اهل مدینه و اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله، همه افسرده خاطر شدند و از طرّحی که در ورای این خیرخواهی نهفته بود، آگاه و مطلع بودند.

ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۱) ذیل شرح خانه‌های همسران پیامبر، روایتی از محمد بن عمر، از عطای خراسانی نقل می‌کند که غالب مورّخان تاریخ مدینه و سیره نویسان اسلامی به آن استناد کرده‌اند. عطا گوید:

«از سعید بن مسیب شنیدم که وقتی خبر خراب کردن خانه‌های پیامبر را شنید، گفت: ای کاش این خانه‌ها را به وضعیّت خود باقی می‌گذاشتند تا مسلمانان از هر نقطه و مکانی که به این سوی می‌آمدند، می‌دیدند که پیامبر اسلام چگونه به چنین خانه‌های محقری اکتفا می‌کرد و در آن با اهل خود به زندگانی می‌پرداخت. شاید عبرت می‌گرفتند و این همه در زرق و برق دنیا اسراف نمی‌کردند.»

بتنونی در «الرحله الحجازیه» (ص ۲۳۰)، بر این گفته عطا تأکید کرده است.

عمر بن ابی انس گوید:

«در مجلسی از فرزندان و یاران پیامبر بودم؛ از آن جمله ابوسلمه بن عبدالرحمان، ابو امامه بن سهل، خارجه بن زید. همگی چون خبر خراب کردن خانه‌ها را شنیدند، گریه‌ها کردند؛ بدان اندازه که ریش‌هایشان به آب دیده تر شد. ابو امامه گفت: ای کاش آن را خراب نمی‌کردند و به حال خود باقی می‌گذاشتند؛ تا مردم نگاه می‌کردند که خداوند به رسول خود - که تمام کلیدهای دنیا در تصرفش بود - چه داد و او چه خواست؛ تا از ساختن بناهای تجملاتی خودداری می‌کردند.»

نک: نقشه صفحه ۸۳

۱- ۱/ ب: مقبره محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

ابن سعد در «الطبقات الکبری» اسنادی از هشام بن عروه، از پدرش و عکرمه از ابن عباس و مالک بن انس ... نقل می کند که همگی آن ها حکایت از آن دارند که صحابه پیامبر در باره این موضوع، که محمد صلی الله علیه و آله را در کجا دفن کنند، به شور و مذاکره پرداخته اند. عده ای کنار منبر و بعضی دیگر قبرستان بقیع را پیشنهاد دادند و گروهی دیگر مصلی را محل مناسب برای این منظور دانسته اند و ...

در نهایت، رأیی مورد توافق قرار گرفت که بر گفته ای از پیامبر مستند بود. پیامبر فرموده بود:

«ما مات نبی إلا دفن حیث یقبض.»

یا به لفظ دیگر:

«إنما تدفن الأجساد حیث تقبض الأرواح.» (۱) یا:

«ما توفی الله نبیاً قط إلا دفن حیث تقبض روحه.»

و یا:

«ما دفن نبی إلا فی مکان المذی قبض الله فیہ نفسه.» (۲) این گفته های بازمانده، مؤید روشن و مبین آن است که پیامبر را در جایی می بایست به خاک سپرد که در آن مکان رحلت کرده است؛ از این روی، جسد حضرت را در اتاق خود- یعنی همان جا که در آن در گذشت- به خاک سپردند.

این امر با اسنادی که در صحیح امام بخاری (۳) و «سنن» ابن ماجه (۴) و «موطأ»

۱- «همانا اجساد در همانجا که قبض روح می گردد، دفن می شود.»

۲- «هیچ پیامبری دفن نگردید مگر همانجایی که در آن قبض روح شد.»

۳- کتاب الجنائز، کتاب ۲۳

۴- کتاب الجنائز، کتاب ۶

مالک (کتاب ۱۶) و «السیرها لتبویه» ابن هشام آمده است، مطابق و بدون خلاف است.

با توجه به گفته موسی بن داود به نقل از مالک بن انس، معلوم می شود که منزل عایشه به دو قسمت تقسیم شده بود. یک قسمت به مقبره محمد صلی الله علیه و آله اختصاص داده شد و در قسمت دیگر، عایشه به سکونت خود ادامه داد و بین این دو قسمت، دیواری قرار داشت که خانواده و یاران و پیروان محمد صلی الله علیه و آله جهت زیارت از یک سمت به سمت دیگر می رفتند. این مقبره که به گفته قاضی عیاض: «إِنَّ مَوْضِعَ قَبْرِه - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - أَفْضَلُ بَقَاعِ الْأَرْضِ» (۱) به همین صورت بود تا آن که طبق روایت یحیی بن عباد، به نقل از حماد بن زید، از عمرو بن دینار، از عبیدالله بن ابی یزید، عمر بن خطاب دیوار کوتاهی بر گرد مقبره بنا کرد که بعدها عبدالله بن زبیر به مرتفع نمودن آن همت گماشت.

ابن عساکر به نقل از داود بن قیس گفته است که:

«عرض خانه از حجره تا در خانه، حدود شش الی هفت ذرع و ارتفاع دیوارهای آن هشت تا نه ذرع بود و این مستند، با توجه به سند دیگری که در مورد مکان در خانه عایشه در کتاب های حدیث و تاریخ و سیره ثبت شده است، معلوم می سازد که خانه دو اتاقی عایشه، دارای دو در - یکی رو به شمال یا شامی و دیگری رو به غرب یعنی مشرف به مسجد النبی - بوده است.»

ابن زباله در «تاریخ المدینه» معتقد است که قبر محمد رسول الله، بین خانه حفصه و عایشه جای داشته. به عقیده حقیر، اتاقی که پیامبر در آن دفن گردید، در سمت جنوبی اتاقی بوده که بعدها تنها اتاق سکونت عایشه به شمار می رفت. لذا با توجه به دیواری که عمر بن خطاب در اطراف مقبره محمد رسول الله صلی الله علیه و آله کشید، واضح می شود که این دیوار غیر از دیوار ظاهری اتاق یا خانه عایشه بوده است.

و اما چگونگی قرار گرفتن قبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در مجاورت قبور خلیفه اول و دوم، اهم منابع روایتی و تاریخی آن در «صحیح» امام بخاری (کتاب ۲۳، کتاب الجنائز) و «سنن» ابوداود (کتاب ۱۹) و «الطبقات الکبری» ابن سعد (جزء ۳) و «الموطأ» مالک

۱- نووی: «شرح صحیح مسلم»، ج ۶، ص ۱۰۱، حاشیه ارشاد الساری، قسطلانی.

(کتاب ۶۲ باب ۸، کتاب ۹۶ باب ۱۶ و کتاب ۹) ذکر شده است. به گفته مقدسی در «احسن التّقسیم فی معرفه الأقالیم» (ص ۸۱)، چاپ لیدن، ۱۹۰۶ م:

«قد اختلف النَّاسُ فی ترتیب قبر النَّبِیِّ و صاحبیه».

نگارنده در این خصوص، به هفت نظریه مختلف برخورد کردم:

نظریه اول که غالب محققان، خاصه مراغی، رزین و یحیی به آن اعتقاد و اطمینان دارند و مبتنی بر گفته عبدالله بن محمد بن عقیل و نافع بن ابی نعیم می باشد، این است که قبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله روی به دیوار قبله قرار گرفته و سرش در جهت غربی است. سپس قبر خلیفه اول برابر دو شانۀ محمد صلی الله علیه و آله و قبر خلیفه دوم برابر دو شانۀ ابوبکر قرار دارد.

نظریه دوم مبتنی بر آورده ای است از قاسم بن محمد بن ابی بکر، به نقل از عایشه که آن را ابوداود و حاکم ثبت کرده اند و نظر آن است که قبر محمّد، مقدّم و رو به دیوار قبله می باشد و قبر ابوبکر پشت قبر محمّد صلی الله علیه و آله و محاذی با دو شانه پیامبر و عمر بن خطاب جلوی پای محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله قرار دارد.

نظریه سوم عقیده ابن عساکر است و ابن زباله آن را مبتنی بر سندی می داند از ابن ابی اویس، از یحیی بن سعید و عبداللّه بن ابی بکر، از عایشه که گفته بود:

«سر رسول به دنبال جهت غربی دیوار و سر ابوبکر جلوی پای رسول و قبر عمر بن خطاب پشت سر رسول قرار گرفته است.»

نظریه چهارم عقیده منکدر بن محمد از پدرش می باشد که ابن زباله آن را روایت و ابن عساکر از آن تصویری رسم کرده است.

نظریه پنجم روایت ضعیف قاسم بن محمد است که بر اساس آن، ابن عساکر طرحی رسم نموده است.

نظریه ششم، روایت عبدالله بن محمد بن عقیل است که می گوید:

«ورأیت القبور فإذا قبر النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - وقبر أبي بكر عند رجليه وقبر عمر عند رجلي أبي بكر و عليهما حصی من حصباء العرصه».

این روایت را رزین نیز در کتاب خود آورده و ابن عساکر بر اساس آن نقشه ای ترسیم کرده است.

نظریه هفتم، بر اساس گفته ابن جُبیر در «رحله ابن جبیر» (ص ۱۶۹)، که وی در میانه های سال ۵۷۸ تا ۵۸۱ ق. مسجد را دیده و گفته بود:

«و إلى قدمیه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - رأس أبي بكر، و رأس عمر الفاروق ممّا يلي كنفی أبي بكر...» (۱)

۱- «و در زیر پای پیامبر، سر ابوبکر و سر عمر، به محاذات شانه ابوبکر قرار دارد.»

از میان نظریه های فوق الذکر، دو نظریه اول و دوم از اعتبار خاصی برخوردار است و با مستندات تاریخ بنای مرقد، تطابق بیشتر و منطقی دارد. پژوهندگان اعتماد بیشتری به نظریه اول نشان داده اند و بر اساس آن، محلّ سر رسول اللّه صلی الله علیه و آله را با یک میخ عمود یا قندیل، مشخص نموده بودند. (۱)

۲-۱ ب: مرقد فاطمه

سه نظریه، مستند به سه گروه از اسناد تاریخی در باره مکان قبر فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه و آله در کتاب های حدیث و تاریخ یاد شده است که جهت بررسی و اخذ نتیجه، هر یک از آن ها قابل تأمل و توجه است:

نظریه اول، مبتنی بر گفته هایی است که محل دفن و مقبره دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را خانه اش دانسته اند. اهمّ این آورده ها، سخنی است از امام علی بن موسی الرضا که ابن بابویه آن را در «عیون اخبار الرضا» و ابن شهر آشوب در «المناقب» و نیز در «قرب الاسناد» از بزَنطی و او نیز از امام رضا علیه السلام چنین ثبت کرده اند: «قبر فاطمه در خانه خودش می باشد».

نظریه دوم، مبتنی بر اسنادی است که مدفن و مقبره دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را محلّ روضه یا فاصله بین منبر و مرقد گفته اند و این محل مجاور خانه فاطمه است:

«دفنت فاطمه فی بیتها فلما زادت بنوأمیه فی المسجد صارت فی المسجد». (۲)

۱- ابن ماجه، سنن، الجنائز، کتاب ۶، باب ۱۰، ۱۱ و ۶۳ مالک، الموطأ، الجنائز، کتاب ۱۶ ابوداود، سنن، کتاب ۱۹، باب ۲۷ طیالسی، مسند، حدیث ۱۵۳۰ و ۲۷۵۰ امام بخاری، صحیح، کتاب ۴، باب ۴۵- کتاب ۱۰، باب ۳۹- کتاب ۲۳، باب ۹۶- کتاب ۶۴، باب ۸۷- کتاب ۶۷، باب ۱۰۴ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۹۲ مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۸۱ چاپ لیدن، ۱۹۰۶ م.

۲- احمد بن محمد، به نقل از ابوالحسن. نیز نک: ابن شهر آشوب در کتاب «المناقب»، ج ۳، ص ۳۶۵، چاپ علمامه قم، مصطفوی.

مهم ترین سند در این باره، روایتی است از ابو عبدالله که «معانی الأخبار» آن را از ابن ابی عمیر نقل کرده که وی ضمن وصف روضه گفته است:

«قبر فاطمه نیز در روضه مبارکه است.»

و شیخ ابوالفتوح رازی به این نظریه اعتماد کرده و آن را مستند به قول محمد رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته است.

ناصر خسرو نیز در «سفرنامه» (ص ۱۰۳)، چون از روضه نام می برد، مشهور عقیده شیعیان را چنین می نگارد که:

«روضه، و گویند آن بستانی از بستان های بهشت است ... و شیعیان گویند آنجا قبر فاطمه زهرا است.»

در میانه سال های ۵۸۱-۵۷۸ ق. که ابن جبیر از مسجد پیامبر دیدار کرده، عقیده عمومی آن دوران را در «رحله ابن جبیر» (ص ۱۷۰)، چنین ثبت کرده است که:

«و فی جوفی الروضه المقدسه حوض صغیر مرخم فی قبلته شکل محراب قیل: إنه کان بیت فاطمه (رضی الله عنها) و یقال: هو قبرها.» (۱) نظریه سوم:

بعضی از تاریخ نویسان گفته اند:

«قبر فاطمه بنت رسول الله در قبرستان بقیع می باشد.»

از آن جمله، ابن شبه مورخ مدنی، که به استناد روایاتی از محمد بن علی بن عمرو و عمر بن علی بن حسین بن علی و عبدالله بن ابو رافع و ابوغسان، به قرار داشتن مرقد فاطمه

۱- «در داخل محل آرامگاه پیامبر حوضچه ای است از سنگ مرمر و در سمت قبله آن محرابی وجود دارد که گفته می شود آن محراب خانه فاطمه زهرا بوده است و نیز گفته شده که همان آرامگاه حضرت زهرا است.»

در بقیع باور آورده است.

شیخ صدوق پس از بررسی مستندات تاریخی گفته است:

«قبر فاطمه در خانه وی می باشد.»

شیخ طوسی همین نظریه را در کتاب «تهذیب»، با تردیدهایی در خصوص امکان قرار داشتن قبر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در روضه آورده است؛ ولی صریحاً می نگارد:

«کسی که می گوید قبر حضرت در بقیع است، از صحت دور است.»

به عقیده مؤلف حقیر، چندان منطقی به نظر نمی رسد که علی بن ابی طالب علیه السلام فاطمه علیها السلام را از خانه تا قبرستان بقیع به نحوی خارج کرده باشد که کسی متوجه وی و دفن جسد نشده باشد. ثانیاً چندان اصولی به نظر نمی رسد که علی علیه السلام محل روضه و کنار قبر پیامبر را، که هم برای انجام دفن پنهانی کاملاً مساعد بوده و هم از نظر قدسیت روضه- که در عقیده دینی قطعه ای از ریاض جنت است- بر دفن در قبرستان عمومی مدینه ترجیح نداده باشد.

از این روی و با توجه به محل روضه که اگر هم به رغم بعضی از پژوهندگان، تمام خانه فاطمه بنت محمد را در بر نگیرد، ولی کاملاً مجاور قبر و روضه واقع شده بوه، اختلافی با روایاتی که به دفن وی در خانه خود تصریح کرده اند، وجود ندارد و می توان آن را معرّف یک نظریه با اختلاف در تعیین حدود روضه، رأیی مقرون به صحت دانست.

بتنونی در «الرحله الحجازیه» (ص ۲۱۵)، در بیان حدود مقصوره فاطمه زهرا می نویسد:

«فطولها من الجنوب ۱۴ متر أو نصف و من الشمال ۱۴ متر فقط و من الشرق و الغرب نحو سبعة أمتار و نصف و هی متصل بالمقصوره الكبرى من الداخل ببابین.»

۳- ۱ ب: تاریخ بنای مرقد و حجره

برای نخستین بار، خلیفه دوم همزمان با توسعه و ترمیم مسجد النبی، حجره (/ مقصوره الشریفه) را با خشت بنا و تعمیر کرد و بعد از آن، در زمان ولید بن عبدالملک، که خانه های دختر و همسران پیامبر به مسجد منضم گردید، در اطراف مرقد یک دیوار چهار ضلعی ساخت و با یک دیوار پنج ضلعی (/ مخمس) دیگر از خارج، آن را احاطه نمود:

الأقشهری در [بمنسك القاصد الزائر]، وفاء الوفا، ص ۵۶۰ و ابن عساكر در «تحفه الزائر»، تصاویری از نقشه هندسی بنای مرقد و حجره پیامبر را که توسط عمر بن عبدالعزیز بنا شده، ارائه کرده اند و سمهودی آن ها را در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفى»، (صص ۵۶۹-۵۶۰) مورد استناد قرار داده است. (نک: نقشه ۱۵- سوم)

ابو اسحاق حربی در «المناسك و اماكن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۷۵)، که خود، در اوایل قرن سوم هجری قمری، شاهد بنای مخمس بوده، در باره چگونگی ساخت بنای مرقد توسط عمر بن عبدالعزیز به سندی از گفته های هشام بن عروه از پدرش اشاره کرده که:

«لما أراد عمر بن عبدالعزیز هدم الحجرات و إدخالها فی المسجد، هدم حجره عائشه».

الأقشهری در «روضه الفردوسیة» (ص ۳۷۶)، به استناد بیان ابوغسان معتقد است که بنای پنج جداری اطراف مرقد، به آن علت احداث گردید که عمر بن عبدالعزیز کراهت داشت از این که مرقد مزبور به بنای مربع کعبه شباهت یابد و به عنوان قبله اختیار شود.

ناصر خسرو قبادیانی در «سفرنامه» (ص ۱۰۲)، ضمن ذکر زیارتش از شهر مدینه، صریحاً اشاره می کند که در نیمه اول قرن پنجم هجری، پنج ضلعی بودن بنای مقبره، مشهود و مشهور همگان بوده است. وی در این خصوص می نگارد:

«مقبره؛ و آن خانه ای مخمس است و دیوارها از میان ستون های مسجد برآورده است.»

سمهودی تصاویری را که ابن شبه و ابن عساکر و ابن نجار و ابن زباله از بنای مرقد ترسیم کرده اند، در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» (ص ۵۶۱)، رسم کرده است.

این تصاویر با تمام اختلافات جزئی که دارد، گویای روشنی از ساختمان بنای مرقد و حجره نبوی است.

نک: نقشه های: ۱۶ الف- سوم، ۱۶ ب- سوم، ۱۶ پ- سوم، ۱۷- سوم.

پس از عمر بن عبدالعزیز در قرن اول هجری، حجره یا مرقد یا مقصوره، مکرراً با حفظ شکل اولیه، مورد تعمیر و مرمت قرار گرفت، که ذیلاً اهم سیر تداومی آن را قبل از وصف موقعیت امروزی آن بر اساس منابع و مآخذ تاریخی برمی شماریم:

اسحاق بن سلمه که از جانب متوکل (۲۴۷-۲۳۲ ه. ق.) مأمور عمران و آبادی مدینه و مکه بود، نمای حجره شریفه را بازسازی کرد و زمین آن را به سنگ های مرمر مفروش ساخت و بتونی در «الرحله الحجازیه» (ص ۲۱۷)، گفته است:

«اولین کسی که بر حجره شریفه پرده ای آویزان نمود، خیزران مادر هارون الرشید بود.»

در سال ۵۴۸ ه. ق. جمال الدین اصفهانی، وزیر سلاطین «زنگی»؛ «اتابک موصل»، اطراف حجره را به ارتفاع یک قامت با مرمر نماسازی و آن را مرمت نمود و تمامی ضلع های اطراف مقصوره را با ضریحی چوبی و مشبک، محصور و مزین کرد و این اولین ضریحی است که بر مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله بنا نهاده شد.

در سال ۵۵۷ ه. ق. سلطان نورالدین محمود بن زنگی بن اقسنقر (متوفای ۵۶۹ ه. ق.) از «اتابکان شام» (۱) به دنبال آگاهی یافتن از سوء قصد به مسجد و حفر زمین اطراف مسجد جهت ربودن جسد مطهر فرمان داد تا در اطراف حجره خندقی حفر کنند و آن را با سرب پر سازند تا کسی قادر به حفر کانال جهت ربودن جسد نباشد! (۲) در سال های ۶۶۷ تا ۶۸۰ قمری، رکن الدین بیبرس از حاکمان «ممالیک مصر» و از نوادر امرای با فضل و فضیلت (متوفی به سال ۷۲۵ ه. ق.) اطراف جدار مرقد و حجره ها را به ضریحی چوبی (داربازین) که دارای سه در جنوبی، شرقی و غربی بود، محصور نمود. (۳)

۱- نک: بنی زنگی.

۲- بتونی: «الرحله الحجازیه»، ص ۲۱۶

۳- حافظ ابن احمد داودی: «الطبقات المفسرین»، جزء ۱، ص ۱۲۰، قاهره ۱۹۷۲ م. «حسن المحاضره»، ج ۱، ص ۵۵۵. «الدرر الکامنه»، ص ۴۳۱ و «السلوک»، ج ۲، ص ۲۶۹ و همچنین: «النجوم الزاهره»، ج ۹، ص ۲۶۳

این ضریح چوبی دارای سه متر ارتفاع بوده، که منتهی الیه آن به سقف مسجد نمی رسیده است.

زین الدّین مراغی در «تحقیق النّصره بتلخیص دارالهجره» بر ما روشن می سازد که پس از رکن الدین، «ملک زین الدّین» در سال ۶۹۴ ه. ق. مشبک چوبی را تا سقف مسجد مرتفع ساخت.

بعدها به سال ۸۲۲ ه. ق. این درهای چوبی به خاطر ایجاد زحمت برای زائران و محدود کردن محیط و فضای مسجدالنبی گشوده شد.

حمدالله مستوفی جغرافی دان و مورخ بزرگ ایلخانان مغول، در نیمه سده ۸ هجری در «نزهةالقلوب»، مقاله سوم، ص ۱۴ می نویسد:

«در کتاب استظهار الأخبار، تألیف قاضی احمد دامغانی و مجمع ارباب الملک قاضی رکن الدّین جوینی آمده است که حاکم اسماعیلی که ششم خلیفه بنی فاطمه مغرب بود، از مدینه علوی را بفریفت تا در شب از خانه او نقب بر روضه رسول می زدند تا ابوبکر و عمر خطاب از آن روضه بیرون آورند و هر چه خواهند، با ایشان کنند. حاکم مدینه نقّابان را بگرفت و سیاست کرد و این حال در سنه احدی عشر و أربع مائه بود.»

در سال ۶۷۸ ه. ق. ملک منصور قلاوون از «ممالیک بحری مصری» یا به روایتی دیگر، احمدبن برهان عبدالقوی والی شهر «قوص» بالای حجره، گنبدی بنا نهاد و آن را با لوح های سربی روکش نمود تا مانع نفوذ آب باران شود.

در سال ۷۶۵ ه. ق. اشرف ناصرالدّین شعبان ثانی، از «ممالیک بحری» (۷۶۴ تا ۷۷۸ ه. ق.) لوح های سربی را مرمت نمود.

در خلال سال های ۸۷۹ تا ۸۸۸ ه. ق. ملک اشرف قایتبای پس از مرمت کامل حجره و تجدید بنای آن، گنبدی رفیع بر حجره شریفه و گنبدی دیگر بر فراز حجره فاطمه بنا نهاد.

از سویی دیگر میرزا حسین فراهانی در «سفرنامه» (ص ۲۷۸)، می نگارد که خود دیده است بر باب سمت شمالی مرقد، اسم ملک الأشرف قایتبای - از سلاطین «چراکه»

مصر و بانی این ضریح و گنبد- نوشته شده است و در سنه هشتصد و هشتاد و هشت بنا نموده است.»

در سال ۱۲۳۳ ه. ق. سلطان محمود ثانی بن سلطان عبدالحمید (۱۲۲۳-۱۲۵۵) گنبد حجره مبارکه را بنایی دیگر نمود و آن را به رنگ سبز روغنی منقش کرد.

میرزا حسین فراهانی که در خلال سال های ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ ه. ق. وصف بنای مسجد را در «سفرنامه» خود نگاشته است، در خصوص آخرین هیكل بنای حجره و مرقد می نویسد:

«ضریح مبارک مشتمل بر چهار پایه بزرگ است که هر پایه دو ذرع و نیم عرض آن است و سقف گنبد مبارک نیز بر آن پایه ها زده شده و سه پایه کوچک است که دو تای آن ها در سمتی است که مرقد مطهر حضرت صدیقه طاهره در آن واقع شده است و یک پایه هم در نقطه ای است که بالای او مناره بلال است که در آن اذان می گفته. در اطراف وسط ضریح مبارک نیز پانزده ستون و چهار بست قرار دارد.»

پادشاهان، امرا و شیوخ، جواهرات و پرده های زربافت و حریر بسیار زیادی هدیه مقصوره نمودند؛ که شرح آن ها در کتاب های متأخر از تاریخ مدینه به تفصیل ذکر شده است؛ ولی از آنجایی که این جواهرات ذی قیمت، در طول تاریخ، مورد دستبردهای مکرر قرار گرفته، صورتی کامل از آن در دسترس نیست. (۱) بنای فعلی مقصوره یا حجره که در زاویه جنوب شرقی مسجدالنبی قرار گرفته، دارای ضریح یا حصار خارجی است که در اصطلاح اهل مسجد به «الشباك» معروف است. در جهت قبلی حجره (/المواجهه) که محلّ توقّف مردم برای زیارت و نیایش است، ضریحی از مس قرار دارد که به صورت مشبک در حدّ میان دو ستون به دو قسمت مساوی و متحدالشکل تقسیم شده و میان آن ها دری کوچک قرار گرفته که به باب التّوبه مشهور است. در بالای این در، کتیبه ای موجود بوده که تاریخ احداث آن را سال

۱- «مرآت الحرمین»، ج ۱، ص ۴۷۲؛ «التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم»، ج ۱، ص ۱۴۴؛ «کائینه امیر المدینه»، ص ۱۸۳؛ نیز نک: رسائل المدینه، «مرآت المدینه» صبری پاشا، «تاریخ الجبرتی».

۱۲۰۶ ه. ق. رقم زده است و حکومت سعودی بعدها آن را از جای خود خارج نمود.

روی ضریح مُذَهَّبِ «المواجهه» و زیر نام «الله» و «محمد»، چهار ستون زیر هم قرار گرفته و بیت زیر به عنوان ذکر در آن تکرار شده است:

لا إله إلا الله الملك الحق المبين سيدنا محمد رسول الله صادق الوعد الأمين

این ذکر روی قسمت فوقانی باب التوبه موجود است.

دیگر قسمت های ضریح؛ قسمت های شرقی، غربی و شمالی حجره، محجری است فلزی که با رنگ روغنی سبز، رنگ شده و دارای ابوابی است به شرح ذیل:

در قسمت شمالی ضریح، دری است موسوم به «باب التَّهَجُّد» و در قسمت شرق، در دیگری است به نام «باب فاطمه» که حدود حجره فاطمه را نشان می دهد و همچنین در قسمت غربی آن، در دیگری وجود دارد.

داخل ضریح حجره فاطمه، محلّ مزار دختر پیامبر با بقعه ای کوچک مشخص شده و در قسمت جنوبی آن، محرابی به نام «محراب فاطمه» وجود دارد. همه این قسمت ها زیر یک مقصوره واقع شده است. زمین حجره (قسمت داخلی ضریح) با سنگ مرمر فرش شده است.

مجموعه طول مقصوره از زاویه جنوبی تا شمال آن، ۱۶ متر و از شرق به غرب آن ۱۵ متر است که در چهار زاویه آن ستون های مستحکمی واقع شده که بنای گنبد روی آن قرار دارد. دقیقاً در چهار طرف همان محل ستون های عمر بن عبدالعزیز پرده های سبز رنگی آویز شده که بر قبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله محیط می باشد.

نک: پیکره ۳-۳

۲/ ب: منبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

پیامبر در روزهای نخستین بنای مسجد و به سنن دینی دیرینه، پس از نیایش جمع و یا در مواقع ضروری، پیروان خود را با گفتن سخن و خطبه، ارشاد می کرد و امور دین و

دنایشان را بیان می داشت.

در باره همین نکته، کتاب های نخستین فرهنگ اسلامی، توصیف ها و تعریف های مفضلی در چگونگی ایستادن پیامبر هنگام بیان تعلیمات، به رشته تحریر درآورده اند. (۱) احادیث ثبت شده در خصوص مکانی که محمد صلی الله علیه و آله در آنجا می ایستاده و خطبه می خوانده است، با این گفته نقل شده از «جابر بن عبدالله» هم قول است که ابتدا محمد صلی الله علیه و آله کنار تنه درخت خرمایی که به عنوان ستون در مسجد کار گذاشته شده بود، می ایستاده و خطبه می خوانده است.

عبدالله بن جعفر به نقل از عییدالله بن عمر و ابن عقیل به نقل از طفیل بن ابی بن کعب به نقل از ابی بن کعب روایت کرده است:

«پیامبر در مسجد - که هنوز مسقف نبود - کنار شاخه ای از درخت خرما خطبه می خواند.»

یکی از پیروان گفت: «ای پیامبر خدا، آیا منبری برایت بسازم که بر فراز آن خطبه خوانی؟ تا روزهای جمعه مسلمانان خوبتر شما را بنگرند و صدای شما را بشنوند.»

پیامبر گفت: «آری.»

۱- صحیح امام بخاری، کتاب الجمعة، باب ۲۶، کتاب ۶۱، المناقب باب ۲۵، کتاب ۳۴، البیوع باب ۳۲، کتاب ۸ الصلاة، باب ۶۴، کتاب ۵۱ اللباس باب ۳ سنن ابن ماجه، کتاب ۵ الاقامه، باب ۱۹۹ سنن ترمذی، کتاب ۴، الجمعة باب ۱۰، کتاب ۴۶، المناقب باب ۶ سنن دارمی، المقدمه باب ۵ و کتاب ۱۲ الصلاة باب ۲۰۲ سنن نسائی، کتاب ۱۲ الجمعة، کتاب ۸ المساجد باب ۴۴ سنن ابوداود. کتاب ۲ الصلاة باب ۲۱۴ صحیح مسلم، کتاب ۳۴ الصید، کتاب ۵ المساجد مسند احمد بن حنبل، صفحات ۳۳ - ۳۳۹ - ۳۳۳ - ۱۳۷ جزء صفحات ۲۴۹ - ۲۶۶ از جزء اول، صفحه ۱۰۹، جزء دوم و صفحات ۲۲۶ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۰۶ - ۳۲۴ جزء سوم. بیهقی در «دلائل النبوه»، ج ۱، ذکر منبر الرسول ...

مسلمانان در این مورد به استناد مدارک دینی و اقوال صحابه گفته اند:

«قبل از تهیه منبر، پیامبر به تنه درخت خرمایی که در بنای مسجد کار گذاشته شده بود، تکیه می داد. پس از ساختن منبر و ترک تنه درخت خرما، از آن درخت صدایی برخاست که به ناله و شکوه تعبیر شده است.» (۱) قاضی عیاض در این خصوص معتقد بود:

«واقعه ناله ستون مشهور است و اسنادی که در باره آن از شخصیت های صدیق دینی ثبت شده، به حدّ تواتر است و بیش از یکصد نفر از یاران پیامبر آن را بیان داشته و به یاد آورده اند.» بدین لحاظ است که نام آن تنه درخت را «حنّانه» گفتند؛ زیرا که حنّانه در لغت از حنّین گرفته شده که به معنای بانگ شتر ماده ای است که از بچه خود جدا شود و یا ناله بچه ای که از مادر جدا گردد.

مولانا جلال الدین محمد بلخی در «دیوان شمس تبریزی» (۲) به استناد این واقعه، وجود درک معنوی در درخت را قبول نموده و شاعرانه گفته است:

بنواخت نور مصطفی آن استن حنّانه را کمتر زچوبی نیستی، حنّانه شو، حنّانه شو

علاءالدین علی متقی در «کنز العمال» (ج ۱۴، ص ۵۸)، گفته ابی بن کعب را چنین ثبت کرده است:

«کان رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يَصَلِّي إِلَى جَذَعِ إِذَا كَانَ الْمَسْجِدَ عَرِيشاً وَكَانَ يَخْطُبُ إِلَى ذَلِكَ الْجَذَعِ، فَقَالَ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِهِ:

هل لك أن تجعل لك شيئاً تقوم عليه يوم الجمعة حتى يراك الناس و

۱- «روایات ابوبکر بن عبدالله ... از سعد ساعدی، یعقوب بن ابراهیم ... از جابر بن عبدالله. عبدالله بن جعفر از ابی بن کعب. کثیر بن هشام از ابن عباس. ابوسعید و انس بن مالک نیز به آن مصرّح اند.»

۲- به اهتمام درویش، ج ۲، ص ۳۱۷

تسمعمهم خطبتك؟ قال: نعم! فصنع له ثلاث درجات، فهي التي على المنبر، فلما وضع المنبر وضعوه في الموضع الذي هو فيه، فلما أراد رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أن يقوم على المنبر مرأى الجذع كان يخطب إليه. فلما جاوز الجذع خار حتى تصدع وانشق، فنزل رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - لما سمع صوت الجذع فمسحه بيده حتى سكن، ثم رجع إلى المنبر. (۱) ابن جبیر (۲) که در میانه سال های ۵۷۸-۵۸ ه. ق. از مدینه دیدار کرده و شرح این زیارت را به شیوه سیاحان نگاشته، می نویسد:

«قطعه ای از تنه درخت را به رسم تبرک، در مسجد النبی نگهداری می کردند.»

«و استلمنا أعواد المنبر القديمة التي كانت موطى الرسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و القطعة الباقية من الجذع العذی حنّ إليه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و هي مُلصّقة في عمود قائم أمام الروضة الصغیره التي بين القبر و المنبر و عن یمینک إذا استقبلت القبلة فيها ...». (۳)

۱- «پیامبر در کنار تنه درخت خرمایی نماز می گزارد و مسجد در آن هنگام مسقف بود و پیامبر به آن تنه خرما تکیه زده و خطبه ایراد می کرد، یکی از صحابه پیامبر روزی به او عرض کرد: آیا ممکن است که روز جمعه بر روی بلندی بایستی و خطبه بخوانی تا مردم تو را بهتر ببینند و سخنانت را بشنوند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلی. سپس منبری با سه پله ساخته شد و در همان محلی که امروزه منبر قرار دارد گذاردند، و چون پیامبر خواست که بر منبر رود، از کنار آن تنه درخت خرما گذشت، صدای ناله تنه درخت را شنید و از اندوه ترک برداشت و چون پیامبر آن ناله را شنید از منبر فرمود آمد و دستی بر آن درخت خرما کشید و آرام گردید. و مجدداً بر منبر رفت ...» دارمی، سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۹-۱۵، باب «اکرم النبی صلی الله علیه و آله بحنین المنبر»، چاپ دارالفکر، ۱۹۷۸ م.

۲- رحله ابن جبیر، ص ۱۶۷

۳- «چوب های منبر را که جایگاه قدم های پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز قسمتی از آن تنه خرما که پیامبر به آن نزدیک شده بود، به دست آوردیم و آن ها در یک ستون عمودی در جلو روضه جایگاه کوچکی که میان قبر و منبر واقع است، نصب شده اند و چنانچه در روضه رو به قبله بایستی قسمت راست تو خواهد بود.»

این قطعه باقی مانده در قرن ۶ ه. ق. به گفته ابن جیر:

«وسط العمود ظاهره بقبلها الناس و یادرون للتبرک بلمسها و مسح خدودهم فیها».^(۱) بعضی از مستندات تاریخی، مبین آن است که عتّاس بن عبدالمطلب پیشنهاد ساختن منبر را توسط غلامش کلاب داده است. روایاتی دیگر او را غلام زنی به نام فلاته دانسته اند و انس، نام نجار را عتبان خوانده است.

در حدیث عبدالله بن عمر^(۲) نام نجار را تمیم، از اهالی فلسطین آورده و عده ای دیگر گفته اند که او کارگری به نام باقوم رومی بوده است.^(۳) در هر صورت، منبری چوبی برای پیامبر ساختند؛ تا در هنگام سخن بر آن نشیند و از ایستادن زیاد که پیامبر صلی الله علیه و آله به سبب آن از ناحیه پا اظهار ناراحتی می کرده، رهانیده شود.

اولین منبر چوبی که ساخته شد به اتفاق گفته های متعدد، دارای سه پله بوده است.

بر اساس گفته انس بن مالک - که مورد تصریح بیهقی و ابن رسته «الأعلاق النّفیسه»، ص ۷۶ نیز قرار گرفته - منبر مزبور، دو پله و یک مکان برای نشستن داشته است. ابن نجار و واقدی، زمان ساخت منبر را سال هشتم هجری دانسته اند و ابوحازم به نقل از سهل بن سعد جنس آن را از چوب جنگلی دانسته اند.^(۴) در فضیلت و مقام معنوی محلّ منبر پیامبر صلی الله علیه و آله توصیف های زیادی از لسان پیامبر و از طریق اصحاب در کتاب های حدیث و سیره می خوانیم که تأمل و توجه بر آن ها مسلمانان را به کانون معنوی اسلام رهنمون می شود. بیهقی در «دلائل النبوه»، ج ۱، منبر النبی و ابن سعد^(۵) به نقل از ام سلمه می نویسد:

۱- نک: ص ۱۷۰

۲- «سنن» ابوداود.

۳- نیز نک: «نهایه الإرب»، جزء ۱۶، صص ۴۲۱-۴۲۰

۴- بیهقی «دلائل النبوه»، ج ۱، منبر.

۵- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴۹

پیامبر گفت: «قوائم منبری رواتب فی الجنّه». (۱) امام بخاری (۲) و مالک (۳) چنین ثبت کرده اند:

«منبر النبی علی حوضه».

ابن نجّار در «اخبار مدینه الرسول» روایت انس بن مالک را آورده که پیامبر گفته است:

«منبری علی ترعه من ترع الجنّه».

که با توجه به حدیث: «ما بین منبری و قبری روضه من ریاض الجنّه» (۴) معلوم می شود که منبر پیامبر در محل روضه قرار دارد و از این روی قدسیّت مکان آن برای مسلمانان مُحَرَز و مسلّم است.

پس از رحلت محمد صلی الله علیه و آله منبر همچنان در جای خود باقی ماند و به عنوان یکی از آثار و مواضع قدسی مسجد النبی، متبرّک گردید و مورد توجّه مسلمانان قرار گرفت.

ابوبکر، خلیفه اوّل، چون به خلافت رسید، روی پله دوم منبر می نشست و پای خود را روی پله اوّل می گذارد و روی پله سوم که محل جلوس محمد صلی الله علیه و آله بود، هرگز نشست.

عمر بن خطاب، خلیفه دوم، چون به خلافت رسید، در هنگام خواندن خطبه روی پله اول می نشست و پای خود را بر زمین می نهاد.

عثمان بن عفان خلیفه سوم در شش سال نخست خلافتش، به سنّت شیخین رفتار کرد و منبر را برای نخستین بار با پارچه ای قبطی (مصری) پوشانید. ولی بعدها بر پله سوم نشست. به همین علت مورد اعتراض بسیاری از صحابه قرار گرفت.

۱- «پایه های منبر من در بهشت می باشد.»

۲- صحیح، کتاب ۲۰، باب ۵ و کتاب ۲۹ باب ۵ و کتاب ۸۱ باب ۵۲ و کتاب ۹۶ باب ۱۶

۳- «موطأ»، کتاب ۱۴ حدیث ۱۰

۴- «میان منبر و قبرم، باغی از باغ های بهشت است.» نک: ۴/ ب روضه شریف.

ابن نجار در «اخبار مدینه الرسول»، و سمهودی به نقل از یحیی در «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی» گفته اند که، پس از عثمان بن عفان، معاویہ بن ابوسفیان به مروان بن حکم - والی وقت مدینه - نامه ای نگاشت که منبر محمد صلی الله علیه و آله را به شام نقل مکان دهد؛ ولی با وزیدن بادی تند و تغییرات جوئی، شهروندان مدینه آن را نشانه غضب الهی گرفته، مانع نقل و انتقال منبر شدند.

مروان چون با خشم مدنی ها روبه رو شد، گفت که قصد ارسال منبر را نداشته؛ بلکه خواسته است، نحوه مرتفع نمودن آن را با نجاران ماهر در میان گذارد. ابن نجار معتقد است: اساساً معاویه به مروان نامه نوشت که منبر را مرتفع کن؛ در حالی که مسلم است که به گفته ابن فقیه (۱):

«و لما حج معاویه، حرّك المنبر يريد أن يخرج به إلى الشام».

و آنگاه به گفته جابر بن عبدالله استناد کرده که او گفته بود:

«بئس ما صنع معاویه ببلد رسول الله و مهاجرة الذي اختاره».

در هر صورت، آنچه مسلم است، منبر سه پله ای محمد صلی الله علیه و آله به دست یکی از نجاران مروان، به نه پله ارتفاع یافت:

«منبر پیامبر با افزوده مذکور، از کف تا فراز، هفت ذرع گشت؛ که آن را بر سگویی از مرمر قرار دادند.»

بر این اساس، معلوم می شود که عقیده ابن زباله، مبنی بر این که ارتفاع منبر پیامبر در اصل دو ذراع و عرض آن ۱ * ۱ ذرع بوده، با واقعیت تطابق منطقی دارد.

به گفته ابن نجار در سال ۱۶۱ ه. ق.:

«مهدی عباسی که به مدینه آمده بود، مالک بن انس را به مشورت خواند. مهدی به مالک گفت: قصد دارم منبر محمد صلی الله علیه و آله را به وضعیّت نخستین خود - یعنی سه پله ای - برگردانم.»

مالک با این رأی مخالفت ورزید؛ زیرا معتقد بود منبر پیامبر از چوب جنگلی ساخته شده و مروان، قسمت اضافی را با میخ به قسمت اولی وصل نموده و در صورت جدا کردن آن، ممکن است منبر پیامبر شکسته شود.»

همین مضمون را پیشتر، محمد بن جریر طبری در «تاریخ الرسل و الملوك» (۱) آورده بود که:

«مهدی می خواست منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کوتاه کند و به وضعی که بود ببرد، و آنچه را که معاویه بر آن افزوده بود بیندازد. آورده اند که از مالک بن انس در این باب مشورت کرد. بدو گفتند: میخ ها، هم در چوبی که معاویه افزوده است فرو رفته و هم در چوب نخستین که کهنه است، و بیم داریم اگر میخ هایی که در آن هست، برون شود تکان بخورد و بشکند. (از این رو) مهدی منبر را وا گذاشت.»

پس از این ماجرا تا قرن ششم هجری از وضعیت و چگونگی موقعیت منبر، مدارک تاریخی دقیقی در دستم نیست. ولی آنچه برای مورخان و پژوهندگان محقق است، این است که به مرور، منبر اصلی پیامبر از بین رفته است.

«مطری» می گوید:

«منبر مذکور، در طول تاریخ پوسیده شد و عده ای از خلفای بنی عباس آن را تجدید ساخت نمودند و از بقایای چوب منبر اصلی جهت تبرک، شانه هایی ساختند.»

یعقوب می گوید:

«منبری که در جریان حریق سوخت، همان منبر پیامبر اسلام بود.»

وصفی که ابن جبر (۲) در میانه سال های ۵۸۱-۵۷۸ ه. ق. از منبر پیامبر آورده، نشان می دهد که در زمان دیدار او، منبر قدیمی پیامبر ظاهراً موجود نبوده و منبری با این

۱- ج ۱۲، ص ۵۱۰۰، ترجمه فارسی، سخن از سال یکصد و شصتم.

۲- رحله ابن جبر، ص ۱۷۰

توصیفات جانشین آن شده است:

«و ارتفاع المنبر الکریم نحو القامه أو أزید. و سعته خمسہ أشبار و طولہ خمس خطوات و أدراجہ ثمانیہ و له باب علی ہیئہ الشباک، مقفل یفتح یوم الجمعه و طولہ أربعه أشبار و نصف شبر».

در عین حال نشان می دهد که قسمتی از منبر اصلی پیامبر موجود بوده است که:

«یدخل النَّاسُ أیدیهم إلیه و یتمسَّحون به تبرکاً بلمس ذلك المقعد الکریم».^(۱) بنابراین، ابن جبیر معتقد است که منبر اصلی پیامبر را با چوب آبنوس پوشانده یا روکش کرده بودند:

«و المنبر مغشًی بعود الآبنوس و مقعد الرسول - صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - من أعلاه ظاهر قد طُبِقَ عَلَیْهِ بلوح من الآبنوس غیر متصل به، یصونه من القعود علیه».^(۲) در سال ۶۵۶ ه. ق. ملک مظفر شمس الدین یوسف، از ایوبیان و امیر یمن که در سال ۶۴۷ ه. ق. حکومت می کرده، منبری از چوب صندل ساخت و آن را جهت نصب در محلّ منبر اصلی به مدینه فرستاد و تا ده سال منبر مذکور محلّ جلوس امام یا امیر مدینه بود.

در سال ۶۶۵ ه. ق. «ظاهر رکن الدین بیبرس»، از امرای ایوبی، منبری ساخت و آن را جایگزین منبر سلطان یمن نمود که تا سال ۷۹۷ ه. ق. محلّ جلوس برای ایراد وعظ و خطبه بود.

۱- «مردم دست هایشان را داخل آن نموده و جهت تبرک به آن می کشند و با لمس کردن آن، خود را متبرک می سازند.»

۲- رحله ابن جبیر، ص ۱۷۰

مراغی در «تحقیق النصره بتلخیص دار الهجره» می نویسد:

«پس از پوسیدگی پایه های منبری که در محلّ اصلی منبر رسول قرار داشت، ظاهر برقوق (۱) (متوفّای ۸۰۱ ه. ق.) منبر جدیدی را هدیه مسجد النّبی نمود که تا سال ۸۲۰ ه. ق. همچنان پابرجا بوده است.»

در سال ۸۲۰ ه. ق. مؤید شیخ منبر دیگری ساخت و آن را وقف مسجد نمود. این منبر در حریق سال ۸۸۶ ه. ق. طعمه حریق گردید و تماماً سوخت؛ تا این که «اشرف قایتبای» ضمن بازسازی مسجد النّبی و حجره و مقصوره دستور داد: منبری از مرمر بسازند و آن را در مکان واقعی منبر رسول اسلام نصب کنند. این منبر در سال ۸۸۸ ه. ق.

در محلّ اصلی قرار گرفت و تا سال ۹۹۸ ه. ق. در مکان خود استقرار داشت.

هنرمندان ترک به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی، که در سال ۹۸۲ ه. ق. بر قلمرو عثمانی سلطنت می کرد، منبر با ظرافت و عظیمی ساختند و آن را در سال ۹۹۸ ه. ق.

جایگزین منبر ارسالی اشرف قایتبای کردند و منبر قایتبای را به مسجد قبا نقل مکان دادند که تاکنون در این مسجد باقی است. (۲) از قول «سفرنامه میرزا حسین فراهانی» (ص ۲۷۷)، که در سال ۱۳۰۳ ه. ق. وصفی از بنای مسجد النّبی نگاشته، چنین برمی آید که محلّ منبر در مقابل ستونی است که دقیقاً حنّانه بوده است و می گوید:

«در قطار ثانیِ ستون ها بر استوانه مقابل منبر نوشته اند: استوانه حنّانه.»

از آن تاریخ تاکنون (۱۳۹۶ ه. ق.) منبری که در مسجد النّبی به نشانه مکان اصلی منبر رسول الله وجود دارد، همان منبر سلطان مراد عثمانی است که همچنان شکوه و عظمت هنری خود را از دست نداده و مکانش مورد توجه زائران مرقد رسول اسلام است.

این منبر مرمرین، در غرب محراب نبوی جای دارد و دارای ۱۲ پایه می باشد که بین

۱- «الظاهر سیف الدین برقوق»

۲- همچنین نک: بتونی: «الرحله الحجازیه»، ص ۲۱

سه پله نخست آن و نه پله بالای آن، دری نصب شده است و از نظر حجاری و نقوش مذهب، یکی از آثار برجسته هنر اسلامی به شمار می آید.

روی این منبر متنی حک شده است، که متضمن ماده تاریخ احداث و نصب آن در محل واقعی منبر پیامبر می باشد:

أرسل السلطان مراد بن سليم مستزید أخیر زاد للمعاد

دام فی أوج العلا سلطانہ آمنا فی ظلہ خیر البلاد

نحو روض المصطفی صلی علیہ ربنا الهادی به کل العباد

منبراً قد أسست أركانہ بالهدی و الیمن من صدق الفؤاد

منبر یعلی الهدی إعلاؤه دام منصوباً لأصحاب الرشاد

قال سعد ملهماً تاریخه

«عمر منبراً سلطان مراد» (/ ۹۹۸ ه. ق.) (۱) نک: پیکره: ۳-۴

۱- «این منبر را سلطان مراد فرزند سلطان سلیم فرستاده و بهترین توشه را برای آخرتش تهیه کرده است. و سلطنتش در اوج عظمت و کشور در سایه اش در دامن و برکت باشد. منبر را به آرامگاه مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاد؛ پیامبری که خداوند همه بندگان را به وسیله او هدایت نمود. منبری که خداوند آن را با هدایت و ارشاد خلق، مقدس و متبرک ساخت. منبری که بلندی آن هدایت و تقوی، عظمت و بزرگی بخشید و به وسیله یاران برومندش بنیان گذارد.» سعد سازنده منبر تاریخ ساختن آن را با رمز ابجد، با کلمات «عمر منبره سلطان مراد» مطابق سال ۹۹۸ ه. ق. نمود.

۳/ ب: محراب محمد رسول الله

محراب نبی یا جایگاه خاصّی که محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله در پیشگاه حق، سجده به جای می آورد و پیشانی را به نشانه خضوع کامل و تسلیم و رضا بر خاک می نهاد، در میانه منبر و حجره قرار داشت.

این جایگاه، در زمان حیات پیامبر با معماری خاصّی که بعدها برای بنای محراب های مساجد معمول شد، ساخته نشده بود و محلّ خاصّی را که پیامبر برای نماز خود انتخاب فرموده بود، با استمرار جماعت ها به عنوان سجدگاه همیشگی محمد صلی الله علیه و آله مشهور همگان گشت؛ لذا در چهارده قرن اسلامی، اختلافی میان مسلمانان در تعیین مکان آن بروز نکرد.

البته جمع آوری و طبقه بندی و نتیجه گیری از مستندات که در باره محلّ سجده محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله شده، چندان بی دلیل هم نبوده است. دو حریقی که مسجدالنبی به خود دید، مؤید ضرورت نقد دلایل مذکور بوده است؛ تا چنانچه مسجد با حوادثی روبه رو گردید، بتوان بر اساس منابع و مآخذ تاریخ و اخبار مدینه، آن را بسان همیشه بازسازی کرد.

یاران پس از رحلت پیامبر، محلّ نماز محمّد صلی الله علیه و آله را با صندوق مصحفی که در سمت راست ستونی که پیامبر در کنار آن به قیام می ایستاده است، علامت گذاری نمودند. در اسناد مکتوب، محلّ سجده با محلّ صندوق مصحف و ستون، تحدید و تعیین شده است.

به ستون مجاور سجدگاه، در بعضی از روایات، «ستون مُخَلَّقه» اطلاق می شده است.

با توجه به قول جلال الدین سیوطی، در بازسازی مسجدالنبی که عمر بن عبدالعزیز از طرف ولید بن عبدالملک بدان مأمور شده بود، برای نخستین بار پس از رسول اسلام و خلفای راشدین، محلّ سجدگاه محمد صلی الله علیه و آله به صورت محرابی که در معماری اسلامی رواج یافته بود، درآمد. این بنا تا آن زمان، معمول مساجد حجاز نبود و با توجه به این که محلّ نماز محمّد صلی الله علیه و آله پس از توسعه مسجد از سمت قبلی آن، در زمان دو خلیفه دوم و سوم، تنها محراب دیوار جنوبی یا قبلی مسجد نبود، لذا مشخص کردن آن با علایمی، ضروری به نظر می رسیده است.

البته طبیعی است که باور کنیم مصلاّی محمّد رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله که در امتداد جنوبی آن، محراب عثمان بن عفان، در دیوار حدّ نهایی توسعه جنوبی مسجد قرار گرفته است، با عنایت به موقعیت منبر- از سمت غرب- و حجره- از سمت مشرق- و محراب عثمان- از سمت جنوب- معین و دارای حدودی مشخص است. بلکه ستونی که در زمان محمّد رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله از تنه خرما وجود داشته و پیامبر در سمت مجاور شرقی آن به نماز می ایستاده و هنگام قرائت خطبه به آن تکیه می داده است- و بعدها به «الجزعه» شهرت یافته- نشانه های بارزی در تعیین محراب رسول اللّٰه است.

بنای فعلی محراب نبوی از آثار به جا مانده سلطان اشرف قایتبای می باشد که آن را همزمان با مرمت قسمت های مختلف مسجد پس از حریق، بنا نهاد و هیکل اصلی با وجود تعمیرات و ترمیم ها و تغییرات نمای آن در طول تاریخ سلاطین عثمانی- خاصه سلطان سلیمان عثمانی و فخری پاشا فرمانده نظامی مدینه در جنگ اوّل جهانی- و نیز تغییرات صورت گرفته در زمان سعودی ها همچنان موجود و پابرجاست.

کاشی کاری معرّق و نقوش مذهب بنای محراب- که به خطّ ثلث بسیار پخته مزین شده و آیات الهی را زینت بخش آن کرده است- تماماً از یادگاری های «عثمانی» است.

محراب در دو سمت شرقی و غربی، یا در امتداد حدّ دیوار قبلی مسجد در زمان محمّد رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله به دو حصار مشبک مسی محصور شده است. حصار مذکور با دو مدخل فلزی یکی در جوار شرقی محراب و دیگری در جوار غربی، ابواب رفتن از حدّ مسجد نبوی به حدود قبلی توسعه خلیفه دوم و سوم می باشد.

در قسمت فوقانی مدخل فلزی غربی نوشته شده است:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ

و در قسمت فوقانی مدخل فلزی شرقی، قسمت دوم کلام فوق، اینگونه نوشته شده است:

سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَادِقُ الْوَعْدِ الْأَمِينِ

و در میان بنای محراب و مدخل فلزی غربی، ستونی که با میله های مسی مشبک مزین شده است، مشخص کننده ستون «الجزعه» می باشد.

در جانب غربی ستون محراب با خط درشت و طلایی نوشته شده است:

هَذَا مُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

همچنین در قسمت فوقانی بنای محراب، با خطوط مطلقاً بر زمینه قرمز براق نوشته شده است:

هَذَا مِحْرَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

غیر از محراب نبوی در مسجدالنبی، بنا به مصالح دینی یا ضرورت توسعه، محراب های دیگری نیز ساخته شد که بعضی از آن ها تا زمان ما موجود است و بعضی دیگر در زمان روی کار آمدن سعودی ها برداشته شد. (۱) (نک: پیکره ۵-۳)

۱-۳/ب: محراب عثمانی

این محراب، محاذی سمت قبلی محراب نبوی، در دیوار قبلی مسجد که حدّ نهایی توسعه جنوبی مسجدالنبی است، قرار دارد.

این محراب توسط «عثمان بن عفان» بنا گردید. عثمان خود پس از اتمام توسعه و تعمیر مسجد در مکان مذکور، به جماعت برخاست و بدین جهت به «محراب عثمانی» شهرت یافت و بنای امروزی آن از آثار «اشرف قایتبای» در سده نهم هجرت است.

دیوار جنوبی مسجد که محراب عثمانی در آن معماری شده است، از «باب السیلام» تا «مناره رئیسیه» یکی از پرشکوه ترین کاشی کاری های عثمانی هاست که در زمان «سلطان عبدالحمید عثمانی» بنا شده است.

دیوار قبلی مسجد به سه سطر موازی هم تقسیم و در هر ردیف آن، آیات منتخب

از قرآن را به خط ثلث بسیار پخته ای برگردان و کتیبه کرده اند. این اثر از آثار خطاط برجسته تُرک «عبدالله افندی» است. سطر اول یعنی فوقانی ترین سطور از «باب السّلام» تا انتهای شرقی دیوار قبلی، که قسمت فوقانی محراب عثمانی را نیز شامل می شود، آیات ذیل به ترتیب کتیبه شده است: (توجه! مؤلف در رسم الخط آن تغییری نداده است).

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكْبِرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَانِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِي إِذَا دَعَانِي فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ. (۱) لَأَيُّتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَأَمِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. (۲) قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. (۳) وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَأَيُّنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ بئسَ الْمَصِيرُ. وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ

۱- بقره: ۱۸۵ و ۱۸۶

۲- فصلت: ۴۲

۳- هود: ۷۲

عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (١) إِذْ قَالَتْ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْمُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا. كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ. فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ. قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا وَ أَذْكَرَ رَبُّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ. وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ. ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ. (٢) مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مُقْدُورًا. الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا

١- بقره: ١٢٩-١٢٤

٢- آل عمران: ٣٤-٤٤

يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا. مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ آصِيًا. هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا. تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا. وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِتْرًا جَافٍ مُنِيرًا. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا. وَ لَا تَطْعَمِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ دَعَا أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَ كَيْلًا. (۱) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا. فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. (۲) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا. مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ. (۳) وَ بَرَفَرِازِ سَطْرِ مَذْكَورِ دَرِ مِيَانِ لَوْحِي ائِنِ آيَه رَا كَتَبِيه كَرْدِه اَنَد:

وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. (۴)

۱- احزاب: ۴۸-۳۸

۲- نساء: ۶۴ و ۶۵

۳- فتح: ۲۸ و ۲۹

۴- حشر: ۷

سطر دوم: در این سطر که با خطّ ثلث عریض و کشیده کتیبه کرده اند، آیات ۱۹۷ سوره بقره و ۶۱ سوره مؤمنون، ۱۸ تا ۲۴ سوره توبه و ۲۶۱ تا ۲۶۳ سوره بقره به ترتیب کاشی کاری شده است.

سطر سوم: در این سطر با خطّ ثلث کوتاه و موازی، با دو سطر فوقانی یادشده، آیات ۳۶ و ۳۷ سوره نور و ۹۸ سوره نحل و سوره فتح کتیبه شده است.

۲-۳/ب: محراب سلیمانی

این محراب، غرب منبر و در امتداد حدّ قبلی مسجدالنبی که در عصر رسول اسلام صلی الله علیه و آله بوده است، قرار دارد؛ یعنی در حدّ نهایی جنوبی مسجد، قبل از حدّ جنوبی توسعه عمر بن خطاب و عثمان بن عفان.

محراب سلیمانی در محلّ ستون سوم غرب منبر و ستون هفتم از باب السّلام واقع شده است و به نام محراب حنفی نیز شهرت دارد.

محراب مذکور از ساخته های «طوغان شیخ» در حوالی سال ۸۶۰ ه. ق. است.

طوغان شیخ با احداث این منبر چنین نظر داشت که امام حنفی ها در مدینه، در مکان مذکور بایستد و حنفی ها پشت سر او به امام خود اقتدا کنند؛ نه به امام شافعی ها، که در محراب عثمانی امامت داشت.

این تصمیم گیری منجر به اختلاف مسلمانان و متفرق شدن آنان در مدینه شد؛ تا این که در سال ۱۲۲۹ ه. ق. که «محمدعلی پاشا» حکمران مصر، به زیارت مدینه آمد، با حاکم مدینه، سلطان محمود عثمانی، جهت رفع این اختلاف و منازعه، تبادل نظریه نمود و در نتیجه دستور داد تا یک روز و شب در محراب حنفی ها و روز و شب دیگر در محراب نبوی، جماعت را امامت کنند. همچنین در مراسم و اعیاد، پس از اتمام نماز حنفی ها، شافعی ها به نماز ایستند. ولی این راه حلّ موقتی، نتیجه ای به بار نیاورد و اختلافات همچنان دامنه خود را گستراند.

محراب حنفی ها در زمان سلطان سلیمان عثمانی تجدید بنا و به نحو بسیار زیبا و با حفظ هیكل ظاهری و متناسب با محراب نبوی بازسازی و نماسازی شد. پشت بنای

محراب سلیمانی یا حنفی، کتیبه ای به خط زرین بر زمینه قرمز براقِ روغنی وجود دارد که بانی آن را سلطان سلیمان و تاریخ بنای آن را سال ۹۳۸ ه. ق. رقم زده است.

متن کتیبه:

«أُنشأ هذا المحراب المبارك المظفر السلطان سلیمان شاه ابن سلطان سلیم شاه بن السلطان بایزید خان أعز الله أنصاره بمحمد و آله و سلم، تاریخ شهر جمادی الأول، سنه ثمان و ثلاثین و تسعمائه من هجره النبویه». (۱) محراب سلیمانی که با سنگ مرمر سیاه و سفید معماری شده است، با کتیبه هایی از آیات قرآنی زرین، مزین گردیده و این آیات را بر آن حجاری کرده اند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ. (۲) قُلْ صِدْقَ اللَّهِ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳) ۳- ۳ ب: محراب التَّهْجِدِ

پشت خانه فاطمه بنت محمد، مکانی بوده که پیامبر اسلام جهت برگزاری نماز شب و تهجد، ترک خواب می کرده و به آنجا رحل اقامت و عبادت می افکنده است. مکان مزبور و ستونی که بعدها در کنار آن بنا گردید و به ستون التَّهْجِدِ شهرت یافت، همواره مورد توجه مسلمانان بوده است.

در قرون بعدی، در آن مکان، محرابی به پاس حفظ مقام متَّهْجِدِ بزرگ برپا ساختند

۱- «محراب مبارک را سلطان سلیمان شاه، فرزند سلطان سلیم شاه، فرزند سلطان بایزید خان- خداوند خود و یارانش را عزت بخشد- در تاریخ جمادی الأول سال ۹۳۸ بنا نهاد.»

۲- بقره: ۱۴۴

۳- آل عمران: ۹۵

که به محراب التَّهَجُّد نیز معروف گردید. منظور از «تَهَجُّد» شب زنده داری کردن با نماز و عبادت است و به گفته راغب اصفهانی در «معجم مفردات الفاظ القرآن» (۱):

«المتَهَجِّد، المصلِّي ليلًا».

این اصطلاح به اعتبار حدیث صحیحی از عیسی بن عبدالله به نقل از پدرش می باشد که گفت:

«پس از خلوت شدن مسجد و بازگشت مسلمانان به منازلشان جهت استراحت و خواب، پیامبر حصیری پشت خانه علی بن ابی طالب پهن می کرد و روی آن به نماز شب مشغول می گردید. تا این که شبی یکی از اصحاب او را در این حالت دید و به محمد صلی الله علیه و آله اقتدا نمود. سپس دیگری و بعد یکی دیگر و ... تا این که تعداد اقتدا کنندگان زیاد شد.

پیامبر چون از نماز فارغ شد و پشت سرش را دید، دستور داد حصیر را جمع کنند. سپس به درون خانه رفت. صبحگاه آن شب، جماعت اقتدا کننده، رسول را مورد پرسش قرار دادند که چرا ترک ما کردی؟ فرمود: علت آن بود که ترسیدم نماز شب بر شما واجب شود؛ در حالی که می دانم قدرت و تحمل آن را ندارید.»

عیسی بن عبدالله محلّ این ستون را بر راه در خانه رسول الله می داند که «الزّور» می باشد و به عقیده حقیر، الزّور همان جایگاهی است که زائران برای زیارت، پشت حجره فاطمه بنت رسول الله است می ایستند.

این روایت با مستندات آنست که از زید بن ثابت در صحیح امام بخاری و صحیح مسلم بر طرق مختلف بیان کرده اند و با گفته هایی که طبرانی در الکبیر و الأوسط، از ابو حازم و ابن عمر ابی لیلی آورده، مطابق است.

ابن نجّار (۲) صریحاً می نویسد: این ستون پشت خانه فاطمه واقع شده و از بنای محرابی که در اوایل قرن هفتم هجری قمری در این مکان بنا شده بود، یاد کرده است.

۱- ص ۵۳۴، هجد، چاپ: ندیم مرعشلی، ۱۹۷۲ م.

۲- اخبار مدینه الرسول، ص ۷۶

بر این اساس، محراب تهجد، خارج از مقصوره فاطمه علیها السلام و در قسمت شمالی حجره آن حضرت؛ یعنی بین شباک حجره فاطمه علیها السلام و محلّ اهل صفّه قرار دارد.

سلطان عبدالمجید عثمانی همزمان با مرمت و تعمیر بنای مسجد، محراب قدیمی التهجّد را نیز تعمیر و نماسازی کرد و بر روی آن، این آیه مناسب را چنین کتیبه کردند:

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۱) به اتفاق نظریه مفسران عامّه و خاصّه و با اتکا به روایات مورد تأیید فریقین، «مقام محمود» همان مقام شفاعت است و بنا به روایت ابن عباس در تفسیر «مجمع البیان» شیخ طبرسی، این آیه دلیل بر واجب بودن نماز شب بر پیامبر اسلام و فضیلت آن برای مسلمانان است؛ چنانکه جعفر بن محمد علیهما السلام در پاسخ به سؤال از نوافل فرمود:

«نماز شب بر پیامبر واجب بود؛ و «فریضه ففزع السامعون» زیرا و مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ (۲) «محراب تهجد» که در بسیاری از منابع فرهنگ اسلامی، تحت عنوان «اسطوانه التهجّد» مورد بررسی قرار گرفته، توسط حکومت سعودی برچیده شد. نیز محرابی که قبلاً در قسمت مرتفع و مجاور شباک شمالی حجره یا مقصوره فاطمه قرار داشت، دیگر در این مکان دیده نمی شود. این محراب روی اولین ستون بزرگی که در شرق باب شمالی الشباک قرار داشت - و کنار پنجره امروزی - معماری شده بود که در حال حاضر دقیقاً در قسمت چپ راه باب جبرئیل است؛ به نحوی که قسمت راست آن، محلّ اصحاب صفّه قرار دارد و زمین مجاور آن مانند محلّ اهل صفّه، اندکی مرتفع تر از سطح زمین مسجد می باشد. (۳)

۱- «و از شبانگاه وقتی را برای خواندن نماز نافله اختصاص ده، شاید خداوند مقام والایی به تو عنایت فرماید.» اسراء: ۷۹

۲- شیخ طوسی، تهذیب و قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۰، ص ۳۰۷

۳- بتونی، الرحله الحجازیه، ص ۲۰۹

این محراب در جنوب محراب التّهجد و داخل مقصوره یا حجره فاطمه قرار دارد و هم اکنون موجود و بنای آن از پشت شباک برای هر زائری نمایان است؛ ولی افراد را به آن راهی نیست و روزگاری محلّ نماز و عبادت شیفتگان اهل بیت علیهم السلام بوده است.

این محراب در قسمت شمالی دكّهالأغوات (مکان اهل صفّه) قرار دارد و فاصله بین آن ها چهار متر بیش نیست و از ساخته های اواسط قرن سیزده هجری است که آن را قبلاً جهت مشایخ حرم نبوی بنا نهاده بودند و جنبه تاریخی-دینی خاصی ندارد.

۴/ب: روضه شریف

در مجموعه گزارش های گذشته، از فضایل منبر و محراب و حجره سخنانی تقدیم داشتیم. روضه مکانی است که این سه مکان مقدس را دربر دارد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما بین بیته و منبری روضه من ریاض الجنّه».

تعبیر زیر نیز در احادیث دیده شده است:

«ما بین منبری و بیوتی...»، «ما بین منبری و قبری...»، «ما بین منبری و حجرتی...».

این حدیث را کلینی به اسناد مختلف در «فروع الکافی» (۱) از طریق معاویه بن عمار و

ابوبکر حضرمی و ابوبصیر همچین معاویه بن وهب و جمیل بن درّاج به نقل از جعفر بن محمد ابوعبداللّه در دفتر حدیث خود ثبت و ضبط کرده است.

شیخ طوسی (۱) حدیث یاد شده را از حسین بن سعید، از محمد بن سنا، از ابن مکان، از ابوبصیر، از ابوعبداللّه روایت کرده است. در این خصوص تردیدی نیست که تمامی منابع حدیث اهل بیت و به استناد آن منابع فقهی در شرح «کتاب الحج» نسبت به حدیث مشهور، پذیرش خاصی دارند که در نظام ارزشی اسلامی، نه تنها در اصالت این امر تردیدی روا داشته نشده؛ بلکه مشوّق انجام عبادت و زیارت در روزه مبارکه نبوی نیز بوده اند؛ به حدّی که برای دیدار کنندگان مرقد محمد رسول اللّه صلی الله علیه و آله معلوم می کند که قدسیّت مسجد النّبی، اساساً به وجود روزه شریفه است.

این حدیث در منابع روایتی صحابه- به اتفاق و تواتر- مورد تأکید قرار گرفته است.

در مجموعه حدیث صحیح، امام بخاری، کتاب الصّیّلاه فی مسجد الرسول، باب ۵ و کتاب فضائل المدینه، باب ۱۲ و کتاب الرّیاق، باب ۵۲، مکرّر در مکرر و به اسناد مختلف، حدیث یاد شده را به لفظ واحد روایت و آن را ثبت کرده است. (۲) همچین امام مسلم در «صحیح» کتاب الحج، نووی در «شرح صحیح مسلم»، (۳) امام ترمذی در «سنن» کتاب المناقب و کتاب «موطأ»، امام مالک در کتاب النهی عن استقبال القبله، احمد بن حنبل در «مسند»، جزء ۲، ۳، ۵، ۶، ابن سعد در «الطبقات الکبری» و در نهایت ابن نجّار در «اخبار مدینه الرسول»، گفته محمد رسول اللّه را به اتفاق لفظ و اشتراک در استنباط و درک، نقل و ذکر کرده اند.

نووی در «شرح صحیح مسلم» (ج ۶، ص ۹۹)، حاشیه ارشاد السّاری قسطلانی به گفته قاضی عیاض استناد کرده که:

«قال أكثر العلماء المراد منبره بعينه الّمدی كان فی الدنيا و هذا هو الأظهر». (۴) ولی عقیده بسیاری دیگر از متفکران را نادیده نگرفته است که:

۱- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲

۲- از قسطلانی در ارشاد السّاری لشرح صحیح البخاری، ج ۲، باب فضل مابین القبر و المنبر.

۳- ج ۶، ص ۹۹، در حاشیه ارشاد السّاری قسطلانی، چاپ دارالفکر.

۴- «اکثر علما می گویند منظور «بعینه» منبر اوست، که در دنیا بوده است و این سخن صحیح تر است.»

«معناه آنّ له هناك منبراً على حوضه و قيل معناه أنّ قصد منبره و الحضور عنده لملازمه الأعمال الصالحة يورد صاحبه الحوض و يقتضى شربه منه».^(۱) در حد و حدود واقعی روضه از سمت قبلی آن- که در غرب به منبر و در شرق به حجره محصور است- اختلافی وجود ندارد؛ ولی از سمت شامی، اظهار نظرهای متفاوتی در لابلائی متون معتبر مشاهده شده است. از نظر منابع امامیه، خانه فاطمه علیها السلام جزو بیت پدرش محسوب شده است؛ چنانکه کلینی به روایت از «سهل بن زیاد» به نقل از «جمیل بن درّاج» از ابو عبدالله و در حدیث دیگری از معاویه بن وهب به نقل از ابو عبدالله، به آن تصریح کرده است.

بتنونی در «الرحله الحجازیه» مساحت روضه را حدود ۲۲ متر در ۱۵ متر آورده است و این، حدّ و فاصله ای است که در زمان «عثمانی ها» با نرده های مسی زرد، مشخص شده بود که البتّه امروزه، به استثنای نرده های حدّ قبلی روضه- از منبر تا حجره- نرده های حدّ شمالی و غربی آن دیده نمی شود.

برزنجی در «فی نزهه التماظرین» می نویسد: سلطان سلیم عثمانی (متوفای ۹۴۵ ه. ق.) نصف طول ستون های مستقر در حدّ روضه شریفه را با مرمرهای سفید و قرمز نماسازی کرده بود که در زمان سلطان عبدالمجید مرمت، منقش و مُدّهب شد و زمین آن را با سنگ های سرخ استخراج شده از کوه های شمالی درّه عقیق در شمال غربی مدینه فرش نمودند.

حدّ روضه (۱۵ * ۲۲ متر) مبتنی بر متراتر مساحت بین ستون های مذکور بوده است که بر اساس روایات اصحاب و مشاوره اهل علم، تعیین و حدبندی شده است. به هر حال به عقیده مؤلف حقیر، این نتایج، اختلافی با نظر گاه موجود در احادیث اهل بیت علیهم السلام ندارد.

در مورد تعیین حدود خانه محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله باید گفت: با فرض این که خانه فاطمه علیها السلام جزو بیت و حجره باشد، حدّ روضه شامل حجره و مقصوره می شود و با این وصف، الزاماً می تواند مُحاذی این مکان را در مسجد النبی شامل شود.

۱- «به این معنی است که در آنجا منبری کنارحوضش دارد و گفته شده است که منظور منبر او است و حضور داشتن در کنارش جهت انجام اعمال نیک موجب می گردد شخص برحوض وارد شده و از آن حوض بنوشد.»

۵/ ب: ستون های قدسی

در محدوده روضه شریف، ستون هایی قرار دارد که محلّ تعدادی از آن ها به اعتبار عقیده دینی - معنوی و به یاد عبادات و زیارت های محمّد رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله جنبه قدسی پیدا کرده است؛ لذا در طول تاریخ اسلام، اماکن مذکور، مورد توجه خاص اهل بیت علیهم السلام صحابه، تابعین و نسل های مسلمان قرار گرفت.

به استثنای ستون تهجد که آن را به عنوان «محراب التّهجد» مورد بررسی قرار دادیم، پنج ستون قدسی در روضه شریف قرار دارد که ذیلًا به شناسایی آن ها می پردازیم:

۱- ۵/ ب: ستون توبه

بین منبر و حجره، یک ردیف ستون قرار دارد که منتهای حدّ مسجدالنبی، قبل از توسعه دو خلیفه دوم و سوم است.

در ردیف این ستون ها، منبر و محراب واقع شده است و امروزه با نصب نرده های مسی، آن را مشخص کرده اند. روبه روی ستون های مذکور که با میله های مسی به هم مربوط شده اند، یک ردیف پنج تایی ستون مدور از منبر در غرب تا حجره - به سوی شرق - احداث شده است. ستون توبه دومین ستون از سمت حجره یا چهارمین ستون از سمت منبر است. به نشانی دیگر، ستون توبه در مکانی قرار گرفته است که ستون عایشه در سمت غربی آن و ستون السریر در شرق آن واقع شده است.

در مورد وجه تسمیه ستون توبه یا ابولبابه لازم است نظری به تاریخ و روایت بیندازیم:

ابن اسحاق و ابن هشام در «السیره النبویه» می نویسند:

«روزهایی که پیامبر اسلام، یهودیان بنو قریظه را محاصره کرد، ابولبابه بن عبدالمندر (از بنو عمرو بن عوف) را جهت مذاکره و طبق درخواست یهودیان، به میان بنو قریظه فرستاد.

چون ابولبابه در جمع بنی قریظه حضور یافت، یهودیان از مرد و زن و بچه به گریه و زاری، او را تحت تأثیر قرار دادند تا خواسته های خود را به ایشان القا کنند.

نتیجه این مباحثات آن شد که ابولبابه به عدم فرمانبرداری یهودیان از محمد صلی الله علیه و آله رأی مثبت دهد. پس از این اظهار نظر، ابولبابه متوجه خیانت و خطای خود شد و گفت: قسم به خدا که اولین قدم را هنوز برنداشته، فهمیدم که به خدا و رسول خدا خیانت کرده ام.

بر این اساس ابولبابه بی آن که به حضور پیامبر باز گردد و شرح گفتگو را معروض دارد، یکسره و پریشان و پشیمان به سوی مسجد رفت و خود را به یکی از ستون های مسجد بست و گریه کنان می گفت:

از اینجا نمی روم اگر خدا مرا نبخشد و توبه ام را پذیرا نشود.

خبر واقعه را به پیامبر رساندند و ایشان فرمود:

اگر ابولبابه به نزد من می آمد برایش تقاضای مغفرت می کردم؛ ولی اکنون نمی توانم، مگر امر خدا ابلاغ گردد.

ام سلمه گفته است: چون صبح شد، دیدم که پیامبر می خندد. علت را پرسیدم، فرمود: توبه ابولبابه قبول شد. آیه مربوط به این ماجرا از این قرار است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (۱) ام سلمه گفت: اجازت گرفتم تا خبر پذیرش توبه را به ابولبابه اعلام دارم؛ ولی ابولبابه پذیرا نشد و باور نداشت و گفت: تا پیامبر خود نگوید، از بستن نمی رهم.

و چون چنین شد، ستون مذکور را ستون توبه یا ابولبابه شهرت دادند.»

علی بن ابراهیم قمی در «تفسیر القمی» (۲) و شیخ طبرسی در «مجمع البیان»، و به

۱- «ای کسانی که ایمان آوردید، به خداوند و پیامبرش خیانت نورزید و به امانت های خود و به یکدیگر خیانت نکنید و حال آن که از عواقب بد آن آگاهید.» انفال: ۲۷.

۲- ج ۱، صص ۳۰۳-۲۷۱

استناد روایاتی از امام محمد باقر و جعفر بن محمد علیهم السلام واقعه مذکور را تأیید کرده اند (۱) و عده ای دیگر ماجرا را مربوط به غزوه تبوک دانسته اند که ابولبابه با تنی چند از مسلمانان به واسطه علاقه به اموال خود در مدینه ماندند و پس از خروج پیامبر از کار خود پشیمان شدند و گفتند:

«ما در سایه و راحت و آسایش و پیامبر و صحابه او در جهاد و شدت و رنج! به خدا که ما خود را در ستون های مسجد ببندیم و خویشان باز نگشاییم تا رسول بیاید و ما را باز گشاید و توبه ما را قبول و عذر ما بپذیرد.»

ابن زباله در «تاریخ مدینه» (۲) به روایت عمر بن عبدالله به نقل از محمد بن کعب اشاره می کند که گفت:

«پیامبر اسلام نماز را در جوار ستون توبه به جای می آورد.»

و به روایت دیگر، عمر بن عبدالله تصریح می کند که:

«آن، ستونی بوده که فقرا و مساکین به گرد آن حلقه می زدند و پیامبر با آنان به گفتگو می پرداخت.»

و در سندی دیگر به نقل از ابن عمر و ابن ماجه (در سنن) آمده است:

«رسول اسلام برای اعتکاف، کنار ستون توبه بیتوته می کرد ...»

کلینی در «فروع الکافی»، باب فضل المقام بالمدينه، به نقل از علی بن ابراهیم و او از حماد، از حلبی، از ابو عبدالله و به سندی دیگر از طریق معاویه بن عمار، ابو عبدالله تصریح می کند که پیامبر:

۱- الدلائل بیهقی و تفسیر زمخسری.

۲- سمهودی، «وفاء الوفا».

«روزی را در کنار ستون توبه با زیارت و عبادت بگذرانید.»

۲-۵/ب: ستون المحرس

دومین ستونی که در محدوده روضه قرار دارد، ستون مدووری است که در امتداد شباک یا ضریح فعلی در سمت غرب حجره نبوی واقع شده است. ستون سریر در جهت قبلی آن و ستون الوفود در قسمت شامی آن قرار دارد و آن، محلّ نماز علی بن ابی طالب در مسجدالنبی بوده است و به مصلّا یا ستون علی نیز شهرت دارد.

ابن نجّار حدیثی از یزید بن عبید که در «صحیح» امام بخاری ثبت شده، به یاد ما می آورد که:

«محمد رسول الله، در این محل مکرّر نماز به جای می آورد.»

و انس بن مالک به این واقعه تصریح کرده است.

ممکن است در حدیث معاویهبین عمار از ابو عبدالله که گفت: «روز جمعه را در کنار ستونی که پس از مقام رسول می آید...» اشاره به همین ستون باشد و کتاب فروع کافی (در کتاب حج) بر آن گواهی دارد.

۳-۵/ب: ستون وفود

سومین ستون مدوّر، در سمت شامی و در امتداد ضریح غربی حجره می باشد و این محل، مکانی است که پیامبر اسلام هیأت های مختلف را جهت مذاکره به حضور می پذیرفت و به همین اعتبار آن را وفود هیأت های نمایندگی نام گذارده اند.

۴-۵/ب: ستون سریر

اولین ستون قبلی مدوّر در امتداد قسمت الشبک یا ضریح غربی مقصوره است که ستون ابولبابه در مغرب آن و ستون المحرس در شمال آن قرار دارد و این محلی است که به استناد حدیث ابن عمر (۱) و یحیی (۲) مکان اعتکاف محمد رسول الله بوده و به سریر

۱- ابن زبّاله.

۲- سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی.

شهرت یافته است.

در این مکان جهت اعتکاف پیامبر، جرید (برگ بزرگ خرما) بی را می گستراندند و پیامبر بر آن دراز می کشیدند.

۵-۵: ستون القرعه و المهاجرین

این ستون که در کتاب های تاریخ به ستون عایشه شهرت دارد، سومین ستون مدور غربی منبر می باشد که ستون سریر در مشرق آن واقع گردیده است.

ستون مذکور یادآور مکان نمازهای پیامبر و محلی برای جمع و نشست مهاجرین است که به همان اعتبار مجلس المهاجرین نام گرفته است.

میرزا حسین فراهانی که در سال های ۱۳۰۳-۱۳۰۲ ه. ق. مسجد پیامبر را زیارت کرده، ضمن وصفی مفصل از بنای آن، چهار ستون مشهور آن را نام برده، معلوم می سازد که نام ستون ها در بنای «عثمانی ها» روی ستون ها- در عرض ستون های سریر، حرس و وفود و در طول ستون های ابولبابه، عایشه و مخلفه- نگاشته شده بود. مکان این ستون ها از نظرگاه امامیه، مُتَبَرَك و طبق گفته کلینی در فروع الکافی، (۱) عبادت زائران نزد آن ستون ها مورد تأکید امام ابو عبدالله است.

نک: نقشه: ۱۹- سوم.

۶/ ب: مکان اهل صُفّه

ابن اثیر (۲) اهل صُفّه را فقرای مهاجرین دانسته است؛ کسانی که منزلی نداشتند و به مسجد النبی می آمدند تا در سایه مکانی اقامت گزینند و از مراحم پیامبر برخوردار شوند.

ابن نجار به استناد حدیثی از امام بخاری در «صحیح»، اهل صُفّه را میهمانان اسلام

۱- کتاب الحج، باب فضل المقام بالمدينه و الصوم و الاعتكاف عند الأساطين، ج ۴، ص ۵۵۷

۲- النهایه، ج ۳، ص ۳۷

تلقی کرده و آنان را گروهی از مسلمانان دانسته که خانه، کاشانه، همسر و اولادی نداشتند؛ ولی مؤمنان به خدا و شیفته هدایت پیامبر بودند که برای رفع نیازهای اندک خود به الطاف پیامبر پناه جسته بودند.

در اصطلاح مورخان و محدثان، محلّ اهل صفّه را دُکّه‌الأغوات نوشته اند؛ زیرا این محل، جایگاهی برای بیچارگان در جستجوی چاره بود و طبق مستندات تاریخی، تعدادشان به نود و دو نفر می رسیده است.

مکان صفّه در قسمت شمالی محراب تهجد، مقابل ضریح قبلی مقصوره (حجره فاطمه) به صورت سکوئی که نیم متر از زمین مسجد مرتفع تر است، قرار دارد. این سکو دارای نود و شش متر مساحت می باشد که با محجری مسی محصور شده است و هم اکنون جایگاهی برای عبادت و زیارت زائران است.

بتنونی (۱) گفته است که دکه الأغوات دوازده متر طول و هشت متر عرض و چهل سانتی متر ارتفاع دارد.

«وَ کانت فی عهده صلی الله علیه و آله مکاناً لأهل الصفه».

۷/ ب: ابواب مسجد النبی

در مسیر تاریخ و بنا به ضرورت های توسعه و مرمت یا موقعیت افراد متشخصی که در اطراف مسجد سکونت داشتند یا دائماً به درهای بزرگ مسجد النبی افزوده می شد و یا با تغییر وضعیت بنای مسجد یا بناهای اطراف آن، درها مسدود می گشت و در نتیجه کاهش ابواب را سبب می شد.

۱- ۷/ ب: درهای مسجد در بنای ولید

در بنای جدیدی که ولید بن عبدالملک جایگزین بنای قدیمی مسجد نمود، به اعتقاد ابن زباله و مطری، مسجد دارای بیست در بوده است که هشت در آن در دیوار شرقی و هشت در دیگر در مغرب مسجد و چهار در در قسمت شامی یا شمالی مسجد النبی قرار داشته است.

درهای شرق:

۱. باب علی، که محاذی خانه علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است.

۲. باب النبی، یا دری که محمد صلی الله علیه و آله از آن رفت و آمد می کرده است.

۳. باب عثمان، چون روبه روی خانه عثمان بن عفان بوده است.

۴. باب النساء، که عمر بن خطاب آن را احداث نمود و به باب ریطه شهرت داشت.

۵. در مقابل خانه اسماء بنت حسن بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس.

۶. در روبه روی رباط مروان.

۷. در مقابل کوچه زقاق المناصع بین خانه عمرو بن عاص و ابیات الصوفی.

۸. در مقابل ابیات الصوفی، در جانب دار الرسام.

درهای غربی:

۱. در مقابل خانه امّ موسی، از خانه های عبدالرحمان بن عوف که بعدها عبدالله بن جعفر بن ابی طالب آن را خرید.

۲. در روبه روی خانه جعفر بن خالد بن برمک.

۳. باب عاتکه. (۱) ۴. باب زیاد که بین باب الرّحمه و «خوخه (/ پنجره) ابوبکر» جای داشت و از آن زیاد بن عبیدالله حارثی - دایی سفّاح - بود.

۵. خوخه ای در امتداد خوخه ابوبکر.

۶. باب مروان که به باب السلام یا باب الخشوع موسوم است.

درهای شمالی:

۱. باب مقابل خانه حمید بن عبدالرحمان بن عوف.

۲. باب مقابل بقیه خانه حمید که بعدها رباط الظاهریه شد.

۳. باب مقابل محلّی که به دنبال خانه حمید می آمد و در سال ۲۶۷ ه. ق. ابو جعفر المستنصر بالله خلیفه عباسی (۶۲۳-۶۴۰ ه. ق.) بیمارستانی در آنجا بنا نمود.

۱- باب السّوق و باب الرّحمه.

۴. باب مقابل خانه های خالصه.

این درها، حداکثر تعدادی بود که تاریخ بنای مسجد در دوران ولید بن عبدالملک از مروانین اموی به خود دید. (۸۶-۹۶ ه. ق.)

ابن جبیر درهای مسجد را در میانه سال های ۵۷۸-۵۸۱ ه. ق. نوزده باب دانسته که ظاهراً با ابواب مسجد در بنای ولید مطابقت دارد؛ (۱) ولی بیش از چهار در گشوده نبود و لذا عمر غالب بنای آن ها طولانی نشد و آنچه در قرن دهم هجری از آن ها باقی ماند، بیش از چهار در مهم- یعنی باب السلام، باب الرّحمة، باب جبرئیل و باب النّساء- نبوده است.

۲-۷/ب: درهای مسجد در بنای عثمانی و سعودی

درهای مسجد، با توسعه و بازسازی هایی که در زمان عبدالمجید عثمانی به خود دید، محدود به پنج در بزرگ شد. چهار در آن، با حفظ دیرینه تاریخی- دینی و مستند به سیره و تاریخ زندگانی محمد صلی الله علیه و آله و یک در نیز به نام مؤسس بنای جدید:

در غرب مسجد، باب السلام و باب الرّحمة.

در شرق مسجد، باب النّساء و باب جبرئیل.

در شمال مسجد، باب المجیدی و باب التّوسّل.

مکان درهای پنجگانه فوق الذّکر، نه تنها درهای مهم مسجد النّبی در طول تاریخ اسلام است؛ بل بعدها در توسعه سعودی، بنا و نمای آن ها حفظ گردید و با افزودن پنج در جدید، مجموع درهای فعلی (۲) مسجد را به ده باب منحصر نمودند و معماری آن را متناسب با بنای جدید، احداث کردند.

بر این اساس، لازم است که به شرح دیرینه ابواب دهگانه عثمانی- سعودی که در برابر چشم ما قرار دارند، توجه بیشتری مبذول نماییم:

۱. باب جبرئیل، در دیوار غربی مسجد واقع شده و مدخل آن مقابل محراب تهجد

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۷۲

۲- تا سال ۱۳۹۷ ه. ق.

در شمال خانه فاطمه بنت محمد است و چنانکه گفتیم، قبلاً به باب عثمان موسوم بوده است. این وجه تسمیه بدان علت بود که در مذکور مقابل خانه عثمان بن عفان - خلیفه سوم واقع شده بود و وجه تسمیه «جبرئیل» مبتنی بر احادیثی است که پیامبر، جبرئیل را در مدخل این در ملاقات و با او گفتگو کرده است. (۱) بنای فعلی، سر در و ستون های باب جبرئیل، از آثار عبدالمجید عثمانی است که توسط سعودی ها همچنان محفوظ مانده است. در سر در این باب، به خط ثلث و به رنگ طلایی بر زمینه سبز، این آیه را کتیبه کرده اند:

فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ.

و بر هر یک از دو لنگه در نوشته شده است:

جَنَاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَهُ لَهُمُ الْأَبْوَابُ. (۲) همچنین بیتی را به نشانه زبان حال پیامبر در اجرای پیام جبرئیل، چنین کتیبه کرده اند:

وَ حَطَّ فِي بَابِنَا مَا شِئْتَ مِنْ ثَعْلٍ وَ كُلُّ أَمْرٍ يَرَى صَعْبًا يَهْوُنَ بِنَا

۲- باب النساء، از ساخته های عمر بن خطاب، خلیفه دوم و بنای فعلی آن مربوط به عبدالمجید عثمانی است. این باب، در دیوار شرقی مسجد و امتداد شمالی باب جبرئیل قرار گرفته و از آنجا به سمت عقب - محل اصحاب الصّفه - راه یافته است.

وجه تسمیه: نساء مستند به حدیثی است به نقل از ابن عمر که گفت:

«لَوْ تَرَكْنَا هَذَا الْبَابَ لِلنِّسَاءِ...» (۳)

۱- الدلائل بیهقی.

۲- ص: ۵۰

۳- سنن ابوداود.

و چون عمر بن خطاب آن را ساخت گفت: «هذا باب النساء». (۱) بر روی این در نوشته شده است:

«اللَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ» - قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَلَّ وَ تَقَدَّسَ: - وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ. (۲) وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا. (۳) و بر لنگه راست آن نوشته شده: «يا مَفْتَحَ الْأَبْوَابِ».

و بر لنگه چپ: «افْتَحْ لَنَا خَيْرَ الْبَابِ».

سردر را با کتیبه لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۴) زینت داده اند.

در ذیل این کتیبه چنین می خوانیم:

وَ مَنْ يَقْنُتْ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا. (۵) ۳- باب السَّلام، در دیوار غربی مسجد قرار دارد و به عِلَّتِ هَمْجُواری خانه مروان با این قسمت از دیوار مسجد، به باب مروان شهرت داشته است.

بنای فعلی این در از ساخته های عبدالمجید عثمانی است که عمارت آن در زمان سلطان عبدالعزیز (متوفای ۱۲۹۳ ه. ق.) به پایان رسید و بعدها توسط «سعودی ها» بازسازی شد و با نمای جدیدی پیرامون آن را مرمت کردند. روی این در نوشته شده

۱- روایت به نقل از ابن زباله و یحیی به نقل از ابن عمر.

۲- احزاب: ۳۳

۳- احزاب: ۳۴

۴- نساء: ۳۲

۵- احزاب: ۳۱

است: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ. (۱) و در قسمت دیگر: «فداك أبي و أمي يا رسول الله، اللهم أيد بالنصر و العزّ السلطان عبدالعزيز خان بن سلطان عبدالمجيد خان».

میرزا حسین فراهانی در «سفرنامه» (ص ۴۷۴)، در خلال سال های ۱۳۰۳-۱۳۰۲ ه. ق. از باب السّلام دیدن کرده و رسم آن ایام را چنین آورده است:

«باب السّلام در طرف مغرب مسجد قرار دارد و هر وقت از خارج مدینه کسی می آمده، باید از آن باب داخل مسجد شود.»

رفعت پاشا در سال ۱۳۱۸ ه. ق. عکسی از باب السّلام تهیه کرده و آن را در «مرآت الحرمین» به چاپ رسانیده است. این عکس نشانه وضعیت بنای باب السّلام قبل از توسعه و تعمیر «سعودی ها» است.

۴- باب الرّحمة، امتداد شمالی باب السّلام در دیوار غربی مسجد قرار دارد و گفتیم که به باب عاتکه نیز مشهور است و وجه تسمیه «الرّحمة» به استناد این حدیث است:

«روزی مردی از اهالی مدینه از این در به سوی پیامبر شتافت و شتابان خواستار شد که پیامبر دعا کند تا باران آید. دعای پیامبر مستجاب گردید و هفت روز باران بارید و بار دیگر این مرد شتابان از همین در به سوی پیامبر شتافت و خواست که باران قطع شود و چون پیامبر دعا کرد، خداوند دعایش را مستجاب نمود.» (۲) این باب بعدها مقابل خانه جعفر بن یحیی قرار گرفت و به گفته حسن بن عبدالله اصفهانی در «بلاد العرب» (ص ۴۰۹)، در محلّ «فارُع اطم» (۳) من آطام المدینه» بنا شده بود و بعدها در سال ۸۳۸ ه. ق. یکی از سلاطین هند مدرسه ای در آنجا بنا نهاد که به

۱- حجر: ۴۵ و ۴۶

۲- صحیح امام بخاری.

۳- اطم؛ «و هی الحصون الّتی تبنی بالحجاره». فتح الباری، ابن حجر، ج ۴، ص ۹۵

المدرسه الکبرجیه شهرت یافت. (۱) بر این در، که از آثار عثمانی هاست، آیه ای را به اعتبار وجه تسمیه اش - الرَّحْمَه - چنین کتیبه کرده اند:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. (۲) بر سمت داخلی در، این آیه کتابت شده:

وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. (۳) و بر روی لنگه راست «یامفتیح الأبواب» و بر لنگه دیگر «افتح لنا خیر الباب» نگاشته اند.

۵- باب مجیدی، این در، که به باب التوسل هم شهرت دارد، در دیوار شمالی مسجد - حدّ نهایی توسعه عبدالمجید عثمانی، در سال ۱۲۶۷ ه. ق. - قرار داشته است. در توسعه مسجد از قسمت شمالی که توسط «سعودی ها» صورت پذیرفت، مکان این در تغییر داده شد و در وسط دو باب شمالی جدید التأسیس، با بنای جدیدی قرار گرفت و نام آن همچنان به نام باب عبدالمجید (مجیدی) حفظ گردید. توسعه مسجد توسط «سعودی» مقتضی آن شد که ابواب دیگری با بنای متناسب و جدید به مسجد النبی بیفزایند و بر هر یک نامی نهند.

۶- باب الصّدیق أبو بکر، در مکان خوچه ابی بکر بین باب السّلام و باب الرَّحْمَه در دیوار غربی مسجد.

۷- باب ملک سعود، در دیوار غربی مسجد.

۸- باب عمر بن خطاب، در غرب دیوار شمالی مسجد.

۱- سمهودی، وفاء الوفا باخبار دار المصطفی.

۲- زمر: ۵۳

۳- انعام: ۵۴

۹- باب عبدالعزیز، در دیوار شرقی مسجد.

۱۰- باب عثمان بن عفان، در مشرق دیوار شمالی مسجد.

نک: پیکره های: ۶-۳؛ ۷-۳؛ ۸-۳.

آنچه مسلم است، در چهار دیواری اطراف مسجد، پنجره‌ها (خوخه) و درهای (ابواب) اختصاصی، از منازل مجاور مسجد- که عموماً محلّ سکونت شخصیت‌های معروف اسلام بوده- رو به مسجد گشوده شده بود و آنان، از طریق درها به مسجد رفت و آمد می‌کردند و از آن سوی پنجره‌ها به درون مسجد می‌نگریستند و نظاره‌گر وقایعی بودند که در مسجد رخ می‌داد.

وجود چنین روزنه‌هایی، از یک سو موجب فخر در تقرّب و از سوی دیگر موجب سهولت در رفت و آمد به شمار می‌آمد؛ تا این که در یکی از روزهای قبل از وقوع نبرد احد و دور از انتظار همگان، پیامبر دستور بستن آن درها و پنجره‌ها را صادر فرمود.

در ابتدای انتشار این فرمان به ظاهر ساده، بحث‌هایی برانگیخته شد و پرسش‌هایی به دنبال آورد که مرحله به مرحله و با گذر زمان اهمیت و عمق نظر پیامبر را عیان می‌ساخت و بعدها در تاریخ مسلمانی، فصلی مستقل و موضوعی قابل بحث و مناقشه از سوی پژوهندگان و صاحب نظران گردید.

حاکم در «المستدرک» (۱) به نقل از زید بن ارقم نقل می‌کند:

«فقال- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ- يوماً سدّوا هذه الأبواب إلّا باب عليّ، قال: فتكلّم في ذلك ناس فقام رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ- فحمد الله و أثني عليه ثمّ قال: أمّا بعد، فإنّي أمرت بسدّ هذه الأبواب غير باب عليّ. فقال فيه قائلكم و الله ما سددت شيئاً و لا فتحته و لكن أمرت بشي ء فاتبعته. هذا حديث صحيح الإسناد». (۲)

۱- المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث، کتاب معرفه الصحابه، ج ۳، ص ۱۲۵

۲- «روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همه این درها، جز در خانه علی را ببندید. گفتند: برخی از مردم در این باره گفتگو کردند، لذا پیامبر بر خاست و حمد و سپاس خداوند به جای آورد. سپس فرمود: اما بعد، من مأمور بستن این درها جز در خانه علی شدم و عده‌ای از شما در این باره سخنانی گفتند. به خدا قسم من دری را نبستم و یا باز نگذاردم مگر به فرمان خداوند که از او تبعیت نمودم. این حدیث مستند و صحیحی است.»

همچنین حاکم به نقل از عمر بن خطاب می گوید:

«لقد أوتى علي بن أبي طالب ثلاث خصال: لأنّ تكون لي خصله منها أحبّ إلي من أن أعطي حمر النعم قيل و ما هنّ يا أمير المؤمنين قال: تزوجه فاطمه بنت رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - و سكناه المسجد مع رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - يحلّ له فيه ما يحلّ له و الرايه يوم خيبر. هذا حديث صحيح الاسناد». (۱) جمله «يحلّ له فيه ما يحلّ له» به حدیث: «سدّوا هذه الأبواب إلّا باب عليّ» اشاره دارد.

آورده زید بن ارقم را، امام احمد بن حنبل (مسند، ج ۴، ص ۳۶۹) و نسائی (سنن) به طرق دیگر ثبت کرده اند و آورده عمر بن خطاب را نسائی از طریق العلاء بن عرار و احمد بن حنبل (مسند، ج ۲، ص ۲۶) از ابن عمر به این لفظ ثبت کرده است:

«كنا نقول في زمن النّبي - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - خير النّاس ... ثمّ أبوبكر ثمّ عمر و لقد أوتى ابن ابي طالب ثلاث خصال لأنّ تكون لي واحد منهنّ أحبّ إليّ من حمر النعم زوجته رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - ابنته و ولدت له و سدّ الأبواب إلّا باباه في المسجد و أعطاه الرايه يوم خيبر». (۲) احمد (مسند، ج ۱) و نسائی (سنن) از ابن عباس نقل کرده اند:

- ۱- «به علی بن ابی طالب ۳ امتیاز داده شد که اگر یکی از آن سه به من داده می شد، از تمامی شتران سرخ موی نزد من محبوب تر بود. گفته شد آن سه چیست یا امیر المؤمنین؟ گفت: با دختر پیامبر فاطمه ازدواج نمود- و با پیامبر در مسجد زندگی کرد و هر چه بر پیامبر روا بود بر او نیز بود- و پرچم را روز خیبر دریافت نمود این حدیث مستند، صحیحی است.»
- ۲- «در زمان پیامبر می گفتیم بهترین مردم پس از پیامبر ابوبکر و عمر هستند، در صورتی که ۳ امتیاز و برتری به فرزند ابوطالب داده شد که اگر یکی از آن ها نصیب می شد، از شتران سرخ موی نزد من بهتر بود، پیامبر دخترش را به او تزویج نمود و از او فرزندی داشت و تمامی درهای مسجد را بست، مگر در خانه او را و روز جنگ خیبر پرچم را به او سپرد.»

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - أَمَرَ سَدَّ الْأَبْوَابِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ». (۱) نسائی (در سنن) و احمد بن حنبل (در مسند، ج ۱، ص ۱۷۵) همین مضمون را از سعد بن ابی وقاص آورده اند که:

«أمر رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - سدَّ الأبواب الشارعه في المسجد و ترك باب علي رضي الله عنه». (۲) طبرانی، رجال این روایت را از ثقات دانسته و اسناد حدیث مذکور در منابع احمد بن حنبل و نسائی، قوی تلقی شده است. (۳) برهان الدین حلبی در «السیره الحلبيه» (۴)، تفصیل حدیث را چنین ثبت کرده است:

«أرسل رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - إلى أبي بكر أن سدَّ بابك، قال: سمعاً و طاعه، فسدَّ بابه. ثم أرسل إلى عمر، ثم أرسل إلى العباس بمثل ذلك ففعلا. و أمرت الناس ففعلوا و امتنع حمزه، فقلت: يا رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يأمرك أن تحول بابك فحول و عند ذلك قالوا يا رسول الله سددت أبوابنا كلها إلا باب علي؟ فقال: ما أنا سددت أبوابكم و لكن الله سدَّها». (۵) یا به لفظ دیگر:

۱- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵

۲- «پیامبر فرمود: تمامی درهایی که به مسجد راه داشته، بسته شود و خانه علی باز گذارده شود.»

۳- ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۱۴، کتاب فضائل الصحابه.

۴- ج ۳، ص ۴۶۰، باب «یذکر فیہ مده مرضه و ما وقع فیہ وفاته صلی الله علیه و آله».

۵- «پیامبر به ابوبکر پیام داد که: در خانه ات را ببند. گفت: سمعاً و طاعه اطاعت می شود و در خانه اش را بست. سپس به عمر و عباس نیز دستور داد آن ها نیز چنان کردند و به مردم نیز امر نمود، مردم نیز اطاعت نمودند و حمزه امتناع ورزید و در آن هنگام به حمزه گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله به تو فرمان می دهد که در خانه ات را تغییر دهی، او نیز اجرا نمود و در آن زمان گفتند: یا رسول الله همه درهای خانه های ما را بستی جز در خانه علی را. فرمود: من آن ها را نبستم بلکه خداوند آن ها را بست.»

«ما أنا سددت أبوابكم و فتحت باب عليّ و لكنّ الله فتح باب عليّ و سدّ أبوابكم».

ابن زباله و يحيى این حدیث را به سیاق دیگری ثبت کرده اند که یکی از یاران پیامبر گفت:

«بينما الناس جلسوا في مسجد رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - إذا خرج مناد فنادى:

أيها الناس سدّوا أبوابكم! فتحسحس الناس لذلك و لم يقيم أحد. ثم خرج الثانيه، فقال: أيها الناس، سدّوا أبوابكم! فلم يقيم أحد فقال الناس:

«ما أراد بهذا؟ فخرج فقال:

أيها الناس! سدّوا أبوابكم قبل أن ينزل العذاب. فخرج الناس مبادرين و خرج حمزه بن عبدالمطلب يجرّ كساءه حين نادى: سدّوا أبوابكم! قال: و لكلّ رجل منهم باب إلى المسجد؛ أبوبكر و عمر و عثمان و غيرهم. قال: و جاء عليّ حتّى قام على رأس رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - فقال:

مايقيمك؟ أرجع إلى رحلك و لم يأمره بالسد. ثم قال - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم -: أمّا بعد، ذلكم فإنّ الله أوحى إلى موسى أن اتّخذ مسجداً طاهراً لا يسكنه إلّا هو و هارون و أبناء هارون شبراً و شبيراً. و الله ما أنا سدّدت الأبواب و ما أنا فتحتها و ما أنا سكنت عليّاً و لكن الله أسكنه».^(۱)

۱- «هنگامی که مردم در مسجد پیامبر نشسته بودند، منادی در میان آنان ندا بر آورد: ای مردم، در خانه های خود را ببندید. پس مردم شروع به زمزمه نمودند و کسی از جای بر نخاست، بار دوم منادی صدا زد: ای مردم، در خانه هایتان را ببندید، پس مردم گفتند: به چه منظور و برای چه؟ مجدداً منادی فریاد بر آورد: ای مردم، در خانه هایتان را ببندید. پیش از آن که عذاب نازل شود. در اینجا مردم با عجله از مسجد خارج شده و از یکدیگر سبقت می گرفتند، حمزه بن عبدالمطلب هنگام شنیدن منادی در حالی که عبایش را از روی زمین می کشید، از مسجد بیرون رفت و هر یک را از آنان دری به سوی مسجد از قبیل ابوبکر و عمر و عثمان و غیره گفته شد: علی به خدمت پیامبر آمد و نزد او ایستاد و منتظر دستور شد. پیامبر به او گفت: چه چیز باعث شد که به اینجا بیایی. برگرد به جای خودت و به او دستور بستن در را نداد ... سپس پیامبر فرمود: خداوند به موسی دستور داد که محلّ عبادت و پرستشگاه پاکی برای خودت بگزین که جز تو و هارون و دو پسر هارون شبر و شبیر در آن سکونت نکنند به خدا سوگند نه من درها را بستم و نه آن ها را گشودم و نه من علی را در آنجا اسکان دادم بلکه خداوند او را اسکان داد.» سمهودی، وفاء الوفاء، ص ۴۷۹

و جابر بن سمره بن جناده (متوفای بعد از سال ۹۰ ه. ق.) گفته است:

«أمرنا رسول الله بسد الأبواب كلها غير باب علي» (۱) بدین روال، مدارک و اسنادی که واقعه مذکور را بر ما مسلم گرداند و محققان را قانع و کفایت کند، بسیار است. در کنار این احادیث و گاهی در متن موضوع «انسداد ابواب مسجد»، به مستندات اشاره شده است؛ دال بر این که استثنای مذکور، در یا پنجره خانه ابوبکر بوده است. اهم این مدارک، گفته ابوسعید خدری است که امام بخاری به همراه سلسله اسنادش در صحیح (۲)، ثبت کرده است. (۳) عده ای از پژوهندگان مسلمان در سده هایتمادی، نقدهایی بر اسناد ناقلان این حدیث که: «لا یبقین فی المسجد إلا باب ابوبکر» یا حدیث: «سدوا عنی کل خوچه فی هذا المسجد غیر خوچه ابی بکر» نگاشته اند و معدودی دیگر که اهم آن ها ابن جوزی است بر صحت حدیث: «سدوا هذه الأبواب إلا باب علی» نقدی نوشته و آن را از موضوعات و ساخته های رافضی ها خوانده اند!

ابن حجر عسقلانی گفته است (۴) که ابن جوزی «أخطأ فی ذلك خطأ شنيعاً فإنه سلک

۱- طبرانی. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵ همچنین نک: شیخ مفید، الأمالی و خوارزمی، مناقب و ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۵۳

۲- کتاب فضائل الصحابه، باب ۳، قول النبی: «سدوا الأبواب» و کتاب الصلاه، باب ۸۰، باب الخوچه.

۳- همچنین نک: ابن سعد «الطبقات الکبری»، جزء ۲، ص ۲۵ به نقل از یحیی بن سعید و احمد بن حنبل «مسند»، ج ۱، ص ۲۷۰ به نقل از ابن عباس.

۴- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۵

فی ذلک ردّ الأحادیث الصحیحہ بتوہّمہ المعارضه.

بعضی دیگر سعی در جمع دو واقعه کرده اند؛ به این معنی که در ماه های نخست هجرت، «انسداد أبواب إلی باب علی» صادر شده و در روزهای واپسین حیات پیامبر، باب ابوبکر استثنا شده است؛ یا صحیح تر این که در حدیث «إلی باب علی» توجه به ابواب بوده است و در حدیث «إلی خوچه ابوبکر» به پنجره های مسجد. در این مورد، ابن حجر عسقلانی سرآمد قدمایی است که معتقدند: «إنّ الجمع بین القصّتين ممکن». (۱) در مورد حدیث استثنای خوچه یا باب ابوبکر، علامه امینی رحمه الله (۲) بیش از معاصرین در منابع و مآخذ حدیث و تاریخ و رجال، نقّادی کرده است.

از نظر ساختمانی، بستن کلّیه درها بجز باب خانه علی علیه السلام مورد شکّ مورّخان مدینه قرار نگرفته و همگی اذعان دارند که خانه علی در دیگری جز آنچه که به سوی مسجد باز می شده، نداشته است و این استثنا در بستن کلّیه درها، با بافت بنای اوّلّیه مسجد مطابقت دارد.

موقعیت خانه ابوبکر در مجاورت دیوار مسجد دقیقاً مشخص نیست؛ ولی از این که آن خانه در مجاورت سمت غربی مسجد جای داشته، تردیدی نمی توان داشت و نبایست تعدّد خانه های ابوبکر در السّنخ - عوالی و کوچه بقیع، ما را به شک اندازد که آیا اساساً ابوبکر خانه ای در مجاورت مسجد داشته است یا نه؟

به هر حال بدون توجه به اختلافاتی که در صحت اسناد حدیث «إلی باب ابوبکر» بروز کرده، در طول تاریخ، پنجره ای در دیوار غربی مسجد به نشانه محل خوچه ابی بکر وجود داشته است و مورّخان مدنی از ابن زباله تا ابن شبه و مطری و سمهودی به آن اشاره کرده اند.

در تجدید بنای مسجد از سوی سلطان عبدالمجید عثمانی، آن محل را با نصب

۱- همان مدرک.

۲- الغدیر، ج ۵، ص ۲۳۷

کتیبه «خوخه اَبی بکر الصدیق» مشخص کرده بودند و نایب الصیدر شیرازی در «تحفه الحرمین»، مشاهدات خود از آن را به رشته تحریر در آورده است:

«نزدیک باب السلام در کوچکی است که مسدود بود و این عبارت را بر سر در آن نوشته اند: «هذه خوخه سيدنا ابي بكر...». سعودی ها در بنای پرشکوه فعلی مسجد، مدخلی با سه در، به نام «باب الصدیق حد فاصل باب الرّحمه و باب السّلام احداث نمودند.

۸ / ب: موضع جناز در مسجد النبی

ابن سعد در «الطبقات الکبری»، (۱) فصلی با عنوان «ذکر المواضع الّمدنی کان یصلی فیهِ رسول اللّهُ علی الجنائز» گشوده و از ابوسعید خدری یاد می کند که او گفته است:

«كُنَّا مَقْدَمَ النَّبِيِّ الْمَدِينَةَ إِذَا حَضَرَ مَنَا الْمَيِّتَ أَتَيْنَاهُ فَنَحْنُ نَاهُ مُحَضَّرُهُ وَاسْتَغْفِرُ لَهُ حَتَّى إِذَا قُبِضَ انصَرَفَ وَ مِنْ مَعَهُ وَ رَبِّمَا قَعَدَ حَتَّى يُدْفَنَ وَ رَبِّمَا طَالَ ذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ حَبْسِهِ فَلَمَّا خَشِينَا بِأَحَدٍ حَتَّى يَقْبِضَ فَإِذَا قُبِضَ آذَنَاهُ فَلَمْ تَكُنْ لَدَيْكَ مَشَقَّةٌ عَلَيْهِ وَ لَا حَبْسٌ قَالَ: ففَعَلْنَا ذَلِكَ، قَالَ: فَكُنَّا نُوذِّنُهُ بِالْمَيِّتِ بَعْدَ أَنْ يَمُوتَ فَيَأْتِيهِ فَيُصَلِّي عَلَيْهِ وَ يَسْتَغْفِرُ لَهُ فَرَبِّمَا انصَرَفَ عِنْدَ ذَلِكَ وَ رَبِّمَا مَكَثَ حَتَّى يُدْفَنَ الْمَيِّتَ فَكُنَّا عَلَى ذَلِكَ أَيْضًا حِينًا ثُمَّ قَالُوا: وَاللَّهِ أَوْ؟؟؟ أَنَا لَمْ نَشْخِصْ رَسُولَ اللَّهِ وَ حَمَلْنَا الْمَيِّتَ إِلَى مَنْزِلِهِ حَتَّى نُرْسِلَ إِلَيْهِ فَيُصَلِّي عَلَيْهِ عِنْدَ بَيْتِهِ لَكَانَ ذَلِكَ أَرْفَقَ بِهِ وَ أَيْسَرَ عَلَيْهِ قَالَ فَعَلْنَا؟؟؟ ذَلِكَ». (۲) بر این اساس، مسلم است که در کنار و خارج از خانه پیامبر صلی الله علیه و آله، مکانی برای انجام مراسم نماز بر مردگان اختصاص یافته بود، که بر اثر کثرت برگزاری، محمد بن عمر

۱- جزء ۱، قسم ثانی، ادوارد سخو، لیدن ۱۳۲۲ ه. ق. ۱۹۱۷ م، ص ۱۴

۲- «هنگامی که در مدینه بودیم، هرگاه کسی از ما به حال احتضار می افتاد، پیامبر را خبر می کردند برای او استغفار می نمود و پس از آن که قبض روح می شد، او و یارانش باز می گشتند و گاهی می نشستند تا دفن شود. این مراسم وقت بسیاری را از پیامبر می گرفت و ما از این لحاظ نگران می شدیم. از آن پس، هرگاه کسی از ما فوت می کرد، آن حضرت را خبر می دادند و بر او نماز گزارد و برایش استغفار می نمود و گاهی می ماند تا در مراسم دفن نیز شرکت نماید. گاهی قبل از دفن می رفت و مدتی نیز چنین عمل می کردیم. آنگاه صلاح را بر آن دیدیم تا کسان خود را پس از مرگ به در منزل پیامبر صلی الله علیه و آله می بردیم تا او برای میت نماز بخواند و این کار بر پیامبر آسانتر بود و چنین می کردیم.»

واقدی که تا سال ۲۰۷ هجری می زیسته، ذیل روایت ابوسعید می نویسد:

«فمن هناک سمی ذلک الموضع موضع الجنائز لأنّ الجنائز حملت إليه ثم جری ذلک من فعل التّیاس فی حمل جنائزهم و الصلاه علیها فی ذلک الموضع إلى الیوم». (۱) موضع الجنائز در گفته ای از آورده های عبدالله بن عمر ذکر شده است. او که تا سال ۷۳ هجرت به سر می برده، ضمن روایتی از ماجرای رجم ۲ تن از روسپیگران یهودی به دستور پیامبر و بر اساس قانون یهود می گوید:

«فأمر بهما فرجماً قریباً من موضع الجنائز عند المسجد». (۲) امام بخاری از این حدیث در صحیح، (۳) یاد کرده است. (۴) ابن عمر در کتاب «حدود» (باب الرجم فی البلاط)، به جای «عند المسجد»، «عند البلاط» (۵) آورده است و در روایت ابن عباس که احمد بن حنبل و حاکم آن را ثبت کرده اند، تعبیر «أمر رسول الله برجم اليهودیین عند باب المسجد» آمده است.

ابن حجر عسقلانی (۶) ضمن شرح حدیث ۱۳۲۹، به نظر ابن بطال استناد کرده که: «انّ مصلى الجنائز بالمدينه كان لاصقاً بمسجد النبى من ناحیه المشرق». (۷) پس موضع جنازه ها در سمت شرقی حجره های پیامبر بوده است و این نشانی، با

- ۱- «از آن پس، محلی را که مردگان را به آنجا برده، نماز بر آن ها می گزاردند، به محل جناز یا جای جنازه ها نامیده شد و این اسم تا به امروز بر آن باقی است.»
- ۲- «پس فرمان داد که آن دو، نزدیک موضع محل جناز و کنار مسجد، سنگسار شوند.»
- ۳- کتاب الجنائز، باب ۶۰، الصلاه علی الجنائز بالمصلى و المسجد، حدیث ۱۳۲۹ و ۴۵۵۶
- ۴- کتاب تفسیر، باب ۶، «قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوراه».
- ۵- منظور از «بلاط»، زمینی است که با سنگ و آجر فرش شده باشد. در فارسی به آن خیابان سنگفرش می گویند.
- ۶- فتح الباری، ج ۳، ص ۱۹۹
- ۷- «محل نماز بر جنازه ها مصلى الجنائز از سوی مشرق چسبیده به مسجد بود.»

آنچه به عنوان «عند البلاط» آمده است، مطابقت دارد؛ زیرا به تصریح ابو عبید بکری «البلاط بالمدينه ما بين المسجد و السوق» و آن محلی است که از جنوب تا شمال سمت شرقی مسجد را شامل می شده است.

این مکان در نقشه ای که ابن نجّار از بنای حجره و مرقد ارائه داده و آن را با جمله «هاهنا كان یصلی علی الجائز خارج المسجد» مشخص کرده است، دقیقاً در سمت شرقی دومین جدار مرقد و حجره قرار داشته است.

بر این اساس معلوم می گردد که هم اکنون موضع جائز در زمان پیامبر، در داخل ضریح (/ شباک شرقی) قرار دارد که در آن زمان، مجاور دیوار شرقی خانه پیامبر بوده است.

در خصوص بررسی فقهی جواز یا عدم جواز نماز بر جنازه در داخل مسجد یا خارج از آن، بر اساس مستندات تاریخی مذکور، ابن قیم جوزی در کتاب «زادالمعاد» (ج ۱، ص ۱۴۰)، نتیجه می گیرد: «و الأفضل علیها خارج المسجد» و نوی در «شرح صحیح مسلم»، حاشیه بر ارشادالساری (ج ۴، ص ۳۰۴) می گوید: «فی جواز الصلاه علی المیت فی المسجد» و قسطلانی در ارشادالساری (شرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۴۲۸) و بدرالدین عینی در «عمدهالقاری» (جزء ۸، ص ۱۳۲) و ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» (ج ۳، ص ۱۹۹)، نظر می دهد: «و هذا یقتضی الإجماع علی جواز ذلك». (۱)

۹/ ب: مناره های مسجدالنّبی

مسلم است که در عهد رسول صلی الله علیه و آله، مسجدالنّبی دارای مناره ای نبود و بلال بر ستون مرتفعی که در خانه عبدالله بن عمر قرار داشت، اذان می گفت؛ ولی یعقوبی در تاریخ (۲) با ترجمه فارسی گفته است که بعدها «غلامی از عباس، که او را کلاب می گفتند، مناره ای

۱- «این امر مستلزم اتفاق نظر نسبت به جواز آن موضوع می باشد.» نک: کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۱۸۲ به نقل از ابوالحسن.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۱

برای مسجد بساخت.»

در زمان ولید بن عبدالملک در ۹۱-۸۸ ه. ق. چهار مناره در چهار گوشه مسجد بنا نهاده شد، که بعدها در خلال تغییرات ساختمانی مسجد، تجدید بنا و تخریب گردید.

آخرین مناره های مسجد النبی در پایان عصر عثمانی ها، پنج مناره بود و سعودی ها یکی از آن ها را در مجاورت «باب الرّحمة» خراب کردند:

۱. مناره رئیسیه؛ این مناره که در ضلع شرقی دیوار قبلی مسجد قرار دارد و از آثار و ساخته های «سلطان اشرف قایتبای» در سال های ۸۸۶، ۸۸۸ و ۸۹۲ ه. ق. می باشد، دارای ۶۰ متر ارتفاع است و همچنان در کنار «قبه الخضراء» پابرجاست.

۲. مناره باب السلام؛ این مناره که در ضلع غربی دیوار قبلی مسجد قرار گرفته و تاکنون پابرجاست، به فرمان عمر بن عبدالعزیز بنا شد؛ ولی چون مُشرف بر خانه مروان بود، به دستور خلیفه وقت، آن را خراب کردند و بعدها در سال ۷۰۶ ه. ق. «سلطان محمد ابن قلاوون» مجدداً آن را بنا کرد. بعضی از مورّخان، از جمله ابن فرحون با این نظر، هم عقیده نبوده و گفته اند که این مناره از ساخته های «شیخ الخدّام شبل الدّوله» معروف به حریری است.

۳. مناره باب الرّحمة؛ از آثار سلطان اشرف قایتبای، در سال ۸۸۸ ق. است و متأسفانه در توسعه مسجد توسط سعودی ها از بین رفت.

۴ و ۵. مناره های سعودی؛ که یکی در ضلع شرقی و دیگری در ضلع غربی دیوار شامی مسجد النبی است و در جریان توسعه مسجد توسط ملک عبدالعزیز بنا گردید و در میان مناره های سرزمین های اسلامی، از لحاظ هنر و معماری، شکوه و جلال خاصی دارد. مناره ای که در غرب دیوار شامی قرار دارد، به نام «شکیلته» و دومی که در شرق دیوار شامی واقع است، به نام «سلیمانیه» نام گذاری شد. هریک از این مناره ها هفتاد متر ارتفاع دارد و پی و اساس هر کدام، هفده متر می باشد. این دو مناره جایگزین مناره های بنا شده از سوی عبدالمجید عثمانی در قسمت های شرقی و غربی جهت شامی مسجد بود که به نام الشکیلته و الخشبیّه و نیز المجیدیّه در جهت غربی و السنجاریّه و العزیزیّه در شرق مسجد، مشهور بودند.

نک: پیکره های ۹-۳؛ ۱۰-۳؛ ۱۱-۳

فصل چهارم: مسجد قبلتین

الف: قبله گاه مسلمانان

طبق آنچه مورد توافق مؤلفان سیره و مورخان اسلامی است، نخستین قبله گاه مسلمانان، بیت المقدس بود و پیامبر اسلام رو به سوی آن مکان مقدس، فرایض خویش را به جا می آورد.

پس از هجرت محمد صلی الله علیه و آله و صحابه اش از مکه به مدینه و استقرار مسلمانان مهاجر در مجاورت انصار و تثبیت موقعیت مدینه- به عنوان شهر محمد صلی الله علیه و آله- آیاتی مبنی بر تغییر جهت قبله از مسجدالاقصی (۱) به مسجدالحرام (۲) بر پیامبر نازل گردید. در این که تمامی آیات مذکور در لسان و قول مفسران و مورخان، مدنی هستند، ما را شبهه و خلافی نیست.

این آیات، در سوره بقره آمده است و به استثنای آیه ۱۷۷، بقیه آیات (از شماره ۱۴۲ تا ۱۵۰) به ترتیب مسأله قبله و تغییر جهت آن را به یاد مسلمانان می آورد:

سَيَقُولُ الشُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ*
وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا

۱- بیت المقدس.

۲- بیت عتیق / کعبه.

الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهِا اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقْبَيْهِ وَاِنْ كَانَتْ لَكَبِيْرَةً اِلَّا عَلٰى الَّذِيْنَ هٰدٰى اللّٰهُ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضَيِّعَ اِيْمَانَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرءُوْفٌ رَّحِيْمٌ * قَدْ نَرٰى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِى السَّمٰوٰتِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَهُ وَاِنَّ الَّذِيْنَ اُوْتُوْا الْكِتٰبَ لَيَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّهِمْ وَمَا اللّٰهُ بِعَاقِلٍ عَمَّا يَعْمَلُوْنَ * وَلٰئِنْ اٰتَيْتَ الَّذِيْنَ اُوْتُوْا الْكِتٰبَ بِكُلِّ آيَةٍ مَّا تَبِعُوْا قِبْلَتَكَ وَمَا اَنْتَ بِتٰبِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتٰبِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلٰئِنْ اَتَّبَعْتَ اَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ اِنَّكَ اِذَا لِمَنْ الظَّالِمِيْنَ * الَّذِيْنَ اٰتَيْنَاهُمُ الْكِتٰبَ يَعْرِفُوْنَهُ كَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ وَاِنَّ فَرِيْقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ * الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَمَّا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّيْنَ * وَلِكُلِّ وَجْهٍ هُوَ مُوَلِّيْهَا فَاَسْبِطُوْا الْخِيْرَاتِ اَيْنَ مَا تَكُوْنُوْا يٰٓاَيُّكُمْ اللّٰهُ جَمِيْعًا اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ * وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللّٰهُ بِعَاقِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ * وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِيْ وَلَآئِمَّ نِعْمَتِيْ عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ. (۱)

۱- «مردم سفیه و بی خرد خواهند گفت: چه چیز موجب شد که مسلمانان از قبله ای که بر آن بودند بیت المقدس، رو به کعبه آوردند؟! بگو ای پیامبر، مشرق و مغرب از آن خدا است و هر که را خواهد او را به راه راست هدایت کند و ما همچنان شما مسلمانان را به آیین اسلام هدایت کردیم و به اخلاق معتدل و سیرت نیکو بیاراستیم که گواه مردم باشید تا سایر ملل از نیکی و درستی شما بیاموزند. چنانکه پیامبر را آگاه شما کردیم تا شما از وی بیاموزید. ای پیامبر، ما قبله ای که بر آن بودی تغییر ندادیم مگر این که بیازماییم و جداسازیم و گروهی را که از پیامبر خدا پیروی کنند، از آنان که به مخالفت او برخیزند و این تغییر قبله جز در نظر هدایت یافتگان به خدا بسی بزرگ نمود و خداوند اجر پایداری شما را در راه ایمان تباه نگرداند؛ زیرا خدا به خلق مشفق و مهربان است. ما توجه تو را بر آسمان، به انتظار وحی و تغییر قبله، بنگریم، البته روی تو را به قبله ای که بدان خشنود گردی بگردانیم. پس روی کن به طرف مسجد الحرام و شما مسلمین نیز هر کجا باشید در نماز روی بدان جانب کنید و گروه اهل کتاب به خوبی می دانند که این تغییر قبله، به حق و راستی، از جانب خدا است نه به دلخواه کسی و خدا غافل از کردار آن ها که مطیع و نیکوکار یا منافق و زشت رفتارند نیست و تو ای پیامبر، محققاً بدان که اگر هر قسم معجزه ای برای اهل کتاب بیاوری پیرو قبله برخی دیگر نشوند و اگر تو تابع دلخواه و هوس های جاهلانه آن ها شوی، پس از آن که از جانب خدا علم یافتی، البته در این صورت از گروه ستمکاران خواهی بود. گروهی که ما بر آن ها کتاب فرستادیم یهود و نصاری، محمد و حقانیت او را به خوبی می شناسند؛ بدانگونه که فرزندان خود را می شناسد، لیکن گروهی از آنان از راه عناد حق را کتمان می کنند، در صورتی که علم به آن دارند، حق همان است که از طرف خدا به سوی تو آمد و دیگران بر باطلند. پس شبهه به دل راه مده. هر کسی را راهی است به سوی حق یا قبله ای است در دین خود که بدان راه یابد و به آن قبله روی آورد، پس هر جا باشید، بشتابید به خیرات و عبادات، خداوند همه شما را به عرصه محشر خواهد آورد و خداوند محققاً بر هر چیز تواناست. ای پیامبر، هر جا و به سوی هر دیار بیرون شدی، رو به کعبه آور، چون این دستور بر وجه صواب و به امر خدا است و خدا از کار شما غافل نیست و ای رسول، از هر جا و به هر دیار بیرون شدی، روی به جانب کعبه کن و شما مسلمانان هم هر کجا بودید، روی بدان جانب کنید تا مردم به حجت و مجادله بر شما زبان نگشایند جز گروه ستمکار و معاند با اسلام، که از جدل و گفتگوی آنان هم نیندیشید و از نافرمانی من بترسید و به فرمان من باشید تا نعمت و رحمتم را برای

شما به حد کمال رسانم، باشد که طریق حق و صواب را یابید.»

آورده تمامی روایت‌ها در تفسیر آیه ۱۴۲، قریب الأفق است و به گفته علامه طباطبایی در «المیزان فی تفسیر القرآن»، قبل از نزول آیه ۱۴۲، پیامبر صلی الله علیه و آله رخ به جانب آسمان می‌کرد و در انتظار نزول وحی بود؛ زیرا دوست می‌داشت خداوند او را به قبله مخصوص اسلام افتخار دهد؛ نه این که به قبله گاه بیت المقدس رضا نداشت. (۱) یهودیان، مسلمانان را به خاطر متابعت ایشان از قبله یهود سرزنش و بر آنان تفاخر می‌کردند. این امر موجب حزن و تأثر محمد صلی الله علیه و آله شد؛ تا آنجا که در سیاهی شب، از خانه بیرون می‌آمد و سر به جانب آسمان، منتظر رفع سرزنش و تفاخر یهود بود.

از آیه فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ در می‌یابیم که نخست، فرمان تغییر قبله به محمد صلی الله علیه و آله خطاب گردید و سپس به مسلمانان تعمیم داده شد. این تعبیر، مؤید آن است که تغییر قبله در حالی تحقق یافت که پیامبر به

۱- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، جزء ۲، ص ۱۶، چاپ دارالفکر، چاپ ۱۹۵۷ م.

نماز ایستاده بود. پس چون او جهت را تغییر داد، مسلمانان به اقتدای او، رو به قبله جدید نمودند.

ب: تغییر قبله

بر اساس گفته ابن عبّاس و براء بن عازب و آورده ابن حبان، تغییر قبله در ماه هفدهم هجرت عملی گردید. انس بن مالک گفته است: «ده یا نوزده ماه پس از هجرت»، قتاده و ابن زید هم آن را در شانزدهمین ماه هجرت دانسته اند. ولی ابن ماجه و سدی گفته اند:

«هیجده ماه» و در روایتی دیگر از معاذبن جبل به «سیزده ماه پس از هجرت» تصریح شده است.

این گفته ها در کتاب های: صحیح امام بخاری و صحیح امام مسلم و سنن نسائی ثبت شده و همگی مؤید آن است که تغییر جهت قبله در اواخر سال اول، یا اوایل سال دوم هجری رخ داده است.

علی بن ابراهیم در سندی از جعفر بن محمد گفته است:

«تحوّلت القبلة إلى الكعبة بعدها ما صَلَّى النبيّ ثلاث عشر سنة إلى بيت المقدس و بعد مهاجرة إلى المدينة صَلَّى إلى بيت المقدس سبعة أشهر». (۱) و گفته اند که شاید کلمه «عشر» در «سبعة أشهر» افتاده باشد! بعضی از آورده های راویان امامیه، «۲ سال پس از هجرت» و «پس از بازگشت از نبرد بدر» را تصریح کرده اند. (۲) ولی نظریه مشهور از شیخ صدوق (۳) است که تاریخ تغییر قبله را نوزده ماه پس از

۱- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، پس از این که سیزده سال به طرف بیت المقدس نماز گزارد، قبله به سوی کعبه تغییر یافت و نیز پس از این که آن حضرت به مدینه مهاجرت کردند، به مدت هفت ماه به طرف بیت المقدس نماز به جای آوردند.» نک: مجمع البیان، ذیل آیه «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ» و بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۵۹ ذیل تحویل القبلة.

۲- شیخ طوسی، تهذیب.

۳- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۸۸

هجرت دانسته است.

واقدی معتقد است: «صرفت القبلة يوم الإثنين النصف من رجب على رأس سبعة عشر شهراً» و یعقوبی در تاریخ خود، پس از جمع بندی مستندات تاریخی، متمایل به رأی واقدی و ابن سعد می نویسد:

«وافترض الله عزّ و جلّ شهر رمضان و صرفت القبلة نحو المسجد الحرام فی شعبان بعد مقدمه بالمدينة بسنه و خمس أشهر و قیل بسنه و نصف». (۱) شرف الدین دمیاطی می نویسد:

تغییر جهت قبله در نیمه رجب بعد از پانزده ماه و نیم از هجرت بوده است. نووی در «سیرالروضه» به نقل از محمّد بن حبیب هاشمی می نگارد:

«آن روز سه شنبه نیمه شعبان سال دوم هجرت بود.»

مقریزی در «امتاع الأسماع» گفته است:

«و فی شعبان علی رأس سنه عشر شهراً علی رأس سبعة عشر حوّلت القبلة من بیت المقدس إلى الكعبة فكان أوّل شیء نسخ من الشریعه القبلة». (۲) و بیهقی از ابونعیم به نقل از سعید بن مسیب آورده است:

«پیامبر پس از آمدن به مدینه، هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزارد و سپس دو ماه پیش از جنگ بدر، قبله از بیت المقدس به کعبه برگشت». (۳)

۱- «خدای- عزّ و جلّ- ماه مبارک رمضان را بر بندگان خود واجب گردانید و پس از یک سال و پنج ماه و به روایتی پس از یک سال و نیم از نزول اجلال پیامبر به مدینه، در ماه شعبان، قبله به سوی مسجد الحرام تغییر یافت.» نک: ص ۴۰۱، ج ۱، ترجمه فارسی.

۲- «در ماه شعبان، آغاز دهمین ماه هجرت یا آغاز هفدهمین ماه، قبله از بیت المقدس به سوی کعبه تغییر یافت و بدین ترتیب نخستین چیزی که از شریعت اسلام منسوخ شده، قبله بوده است.»

۳- دلائل النبوه، ج ۱، قبله گردیدن کعبه، ترجمه فارسی، ص ۲۰۱

پ: مکان تغییر قبله

توجه کاوشگران به شناخت دقیق اولین مکانی که تغییر قبله در آن رعایت گردید، با مشکلات پژوهشی فراوانی روبرو است. روش پژوهشی مؤلف حقیق بر این روال قرار گرفت که اهم نظریات را طبقه بندی و حقیقت ممکن را از جمع بندی نهایی آن ها استخراج کند:

۱. مهم ترین اسناد، حدیثی است که یحیی به نقل از عثمان بن محمّد بن الأحنس، آن را اینگونه در دفاتر حدیث ثبت کرده است:

«زار رسول الله صلى الله عليه وآله امرأه و هي أمّ بشر بن البراء بن معرور من بنى سلمه فى بنى سلمه فصنعت له طعاماً. قالت أمّ بشر: فهم يأكلون من ذلك الطعام إلى أن سألوا رسول الله صلى الله عليه وآله عن الأرواح، فذكر حديثها فى أرواح المؤمنين و الكافرين. ثم قال: فجاءت الظهر فصلى رسول الله صلى الله عليه وآله بأصحابه ركعتين أمر أن يوجه إلى الكعبة فاستدار رسول الله صلى الله عليه وآله إلى الكعبة و استقبال الميزاب».^(۱) سند یاد شده را واقدی و ابن سعد در «الطبقات الكبرى» و یعقوبی آورده اند.^(۲) نیز از طریق محمّد بن حبيب هاشمی در المنتقى نقل شده است و زمخشری و مجلسی در بحار الأنوار به آن تصریح کرده اند.

اصل واقعه را علی بن ابراهیم، به نقل از امام جعفر بن محمد علیهما السلام مورد استناد قرار داده است. طبرسی نیز در مجمع البیان، ذیل آیه «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ» و مجلسی در

۱- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از زنی به نام امّ بشر بن براء بن معرور، از بنی سلمه، دیدن کردند. آن زن برای آن حضرت غذایی آماده کرد و گفت: «همچنانکه پیامبر و یارانش مشغول غذا خوردن بودند، از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ارواح پرسیدند. پس حدیث یاد شده را درباره ارواح مؤمنان و کافران بیان کرد سپس آن زن افزود: ظهر که فرا رسید پیامبر گرامی دو رکعت نماز با یارانش به جای آوردند، آنگاه به ایشان دستور داده شد رو به کعبه بایستند. پس، حضرت رسول به جانب کعبه چرخیدند و به سوی ناودان ایستادند.»

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۱، با ترجمه فارسی.

بحارالأنوار، باب تحویل القبله به این واقعه اشاره کرده است. نتیجه این مجموعه آرا، که به گفته امّ بشر منتهی می شود، پژوهندگان را به نظریه واقدی متمایل ساخته که مکان نخستین نماز پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تغییر قبله، مسجد طایفه بنوسلمه بوده است.

به نقل از جعفر بن محمد نقل شده است:

«چون وقت نماز ظهر فرا رسید، محمّد صلی الله علیه و آله در مسجد بنی سالم بود. دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود که جبرئیل او را متوجّه کعبه نمود.»

در این حدیث، طایفه «بنوسلمه» به صورت «بنوسالم» ضبط شده است؛ در حالی که: «بنوسالم» در شمال قریه قبا یا جنوب مدینه که محلّ مسجد جمعه است، سکونت داشتند و این منطقه با قول امّ بشر که خود از «بنوسلمه» بود، فاصله و جدایی زیادی دارد. از این رو، برای مؤلف حقیر شکی نیست که این اختلاف، به اشتباه استنساخ نسخ مربوط است.

۲. اسناد تاریخی بسیاری گویای آن است که به دو قبله نماز گزاردن مسلمانان در مسجدهای متعدّدی بوده است. به گفته «مجد» و آورده صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عمر، مسلمانان در مسجد قبا مشغول نماز بودند که یکی از اصحاب، خبر تغییر قبله را اعلام نمود و اهل قبا، نماز دیگر را رو به کعبه گزاردند.

مطری و رزین و ابن نجّار چنین اتّفاقی را در مسجد بنی حرام- واقع در قاع- یادآور شده اند. مسجد بنی حرام در جوار قبيله بنوسواد از بنوسلمه است. ابو اسحاق حربی آن را از جمله مساجد معتبر مدینه دانسته است. (۱) یحیی از رافع بن ضریح نقل کرده است:

«تحویل قبله در مسجدالنّبی هنگام نماز ظهر رخ داد.»

ابن ابی حاتم به نقل از نویله بنت اسلم، این ماجرا را در مسجد بنی حارثه دانسته و یا به مستندات دیگری در مسجد بنی عبدالأشهل ...

اولاً: نظریه مطری مبنی بر این که اولین نماز پیامبر پس از تغییر قبله در مسجد

بنی حرام بوده، مورد تأیید سمهودی نیست. زیرا وی صریحاً نظر می دهد که: مسجد قبلتین در «بنوسواد» از «بنوسلمه» واقع شده؛ نه در «بنوحرام».

ثانیاً: تمامی مساجدی که در دو سال نخست هجرت از منطقه قبا تا وادی عقیق و حرّه شرقی و غربی و وادی قنانه از منازل «بنوحارثه» و «بنومعاویه» و «بنوعبدالأشهل» در شمال شرقی و شرق مدینه و «بنوسالم» و «بنوسلمه» احداث و بنا شده بودند، قبله ای رو به سوی بیت المقدس داشته است و مسلماً تا خبر تغییر قبله در مدینه انتشار یافت، یا در حال نماز، قبله خود را گردانده اند؛ یا نماز ظهر را به سوی بیت المقدس خوانده و پس از شنیدن خبر تغییر قبله، عصر را به سوی کعبه خوانده اند. به این لحاظ می توان تمام مساجد مذکور را ذوقبلتین خواند؛ ولی آنچه مورد نظر پژوهندگان بوده، این است که مکان اولین نماز دو قبله ای محمد رسول الله صلی الله علیه و آله را بیابند. پژوهندگان اسلامی خصوصاً واقدی و ابن زباله، مسجد بنی سلمه را که تاکنون به مسجد قبلتین شهرت یافته، در این خصوص، مقدم بر دیگر مساجد مدینه دانسته اند.

ت: بنای مسجد قبلتین

مسجد قبلتین در حرّه الوبره (شمال غربی مدینه، یا در غرب مساجد دامنه کوه سلع) قرار دارد که فاصله آن تا مسجد النبی سه و نیم کیلومتر است. از وضعیت دیرینه بنای مسجد تا قرن هفتم هجری، مدارک صحیح و مشخصی در دست ندارم؛ ولی مسلم است که این مسجد دارای بنایی بوده است. ابن نجّار این مسجد را مورد توجه زائران مسلمان دانسته و از بنای مخروبه آن توصیفات آورده است. (۱) در سال ۸۹۳ ه. ق. شاهین الجمالی (شیخ الخدام مسجد النبی) آن را تجدید بنا کرد و سلطان سلیمان عثمانی در سال ۹۵۰ ه. ق. به ترمیم و بازسازی آن اهتمام ورزید.

در ۲۴ محرم سال ۱۳۱۸ ه. ق. رفعت پاشا (امیرالحاج مصری) به زیارت و مشاهده مسجد مزبور موفق شد و آن را در مرآت الحرمین، مسجدی مخروبه توصیف کرد که تنها

قسمتی از دیوار حیاطش به جای مانده بود. وی عکسی از این مسجد برداشت که به وضوح معلوم می‌سازد که بقایای آخرین ترمیم بنا در سال ۹۵۰ ه. ق. است.

(نک: پیکره ۱-۴)

بر اساس اظهار نظر کارشناسان مدینه، بنای مخروبه تا سال ۱۳۷۰ ه. ق. باقی مانده بود و به استثنای ترمیم غیر اصولی قسمتی از سقف و دیوارها، اقدامی در بنای آن صورت نپذیرفت؛ تا این که «ملک عبدالعزیز آل سعود» دستور داد آن را با طرحی نو احیا نمایند.

مؤلف حقیر در خلال سال‌های ۱۳۹۸-۱۳۹۲ ه. ق. ضمن زیارت، امکان مطالعه و بررسی بنای مسجد را پیدا کرد:

بنای مسجد از دو قسمت قبلی (جنوبی مسقف) و حیاط تشکیل شده است. طول آن ۹ متر، عرض آن ۴۱۲ و ارتفاع دیوار ۴۱۲ متر است.

در زاویه شمال شرقی حیاط مسجد، مناره‌ای زیبا بنا کرده‌اند. حیاط مسجد دارای دو در شمالی و غربی است و در غربی، منتهی الیه جاده‌ای است که زائران از آن سمت وارد می‌شوند.

در شبستان مسقف مسجد، محرابی به سوی کعبه احداث شده است و در سمت راست در ورودی دیوار شمالی شبستان، نشانی به عنوان محلّ محراب بیت المقدس گذارده شده که در اثر ساییده شدن توسط دست بازدید کنندگان، تیره رنگ شده است.

بر مدخل در ورودی- غربی، روی تابلویی که از طرف وزارت حج و اوقاف عربستان آویزان شده است، چنین نگاشته‌اند: «مسجد القبلتین أسس عام ۶۵۰ ه.»

این تاریخ به قبل از بازسازی شاهین جمالی در ۸۹۳ ه. ق. مربوط می‌باشد. در این صورت معلوم می‌گردد که شاهین جمالی بنای مسجد قبلتین را ترمیم کرده است؛ ولی خط خوردگی روی عدد ۶۵۰، نشان می‌دهد که بعد از نصب تابلوی مذکور، عده‌ای نسبت به تاریخ یادشده تردید داشته‌اند. شاید ۹۵۰ را اشتباهاً ۶۵۰ آورده‌اند.

مسجد قبلتین در شمال حره الوبره نزدیک دانشگاه اسلامی مدینه و در جهت شارع

«الجامعه الإسلامیه» شرق «وادی العقیق»، کنار «باغستان سید حمزه غوث» قرار دارد. و آن در شمال مسجد است. متأسفانه در سال های اقامت و سفرهای پژوهشی، این بوستان به صورت زمینی بزرگ که تنها در بعضی از جوانب آن درختان سبز شده ای به چشم می خورد، در آمده بود و دیگر شباهتی به یک بوستان یا به اصطلاح اهل آنجا: بستان نداشت. (پیکره های ۲- ۴؛ ۳-

فصل پنجم: مسجد سُقیا

الف: روستای سُقیا

سُقیا در لغت به معنای نوشیدن است و السَّقِیَا قریه ای است که به گفته یاقوت حموی (۱) از ساخته های اشراف قدیمی مدینه بوده و در ۹ میلی مدینه و به گفته خوارزمی در ۲۹ میلی مدینه واقع شده است.

فیروزآبادی به اظهار نظر ابوبکر بن موسی استناد کرده است که:

«السقیا بئر بالمدينة، منها كان يستقى لرسول الله، محمول على هذا، لأنَّ الفُرع من عمل المدينة». (۲) سپس موضع چاه را مورد شناسایی و اظهار نظر قرار داده، معلوم می سازد که:

«و أمّا البئر التي على باب المدينة بينها وبين ثبّيهالوداع على يسار السالك إلى ذی الخليفة و يظنّها أهل المدينة إنّما هي السقيا المذكور في الحديث فالظاهر أنّه وهمّ». (۳)

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۲۸

۲- «السقیا» چاهی است در مدینه که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از آن می نوشید. البته این گونه شایع شده است. زیرا آن، محلی از منطقه مدینه است.

۳- «و اما چاهی که نزدیک دروازه مدینه است و بین مدینه و ثبیه الوداع، در سمت چپ گذر ذی الحلیفه واقع شده و این که اهل مدینه تصور می کنند که همان سقیای یاد شده در حدیث است، به نظر می رسد که توهمی بیش نباشد.» المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۱۷۹

یاقوت حموی به نقل از عبدالعزیز بن اخضر، از یحیی بن ثابت و او از احمد بن حنبل به نقل از هشام بن عروه و در نهایت از عایشه روایت می کند که:

«محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله از چاه خانه های قریه السقیا که به چاه سقیا شهرت داشته، آب سرد می نوشید.» و در نگارش دیگر: «آب سرد طلب می کرد.»

و اصفهانی در دهه نخست قرن سوم هجری از «سقیا الجزل» و «سقیا یزید» و «سقیا غفار» از امّ البرک یاد کرده؛ ولی در بلادالعرب ذکری از این موارد نکرده است.

در منطقه السقیا به گفته مؤلف «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» که در خلال قرن دوم و سوم هجری به سر می برده است: نخسلتان هایی بوده که پس از پیامبر اسلام، آن ها را قطع کردند و سپس در سال ۴۸ ه. ق. مجدداً باغستان مذکور را احیا نمودند. در سال ۵۲ ه. ق. بار دیگر این باغستان در معرض نابودی قرار گرفت. و به همین سان در سال ۷۴ ه. ق. ...

در قرن نخست اسلامی، در کناره این منطقه، مزارع و نخسلتان های حسن بن زید قرار داشت و دارای سی چاه بوده و گفته اند که: دهانه چاه ها را با چوب بست هایی می پوشانیدند.

در زمان خلافت متوکل، پنجاه چاه دیگر در آن روستا حفر گردید که به گفته وی، آب همگی آن ها سرد است. با این همه، نمی توان باور داشت که توصیفات مؤلف المناسک با منطقه سقیای واقع در حره غربی مدینه مطابقت داشته باشد. به عقیده مؤلف حقیر، سقیای مورد نظر کتاب المناسک، همان منزلگاه بین «العرج» و «الأبواء» که به امّ البرک مشهور بوده است، می باشد و ارتباطی با موضوع مورد بحث ندارد.

به هر حال آنچه مسلم است، سقیا به عنوان محلی که در متن حدیث و تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، مورد توجه مورخان و مؤلفان اسلامی است.

حدیثی که اساس این توجه و نگرش شد، نیایشی است که محمّد صلی الله علیه و آله در باره مردم مدینه نمود و نخستین بار پس از هجرت، علاقه باطنی خود را به اهل آن

مجموعه های مدوّن حدیث، تواریخ و کتاب های سیره، انشای دعای مذکور را به روایات متواتر از طریق صحابه و تابعین، غالباً از لحاظ لفظ و معنی، هم افق نگاشته اند.

اهمّ این اسناد، سندی است که ترمذی آن را «حسنٌ صحیحٌ» خوانده و به سند معتبر از علی بن ابی طالب آورده است:

«عن علیّ علیه السلام: خرجنا مع رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - حَتَّى إِذَا كُنَّا بِحَرِّهِ السَّقِيَا الَّتِي كَانَتْ لِسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ائْتُونِي بِوَضْوَاءٍ. فَتَوَضَّأْتُ ثُمَّ قَامَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ عَبْدَكَ وَخَلِيلَكَ وَدَعَاكَ لِأَهْلِ مَكَّةَ بِالْبِرِّكَهْ وَأَنَا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ. أَدْعُوكَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ أَنْ تَبَارِكَ لَهُمْ فِي مُدَّهِمْ وَصَاعِهِمْ مِثْلِي مَا بَارَكَتْ لِأَهْلِ مَكَّةَ مَعَ الْبِرِّكَهْ بِرَكَّتَيْنِ». (۱) ابن شهبه و طبرانی به سلسله اسناد دیگر، روایتی نقل می کنند که معنأ و لفظاً تفاوتی با متن حدیث یاد شده ندارد. احمد بن حنبل از طریق روایانی دیگر، از ابوقتاده نقل می کند که این واقعه در «الحَرَّةَ عِنْدَ بَيْوتِ السَّقِيَا» بوده است و در دعای محمد صلی الله علیه و آله پس از «فِي صَاعِهِمْ وَ مُدَّهِمْ» می افزاید:

«... وَ ثَمَارِهِمْ. اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَمَا حَبَبْتَ إِلَيْنَا مَكَّةَ وَ اجْعَلْ مَا بَهَا مِنْ وِبَاءٍ بِخَمِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي حَرَّمْتُ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا لِمَا حَرَّمَتَ عَلَيَّ لِسَانِ»

۱- «از علی علیه السلام نقل شده است که: همراه با پیغمبر به حره السقیا که از آن سعد بن ابی وقاص بود خارج شدیم و رفتیم تا رسیدیم. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برایم آب وضو بیاورید. پس وضو ساخت و به طرف قبله ایستاد و گفت: پروردگارا! ابراهیم بنده و خلیل تو بود و در دعای خود از شما برای اهل مکه برکت خواست، من هم بنده و رسول تو هستم و از تو می خواهم که به ترازوی اهل مدینه برکت دهی، همانگونه که به اهل مکه برکت دادی و هر برکتی دو برکت همراه داشته باشد.»

إبراهيم الحرم». (۱) محمد بن عمر واقدی، توقف محمد صلی الله علیه و آله را در میان خانه های سقیا که در مسیر مدینه بدر قرار گرفته، مربوط به زمانی می داند که وی عازم نبرد بدر بوده است و به روایت ابن ابی ذئب به نقل از المقبری و او از عبدالله بن ابی قتاده به نقل از قتاده، پس از خروج از مدینه در میان خانه های السقیاء (/ بیوت السقیا) نمازی به جای آورد و آنگاه دعای مشهور را در حق شهروندان مدینه بر زبان جاری نمود. (۲) واقدی در این استناد تاریخی، به گفته سعد بن ابی وقاص باور آورده و این توقف را در روز یکشنبه دوازدهم رمضان بر سر راه بدر دانسته است؛ ولی سند تاریخی نماز گزاردن پیامبر را به قتاده نسبت داده است که از قول پدرش گفته بود: پیامبر نزدیک خانه های سقیا نماز خواند و برای مردم مدینه دعا فرمود. (۳) ابن زباله از عمر بن عبدالله دیناری و عمار بن حفص با تأکید نقل می کند:

«إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - عَرَضَ جِيشَ بَدْرٍ بِالسَّقِيَا وَصَلَّى فِي مَسْجِدِهَا وَدَعَا هُنَالِكَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ أَنْ يَبَارِكَ لَهُمْ».

بر این اساس و با توجه به دیگر متون و مراجع، به ویژه کتاب ۴۵ (الموطأ) امام مالک، تحت عنوان «الدعاء لأهل المدينة» می توان نتیجه گرفت که:

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در آغاز سفر پرمخاطره بدر، در سقیا (قریه سرسبز و خرمی که در غرب مدینه، در کناره حرّه غربی از حره الوبره واقع شده، وضو گرفت و در مسجد اهل آنجا نماز آورد و برای مردم مدینه دست نیایش بلند کرد. (۴)

۱- «... و میوه هایشان. خداوندا! دوستی مدینه را در دل های ما بیفکن، همانگونه که ما را دوستدار مکه نمودی و هر آنچه و با در آن است دور کرده و در خم قرارده. خداوندا! من میان دو منطقه آن را حرم کردم، همانگونه که با زبان ابراهیم، حرم حرام گردید.»

۲- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۱۶، ترجمه فارسی.

۳- «مغازی»، ج ۱، فصل بدرالقتال.

۴- فضائل مدینه در عقیده دینی اسلام.

ب: بنای مسجد سُقیا

بنای قدیمی مسجد، پس از ویرانی، نخستین بار در نیمه قرن نهم ه. ق. به همت و سعی نورالدین سمهودی شناسایی شد و پس از حفاری و اکتشاف، محراب آن نمایان گشت. سمهودی می نگارد:

از ظاهر آثار به دست آمده، چنین معلوم شد که مساحت مسجد سقیا، هفت ذرع در هفت ذرع بوده و با سنگ و گچ بنا شده بود. پس از کشف مکان مسجد و آثار اولیه، اهل مدینه به دیدن و زیارت آن شتافته، بنای مستحکمی جایگزین خرابه های آن نمودند.

سمهودی از المناسک ابو عبدالله اسدی، در قرن اول هجری، به نقل از متقدمین خود روایت کرده که مسجد سُقیا یکی از زیارتگاه های مردم مدینه بوده است. ابن شبه نیز در قرن سوم هجری در فصل «المواضع التي صَلَّى فيها النَّبِيُّ و مساجده» از کتاب أخبار المدینه، مکان یاد شده را با وصف «مَبْرُك» ذکر کرده و از آن یادها نموده است.

علی بن موسی به بنای مسجد سُقیا اشاره می کند و می گوید:

آن مسجد هم اکنون (سال ۱۳۰۳ ه. ق.) به قُبْهَاترُوس شهرت دارد. (۱) عبدالقدوس انصاری در «آثار المدینه المنوره»، وجه تسمیه این مکان را به قُبْهَاترُوس چنین دانسته است که در زمان عثمانی ها، عدّه ای از سران اعراب بادیه نشین چون به قطاع طریقی (راهزنی) دست زده بودند، اعدام و به دستور حکام عثمانی در آن مکان دفن گردیدند و از آن پس این مکان به قُبْهَاترُوس شهرت یافت.

مؤلف حقیر تلفظ بومی اهل محل را «قُبْهَاترُوس» شنید.

نایب الصّدر شیرازی آن گونه که در صفحه ۲۶۵ از سفرنامه اش (تحفہ الحرمین) آورده، روز ۲۱ محرم ۱۳۰۶ ه. ق. از طریق دروازه عبدالحمیه مدینه را وداع گفته و در آنجا به انتظار بازگشت به ایران دو روزی توقف کرده است. وی از بنایی به نام «قبه رأس» در مجاورت دروازه شهر یاد کرده و دیده است که به صورت زیارتگاهی مورد توجه

زائران است. نایب الصّدر بی آن که خود از موقعیت تاریخی - دینی «سقیّا» اطلاعی داشته باشد، تنها به شهرت عمومی این بنا اشاره کرده، می گوید:

«این ضعیف با جناب سید شریف ماندیم و ضمناً از قبه رأس الوهّابی جو یا شدم.

گفتند: چندین سال قبل شیخ وهّابی به عزم تصرّف نمودن مدینه مُشرّفه، با جمعی [این شهر را] محاصره نمودند. آثار چند گلوله [از این واقعه] در مسجد نبی باقی است. از مصر به حمایت رسیدند. شیخ وهّابی را به قتل در آوردند (/ رساندند) و محض یادداشت بر سر او مناره ای ساخته اند....»

عکاس پژوهنده (۱۹۳۱/۱۸۶۳ م.) که در روزهای افتتاح ایستگاه قطار مدینه توسط عثمانی ها در ۱۹۰۸ م. در این شهر به سر می برده، تصویری از مراسم گشایش این ایستگاه تهیه کرده که به خوبی موقعیت اراضی سقیّا را - که تا آن ایام بیابانی بایر بوده - نشان می دهد. در سمت چپ خطّ راه آهن، بنای مسجد سقیّا، به همان هیكلی که تاکنون (۱۳۹۸ ه. ق.) پا برجاست، جلوه گری می کند و روشن می سازد که قدمت آن بسیار پیش از ۱۹۰۰ م. بوده است.

برگزاری مراسم مذکور با حضور نظامیان، امیران و علمای مدینه، در محلی دور از مسجد سقیّا و عدم محوطه سازی اطراف بنا، به خوبی از متروک بودن مسجد، حکایتی تأسّف آور دارد. (۱) بتنونی از این مراسم یاد کرده، می گوید:

«هو الذی اضتحته الدوله العلیّه رسمياً باول قطار للمدعوین إلى هذا الاحتفال و صلی إلى المدینه المنوره فی ثالث شعبان سنه ۱۳۲۶ الموافق ۲۸ اغسطس سنه ۱۹۰۸»: «یوم الإحتفال بافتتاح السکة الحدیة الحجازیه بالمدینه المنوره فی ۲۵ شعبان بسنه ۱۳۲۶». (۲) در سال های اخیر، زمین های سقیّا از حالت مزرعه ای یا بایر خارج شده و برای محققان بسیار مشکل است که حدود تقریبی زمین های سعدبن ابی وقاص را تعیین کنند.

۱- نک: .: ۱۳۷/۱۳۶، ۱۹۷۶ Hamlyn [Robin Bidwell]. Travellers in Arabia.

۲- الرّحله الحجازیّه، صص ۵ و ۲ و ۲۳۳.

در جستجوی محلّ مسجد، با مشکلات فراوانی روبه رو شدم و رنج را به جان پذیرا گشتم؛ و ناامید از توفیق مشاهده، ترک تفحص نمودم؛ ولی در سال ۱۳۹۵ ه. ق. با استفاده از افاضات سید مصطفی عطار که در مدینه سرشناس بود و در سال های ۱۳۶۸ / ۱۳۶۱ ه. ق. شهردار این شهر بود، یافتن سقیا میسر شد.

بنای ساده و مخروبه مسجد نشان می دهد که از آثار عثمانی ها در مدینه است و هم اکنون تنها اسکلت بی در و پنجره ای از آن به جا مانده است که نه عبادتی در آن جریان دارد و نه دیدارکنندگانی را به خود می بیند.

ویژگی ساختمان مسجد سقیا این است که آن، گنبد سفیدرنگ مرتفعی است که در دو سمت شرقی - غربی آن، دو قبه کوچک قرار گرفته است.

جهت رفتن به مسجد باید از شارع المناخه عبور نمود و به شارع العنبریه و میدان العنبریه رسید. در این میدان که در سال های ۱۳۸۳ / ۱۳۸۴ ق. ساخته شده، با ایستگاه قطار قدیم مدینه - دمشق که در سال ۱۳۲۵ ه. ق. توسط عثمانی ها احداث شده و هم اکنون قسمتی از دیوار بلند آن به جای مانده است، روبه رو می شویم. این ایستگاه، مقابل مسجدی است که به سبک مسجد ایاصوفیا توسط عثمانی ها بنا شده است.

محل ایستگاه قطار قدیم مدینه هم اکنون به صورت ترمینال حمل و نقل زائران درآمده است که از چهار طرف به دیوارهایی محصور است. مسجد سقیا در ۴۰۰ متری غرب میدان عنبریه، داخل محوطه ترمینال و مجاور دیوار جنوبی مشرف به جاده مدینه - مکه - جده واقع شده است. پیکره های ۱- ۵؛ ۲- ۵؛ ۳- ۵

فصل ششم: مسجد فضیخ

الف: واژه فضیخ

«فضیخ» در لغت به معنای شراب انگور، عصیرالعنب و خمرالتمر است و مسجد فضیخ میان نخلستان ها و خرماستان «العوالی» در جنوب شرقی مدینه قرار دارد و منازل «بنو خطمه» در مشرق آن واقع است. از دیرینه تاریخی و علل نامگذاری آن، معانی مختلفی در کتاب های حدیث و اعلام آمده است. اهم آن ها را می توان به سه نظرگاه مختلف، طبقه بندی کرد و مورد توجه و بررسی قرار داد:

۱. گفته جابر بن عبدالله انصاری است که مورد استناد ابن شبه و ابن زباله قرار گرفته که گفت:

«حاصر النَّبِیِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - بنی نضیر، فضرِب قِبته قریباً من مسجد الفضیخ و کان یُصَلِّی فی موضع مسجد الفضیخ ستّ لیل.

فلما حرمت الخمر خرج الخبر إلى أبي أيوب في نفر من الأنصار و هم يشربون فيه فضيخاً، فحلّوا و كاء السقاء فهاقوه فيه فبذلك سمى مسجد الفضیخ» (۱)

۱- «پیامبر صلی الله علیه و آله بنی نضیر را محاصره و چادر خود را نزدیک مسجد الفضیخ به پا کرد و ۶ شبانه روز در محل مسجد الفضیخ نماز گزارد. هنگامی که نوشیدن خمر تحریم گردید، خبر به ابو ایوب، که در جمع انصار بود و در حالی که شراب انگور می نوشیدند، رسید. پس دهانه مشک ها را باز کرده و ریختند آنچه در آن بود و بدین علت مسجد به نام الفضیخ نامیده شد.»

۲. بیان: ابن عمر که مورد استناد احمد در مسند قرار گرفته، ضمن روایتی گفته است:

«إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يَعْنِي أَتَى بِفَضِيحٍ فِي الْفَضِيحِ فَشْرَبَهُ، فَلِذَلِكَ سَمِيَ مَسْجِدَ الْفَضِيحِ». (۱) و به عبارت ابو یَمْلَى: «أَتَى بِجَرِّ فَضِيحٍ نَيْشٌ وَ هُوَ فِي مَسْجِدِ الْفَضِيحِ فَشْرَبَهُ. فَلِذَلِكَ سَمِيَ مَسْجِدَ الْفَضِيحِ». (۲) ۳. سخن ابو عبدالله است که کلینی در فصل «الحج» فروع الکافی به نقل از محمد بن یحیی و او از احمد بن محمد به روایت از ابن فضال و او از مفضل بن صالح به نقل از لیث مرادی آورده است که گفت:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْمَسْجِدِ الْفَضِيحِ لِمَ سَمِيَ مَسْجِدَ الْفَضِيحِ؟ فَقَالَ: لَنَخْلٍ يَسْمَى الْفَضِيحَ فَلِذَلِكَ سَمِيَ مَسْجِدَ الْفَضِيحِ». (۳) البته در رابطه با دو نظرگاه نخست و با توجه به بیان مفسران در شأن نزول آیات مدنی تحریم خمر (۴) هیچ یک از مفسران صریحاً و باطمینان به موضوع میگساری بعضی از یاران محمد صلی الله علیه و آله در جنگ بنی نضیر (در سال ۴ ق.) اشاره نکرده یا نظریه نداده اند. با این همه، غالب مورخان و محققان با گفته و آورده یعقوبی در وقعه بنی النضیر هم قلم اند که:

«و فِي هَذِهِ الْغَزَاهِ شَرِبَ الْمُسْلِمُونَ الْفَضِيحَ فَسَكَّرُوا فَتَزَلَّتْ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ». (۵)

- ۱- «منظور پیامبر این است که آب انگور را در محل فضیخ برایش آوردند و آن را نوشید، پس مسجد فضیخ نامیده شد.»
- ۲- «در حالی که او در مسجد فضیخ بود، یک کوزه آب انگور برایش آوردند و آن را نوشید، پس مسجد فضیخ نامیده شد.»
- ۳- «از ابا عبدالله پرسیدم: چرا به آن مسجد فضیخ گفتند؟ پاسخ داد: نخل آنجا فضیخ نامیده می شود و بدین علت مسجد به نام فضیخ موسوم گردید.»
- ۴- بقره: ۲۱۶؛ نساء: ۴۶؛ مائده: ۹۲
- ۵- «و در این غزوه، مسلمانان فضیخ نوشیدند و مست شدند و پس دستور تحریم خمر نازل گردید.»

ولی بر خلاف بعضی از مستندات تاریخی، ماجرای این میگزاری مربوط به صحابه ای از زمره ابو ایوب انصاری نبوده است. به قول شیخ الطائفه ذیل تفسیر آیه و ابوالفتوح رازی و مجلسی به استناد «المنتقى»، ماجرا مربوط به میهمانی «عتبان بن مالک» با شرکت گروهی از مسلمانان؛ از آن جمله سعد و قاص یا میهمانی «عبدالرحمان بن عوف» بوده است. (۱) طبق تحلیل نهایی ابوالفتوح رازی «قول بعضی از مفسران و اصحاب ما آن است که شرب خمر، همیشه حرام بوده [است] و این اخبار را قبول نکنند.»

و اگر نظریه زین مراغی را در «تحقیق النصره بتلخیص دارالهجره» مدنظر آوریم، تحریم شراب، خمر و سکر اگر چه مربوط به سال ۴ ق. است؛ ولی سبب یقین ما به این که آیه تحریم در میانه روزهای محاصره «بنی نضیر» نازل شده، نمی شود.

بر این اساس، می توان از منابع مختلف حدیث و تاریخ، چنین نتیجه گرفت که مکان مسجد الفضیخ در طول روزهای غزوه بنی نضیر، اقامتگاه محمد صلی الله علیه و آله بوده و این که در آنجا به نماز ایستاده، قول مورد اتفاق همه محققان است و وجه تسمیه فضیخ نیز به هر اعتبار، مربوط به همین ایام می باشد.

کلینی در فروع کافی، (۲) مدارک متعددی مبنی بر متبرک بودن مکان «فضیخ» در عقیده دینی - و این که یادآور حضور محمد صلی الله علیه و آله است - خاطر نشان ساخته است. از ابو عبدالله، به نقل از ابوعلی اشعری، از محمد بن یحیی به روایت از سهل بن زیاد، از علی بن ابراهیم مؤکداً به زیارت و عبادت در آن مکان قلم زده اند.

ب: فضیخ، رد الشمس؟

در بعضی از آثار دینی، مسجد فضیخ با نام های دیگری چون مسجد الشمس، مسجد الشمسی و مسجد رد الشمس شناسانده شده است.

۱- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، جزء ۶، ص ۱۸۷ به نقل از ابن عباس، چاپ دارالفکر ۱۹۵۷ م.

۲- الحج، باب «اتیان المشاهده و قبور الشهداء».

سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» به گفته ابن شبه استاد کرده که او از عبدالعزیز بن عمران نقل کرده است:

«مسجد فضیخ به مسجد ردّ شمس مشهور است». آنگاه دو نظریه مختلف را علت نام گذاری مذکور می داند:

۱. نظریه مجد: چون مسجد فضیخ بر تپه ای بلند واقع شده است، طلوع خورشید به زیبایی خاصی در آن جلوه گری می کند.

۲. واقعه ای است که اسماء بنت عمیس آن را یاد کرده و عیاض در «الشفاء» و طحاوی در «مشکل الحدیث» گفته وی را مورد تأیید قرار داده اند:

«كان رأس النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - في حجر علي [عليه السلام] و هو يوحى الله فغربت الشمس و لم يكن علي صَلَّى العصر فقال النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - أ صليت يا علي؟ قال: لا. فقال: اللهم إنه كان في طاعتك و طاعه رسولك فأرُدُّد عليه الشمس. قالت أسماء فرأيتها غربت ثم رأيتها طلعت بعد ما غربت.» (۱) طحاوی (۲) می گوید: احمد بن صالح گفت: «برای دانشمندان دین پسندیده نیست که حدیث اسماء را حفظ نداشته باشند. این حدیث از نشانه های نبوت است.»

۱/ب: نقد حدیث اسماء

ابن حزم، ابن جوزی، ابن تیمیّه و ابن کثیر، حدیث اسماء را بی اعتبار و به اجماع ردّالشمس را باطل می دانند.

طحاوی (متوفای ۳۲۱ ه. ق.) در «مشکل الآثار» (ج ۲، ص ۱۱) گویندگان حدیث

۱- «سر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در دامن علی بود، و در این حال پیامبر در حالت وحی بود، در آن هنگام خورشید غروب کرد در حالی که علی نماز عصر را به جا نیاورده بود. پیامبر از علی پرسید: آیا نماز خوانده ای؟ پاسخ داد: خیر، پس پیامبر فرمود: پروردگارا! او در حالت اطاعت از تو و اطاعت از پیامبر تو بود، پس آفتاب را بازگردان. اسماء می گوید: دیدم که آفتاب غروب نمود و پس از آن دیدم که مجدداً «طلوع نمود...»

۲- مجلسی، بحار الأنوار.

اسماء را محلّ وثوق خوانده و آن را حدیثی متّصل دانسته است.

ماوردی در «اعلام النبوه» (ص ۷۹) و بیهقی در «دلائل النبوه» و ابن سبع در «شفاء الصدور» و سیوطی در «جمع الجوامع» (ج ۵، ص ۲۷۷) و «خصائص الکبری» (ج ۲، ص ۱۸۳) و «کشف اللبس فی حدیث ردّ الشمس»، واقعه را از نشانه های پیامبری شمرده اند.

حافظ قاضی مالک اندلسی (متوفای ۵۴۴ ه. ق.) در «الشفاء» حدیث را نقل می کند و به صحت آن اطمینان دارد و «ابوالمظفر یوسف قز اوغلی» (متوفای ۶۵۴ ق.) (۱) در التذکره به قضاوت پدر بزرگ خود، ایراد گرفته است. ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» (ج ۲، ص ۱۶۸) به ابن جوزی خرده گرفت که چرا حدیث اسماء بنت عمیس را رد کرده است و خود آن را از طریق اسماء، علی بن ابی طالب، حسین بن علی، ابوسعید و ابوهریره روایت کرده و به دفاع از رجال حدیث آن پرداخته است.

حافظ ابو عبدالله محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب (ص ۲۴۴-۲۳۷) حدیث اسماء را برای کسانی که به عالم غیب معتقدند، غیر قابل انکار می داند و به نظریه ابن جوزی و ابن تیمیّه اعتراض نموده است. حافظ شهاب الدین ابن حجر هیثمی (متوفای ۹۷۴ ق.) حدیث اسماء را یکی از جلوه های کرامت علی بن ابی طالب دانسته است. (۲) از سیره نویسان می توان نورالدین حلبی شافعی (متوفای ۱۰۴۴ ه. ق.) را نام برد که در السیره النبویه (ج ۱، ص ۴۱۳) حدیث اسماء را حدیثی متّصل خوانده است. سید احمد زینی دحلان در السیره النبویه، حاشیه حلبی، صریحاً گفته است: نظریه ابن جوزی فاقد اعتبار است.

شهاب الدین خفاجی حنفی (متوفای ۱۰۶۹ ه. ق.) از تعدّد طرق روایت، صدق صحتش را استنباط کرده است و ابو عبدالله زرقانی مالکی (متوفای ۱۱۲۲ ق.) می گوید:

«اگر اسناد حدیث را به ابن جوزی عرضه می داشتند، می پذیرفت که حدیث اسماء،

۱- سبط ابن جوزی.

۲- صواعق، ص ۷۶

اصلی استوار دارد.» (۱) کلینی حدیث اسماء را از جعفر بن محمد - ابو عبدالله، که خود از دو فرزند اسماء شنیده، چنین ثبت کرده است:

«عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَسْجِدَ الْفَضِيحِ فَقَالَ يَا عَمَّارُ تَرَى هَذِهِ الْوَهْدَةَ. قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: كَانَتْ امْرَأَةً جَعْفَرٍ الَّتِي خَلَفَ عَلَيْهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَاعِدَةً فِي هَذَا الْمَوْضِعِ وَمَعَهَا ابْنَاهَا مِنْ جَعْفَرٍ فَبَكَتُ فَقَالَ لَهَا ابْنَاهَا مَا يُبْكِيكِ يَا أُمَّهُ. قَالَتْ: بَكَيتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: لَهَا تَبْكِينَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَبْكِينَ لِأَبِينَا. قَالَتْ: لَيْسَ هَذَا هَكَذَا وَ لَكِنْ ذَكَرْتُ حَدِيثًا حَدَّثَنِي بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَأَبْكَانِي. قَالَا: وَ مَا هُوَ؟ قَالَتْ: كُنْتُ أَنَا وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ فَقَالَ لِي تَرَيْنَ هَذِهِ الْوَهْدَةَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَتَّى خَفَقَ حَتَّى غَطَّ وَ حَضَرَتْ صَلَاةُ الْعَصْرِ فَكَرِهْتُ أَنْ أُحَرِّكَ رَأْسَهُ عَنْ فِخْدِي فَأُكُونَ قَدْ آذَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَتَّى ذَهَبَ الْوَقْتُ وَ فَاتَتْ فَانْتَبَهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، صَلَّيْتَ؟ قُلْتُ: لِمَا. قَالَ: وَ لِمَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: كَرِهْتُ أَنْ أُؤْذِيكَ، قَالَ: فَقَامَ وَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَ مَدَّ يَدَيْهِ كِلْتَيْهِمَا وَ قَالَ: اللَّهُمَّ رُدِّ الشَّمْسَ إِلَيَّ وَفْتَهَا حَتَّى يُصِلَّ عَلَيَّ فَرَجَعَتِ الشَّمْسُ إِلَيَّ وَفَتِ الصَّلَاةُ حَتَّى صَلَّيْتُ الْعَصْرَ، ثُمَّ انْقَضَتْ انْقِضَاضَ الْكُؤُوبِ.» (۲)

۱- شرح المواهب، ج ۵، ص ۱۱۸-۱۱۳

۲- «گروهی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از موسی بن جعفر، از عمر بن سعید، از حسن بن صدیق، از عمار بن موسی روایت کرده اند که گفت: من و ابو عبدالله وارد مسجد الفضیح شدیم و او به من گفت: ای عمار، این گودال را می بینی؟ گفتم: بله، گفت: همسر جعفر، که او را امیر المؤمنین جا گذاشته بود، همراه دو پسرش در این موضع نشسته بود و گریه می کرد. دو پسرش به وی گفتند: مادر! چه چیزی باعث گریه تو شده است؟ پاسخ داد: برای امیر المؤمنین گریه می کنم. به وی گفتند: برای امیر المؤمنین گریه می کنی نه برای پدر ما؟ پاسخ داد: چنین نیست، لیکن حدیثی را به یاد آوردم که امیر المؤمنین در این موضع به من گفته بود و اکنون باعث گریه من شده. پرسیدند: آن حدیث چه بود و او گفت: من و امیر المؤمنین در این مسجد بودیم و او به من گفت: آیا این گودال را می بینی؟ پاسخ دادم: بله، گفتند: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا نشسته بودیم، پس پیامبر سر خود را در دامن من گذاشت. شب شد و به خواب رفت. در آن هنگام، وقت نماز عصر فرا رسید و من کراهِت داشتم که سر حضرت را از پایم بردارم. مبدا که آزاری به او رسانده باشم. پس زمان گذشت و وقت نماز سپری شد. پیامبر خدا متوجه گردید و گفت: ای علی، نماز خوانده ای؟ پاسخ دادم: خیر. پرسید: چرا؟ در جواب گفتم: ترسیدم که آزاری به تو رسد. پس پیامبر به پا خاست و روبرو روی قبله ایستاد و دست خود را دراز نموده، گفت: پروردگارا! آفتاب را بازگردان تا علی نماز بخواند. پس آفتاب به وقت نماز بازگشت تا این که من نماز عصر را به جا آوردم و در پی آن همانند رد شدن ستارگان گذشت.» فروع الکافی، ج ۴، ص ۵۶۱، الحج، باب إتيان المشاهد و قبور الشهداء.

شیخ مفید (مُتَوَفَّای ۴۱۳ ه. ق.) در امالی (ص ۵۵)، حدیث اسماء را از ابو عبد الله محمد بن عمران مرزبانی، به نقل از راوی از فاطمه بنت علی بن ابی طالب روایت کرده است.

۲/ب: مکان واقعه

منابع یاد شده گزارش روشن و دور از اختلافی از محلّ حادثه ارائه ننموده اند.

سمهودی و کلینی مسجد الفضیخ را به عنوان محلّ حادثه آورده اند؛ ولی طحاوی و قاضی وقوع آن را در «صهباء خیبر» دانسته اند و کتاب «خرائج» (۱) مکان واقعه را «حُنین» و ضمن روزهای نبرد حُنین دانسته است.

پ: بنای مسجد

با توجه به گفته جعفر بن محمد (۲) که فرمود:

۱- مجلسی، بحار الأنوار.

۲- فروع کافی، کتاب الحج، باب اتیان المشاهد و قبور الشهداء، ج ۴، ص ۵۶۰

«تمام آثار رسول تغییر کرده است؛ مگر مسجد قبا و مسجد فضیخ و مشربه امّ ابراهیم، معلوم می گردد که تاریخ بنای مسجد به قرن نخست اسلامی باز می گردد.»

احمدبن عبدالحمید عبّاسی در کتاب «عمده الأخبار فی مدینهالمختار» در سال ۱۰۳۵ ق. بنای مسجد را زیبا و آن را از نظر شکل، ظاهر و معماری، شبیه مسجد قبا توصیف کرده است.

مطری در «التعریف بما آنست الهجره من معالم دارالهجره» در قرن ۷ ق. در وصف مسجد می نویسد:

«بنای آن دارای شانزده ستون بوده که گذر زمان آن را فرسوده و مناره هایش را فرو ریخته است. سنگ های آن را نیز برای مصارف شخصی کنده و برده اند.»

در دهه نخست قرن ۷ ق. آثاری از مسجد به جای مانده بود و ابن نجّار در «اخبار مدینهالنّسول» به بنای سنگی آن تصریح مجملی نموده است.

طبق آنچه که از منابع موثّق بر می آید، اولین بار پس از پیامبر اسلام، عُمر بن عبدالعزیز، مسجد فضیخ را همزمان با تجدید بنای مسجد قبا بازسازی کرد.

سمهودی در نیمه قرن ۹ ق. مسجد فضیخ را مشاهده کرده و حضوراً آن را مورد بررسی قرار داده است. وی مساحت مسجد را از شام به قبله و از شرق به غرب ۱۱/۱۲۱ * ۱۱ دانسته است؛ ولی معلوم نمی سازد که بنای آن از آثار کیست؟

میرزا حسین فراهانی، ملک الکتاب ناصری در سال های ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ ه. ق.

مسجد فضیخ را دیده و آن را (در سفرنامه) چنین وصف کرده است:

«مسجدی است بی سقف، با بیست و هفت قدم طول و چهار قدم عرض و آن را در میان نخلستانی دانسته که ملک یکی از اشراف حسنی و شیعی بوده است.»

بنای فعلی (۱۳۹۶ ه. ق.) نسبتاً مخروبه است و مسلماً مربوط به دوران تسلط عثمانی ها بر سرزمین حجاز می باشد. در ذی الحجّه سال ۱۳۹۶ ق. و ۱۴ رجب سال

۱۳۹۷ ق. و روز جمعه سوم شعبان ۱۳۹۸ ق. توفیق زیارت و دیدار مسجد را داشتم. طول آن ۱۹ متر و عرض مسقف آن ۴ متر است و شبستان های آن دارای ۵ گنبد و یک محراب می باشد. متأسفانه حیاط مسجد خاکی و دیوارهای فرسوده اش با سنگ سیاه بنا گردیده است و با گچ، روی آن سفیدکاری کرده اند.

مسجد را در میان خرماستان «عوالی» دیدم که سه کیلومتر از شهر دور بود و در منطقه ای که اهل محل، آن را «بلاد حاجزه» می خوانند. این منطقه در مجاورت حزه شرقی جای گرفته و از طریق خیابان «العوالی» که در سال های ۱۳۸۱ - ۱۳۷۹ ق. احداث شده و خیابان «المطار» یا منتهی الیه تقاطع خیابان «ابوذر» با خیابان «درب الجنائز» می توان به آنجا راه یافت. پیکره های ۱- ۶ و ۲- ۶

فصل هفتم: مسجد مصلی

الف: نخستین نماز عید در اسلام

واقدی، ابن سعد، طبری، ابن اثیر، ابن کثیر، یعقوبی، مسعودی، ابن جوزی از زاد المعاد، به اسناد صحیح روایت می کنند: اولین نماز عیدی که محمد صلی الله علیه و آله در مدینه به جای آورد، نماز عید قربان بود.

این عبادت در محلّی برگزار شد که بعدها «المصلی» نام گرفت و گفته اند: تاریخ انجام آن، پس از غزوه بدر و بنی قینقاع بوده است.

در منابعی چند تقریباً اتفاق نظر کامل وجود دارد که پیامبر اسلام، نماز عید را در صحرا و فضای باز مناسب - که در آن ایام منطقه «مناخه» در غرب مسجد النبی بوده - به جای می آورده است. (۱) به گفته یحیی بن داود بن الفرات، هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله برای نماز، به محل مذکور (المصلی) رسید، فرمود:

«هذا مستمطرنا و مصلانا لأضحانا و فطرنا لا یضیق و لا ینقص منه شیء» (۲) و به

۱- بخش های صلاه العیدین، الصلاه، فی العیدین از جوامع حدیث: صحیح امام بخاری، کتاب ۱۳ و صحیح مسلم، کتاب ۸ و سنن ابوداود، کتاب ۲ و مسند احمد بن حنبل، جزء ۳ و دیگر منابع حدیث زیدی، اسماعیلی و امامیه.

۲- «این جا محلّ طلب باران ما برای عید قربان و عید فطر است که نه محیط آن تنگ و نه چیزی از آن کاسته می شود.»

ثبت انس بن مالک، که ابن شبه در اخبارالمدینه به آن استناد کرده، آمده است:

«هذا مجمعا و مستمطرنا و مدعانا لعیدنا و لفطرنا و أضحانا. فلا بینی فیه لینه و لا خیمه». (۱) مورخان از اولین مراسم برگزاری فریضه جماعت، توصیفات مختلفی به رشته تحریر درآورده اند و از آن جمله است آنچه که مشترک گفتارشان است: «محمد صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به مصلی، عصای عتره - هدیه نجاشی - را در دست داشت؛ یا پیشاپیش پیامبر حمل می کردند.»

پس از انجام فریضه، ایستاده، نه بر فراز منبر، طبق روایات «انس بن مالک» و «ابوسعید خدری»، خطبه می خواند (۲) و گوسفندی را قربانی می کرد. (۳)

ب: نخستین مکان نماز عید

امام شافعی در الأم و امام بخاری در صحیح، (۴) به مستندات اشاره می کنند که در شناخت محل المصلی کمک شایانی است:

دو راه از مسجد نبی تا مکان برگزاری نماز عید وجود داشته است؛ راه باریک که به «بنی زریق» شهرت داشت و طریق فراختر که آن را «درب السویق» می خواندند.

این دو مسیر در غربی مسجد و بین مناخه و مسجد پیامبر بوده است.

حافظ شیخ الإسلام می گوید:

۱- «این، محل جمع شدن ما و محل طلب باران ما و دعوت کننده عید ما برای عید فطر و عید قربان است، نه در آن سنگی بنا گذاشته می شود و نه چادری برپا می گردد.»

۲- «امام بخاری، صحیح، ج ۲، ص ۱۱۶؛ امام مسلم، صحیح، ج ۱، ص ۳۲۵؛ ابوداود، سنن، ج ۱، ص ۱۷۸؛ نسائی، سنن، ج ۳، ص ۱۸۴؛ بیهقی، سنن الکبری، ج ۳، ص ۲۹۶، به نقل از عبدالله بن عمر، ابوسعید، عبدالله بن سائب، جابر بن عبدالله و براء بن عازب.

۳- نیز نک: ابن قیم جوزی، زادالمعاد، ج ۱، ص ۱۲۱

۴- کتاب ۱۳، الخروج الی المصلی بغیر منبر

«وإنما اختص كثير بن الصلت ببناء المنبر بالمصلّى لأنّ داره كانت مجاوره المصلّى». (۱) یعنی مصلی در سمت شمالی و مجاور خانه «کثیر بن الصلت تابعی» قرار داشته که با توجه به حدیث ابن عباس مسلم خواهد بود:

«أتى يوم العيد إلى العلم الذي عند دار كثير بن الصلت على سبيل التقريب للسامع و الاقدار كثير بن الصلت محدّثه بعد النّبى». (۲) امروزه این مکان در سمت جنوبی «باب الشّامی» بنایی آشکار دارد و موقعیت آن بدون هیچ تردیدی، تاریخی شناسانده شده است.

قدمت بنای مسجد مصلی، به گفته ابن شبه، به نقل از «ابوغسان الکنانی» که یکی از یاران امام مالک بن انس بوده، مربوط به قرن سوم هجری قمری است. و مسلم بود که پیامبر می خواست آن مکان، زمینی مسطح و در فضای باز باشد. در آن ایام «مناخه» (نزدیکترین زمین ها به مسجد بزرگ) دارای این ویژگی بود؛ خصوصیتی که بعدها به صورت یک سنت دینی مورد توجه مسلمانان قرار گرفت؛ اگر چه بعدها دستخوش تفسیرها و برداشت های فقهی گردید که خروج نبی به صحرا:

«لأنّه أبلغ فی التواضع و أوسع للناس»

«لأنّ المقصود فی الخروج إلى الصحرا تكثير النّاس و ذلك يحصل فی الجوامع و إنّما كانوا يخرجون إلى الصحراء لعدم تعدّد الجوامع بخلاف هذا الزمان». (۳)

۱- «همانا کثیر بن صلت، منبر را در مصلی اختصاص داد؛ چونکه منزل وی در مجاورت مصلی بود.»

۲- «روز عید به طرف پرچمی که نزدیک خانه کثیر بن صلت بود آمد، به منظور نزدیک تر کردن به شنونده و مقدرتر آن است که محدث نامبرده پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کثیر بن صلت است.»

۳- «به علت آن که بیرون رفتن به صحرا در نماز عیدین در تواضع و فروتنی رساتر و برای مردم وسیع تر است، چون هدف از رهسپار شدن مردم به صحرا فزونی آن هاست و این حاصل می شود در مسجدهای جامع. در حالی که در آن زمان، بر خلاف الآن، مسجدهای جامع متعدد نبود.» نک: فتح الباری بشرح صحیح البخاری، جزء ۷، صص ۳۷-۳۵، بدرالدین عینی متوفای ۸۵۵ ه. ق.»

سنت دیگری که دستخوش تغییرات زمانه گشت، خطبه نماز بود که پیامبر آن را بعد از نماز و بر منبر نمی خواند و بعدها خطبه بر منبر خوانده شد؛ آن هم قبل از نماز:

حافظ ابن حجر عسقلانی نخستین تغییر دهنده این دو سنت را عثمان بن عفان دانسته است. (۱) گفته اند:

«أول خطب الناس في المصلی علی منبر، عثمان بن عفان» و:

«أول من خطب قبل الصلاة عثمان». (۲) و گفته اند: مروان، امیر وقت مدینه نیز چنین کرد (۳) و چون گفتند که، چرا مروان سنت را رعایت ننمود؟ سمهودی در «الوفاء بما يجب لحضرة المصطفى» به نقل از عبدالرزاق و او از ابن جریح، از زهری، چنین جواب محققان را نوشت که چون: «أول من أحدث الخطبة قبل الصلاة في العيدین معاویه!» (۴) و عیاض بی پرده تر سخن گفته است:

«چون مروان عامل معاویه در مدینه بود!»

پ: مصلی، غمامه؟

مورخان و مفسران و شارحان حدیث، مسجد مصلی را مسجد غمامه نیز خوانده اند و آن به اعتبار وقوع حادثه ای بوده که تفصیل آن را از منابع حدیث و سنت چنین می خوانیم:

۱. امام بخاری در صحیح، (۵) به نقل از عبدالله بن محمد و او از سفیان، به روایت از

۱- فتح الباری، بشرح صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۲۶۱

۲- به نقل از ابن شبه، ابن المنذر، حسن بصری: نیل الأوطار شوکانی، ج ۳، ص ۳۶۲؛ الأوائل سیوطی و تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۱؛ محاضره الاوائل سکتواری، ص ۱۴۵

۳- ابن حزم، المحلی، ج ۵، ص ۸۶؛ بدایع الضیاف، ملک العلماء.

۴- «اولین کسی که خطبه پیش از نماز را در دو عید مرسوم کرد معاویه بود.»

۵- کتاب الوتر، ابواب الإستسقاء، حدیث ۶۸، باب الإستسقاء فی المصلی.

عبدالله بن ابی بکر و او از عباد بن تمیم از عمویش نقل می کند که گفت:

«خرج النَّبِيِّ إِلَى الْمَصَلِيِّ. سَتَسْقَى وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَقَلَّبَ رِجْلَهُ». (۱) در حدیث ۶۵ می خوانیم:

«خرج النَّبِيُّ يَسْتَسْقَى فَتَوَجَّهَ إِلَى الْقِبْلَةِ يَدْعُو وَحَوْلَ رِجْلِهِ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ جَهْرًا فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ». (۲) در حدیث ۶۹ به نقل از عبدالله بن زید انصاری می خوانیم:

«إِنَّ النَّبِيَّ خَرَجَ إِلَى الْمَصَلِيِّ يَصَلِّي وَإِنَّهُ لَمَّا دَعَا أَوْ أَرَادَ أَنْ يَدْعُوا اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَحَوْلَ رِجْلِهِ». (۳) ۲. متقی هندی در «کنز العمال»، (۴) به استناد منابع حدیث، به روایت از کنانه می گوید:

«قال أرسلني أمير من الأمراء إلى ابن عباس أسأله عن الإستسقاء فقال ابن عباس خرج النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - متواضعاً متبذلاً متخشعاً متضرعاً مترسلاً فصلَّى ركعتين كما يصلَّى في العيد». (۵)

۱- «پیامبر به سوی مصلی رهسپار گردید و طلب باران نمود و رو به قبله ایستاده، دو رکعت نماز گزارد، و ردای خود را وارونه کرد.»

۲- «پیامبر جهت استسقا خارج شد و روی به قبله ایستاده، دعا نمود و ردای خود را وارونه نمود و دو رکعت نماز به جای آورد و در آن دو رکعت آیات را با صدای بلند قرائت کرد.»

۳- «پیامبر جهت نماز خارج شده، رهسپار مصلی گردید. هنگامی که دعا کرد و یا می خواست دعا کند، روی به قبله می ایستاد و ردای خود را وارونه می کرد.»

۴- ج ۸، ص ۲۸۰، صلاه الإستسقاء.

۵- «گوید یکی از امیران مرا نزد ابن عباس فرستاد تا از او درباره استسقا بپرسم. ابن عباس گفت: پیامبر در حالت خضوع، فروتنی، تضرع، دامن افشاندن و با فراخ خارج می گردید و دو رکعت نماز می گزارد؛ همانگونه که در عید نماز به جای می آورد...»

و به نقل از عبدالله بن زید المازنی روایت شده است:

«إِنَّه رأى النَّبىَّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يوم خرج يستسقى فحوّل إلى النَّاسِ ظهره يدعو و استقبل القبلة ثمَّ حوّل رداءه ثمَّ صَلَّى ركعتين و قرأ فيهما و جهر». (۱) در بعض منابع حدیث، محلّ استسقای دیگری را نزدیک مکانی دانسته است که بعدها به «احجارالزیت» مشهور گردید:

«عن أبى اللحم قال: رأيت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - عند أحجار الزيت يستسقى مقنعاً بكفيه يدعو. قال...». (۲) این مکان نزدیک «الزوراء» مقبره «نفس الزکیه» و مشهد «مالک بن سنان» می باشد که همگی آن ها نزدیک بازار مدینه؛ یعنی مناخه امروزی یا صحرای محلّ نماز عید پیامبر اسلام است. (۳) بر این اساس معلوم می گردد که مناخه (۴) از «ثیهالوداع» آغاز می شده و تا محلّه های مصلی و الجدیده و الحجازیه و المراکشیه امتداد داشته و این امتداد شامل صحرائی می شده است که مقبره نفس زکیه و بنای یادبود احجاز زیت و مسجد فعلی مصلی را نیز شامل می گشته است. لذا به عقیده مؤلف حقیر، بین محلّ استسقی و مکان برگزاری نماز عید پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله ای نمی توان در نظر گرفت.

- ۱- «او پیغمبر را مشاهده نمود؛ روزی که جهت استسقا بیرون رفته بود. پس به مردم پشت کرده، به دعا پرداخت و رو به قبله ایستاد، سپس ردای خود را روی شانه انداخت و دو رکعت نماز به جا آورد و آیه های نماز را با صدای بلند تلاوت می کرد.»
- ۲- «از ابو لحم روایت است که گفت: پیامبر را کنار احجار الزیت دیدم که استسقا می کرد، در حالی که صورت را با دو دست پوشانده بود و دعا می خواند، گفت: ...» نک: کنز العمال، متقی هندی، ج ۸، ص ۲۸۰. ابوداود، صحیح ترمذی، مستدرک حاکم، صحیح ابن حبان به نقل از: عمیر مولی ابی اللحم.
- ۳- مباحث در باره «احجاز زیت» و «مشهد مالک بن سنان».
- ۴- جمع مناخات / مبرک الإبل.

اکنون می بایست بررسی کرد، که چه رابطه ای بین غمامه با استسقی و مصلی وجود داشته است؟

غمامه در لغت به معنای سحابه (۱) است. این واژه در متن حدیثی از انس بن مالک آمده است؛ بدین معنا که در استسقای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پس از دعای آن حضرت، لکه ابری در آسمان مدینه پدیدار گردید و سپس باران باریدن گرفت.

امام بخاری در کتاب «صحیح» (۲) حدیث انس را چنین آورده است:

«عن أنس بن مالك أن رجلاً دخل المسجد يوم جمعه من باب كان نحو دار القضاء و رسول الله قائمٌ يخطب. فاستقبل رسول الله قائماً ثم قال: يا رسول الله هلكت الأموال و انقطعت السبل فادع الله يغيثنا فرفع رسول الله يديه ثم قال اللهم اغثنا، اللهم اغثنا، اللهم اغثنا. قال أنس و لا- والله ما نرى في السماء من سحاب و الاقرعه؟؟؟ و ما بيننا و بين سلع من بيت و لا دار قال فطلعت من ورائه سحابه مثل النرس فلما توسطت السماء انتشرت ثم أمطرت فلا و الله ما رأينا الشمس ستاً ثم دخل رجلٌ من ذلك الباب في الجمعة و رسول الله يخطب فاستقبله قائماً فقال: يا رسول الله هلكت الأموال و انقطعت السبل فادع الله يمسكها عني قال فرفع رسول الله يديه ثم قال: اللهم حو إلينا و لا علينا اللهم على الآكام و الطراب و بطون الأودية و منابت الشجر قال: فأطعت و خرجنا نمشي في الشمس قال: شريكك سألت أنس بن مالك أ هو الرجل الأول؟ فقال: ما أدري». (۳)

۱- نک: لکه ابر.

۲- صحیح، استسقاء، دعوات، حج، ادب. و نیز نک: فصول استسقا. و همچنین: ابن ماجه، سنن، اقامه، استسقاء. و: دارمی، صحیح، استسقاء. و: نسائی، سنن، استسقاء. و: احمد بن حنبل در مسند، ج ۴، ص ۲۳۵، ۲۳۶

۳- «از انس بن مالک نقل است که مردی روز جمعه از درِ روبه روی دار القضا وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر ایستاده بود و خطبه می خواند. پس رو به رسول الله ایستاده، گفت: یا رسول الله، اموال از میان رفت و راه ها بسته شد، پس از خداوند بخواه ما را نجات دهد. رسول الله دستان خود را بلند کرد و گفت: پروردگار ما! ما را یاری ده. خداوند! ما را یاری ده. خداوند! ما را یاری ده. انس گفت: به خدا سوگند که حتی پاره ای ابر در آسمان نمی بینم و بین ما و کوه سلع، خانه و منزل دیده نمی شود. گفت: پس آنگاه ابری انبوه از پشت وی ظاهر شد و هنگامی که به وسط آسمان رسید پراکنده شد. آنگاه باریدن گرفت. به خدا سوگند تا ۶ روز خورشید را ندیدم. سپس مردی از همان در، در روز جمعه، در حالی وارد مسجد شد که رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه می خواند روبه روی او ایستاد و گفت: یا رسول الله، اموال از میان رفت و راه ما بسته شد. پس، از خدا بخواه که این محنت را از ما دور گرداند. گفت: پس رسول الله دست ها را بالا برد و گفت: خداوند! بر احوال ما و نه علیه ما بر دشت و هامون و میان درّه ها و باغ ها. گفت: پس اطاعت کردیم و بیرون آمدیم و در آفتاب قدم زدیم. شریک گفت: از انس بن مالک پرسیدم: آیا او همان مرد اول است؟ پس گفت: نمی دانم...».

حدیث یادشده، گویای استسقای است که پیامبر دعای آن را در مسجد خود بیان داشته، نه در صحرا. و این نشانه آن است که استسقاهاى متعددی در میان بوده است؛ یکی روز جمعه هنگام قرائت خطبه. دوم در مصلی. سوم هنگام نشستن بر منبر. چهارم هنگام نشستن در مسجد. پنجم نزد احجار زیت در نزدیکی های الزوراء. ششم در یکی از غزوات (۱) ولی پدیدار شدن لکه ابر بر فراز صحرا که همان فاصله بین کوه سلع و مسجد می باشد، رخ داده است. در حدیث ابن عمر می خوانیم:

چون باران ببارید، پیامبر تبسمی کرد و گفت:

«لله درّ ابي طالب لو كان حياً قرّت عيناه من الذي نيشدنا قوله؟»

علی بن ابی طالب به پا خاست و گفت: «یا رسول الله کأنک أردت:

وايضا يستقى الغمام بوجهه ثمال التيامي عصمه للأرامل»

(۲) پیامبر فرمود: «آری منظورم همین شعرها بود.» (۳)

۱- ابو عبد الله بن قیّم جوزی، زادالمعاد فی هدی خیر العباد، ج ۱، صص ۱۲۸-۱۲۶

۲- «خدا به ابوطالب جزای خیر دهد، اگر زنده بود خوشحال می شد. آن کیست که گفته او را برای ما بازگو نماید؟ علی ابن ابی طالب به پاخاست و گفت: یا رسول الله مثل این است که بخواهی بگویی...»

۳- امام بخاری، صحیح، ابواب الإستسقاء، حدیث ۵۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۸، صص ۲۸۲ و ۲۸۳، حدیث ۱۹۳۵

به هر حال کلمه «غمامه» در بعضی روایات جایگزین لغت «سحابه» در حدیث انس بن مالک شده است. یا به استناد شعر ابوطالب و یا چون پس از دعای استسقا، لکه ابری در آسمان صاف مدینه پدیدار شده است. مکان استسقی و مصلی را غمامه نیز خوانده اند و این نامی است که در کتاب های قدما از آن نشانی نیست و معلوم می گردد که شهرت و عمومیت آن جدید است.

ت: بنای مسجد مصلی

سمهودی در «الوفاء بما يجب لحضرة المصطفى» (۱) نظر می دهد که بنای مسجد مصلی (/ غمامه) مربوط به دوران عمر بن عبدالعزیز در خلال سال های ۹۱ تا ۹۳ ه. ق. است.

عزالدین شیخ حرم نبوی در سال ۷۶۰ ه. ق. و مقارن با عهد ناصر حسن بن قلاوون صالحی، مسجد را تعمیر و مرمت کرد. در سال ۸۶۱ ه. ق. امیر بردیک معمار از فرمانروایان اشرف سیف الدین اینال (متوفای ۸۶۵ ه. ق.) از «ممالیک برجی مصر» بار دیگر آن را بازسازی نمود.

در قرن سیزده، و بنا به متن کتیبه چوبی موجود در دیوار قبلی مسجد؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ...» «اللَّهُمَّ شَفِّعِ النَّبِيَّ فِي مَجْدِهِ السُّلْطَانِ عَبْدِ الْمَجِيدِ خَانَ عَزْلَغْرَهْ؟؟؟» سلطان وقت عثمانی آن را بساخت. تا این که در قرن ۱۴ ه. ق.

بنای مسجد به دست سلطان عبدالحمید ثانی دوباره سازی گردید که تا کنون پابرجاست.

در سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ ه. ق. توفیق مشاهده مسجد مصلی را یافتم. این مسجد نزد اهل مدینه، بیشتر به «غمامه» شهرت دارد و علی بن موسی در «وصف المدینه المنوره»، (۲) به همین نام از آن یاد کرده است. اولاً: آن را در قسمت باب مصری دانسته که زمین حد فاصله بین آن تا مسجد مصلی، خاکی بوده است، (ص ۸). ثانیاً در بیان اهمیت آن، به این گفته بسنده می کند که در مدینه نماز جمعه تنها در سه مسجد نبی، قبا و غمامه

۱- رسائل فی تاریخ المدینه، ص ۱۷۷

۲- همان، ص ۴۲

اقامه می شده است، (ص ۴۱).

بنای مسجد ۲۶ متر طول، ۱۳ متر عرض و ۱۲ متر ارتفاع دارد. دیوارهای ساخته شده از سنگ های ضخیم سیاه، حدود ۱/۵ متر ضخامت دارد. دارای محرابی سنگی و مناره ای بلند در رکن شمال غربی مسجد است. مسجد، گنبدی بزرگ دارد که در دو سوی شرقی- غربی و موازی آن در سمت شامی، پنج گنبد کوچک از آثار عثمانی ها آن را احاطه کرده اند. نک: پیکره های

۱-۷ و ۲-۷

فصل هشتم: مسجد ذباب

الف: کوه ذباب

یاقوت حموی در «معجم البلدان» ذباب را نام کوهی در مدینه می‌داند و به گفته عمرانی، نام پرنده‌ای است که به ضبط حازمی، «ذباب» تلفظ می‌شود.

ابن اثیر در التّهایه، ذیل مادّه ذباب، به نقل از هروی می‌گوید:

ذباب به معنای شوم و یا قسمت بُرنده شمشیر می‌باشد.

و از ابن موسی به متن حدیثی اشاره می‌کند که به استناد آن، «ذباب» به معنای زنبور عسل نیز آمده است. به هر حال «ابن اثیر» در این که ذباب نام کوهی کوچک در مدینه است، تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

فیروزآبادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص ۱۴۶)، هم عقیده با دیگر مورّخان، ذباب را در تلفظ چون غراب و کتاب دانسته، صریحاً می‌نگارد: «جبلٌ بالمدينة».

مقدم بر همه مجامع لغت، کتاب: بلادالعرب، اثر حسن بن عبدالله اصفهانی است که در دهه نخست قرن سوم هجری نگاشته شده است. اصفهانی چون از کوه‌های مدینه یاد می‌کند، در صفحه ۳۵ می‌نویسد:

«أحد و عیّز و الجماء و ذُباب بالمدينة و قربها».

و البکری موقعیت جغرافیایی آن را دقیق‌تر بر ما می‌شناساند که: «ذُباب ... أسفل من

ثبته المدینه». (۱) این کوه کوچک در شمال مدینه، حدّ فاصل مدینه و کوه احد، در مشرق کوه سلع واقع شده است و نباید آن را با دیگر ارتفاعاتی که به نام ذباب در سرزمین نجد و حجاز وجود دارد و همدانی در «صفه جزیره العرب» به آن ها اشاره کرده، اشتباه نمود.

ابن زباله و ابن شبه از عبدالرحمان الأعرج روایت می کنند که رسول اسلام بر فراز کوه ذباب نماز به جای آورد و در سندی دیگر از ربیع بن عبدالرحمان بن ابی سعید خدری گفته شده است:

در روزهای سخت قبل از نبرد خندق، بر کوه ذباب، قُبّه ای (/ چادری) بر افراشته بودند تا محمّد صلی الله علیه و آله بر امر تقسیم نیروها و کندن خندق ها نظارت کند ... و شاید این اشاره، بعضی از محققان بزرگ اخبار مدینه؛ از جمله مطری را به اشتباه انداخته است که مسجد فتح را در دامنه کوه سلع، همان مسجد ذباب تصوّر کنند؛ در حالی که دو کوه سلع و ذباب، اگر چه در غزوه خندق، دو مرکز مهمّ تجمّع مسلمانان بوده و هر دو به اعتباری در شمال غربی ثنیالوداع و در مسیر خندق است؛ ولی بنا به پژوهش سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» و مستندات تاریخی، که مورد مراجعه مؤلف حقیر بوده، «ذباب» در مسیر شامی مدینه و در ناحیه شمالی ثنیالوداع و مسجد فتح در دامنه شرقی کوه سلع قرار دارد.

البته به عقیده مؤلف حقیر، ممکن است نام ذباب بعدها به علّتی به کوه کوچک مذکور اطلاق شده باشد. در روایت ابو غسان می خوانیم: ذباب مردی بود از اهالی یمن و نماینده مروان، که چون اختلافی بین او و یکی از انصار روی داد، ذباب مرد انصاری را تا مدینه تعقیب کرد و در مدینه او را به قتل رسانید. مروان پس از خبردار شدن، دستور داد او را بکشند و بر بالای کوه مذکور آویزان کنند.

ابن شبه به نقل از ابو غسان روایت می کند که ملوک کشته شده را بر فراز کوه ذباب

۱- نک: «معجم ما استعجم»، جزء ۲، ص ۶۰۹، چاپ مصطفی اسقا، قاهره، لجنه تألیف و الترجمة و النشر، ۱۹۴۷ م.

آویزان می کردند؛ تا این که هشام بن عروه به زیاد بن عبیدالله حارثی گفت:

«یا عجباً یصلّبون علی مضرب قبه رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم -...» (۱) ولی در مأخذی دیگر:

عایشه به نقل از حارث بن عبدالرحمان، به مروان بن حکم، که کشته ذباب را بر فراز کوه آویزان کرد، گفت:

«موقف صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - واتخذته مصلباً» (۲)

ب: بنای مسجد ذباب

آنچه مسلم است، چه به اعتبار قبه گاه محمد صلی الله علیه و آله در روزهای خندق و چه به مناسبت محلّ نماز محمد صلی الله علیه و آله، ذباب مورد احترام زائران و توجه محققان اسلامی است. این احترام و توجه موجب گردید از قرن ها پیش، بر فراز کوه، مسجدی بنا نهادند که یادآور روزهای حیات پیامبر صلی الله علیه و آله گشت.

این بنا، به گفته مؤلف «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۹۵)، غیر از مسجدی است که به نام فتح بر بلندی های دامنه کوه سلع قرار دارد و موجب اشتباه بعضی از پژوهندگان شده است؛ زیرا به گفته ایشان، پیامبر: «صَلَّى عَلِي ذَبَابِ جَبَلِ الْمَدِينَةِ»؛ (۳) در صورتی که: «و جلس في مسجد الفتح و دعا فيه» (۴) ابو عبدالله اسدی در «الأماكن التي تزار في المدينة الشريفة» می نویسد: به زیارت

۱- «شگفتا که به صلیب می کشانند در محل بارگاهی که پیامبر در آنجا نماز می گزارد...»

۲- «جایگاهی که رسول الله بر آن نماز گزارد، آن را قتلگاه قرار داده اند.»

۳- «بر کوه ذباب نماز به جای آورد و آن کوهی در مدینه است.»

۴- مسجد فتح، میدان نبرد خندق، همین کتاب.

مسجد ذباب نائل شده است. زین مراغی در ۸۰۰ ه. ق. آن را مخروبه یافته، بعدها در سال ۸۴۵ ه. ق. به همت «امیر جانبک نیروزی» بنای آن احیا شده است.

در بعضی از اوراق و نوشته های تاریخی، اشاره شده است که مسجد ذباب را «الرایه» خوانده اند.

مسجد الرایه (/ پرچم) بی تردید، همان مسجد ذباب است و شاید به اعتبار واقعه ای باشد که واقعی آن را در «الحزّه» بیان کرده است. واقعی می نویسد:

«وقتی سپاهان مدینه برای جنگ حزّه بالای خندق صف بسته بودند، یزیدبن هرمز امیر موالی روی کوه ذباب پرچم مدنی ها را به اهتزاز در آورده بود.»

علی بن موسی در رساله «وصف المدینه المنوره» که نسخه خطی آن به شماره ۱۶۴۴/۳۱۶۹۰ در دارلکتب والوثائق القومیه قاهره، قسمت مربوط به تاریخ، مورد مطالعه حقیر قرار گرفت. به نکته بس ظریفی اشاره کرده که متأسفانه مأخذ آن را ثبت نموده است. علی بن موسی می گوید که مسجد الرایه را دیده است و آن مسجیدی است که بر روی کوه ذباب بنا شده و یادآور وقتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله چون قصد غزایی را می نمود، پرچم اسلام را بر فراز کوه ذباب می افراشت تا نشانه قصد و عزم وی باشد و خبری برای مسلمانان.

ابراهیم رفعت پاشا نیز مسجد ذباب را زیارت کرده است و موقعیت آن را در «مرآت الحرمین» به دقت و صحت - و مطابق نوشته های کتب معتبر قدیم و مربوط به اخبار مدینه از مراغی تا سمشودی - وصف کرده و نشانی آن را در قسمت چپ طریق شامی دانسته است.

این جانب در سال های ۱۳۹۶/۱۳۹۸ ه. ق. موقتاً به مشاهده و زیارت مسجد ذباب شدم؛ آن مسجیدی کوچک بر فراز کوه ذباب بود و از دامنه کوه تا قسمت های فوقانی آن به محاصره مساکن و مساکن مدینه در آمده است و کاملاً کوه را پوشانده اند. طی راه از دامنه کوه تا محل مسجد، با عبور از داخل منازل مذکور ممکن شد. متأسفانه منطقه مسکونی ذباب مملو از کثافات حیوانات اهلی و خرابه های بینوایان است.

بقایای بنای مسجد به صورت یک اتاق کوچک ۴*۴ متر در آمده که دیوارهای آن

۶ متر ارتفاع دارد و دیوارهای آن کاملاً با گچ سفید روکاری شده است؛ به نحوی که از دور بر فراز کوه نشانی آشکار دارد.

مسجد میان خانه مخروبه ای جای گرفته و حیاط کوچک آن در قسمت شرق، حدوداً متصل به کوه سلع قرار داشت.

زمین مسجد با زیلو و حصیر پاره پاره مفروش بود و تنها یک فقیر پیر در مدخل آن در انتظار زائران اندک، از مسجد حفاظت می کرد. وقتی سؤال کردم:

«آیا زائران به این مکان که به چنین غربتی افتاده است، می شتابند؟» گفت:

«بسیار بسیار کم؛ و کسی از اهمیت این محل خیر ندارد؛ مگر بعضی ها؛ و اگر هم بدانند راه آمدنش را نمی دانند.»

آن غربت و سادگی و خرابه بنای مسجد، مرا بیش از پیش با تاریخ بی تفصیل اسلام مرتبط نمود! نک: پیکره های ۱- ۸ و ۲-

فصل نهم: مسجد اجابه

الف: دعا و اجابت

طایفه «بنومعاویه بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف» قبل از اسلام، در شرق یثرب منزل گزیدند. این طایفه از اوس، غیر از طایفه معاویه بن عمر بن مالک بن نجار و «بنوحدیله خزرگی» است، که در کنار چاه حاء به سر می بردند.

انصار بنومعاویه که شخصیت های برجسته ای چون جبر بن عتیک و حارث بن قیس و مالک بن نمیله ... در میان ایشان می زیست، در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله در شهرک خود مسجدی برپا نمودند که به سنت اولیه، نام آن را با عنایت به نام طایفه خود، «بنومعاویه» می خواندند؛ تا این که:

۱. مسلم در صحیح (۱) به نقل از ابوبکر بن ابی شیبه و او از عبدالله بن نمیر، به روایت از عامر بن سعد، این واقعه تاریخی - دینی را ثبت کرده است که:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَقْبَلَ ذَاتَ يَوْمٍ مِنَ الْعَالِيَةِ حَتَّى إِذَا مَرَّ بِمَسْجِدِ بَنِي مُعَاوِيَةَ، دَخَلَ فَرَكَعَ رَكَعَتَيْنِ وَصَلَّيْنَا مَعَهُ وَدَعَا رَبَّهُ طَوِيلًا. ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَيْنَا فَقَالَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - : سَأَلْتُ رَبِّي ثَلَاثًا فَأَعْطَانِي اثْنَتَيْنِ وَ مَنَعَنِي وَاحِدَةً سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ لَا يُهْلِكَ أُمَّتِي بِالسَّنَةِ فَأَعْطَانِيهَا وَ فَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يُهْلِكَ أُمَّتِي بِالْغَرَقِ

فأعطينها فسألته أن لا يجعل بأسهم بينهم فمنعنيها». (۱) ۲. مالک بن انس در «الشعب الموطأ»، (۲) اهتمام محمد فؤاد عبدالباقي از عبدالله بن عبدالله بن جبر ابن عتيك گفته است:

«جاءنا عبدالله بن عمر في بني معاوية و هي قرية من قرى الأنصار فقال: هل تدرون أين صَلَّى النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - في مسجدكم هذا؟

فقلت له: نعم و أشرتُ له إلى ناحية منه. قال: هل تدري ما الثلاث التي دعا بهنَّ فيه؟ فقلت: نعم. قال: فاخبرني فقلتُ: دعا بأن لا يظهر عليهم عدواً من غيرهم و أن لا يهلكهم بالسَّنين فاعطيتهما و دعا بأن لا يجعل بأسهم بينهم فمنعها، قال: صدقت. قال ابن عمر: فلن يزال الهرج إلى يوم القيامة». (۳) عبدالباقي در ذيل حديث، «لا- يجعل بأسهم بينهم» را «أى الحرب و الفتن و الإختلاف» معنى کرده است.

۳. متن دعا و اجابت آن به استثنای اجابتِ «لا يجعل بأسهم بينهم» در غالب کتاب های حديث و ذيل فصل «الفتن» ذکر شده است و اگر چه به مکان آن اشاره

۱- «روزی رسول الله از العالیه می آمد. هنگامی که به مسجد بنومعاویه رسید، وارد آن شد و دو رکعت نماز گزارد و ما با او نماز گزارديم و او مدتی طولانی به درگاه خداوند خود دعا کرد. پس پیامبر رو به ما کرد و گفت: سه چیز از خدایم خواستم؛ دو چیز را اجابت کرد و از یکی منعم نمود. از او خواستم امت مرا با خشک سالی نمیراند پس اجابت نمود آن را، از او خواستم امت مرا با غرق شدن نمیراند، پس اجابت نمود آن را، از او خواستم که بین امت من جنگ و ستیز نباشد، پس این را از من منع کرد.»

۲- کتاب قرآن، ص ۱۵۰، حدیث ۳۵

۳- «عبد الله ابن عمر به بنی معاویه، که دهکده ای از دهکده های انصار است، نزد ما آمد و گفت: آیا می دانید پیامبر در کجای مسجد شما نماز گزارد؟ به وی گفتم: آری و اشاره کردم به گوشه ای از مسجد. گفت: آیا می دانی سه دعایی که کرد چه بود؟ گفتم: آری. گفت: پس خبرم کن. گفتم: دعا کرد که دشمنی را جز از خودشان بر آنان آشکار نماید و آنان را با خشکسالی نمیراند که این دو را اجابت کرد و دعا کرد که میانشان ستیزه نباشد، پس این را منع کرد. گفت: راست گفتمی. عبدالله بن عمر گفت: پس هرج و مرج تا روز قیامت ادامه دارد.»

نکرده اند ولی کاملاً مطابق و مؤید آن است:

احمد بن حنبل در جلد پنجم «مسند» آن را از معاذ بن جبل چنین ثبت کرده است:

«عن معاذ قال: صَلَّى النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - صَلَاةً فَأَحْسَنَ فِيهَا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ وَالْقِيَامَ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ فَقَالَ هَذِهِ صَلَاةٌ رَغِبَ وَرَهَبَ، سَأَلْتُ رَبِّي فِيهَا ثَلَاثًا فَأَعْطَانِي اثْنِينَ وَ لَمْ يُعْطِنِي وَاحِدَةً سَأَلْتُهُ أَنْ لَا يَقْتُلَ أُمَّتِي بِسِنِّهِ جُوعَ فَيَهْلِكُوا فَأَعْطَانِي وَ سَأَلْتُهُ أَنْ لَا يَسْلُطَ عَلَيْهِمْ عَدُوٌّ مِنْ غَيْرِهِمْ فَأَعْطَانِي وَ سَأَلْتُهُ أَنْ لَا يُجْعَلَ بِأَسْهَمٍ بَيْنَهُمْ فَمَنْعَنِي».^(۱)

ب: بنای مسجد اجابه

آنچه مسلم است، مسجد بنو معاویه و یا به اعتبار اجابت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله مسجد اجابه، یکی از آثار مدینه اسلام و یادآور سجده و دعای محمد صلی الله علیه و آله است.

مؤلف کتاب «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۴۰۲)، که به نظر می رسد از خامه ابواسحاق حربی در قرن ۳ ه. ق. باشد، از مسجد اجابه ذیل فصل «مساجد النبی صلی الله علیه و آله بالمدينه» با عنوان بنی معاویه یاد کرده، تصریح می کند:

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در آن مکان، نماز گزارد.

ابن نجار (متوفای ۶۴۳ ه. ق.) در «اخبار مدینه الرسول» (ص ۱۱۶)، پس از شرح و توصیف بنای مسجدهای معمور مدینه، به بنای مسجد اجابه اشاره می کند که در زمانش، به استثنای آثاری از ستون ها و محراب زیبا، بقایایی از مسجد نیافته است.

این وضعیت بنا تا زمان حیات سمهودی (متوفای سال ۹۱۱ ه. ق.) باقی ماند و آثار

۱- «از معاذ نقل است که گفت: پیامبر نمازش را خواند و رکوع و سجود و قیام آن را به نحو احسن به جا آورد. پس علت این را جویا شدم. گفت: این نماز رغبت و وحشت است که در آن از خدای خویش سه چیز خواستم که امت را از خشکسالی هلاک نگرداند، پس این را اجابت نمود و از او خواستم که میانشان ستیز نباشد که منعّم کرد.» نک: صص ۲۴۳، ۲۴۷، و ۲۴۸ و نیز ابن ماجه، ۹ فتن. ابوداود، ۱ فتن. ترمذی، ۱۴ فتن.

مخروبه زمان ابن نجار پس از گذشت حدود ۲۵۰ سال، دستخوش فرسودگی ها و خرابی های بیشتر گردید؛ به نحوی که سمهودی خود در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» به آن تصریح کرده و از نزدیک مشاهدات خود را چنین نگاشته است:

«آثار بسیار کمی از آنچه ابن نجار در مورد محراب و ستون های مسجد گفته بود، مشاهده کردم. پس از رعایت دقت، [به این نتیجه رسیدم که] طول بنا از شرق به غرب ۲۵ ذراع و از شمال به جنوب ۲۰ ذراع بوده است.

در سال ۱۳۰۳ ه. ق. / ۱۸۸۵ م. علی بن موسی از مسجد اجابه دیدن کرده است؛ ولی متأسفانه در رساله «وصف المدینه المنوره» وصفی از موقعیت ساختمانی بنا ارائه نداده و همینقدر در صفحه ۴۶ گفته است:

«[این مسجد] بین باغستان های حره شرقی مدینه بر مکانی مرتفع واقع شده است.»

وی در دو موضع؛ مسجد اجابه را یکی از نشانه های تعیین حدود شرقی بقیع و در فصلی دیگر یکی از نشانه های حدود ابواب حصار شهر مدینه می خواند.

ابراهیم رفعت پاشا در طول سال های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۵ ه. ق. با آن که مسجد اجابه را زیارت کرده، ولی متأسفانه توصیفی از وضعیت بنا ارائه نداده و تنها به ذکر گفته های سمهودی بسنده کرده است.

آنچه عیان است، بنای مسجد اجابه در زمان عثمانی ها دوباره سازی شده بود و قبل از بنای جدید سعودی ها، دارای ۱۰ متر طول و ۸ متر عرض و گنبدی بوده است.

بنای فعلی مسجد اجابه، احیا شده بنای قدیمی توسط اداره اوقاف مدینه است که در شرق شهر و حدود پانصد متری مسجد نبی واقع است.

مؤلف حقیر در جستجوی مکان مسجد، با مشکلات و ناراحتی های زیادی مواجه شد. جهت رفتن به مسجد اجابت (/الاجابه/ بنی معاویه) دو مسیر از مرکز شهر وجود دارد؛ می توان از شارع عبدالعزیز به طریق منتهی الیه شرقی دیوار شمالی بقیع ره سپرد و از آنجا به طرف شمال به منطقه بنی معاویه رسید. در قسمت غربی مسجد، چاهی به نام «شم» مشهور عموم است. دوم از نیمه راه شرقی المطار در مسیر جاده فرعی آن، که به سمت جنوب کشیده شده، مسجد نمایی عیان دارد.

مسجد اجابت در میان محله بسیار فقیرنشین، خصوصاً از سیاهان مهاجر واقع شده است. مؤلف حقیر توفیق چهار دیدار از این مسجد را در سال های ۱۳۹۵ / ۱۳۹۸ ق. به دست آورد.

بنای مسجد- چنانچه از تصاویری که از آن تهیه کرده ام، مشهود است- ساختمانی است مربع و بدون حیاط؛ دارای مناره ای به سبک جدید که هم شکل غالب مناره های جدیدالاحداث مساجد حجاز و نجد در عصر سعودی ها است. نک: پیکره ۱- ۹

فصل دهم: مسجد بنوحارثه

بنوحارثه بن الحارث ابن الخزرج الاصغر بن عمرو بن مالک بن الأوس بن حارثه، طایفه ای از انصار مدنی بودند که نخست با «بنوعبدالاشهل» هم منزلگاه بودند و پس از اسلام، به منطقه شمالی منازل «بنوعبدالاشهل» در پشت «حره واقم» کوچ کردند و در آنجا سکونت گزیدند. (۱) بنوحارثه، با شخصیت های مشهوری چون ابوعبس بن جبر، مسعود بن عبد سعد، ابوبرده بن نیار- دایی براء بن عازب- ایفاگر نقش های مهمی در سال های حیات مدنی مسلمانان بودند. (۲) منطقه مسکونی بنی حارثه در امتداد عریض تا وادی قنات، سرزمین گسترده ای از شمال و شرق مدینه را شامل می شدند. خانه شیخان که توقّفگاه مسلمانان در مسیر راه نبرد احد بوده، میان خانه های آنان جای داشته است.

ابن شبه به نقل از حارث بن سعد ابن عبید حارثی؛ و ابن زباله به روایت از ابراهیم بن جعفر گفته اند:

۱- سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، جزء ۳، ص ۸۶۵

۲- ابن سعد، طبقات الکبری، جزء ۲، ص ۲۳؛ ابن حبان، الثقات، ج ۳، ص ۴۳۱؛ ابن حجر عسقلانی، الإصابه فی تمییز

الصحابه، ج ۶، ص ۲۷۸؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۲

«إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - صَلَّى فِي مَسْجِدِ بَنِي حَارِثَةَ». (۱) مسجد بنی حارثه در کنار جاده احد واقع شده است و مجاور سمت غربی آن، «قلعه المستراح» - که توسط عثمانی ها ساخته شده - قرار دارد. (۲) ابراهیم بن علی العیاشی در «المدینه بین الماضي و الحاضر» (ص ۳۷۳)، بنای مسجد بنی حارثه را مورد شناسایی قرار داده و از آن عکسی تهیه کرده است که نشان می دهد تا سال ۱۳۹۰ ه. ق. قلعه عثمانی (/المستراح/ استراحتگاه) به صورت بنای مخروبه موجود بوده است.

در ۱۳۹۵ ه. ق. مؤلف حقیر ملاحظه و مشاهده نمود که بنای مسجد بنی حارثه توسط اداره اوقاف مدینه نوسازی شده و مورد توجه زائران و نمازگزاران است.

آثار قدیمی قلعه در کنار بنای مسجد همچنان باقی بود و این خود نشانه ای از تطبیق مدینه گذشته و امروز به شمار می آید.
نک: پیکره ۱- ۱۰

۱- «پیامبر در مسجد بنی حارثه نماز گزارد.» نک: سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، جزء ۳، ص ۸۶۵

۲- علی بن موسی، وصف المدینه المنوره، ص ۴۶

فصل یازدهم: مسجد بنوظفر

بنوظفر بن الخزرج بن عمرو ابن مالک بن الأوس بن حارثه، با شخصیت هایی چون قتاده بن نعمان و خالد بن نعمان، طایفه ای از انصار، بودند که در شرق قبرستان بقیع در حرّه واقم منزل گزیدند. (۱) این شهرک که در منطقه جنوبی چاه مرق و خانه های بنوعبدالاشهل مجاور وادی مهزور بنا گردید، در زمان محمد صلی الله علیه و آله از مسجدی برخوردار بود و طبق روال قبایل و طوایف، آن را مسجد بنی ظفر می خواندند.

شهرت این مسجد در تاریخ مدینه بدان است که ابن شبهه به نقل از حارث بن سعید بن عبید و یحیی به روایت از جعفر بن محمود بن محمد بن سلمه گفته اند:

«إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - صَلَّى فِي مَسْجِدِ بَنِي ظَفَرٍ». (۲) قرطبی در «الجامع لأحكام القرآن» ذیل آیه: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً (۳) به حدیثی اشاره می کند که بعدها یکی از منابع اهمیت

۱- ابن حزم، جمهره انساب العرب، ص ۳۴۲؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۳، جزء ۲؛ سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۱، ص ۱۹۲

۲- «پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی ظفر نماز گزارد.» نک: سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۳، ص ۸۲۷

۳- نساء: ۴۱

مکان بنی ظفر در تاریخ و آثار مدینه گردید:

«ذکر أبو الليث السمرقندی حدّثنا الخلیل بن أحمد قال: حدّثنا ابن منیع، قال:

حدّثنا ابن کامل، قال: حدّثنا فضیل عن یونس عن محمد بن فضاله عن أبيه:

إنّ رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - أتاهم في بني ظفر فجلس على الصخرة التي في بني ظفر و معه ابن مسعود و معاذ و ناس من أصحابه فأمر قارئاً يقرأ حتى أتى على هذه الآية: فكيف إذا جئنا من كل أمة بشهيد ... بكي رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - حتى اخضلت وجنتاه فقال يا ربّ هذا على من أنا بين ظهراينهم فكيف من لم أرهم». (۱) این حدیث را حافظ ابن کثیر در «تفسیر القرآن العظیم» (ج ۲، ص ۲۶۹)، به استناد ابن ابی حاتم از طریق الصلت بن مسعود الجحدری، فضیل بن سلیمان، یونس بن محمد بن فضاله انصاری ثبت کرده است.

عبدالله ابن مسعود که خود در این واقعه با پیامبر بوده، ماجرا را بدون آن که به مکان آن اشاره کند، یاد کرده است و محدّثان از او روایت کرده اند.

امام بخاری در صحیح، فضائل القرآن (ج ۶، ص ۲۴۱) گوید: عبدالله بن مسعود گفت:

«قال لي النبي - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - اقرأ عليّ. قلت: يا رسول الله اقرأ عليك انزل؟ قال: نعم. إنني أحب ان السمع من غيري. فقرأت سورة النساء حتى أتيت إلى هذه الآية: فكيف إذا جئنا ... قال: حسبك الآن، فإذا

۱- «ابو الليث سمرقندی گفت: خلیل بن احمد می گفت: ابن منیع به من گفت، ابن کامل به ما گفت، فضیل به نقل از یونس، به نقل از محمد بن فضاله، به نقل از پدرش گفت: پیامبر نزد آنان به بنی ظفر آمد و روی صخره ای که در بنی ظفر بود نشست و با او، ابن مسعود و معاذ و جمعی از صحابه همراه بودند. پس دستور داد قاری قرآن تلاوت کند، تا به این آیه رسید. فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ ... چگونه خواهد بود اگر از امتی شاهدی بیاوریم. رسول الله صلی الله علیه و آله گریست تا گونه هایش تر شد و گفت: خدایا! این از میان کسانی است که من در جمعشان هستم، پس چگونه خواهد بود کسانی را که نخواهم دید.» نک: ج ۲، ص ۱۷۶۷، چاپ دارالشعب.

عیناه تذرفان» (۱) ابن نجار در اخبار مدینه الرسول، مسجد بنی ظفر را با نام البغله یاد کرده است و مطری در تاریخ المدینه گفته است:

وجه تسمیه مسجد به البغله (/ استر) بدان جهت است که در مسجد ردّ پای قاطر پیامبر روی سنگی به جای مانده است. ولی علی بن موسی در وصف المدینه المنوره (ص ۱۱)، وجه نامگذاری مسجد مزبور را به بغله بدان لحاظ دانسته که «مدفن الدلدل بغله سیدنا النبی». (۲) ابراهیم بن علی العیاشی در «المدینه بین الماضي والحاضر»، مسجد بنی ظفر را با نام «المائده» می شناساند. ابراهیم رفعت پاشا مسجد المائده را در شرق بقیع زیارت و مشاهده کرده و توصیفات از آن در «مرآت الحرمین» (ج ۱)، آورده که با شناسنامه ارائه شده از جانب ابراهیم عیاشی مطابقت ندارد.

در هر صورت بنی ظفر یا البغله یا المائده مورد توجه تاریخی مسلمانان بوده و در خلال قرن ها، تخریب و تجدید بنا شده است.

سمهودی در اواخر قرن نهم تصریح می کند که آثار مخروبه مسجد را دیده و در سمت راست محراب، سنگ نبشته ای یافته که بر آن چنین نقر کرده بودند:

«.. خلد الله ملك الإمام ابن جعفر المنصور المستنصر بالله أمير المؤمنين عمر سنه ثلاثين و ستمائه». (۳)

۱- «پیامبر به من گفت: برای من تلاوت کن. گفتم: یا رسول الله آیا «انزال» را تلاوت کنم؟ گفت: آری. دوست دارم آن را با صدای کس دیگری بشنوم. پس سوره النساء را تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا...، پس چگونه است اگر بیاورم ... گفت: دیگر بس است در آن حال از چشمانش اشک می بارید.» نک: مسلم، صحیح، باب فضل استماع القرآن، ج ۲، ص ۱۹۵. همچنین: طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۵۵، ترجمه فارسی. و نیز: ابوالفتوح رازی، «تفسیر روح الجنان و روح الجنان»، ج ۳، ص ۳۹۳ و میدی، کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۲، ص ۵۱۳

۲- «گور دلدل قاطر سرور ما پیامبر.»

۳- «خداوند مملکت امام ابن جعفر منصور المستنصر بالله، امیر المؤمنین را جاودانه گرداند، تعمیر کرد به سال ۶۳۰».؟؟؟

بر این اساس، معلوم می گردد: بنای مخروبه دوران ابن نجّار، تجدید بنا شده و سپس رو به ویرانی نهاده است.

عبدالقدّوس انصاری در آثار المدینه المنوره (ص ۱۳۴)، به بقایای سنگ نبشته ای دیگر اشاره می کند که در ویرانه های بنا یافته و حکایت دارد که پس از ابوجعفر منصور مستنصر بالله، مسجد مزبور دگر بار مرمت و بازسازی شده است.

قطعه سنگ مذکور هم اکنون در دارالکتب و الوثائق القومیّه، در قاهره نگهداری می شود. مسجد در حرّه شرقی بر بلندی عرصه معاویه واقع است. طول آن ۳/۷۰ متر و عرض آن نیز همین مقدار است.

فصل دوازدهم: مسجد شجره

اشاره

«میقات» از واژه «مَوْقَت» به معنای مکان یا زمان ملاقات گرفته شده است و در فرهنگ اسلامی به زمان ها و مکان هایی اطلاق می شود که نخستین دیدار مسلمان با حج، از آن آغاز می گردد.

طریحی در «مجمع البحرین» (ص ۱۴۴)، چاپ سنگی گفته است:

«المیقات هو الوقت المحدود للفعّل و استعیر للمکان و منه مواقیت الحج لمواضع الإحرام».^(۱)

الف: میقات حج پیامبر

ذوالحلیفه در ۸ کیلومتری غرب شهر مدینه، میقات حج پیامبر صلی الله علیه و آله و بعدها میقات شهروندان مدینه گردید. جستار در باره چهار سفر محمّد صلی الله علیه و آله از مدینه به مکه به قصد حج یا عمره، موقعیت تاریخی میقات ها را بر ما می شناساند:

۱- «میقات؛ زمین تعیین شده برای عملی را گویند. برای مکان هم به عاریت گرفته شده است و از این جمله است میقات های حج برای جاهای احرام بستن.»

در تاریخ آمده است که پیامبر در سال ششم هجرت، با گروه کثیری از مسلمانان به قصد زیارت خانه خدا و مناسک عمره از مدینه عازم مکه شدند. (۱) مسعودی در مروج الذهب، (ج ۱، ص ۶۴۴) می نویسد:

« [پیامبر] به سال ششم هجرت به سفر عمره رفت که به غزوه حُدیبیّه معروف شد و با مشرکان صلح کرد.»

حُدیبیّه مکانی بود در نزدیکی های مکه که قریشیان راه ادامه سفر را بر مسلمانان بستند و چون این ممانعت، می رفت که به جنگی منتهی گردد، پیامبر با مذاکره و ملایمت، پیمانی سه ساله منعقد نمود که بر اساس آن، شرط کردند که سال آینده، مکه را سه روز برای پیغمبر خلوت کنند و از آن بیرون شوند تا او با سلاح، سواره به آن درآید و در طول قرارداد، نباید کسی از یاران پیامبر را آزار دهند و یا او را از ورود به مکه باز دارند. پیمان نامه را به امانت نزد سهیل بن عمرو گذاردند و پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را فرمود تا سر بتراشند و شتران را قربانی کنند و به مدینه باز گردند. (۲) میقات این عمره ناشده را ابن سعد در «طبقات الکبری» (۳) چنین دانسته است:

«خرج للعمرة في ذي القعدة سنة ست من مهاجرة قالوا استنفر رسول الله أصحابه إلى العمرة و خرج و ذلك يوم الإثنين بهلال ذي القعدة و استخلف على المدينة عبدالله ابن أم كلثوم و لم يخرج معه سلاح إلا السيوف في القرب و ساق أصحابه أيضاً بدنا فصلّى الظهر بذي الحليفة ... و إحرام و لبّي

۱- محمّد بن جریر طبری در «تاریخ الرّسل و الملوك»، ج ۲، ص ۱۱۱۰ ترجمه فارسی؛ ابن هشام در «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۳۵۵؛ ابن قتیبّه در المعارف، ص ۷۰؛ متقی هندی در «کنز العمال»، ج ۱۰، ص ۳۰۱؛ واقدی در «المغازی»؛ ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری بشرح صحیح البخاری»، ج ۷، ص ۴۲۹، باب ۳۵ و یعقوبی در تاریخ، ج ۱، ص ۴۱۳

۲- یعقوبی، تاریخ، ج ۱، ص ۴۱۴

۳- ج ۲، ص ۹۵، غزوه رسول الله الحُدیبیّه و در چاپ ادوارد سخو، ج ۱، ص ۱۶۹

و قدّم عباد بن بشر أمامه...» (۱) حلبی در السیره الحلبیه فی سنن الأمين و المأمون، (۲) در باره این میقات می نویسد:

«و كان إحرامه - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - بالعمرة من ذى الحليفة أى بعد أن صَلَّى بالمسجد الذى بها ركعتين و ركب من باب المسجد...» (۳) ابن قیّم جوزی می نویسد:

«فلما كانوا بذى الحليفة قلد رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - الهدى و اشعره و أحرم بالعمرة». (۴) این، روایت زهری، عروه بن زبیر، مسور بن مخرمه است که شیخ طبرسی به آن باور دارد (۵) و در تفسیر آیه ۱۹ از سوره فتح که می فرماید: لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ (۶) بی کم و کاست به آن استناد کرده است. (۷) ۲ / الف: میقات عمره القضا

بر اساس پیمان صلح حدیبیه که در سال ۵ / ۶ ق. منعقد گردیده، پیامبر در سال ۷ ق. به

۱- «برای به جا آوردن عمره در ذی القعدة سال ۶ هجرت، از مدینه خارج شد. گفته اند رسول الله، یارانش را به عمره فراخواند در روز دو شنبه به هنگام هلال ذی القعدة از مدینه خارج شد و عبدالله بن ام کلثوم را بر مدینه گماشت - کسی که با سلاح همراه نشد جز شمشیرها که در نیام بودند و یارانش نیز شتر راندند و در ذی الحليفة نماز خواندند ... و احرام بستند و لبیک گفتند و عباد بن بشر را پیش فرستاد...».

۲- ج ۲، ص ۶۸۹

۳- «پیغمبر احرام عمره را از ذی الحليفة بست؛ به عبارت دیگر، بعد از این که در مسجد آنجا دو رکعت نماز خواند و از در مسجد سوار شد» همچنین نک: متقی هندی، کنز العمال، ج ۵، ص ۱۵۹

۴- «هنگامی که در ذی الحليفة بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله شتر قربانی را قلاده در گردن انداخت و زخم در کوهان آن زد و به منظور عمره احرام بست.» نک: زادالمعاد، ج ۱، ص ۱۲۳ ذیل «فی قصه الحدیبیه».

۵- «مجمع البيان فی تفسیر القرآن»، جزء ۲۶، ص ۶۳، چاپ دارالفکر ۱۹۵۵ م.

۶- «خداوند از مؤمنان راضی گردید؛ چرا که در زیر درخت با تو بیعت می کنند.» فتح: ۱۹

۷- کلینی، روضه کافی، ص ۳۲۵ و بدرالدین عینی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، جزء ۶، ص ۱۳۶

آهنگ قضای عمره سال پیشش روان شد. ابن اسحاق می گوید:

«چون پیامبر از خیبر سوی مدینه بازگشت، ماه ربیع الأول و ربیع الآخر و جمادی الأول و جمادی الآخر و رجب و شعبان و رمضان و شوال را در آنجا بماند و کسان را به غزا و سفرهای جنگی فرستاد. پس از آن در ماه ذی القعدة (همان ماهی که مشرکان راه وی را به مکه بسته بودند) به قصد قضای عمره سال پیش روان شد و مسلمانانی که سال پیش با وی بودند، همراهش رفتند و این به سال هفتم هجرت بود». (۱) واقدی و ابن سعد آن سفر را عمره القضيّه خوانده اند و تحت عنوان «عمره رسول الله القضيّه» در «طبقات الكبرى» (ج ۱، ص ۸۷) می نویسند:

«ثم عمره رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - القضيّه في ذى القعدة سنة سبع من مهاجرة ... و خرج مع رسول الله قوم من المسلمين عماراً فكانوا في عمره القضيّه ألفين و ... فلما انتهى إلى ذى الحليفة ... و أحرم رسول الله من باب المسجد ولبي و المسلمون معه يلبون». (۲) ۳/ الف: ميقات حَجَّهالوداع

سومین سفر پیامبر به مکه در جریان سفر جنگی او برای فتح صورت پذیرفت که در آن، چون قصد عمره و حجی نبود، توقّفی در میقاتی جهت احرام صورت نپذیرفت؛ تا این که در سال دهم هجرت، جهت انجام حَجَّهالوداع (/ حَجَّهالاسلام) مدینه را به سوی مکه ترک فرمود و این حج به اتفاق آراء تاریخ نگاران اسلامی، اولین و آخرین حجی بود که طبق احکام تشریحی آن به جای آمد و جوانب شریعتی آن با سنن تکمیل گردید.

۱- طبری، تاریخ الرّسل و الملوک، ج ۳، ص ۱۱۵۷، ترجمه فارسی.

۲- «پس رسول الله صلی الله علیه و آله در ذی القعدة سال هفتم هجرت قضای عمره را به جا آورد شماری از مسلمین همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله برای عمره خارج شدند. شمار آنان در قضای عمره دو هزار نفر بود. وقتی به ذی الحليفة رسید، رسول الله از در مسجد احرام بست و لبیک گفت و مسلمین با وی لبیک می گفتند.» همچنین نک: ابن حجر عسقلانی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۹، ص ۴۹۹، کتاب المغازی و نیز: ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۴۲۴ به نقل از ابن اسحاق.

ابن سعد در طبقات الکبری (ج ۲، ص ۱۷۲)، آغاز حرکت را بیست و پنجم ذی قعدة می داند و می گوید:

«پیامبر و همراهان، در ذی الحلیفه نماز را خواندند و احرام بستند.»

«فخرج رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - من المدينة مغتلاً متدهناً مترجلاً متجرداً في ثوبين صحاريين إزار و رداء و ذلك يوم السبت لخمس ليل بقين من ذی القعدة فصلى الظهر بذی الحلیفه ركعتين و إخراج معه نساء». (۱) علی بن برهان الدین حلبی می گوید:

«و كان خروجه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يوم الخميس لست رحمه؟؟؟»

بعضهم و أطال في الاستدلال له و ذلك ستة عشر نهاراً بعد أن ترحل و أدهن و بعد أن صَلَّى عصر ذلك اليوم بذی الحلیفه ركعتين». (۲) کلینی در فروع الکافی، فصل «حج النبى صلى الله عليه و آله» به نقل از معاویه بن عمار و او از جعفر بن محمد گفته است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِتِينَ لَمْ يَحْجَّ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ وَ أَدْنَى فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ فَأَمَرَ الْمُؤَدِّينَ أَنْ يُؤَدُّنَا بِأَعْلَى أَصْوَاتِهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَحْجُّ فِي

۱- «پیامبر و همراهان در ذی الحلیفه نماز خواندند و احرام بستند. پس رسول الله صلى الله عليه و آله از شهر خارج شد، در حالی که خشنود بود و عطر زده بود و پیاده می رفت و دو لباس؛ یعنی ازار و ردا به تن داشت و این در روز شنبه، ۵ روز مانده به پایان ماه ذی القعدة بود، نماز ظهر را دو رکعت در ذی الحلیفه خواند و زنان را با خود برد ...» نک: ج ۱، ۱۲۴

۲- «پیامبر صلى الله عليه و آله روز ۵ شنبه خارج شد که به روایت بعضی ها مرجع است، ۶ روز مانده به پایان ذی القعدة بود و بعضی دیگر استدلال های زیادی آورده و گفتند در ۱۶ روز بعد ... و عطر زده بود و بعد از آن دو رکعت نماز آن روز را در ذی الحلیفه به جا آورد» نک: السیره الحلییه، جزء ۳، ص ۳۰۹

عَامِهِ هَذَا فَعَلِمَ بِهِ مَنْ حَضَرَ الْمَدِينَةَ وَ أَهْلَ الْعَوَالِي وَ الْأَعْرَابِ وَ اجْتَمَعُوا لِحَجِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِنَّمَا كَانُوا تَابِعِينَ يَنْظُرُونَ مَا يُؤْمَرُونَ وَ يَتَّبِعُونَ أَوْ يَصْنَعُ شَيْئاً فَيَصْنَعُونَ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي أَرْبَعِ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى ذِي الْحُلَيْفَةِ زَالَتِ الشَّمْسُ فَاعْتَسَلَ ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ الَّذِي عِنْدَ الشَّجَرَةِ فَصَلَّى فِيهِ الظُّهْرَ وَ عَزَمَ بِالْحَجِّ مُفْرِداً وَ خَرَجَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْبَيْدَاءِ عِنْدَ الْمِيلِ الْأَوَّلِ ...» (۱)

ب: ذُو الْحُلَيْفَةِ

فیروزآبادی (متوفای ۸۱۷ ه. ق.) در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص ۱۱۹)، تصریح می کند که «ذوالحلیفه/ بالتصغیر کجهینه ... و هو من میاه بنی چشم». (۲) ذوالحلیفه را «من العقیق و العقیق من بلاد مزینه» دانسته است. و بکری در «معجم ما استعجم» (۳) آن را «مُصَعَّرٌ حِلْفُهُ» خوانده است؛ «فكانت أول محطه على طريق مكة و قد أحرم منها النبي». (۴) در مقیاس قدیم، فاصله این منطقه تا مدینه، ۶ میل بوده است و به تأکید همه

۱- «پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۰ سال در مدینه اقامت کرد و به حج نرفت، سپس خداوند عزّ و جلّ بر او نازل کرد که: وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ؛ یعنی برای حج فراخوان که پیاده و سوار شتر، از هر راه دوری نزد تو آیند. پس به مؤمنان دستور داد که با صدای بلند جار بزنند که رسول الله صلی الله علیه و آله امسال به حج می رود، کسانی که در مدینه بودند و همچنین کسانی که در ارتفاعات، در بادیه ها بودند خبردار شدند و برای ادای حج و همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله اجتماعی نمودند. آنان پیرو بودند و به آنچه که به آن ها دستور داده می شد عمل می کردند و دنبال او می رفتند. او هرکاری که می کرد، آن ها هم می کردند و این در تاریخ ۴ روز مانده به پایان ذی القعدة بود که پیامبر صلی الله علیه و آله برای حج رهسپار گردید. پس هنگامی که به ذی الحلیفه رسید، خورشید غروب ننموده بود. پس شستشو کرد و خارج شده و به مسجدی که نزدیک درخت بود و در آنجا نماز ظهر را خواند و عزم حج مفرده کرد تا به البیداء، کنار اولین میل رسید ...» نک: شیخ طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۵۵ و همچنین مسلم، صحیح به نقل از ابن عمر.

۲- سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی»، جزء ۴، ص ۱۱۹۳

۳- جزء ۲، ص ۴۶۴ و جزء ۳، صص ۹۵۴، ۹۵۷ و ۱۲۵۴

۴- «نخستین منزلگاه، در بین راه، مکه بود و پیامبر از آنجا احرام بست.»

جغرافی دانان و تاریخ شناسان مسلمان، میقات حاجیان از آن بوده است. (۱) ۱/ب: ذوالحلیفه، شجره

احمد بن ابی یعقوب (/ ابن واضح) این منطقه را اول منزلگاه مسکون در میانه مدینه - مکه دانسته است؛ جایی که «حاجیان هر گاه از مدینه رهسپار شوند، از آنجا مُحرم گردند.» (۲) شهرت آن به شجره بدان لحاظ است که به گفته ابوعلی هجری در «تحذیر الموضع» (ص ۲۹۷) که از قرن ۳ ه. ق. به دست ما رسیده است: «... ثم یفرض ذلکک إلی شجره التی بها محرم النبّی ...».

این درخت، که در سایه های آن پیامبر و یارانش احرام بستند، سَمْرَه نام داشته و فیروزآبادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص ۱۹۹) آن را چنین تأیید کرده است:

«... بذی الحلیفه و کانت سَمْرَه کان النبّی ینزلها من المدینه و یحرم منها و هی علی سته أمیال من المدینه.» (۳) نافع به نقل از عبدالله بن عمر با تفصیل بیشتری موقعیت جغرافیایی شجره را در ذوالحلیفه معلوم ساخته و مؤلف «المناسک و اماکن طرق الحج» (ص ۴۲۵)، گفته آنان را چنین آورده است:

«انّ رسول الله کان ینزل بذی الحلیفه حین یعتمر و فی حجته حین حج تحت شجره فی موضع المسجد الّذی بذی الحلیفه و کان إذا قدم راجعاً من غزو و کان فی تلک الطريق أو حج أو عمره هبط بطن الودان فإذا ظهر من بطن

۱- طریحی، مجمع البحرین، ص ۳۷۳، چاپ سنگی.

۲- در کتاب «البلدان»، ص ۹۳، ترجمه فارسی و صفحه ۳۱۳، متن عربی، ضمیمه: الاعلاق النّفیسه، چاپ لیدن ۱۸۹۱ م.

۳- «در ذی الحلیفه. سمره بود اسم یک نوع درخت است و پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام خارج شدن از مکه در آنجا فرود می آمد و از آنجا احرام می بست. آن در فاصله ۶ مایلی مدینه واقع است.»

الوادى أناخ بالبطحاء التى على شفير الوادى الشرقيه فعرس». (۱) و این که ابوهریره گفته است: «و كانت موضع الشجره التى كان النبى - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - يَصَلِّيُ إِلَيْهَا» (۲) معلوم می سازد که در آغاز، کناره درخت سمره، دقیقاً محلی بوده که مسلمانان به رعایت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله احرام می بستند و چون احرام در لغت به معنی «بر خود حرام کردن» و در اصطلاح «قصد دخول در حج و عمره مقارن با بستن دو قطعه پارچه نادوخته» است. (۳) بنابراین، منطقه ذی الحلیفه، میقات اهل مدینه و شجره، محل بستن احرام است.

ابن عباس در حدیثی این میقات را با صراحت بیشتری از پیامبر نقل کرده است که:

«وَقَتِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحَلِيفَةِ ...» (۴) و: «إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - لَمَّا أَتَى ذَا الْحَلِيفَةَ أَحْرَمَ بِالْحَجِّ وَأَشْعَرَ هَدِيَهُ فِي شَقِّ السَّنَامِ الْأَيْمَنِ وَأَمَاطَ عَنْهُ الدَّمَ وَقَلَّدَ نَعْلَيْنِ». (۵) این مکان در همان روزهای نخست و مقارن با حیات پیامبر به صورت مسجدی درآمد که به همان اعتبار آن را مسجد شجره یا ذی الحلیفه خواندند.

منابع نخستین تاریخ اسلام در دهه های سده اول هجرت، صریحاً از جایگاه درخت

۱- «پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام حج و عمره در زیر درختی، در ذی الحلیفه در موضع مسجدی که در ذی الحلیفه است، فرود می آید و چنانچه در راه بازگشت از غزوه ای و یا در راه انجام حج و یا عمره بود، در میان دره ها فرود می آید و هنگام خارج شدن از میان دره در مسیلی که در لبه دره شرقی واقع است، فرود آمده، استراحت می کرد ...»

۲- «... محل درختی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار آن نماز می گزارد ...» نک: امام بخاری، صحیح.

۳- شیخ الإسلام، راهنمای مذهب شافعی، ص ۱۰۵

۴- احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۳۹

۵- «پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به ذی الحلیفه می رفت، در آنجا جهت حج احرام می بست و شتر قربانی خود را در شکاف کوهان، سمت راست آن زخمی می نمود و خون آن را جاری می کرد و ...» نک: همان مأخذ، ص ۳۴۴ و نیز: دارمی، سنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۰، کتاب المناسک، باب المواقیف فی الحج به نقل از ابن عمرو، ابن عباس، چاپ دارالفکر.

سمره به عنوان مسجد شجره یاد کرده اند.

ابن عمر (۱) در مواضع متعددی گفته است:

«بات رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - كان إذا خرج إلى مكة صَلَّى في مسجد الشجره»، (۲) ابوهريره آورده است:

«صَلَّى رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - في مسجد الشجره إلى الاسطوانه الوسطى استقبالها و كانت موضع الشجره التي كان النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يَصَلِّي إليها». (۳) این مستندات تاریخی نه تنها از وجود بنای مسجد شجره در قرن اول هجری حکایت می کند؛ بل مؤید آن است که پیامبر خود شخصاً بر مسجد شدن آن مکان تعمّد داشته است.

۲/ب: ذو الحلیفه، آبار علی

بر این اساس آنچه اصالت و قدمت دارد، نام ذوالحلیفه و شجره است و این که چرا بعدها به آن مکان، با آن همه شهرت، آبار علی (/ بئر علی) گفتند، جای تأمل و در خور بررسی است.

فیروزآبادی در المغانم (ص ۸۲) و با توجه به این که خود در سده ۹/۸ ق. به سر

۱- نک: مسلم، صحیح.

۲- «پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه به طرف مکه رهسپار می گردید، نیم خوابی می کرد و در مسجد شجره نماز می گزارد.» همچنین نک: امام حمیدی، المسند، ج ۲، ص ۲۹۱، حدیث ۶۵۹ و قسطلانی، ارشادالساری بشرح صحیح البخاری، ج ۶، ص

۱۰۲

۳- «پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد شجره، در کنار ستون میانی نماز گزارد، روبه روی آن ایستاد. آنجا محلّ درختی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار آن نماز می گزارد.»

می برده، می گوید: «أين ذوالحليفة الذي لا يعرف اليوم إلا بئر علي؟» (۱) و چون در صفحه ۱۷۲ به شرح چاه زمزم در مدینه می رسد، می گوید: «زمزم، بئر بالمدينه على عين السالك إلى بئر علي...» (۲) و مطری مورّخ مدنی، که در قرن ۸/۷ ق.

به سر می برده، همین اراده را نموده و سمهودی از کتاب او ضمن شرح چاه سقیا گفته اش را چنین آورده است که:

«إنما في آخر منزله النقا على يسار السالك إلى بئر علي في المحرم». (۳) البتّه آثار قدیمی تر؛ مانند «صفه جزيره العرب» هَمِيدَانِي و «مناسك و اماكن طرق الحج»، نامی از «آبار علی» نبرده اند؛ با این همه، شهرت ذوالحليفة به آبار علی در طول تاریخ و در میان آثار پژوهندگان به کرات دیده و ملاحظه شده است.

علی بن موسی در «وصف المدینه المنوره» که مدینه سال ۱۳۰۳ ق. را توصیف نموده است، (۴) در موارد متعدّدی صریحاً می نگارد:

«ذو الحليفة المعروف الآن ببئر علي» (۵) «ففيها مسجد الشجرة و مسجد المعرّس في ذی الحليفة المعروف الآن بآبار علي» (۶)
«قال فيه سيدالبشر من غير إلى ثور حرم، فعير جبل أسود ممتد من آبار علي؛ يعني محل الميقات». (۷)

۱- «ذوالحليفة كجاست که امروزه شناخته نمی شود مگر به نام چاه علی؟»

۲- «زمزم، چاهی است در مدینه، در سمت راست راهی که به طرف چاه علی علیه السلام، است.»

۳- «بلکه در آخرین منزلگاهش النقا است، در سمت چپ راهی که به طرف چاه علی در المحرم می باشد.» نک: وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفى، ج ۳، ص ۹۷۳

۴- رسائل في تاريخ المدینه، حمد الجاسر، رياض ۱۹۷۲ م.

۵- نک: ص ۸، ۲۶

۶- «در ذی الحليفة، مسجد الشجرة است و مسجد المعرّس که اکنون به نام چاه های علی شهرت دارد.» نک: ص ۱۶

۷- «سرور بشریت در باره آن فرموده است: از غیر تا ثور. اما غیر کوه سیاهی است که از محل چاه های علی؛ یعنی محل میقات کشیده شده و امتداد دارد.» نک: ص ۳۰ و همچنین: بتونی، رحله الحجازیه، ص ۱۷۵

علی حافظ نیز در «فصول من تاریخ المدینه المنوره» همین مترادف بودن را بر شمرده، می نویسد:

«تسمی ذوالحلیفه، آبار علی و الحسا و المحرم. تعرف بكلّ هذه الأسماء اليوم». (۱) حمدالجاسر استاد مسلم تاریخ و جغرافیای قدیم جزیره العرب، ضمن پیوستی که در خاتمه متن تصحیح شده «المغانم» ضمیمه نموده، در ص ۴۵۸ گفته است:

«مسجد شجره يقع شرق طریق مکه. فی ذی الحلیفه المعروف الآن بأبیار علی و بالحساء و بالمحرم علی الجانب الغربی من وادی العقیق». (۲) بدون تردید در منطقه ذوالحلیفه و در مجاورت مسجد شجره، چاه های متعددی بوده است و صاحب «المناسک» (ص ۴۲۸) و ابن رسته در «الأعلاق النفیسه» (ص ۱۷۷) مانند دیگر مؤلفان تاریخ و جغرافیای حجاز، صریحاً گفته اند که در ذوالحلیفه «بها عدّه آبار» و «الماء فیه کثیر» و پیامبر اسلام در کناره یکی از چاه های ذی الحلیفه و قبل از مُحرم شدن، خود را شستشو و غسل داده اند (۳) و مسلمان باید که: «أن یبدأ به الغسل من بئر ذی الحلیفه». (۴) سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» (ص ۱۱۹۵) گفته العزبن جماعه را آورده که:

«بذی الحلیفه البئر الّتی تسمیها العوام بئر علی و ینسبونها إلی علی بن

۱- «بنام- ذوالحلیفه- چاه های علی، الحسا و المحرم نامیده می شود و امروزه با همه این نام ها شناخته می شود.» نک: ص

۱۴۰، ص ۲۵۷، ص ۲۸۲، ص ۳۰۳

۲- «مسجد شجره در سمت شرق جاده مکه واقع است. در ذی الحلیفه که اکنون به نام چاه های علی و الحساء و المحرم شهرت دارد و در سمت غرب درّه عقیق وادی العقیق واقع است.»

۳- حدیث جعفر بن محمد، فروع الکافی، باب حجّ النبی.

۴- المناسک، همان صفحه.

أبي طالب- رضی اللہ- تعالیٰ عنہ لظنہم أنّہ قاتل الجنّ بها و هو کذب و نسبتها إلیہ غیر معروفه عند أهل العلم و لا یری بها حجر و لا- غیره كما يفعل بعض الجهله». (۱) العزبن جماعه، ظاهراً همان محمد بن ابی بکر (متوفای ۸۱۹ ه. ق.) است. (۲) بر اساس این سند، شهرت ذوالحلیفه به «چاه علی» مربوط به باور مردم نسبت به این واقعه است که گفته اند: علی بن ابی طالب در چاه مزبور جنّی را کشته است. به عقیده سمهودی، این خبر دروغ است و باور کنندگانش جاهلان اند.

البته چنین خبری و اسطوره چنین چاهی در مورد چاه ذات العلم آمده است و جای تأمل است که سمهودی خود ذیل شرح «بئر ذات العلم» همین باور را آورده که:

«بئر ذات العلم تجاه الروحاء. يقال: أنّ علی بن أبی طالب رضی اللہ عنہ قاتل الجنّ بها و هی بئر متناهیة بعد الرشا یکاد لا یلحق قعرها». (۳) فیروزآبادی در «المغانم» (ص ۴۴) تأیید می کند که آنچه در مورد بئر علی و کشته شدن جنّ در آن به دست علی علیه السلام به من گفته شده، مربوط به بئر ذات العلم است که: «بین مدینه و الصفراء باتجاه الروحاء» است.

صفراء، محل زیست «بنوسالم»، وادی گسترده ای است که بدر از توابع آن است و رוחاء دهکده ای کوچک از توابع بدر در «اماره مدینه منوره» می باشد. (۴)

۱- «در ذی الحلیفه چاهی است که عوام الناس آن را چاه علی می نامند و آن را به علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت می دهند، چون گمان می برند که علی در آنجا با جن ها جنگید و این دروغ است و نسبت دادن آن به وی، نزد اهل علم شهرت و اعتباری ندارد و بر خلاف کرده عده ای نادان، سنگ و یا شیء دیگری در آن نمی اندازند.»

۲- شوکانی، البدر الطالع، ج ۱، ص ۱۴۷، چاپ السّعادة ۱۳۴۸

۳- «چاه ذات العلم روبه روی الروحاء قرار دارد. گفته می شود که علی بن ابی طالب علیه السلام، در آنجا با جن ها جنگیده است و آن چاه از نظر گودی، بعد از الرشی قرار دارد و شاید نتوان به قعر آن رسید.» نک: وفاء الوفا، ص ۱۱۳۹ و ابن تیمیّه، مجموعه فتاوی، ج ۱، ص ۳۱۰، چاپ دارالفکر، ۱۹۸۰ م. بیروت.

۴- حمد الجاسر، المعجم الجغرافی للبلاد، جلد «ر-ز»، ص ۸۴۷

شهرت چنین چاهی در روحاء در طول تاریخ، مسلم است. ابن جبیر سیاح در الرحله (ص ۱۶۷)، در سفرنامه حجازش در خلال سال های ۵۷۸ تا ۵۸۱ ه. ق. مشاهدات خود را از این چاه یاد کرده، می نویسد:

«فزلنا مریحین قائلین ببئر ذات العلم و يقال أنّ علی بن أبی طالب - رضی الله عنه - قاتل الجنّ بها و تعرف أيضاً بالروحاء و البئر المذکوره متناهیة بعد الرشا، لا یکاد یلحق قعرها و هی معینة». (۱) بنابراین، انتساب چنین اسطوره ای به چاه های ذوالحلیفه و در مجاورت مسجد شجره و آن را وجه تسمیه آبار علی دانستن، در خور تأمل می باشد. مگر آن که گفته شود:

چنین واقعه ای همانطور که در الروحاء بوده، در چاه های ذوالحلیفه نیز تکرار شده است! و یا دلایل تاریخی - دینی دیگری دارد که متأسفانه حقیر را بدان منابع دسترسی نبوده است.

ابن مجاور (جمال الدین یوسف بن یعقوب، ۶۰۱/۶۹۰ ه. ق.) مورّخ و محدّث قرن ۷ ق. و مؤلف «تاریخ المستبصر» که در تاریخ و جغرافیا و آداب و رسوم عربستان غربی و جنوبی سده هفتم مأخذ بسیار مهمی به شمار می رود و توصیف های جغرافیایی خود را از شمال و اطراف مدینه آغاز نموده، از بئر ذات العلم و رسوم و عقاید مردم در اطراف آن یاد کرده است و نهایتاً از این عقاید و رسوم به عنوان خرافات «حول هذه البئر» نام برده است. (۲) به عقیده حقیر، شجره از جمله زمین هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله تیول علی بن ابی طالب علیه السلام نمود. بر اساس گفته جعفر بن محمد که فیروزآبادی آن را در

۱- «راحت و خشنود در چاه ذات العلم پیاده شدیم و گفته می شود که علی بن ابوطالب علیه السلام در آنجا با جن ها جنگیده است و به نام الروحاء نیز معروف است، چاه مزبور از نظر گودی بعد از الرشی قرار دارد و امکان ندارد به قعر آن دست یافت و چاه معینی است.»

۲- ابن مجاور، تاریخ المستبصر، لیدن ۱۹۵۱ م. همچنین: ابومحرمه، تاریخ ثغر عدن، لیدن ۱۹۳۶ م. ۲ جزء و نیز: زرکلی، الاعلام، ج ۹، ص ۳۴۱ و:: دائرة المعارف الإسلامیه، ابن مجاور.

«المغانم» (صص ۴۴۰، ۳۱۸) آورده، مسلم است که:

«أقطع النبي علياً - رضي الله عنه - أربع أرضين الفقيرين و بئر قيس و الشجرة». (۱) بنا بر این، منطقه شجره از مناطق کشاورزی بوده و بی تردید علی بن ابی طالب در آنجا چاه هایی زده بود که به آبیاری مزارع بینجامد و شهرت آبار علی نمی تواند غیر از این مُستند، دلیل تاریخی - جغرافیایی دیگری داشته باشد.

پ: بنای مسجد شجره

با مراجعه به منابع و مُستندات دو بخش الف/ب معلوم می گردد که مسجد الشجره (/ مسجد ذوالحلیفه) در همان دهه های نخست تاریخ اسلامی، به صورت مشخص و بنایی معین در آمده بود.

تأمل بر احادیث و مستندات آورده شده از ابن عمر، انس بن مالک و امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و ... و یا نوشته های مورخان و سیاق کلام حدیث شناسان، به روشنی از بنا و نمای ساختمان بنا شده در مکان درخت سمره به عنوان مسجدی مشهور حکایت می کند.

کتاب المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره، (ص ۴۲۸)، که مسلماً در قرن سوم هجری تألیف شده است، در خصوص ذوالحلیفه، از بنای دو مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله چنین یاد می کند که:

«المسجد الكبير الذي يحرم الناس منه و هو على يمين المصعد و الآخر مسجد المعرس و هو دون مصعد البیداء». (۲)

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله چهار قطعه زمین به علی بخشید که عبارت است از الفقیرین و چاه قیس و الشجره ...».

۲- «مسجد بزرگی است که مردم از آنجا احرام می بندند و در قسمت راست المصعد است و دیگری مسجد المعرس است که آن سوی مصعد البیدا است.»

تأکید بر «المسجد الكبير» نشان دهنده آن است که در قرن سوم، مسجد شجره- که محلّ احرام زائران مدنی بیت الله الحرام بوده- دارای ساختمانی بزرگ بوده است.

ابن جبیر در میانه سال های ۵۷۸/ ۵۸۱ ه. ق. بنای مسجد ذوالخليفة را چنین وصف می کند:

«چون به وادی عقیق رسیدیم، اول چیزی که در برابر چشمان ما ظاهر گشت، مناره سفید و مرتفع مسجد ذی الخلیفه بود». (۱)

ابن بطوطه سیاح هم که در سال های ۷۲۵/ ۷۲۶ ه. ق. به دیدار مسجد شجره نائل آمده، می گوید:

«از مدینه به عزم مکه حرکت کردیم و در نزدیکی مسجد ذی الخلیفه که پیغمبر از آنجای احرام بسته، فرود آمدیم. این محل آخرین حدی است که حجاج از راه مدینه در آن جا احرام می بندند». (۲) مراجعه به نوشته های سمهودی در موارد متعددی از «وفاء الوفا» نشان می دهد که بنای مسجد در زمان حیات «مطری» صاحب «التعریف بما آنست الهجره» و متوفای ۷۴۱ ق. رو به ویرانی نهاده بود و فیروزآبادی در «المغانم المطابه» از بنای مسجد در سال های ۸۰۰ ه. ق. توصیفی می کند که به خوبی نشان دهنده ادامه ویرانی بنای مسجد از نیمه سده هشتم هجری است. وی می نویسد:

«و لم یبق إلاً بعض الجداران؟؟؟ و حجاره متراکمه».

سمهودی (متوفای ۹۱۱ ه. ق.) پس از شرح این ویرانی ها در صفحه ۱۰۰۴ کتابش می نویسد:

یکی از رجال مصر به نام زین الدین، که در سال ۸۶۱ در مدینه مقیم شده بود، مسجد شجره را اینگونه توصیف می کند:

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۶۷

۲- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۱۶، ترجمه فارسی.

«بناه علی أساسه القديم و موضع المناره فی الرکن الغربی باق علی حاله و جعل له ثلاث درجات من المشرق و المغرب و الشام فی کلّ جهه منها درجه مرتفعه حفظاً عن الدواب و لم یوجد لمحرابه الأول أثر لانهدامه.

فجعل المحراب فی وسط جدار القبله و لعلّه کان كذلك و اتخذ أيضاً الدرج الّتی للآبار هناك ینزل علیها من یرید الاستسقاء و طول هذا المسجد من القبله إلى الشام اثنان و خمسون ذراعاً و من المشرق إلى المغرب مثل ذلك». (۱) علی بن موسی در «وصف المدینه المنوره» (ص ۱۶)، ابراز می کند که در اواخر قرن ۱۱ ه. ق. مسجد شجره ویرانه گشته بود؛ تا این که مسلمانی اهل هندوستان در سال ۱۰۹۰ ق. تصمیم به بازسازی مجدد آن می گیرد و پس از کسب اجازه از دولت عثمانی این امر میسر می گردد.

میرزا حسین فراهانی از بنای مسجد در سال های ۱۳۰۲/۱۳۰۳ ه. ق. چنین یاد کرده است:

«مسجد شجره، مسجد کوچکی است که یک طرف آن طاق است و در میان آن حدیثی در فضیلت مسجد و نماز خواندن حضرت رسالت پناهی در آنجا نوشته اند.» (۲) این بنا پس از ویرانی، بار دیگر و همزمان با اجرای طرح ساختمانی مسجدالنبی توسط ملک عبدالعزیز، پادشاه سعودی، تجدید ساختمان گردید و «شیخ محمد سرور الصبیان» در مجاورت آن، مدرسه ای بنا نمود. (۳)

۱- «آن را بر شالوده پی قدیمی آن ساخت و محل مناره در گوشه غربی آن به همان صورت اولیه باقی است و برای آن، سه پله از سمت شرق و غرب و شام شمال گذاشت. در هر سمت از آن یک پله بلند وجود دارد تا در مقابل چهارپایان آن را حفظ نماید و از محراب اولیه آن اثری نماند؛ زیرا که معدوم گردیده است. پس محراب را در وسط دیوار قبله قرار داد که شاید بدین صورت بوده است. و همچنین پله هایی که برای چاه های آنجا ساخت تا کسانی که می خواهند رفع عطش نمایند از آن پایین بروند. طول این مسجد از سمت قبله تا شام، ۵۲ ذرع و از شرق به غرب آن، به همین اندازه است.»

۲- سفرنامه، ص ۲۷۰

۳- علی حافظ، فصول من تاریخ المدینه المنوره، ص ۱۴۲

تصویری که مؤلف حقیر به زحمت توانست از عکاسان قدیمی مدینه تهیه نماید، به خوبی نشان می دهد که بنای آن استحکام یا ظرافت خاصی در معماری نداشته و در زمان کوتاهی روبه ویرانی نهاده است.

در دهه اخیر، وزارت اوقاف و حج عربستان، تصمیم به تجدید بنای جدی مسجد شجره نمود و در این خصوص طرح نویی افکندند.

در سال ۱۳۹۵ ه. ق. که به دیدار مسجد نائل آمدم، هنوز بنای ساختمان و نمای خارجی آن به پایان نرسیده بود؛ ولی در شعبان ۱۳۹۸ ق. که توفیق محرم شدن را در مسجد شجره پیدا نمودم، بنای پرهیت مسجد، توأم با فریاد زائران: «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» به فضای ذوالحلیفه- آن سرزمین میقات- شکوه معنوی خاصی بخشیده بود.

نک: پیکره های: -۱- ۱۲-۲؛ ۱۲-۳؛ ۱۲-۳

فصل سیزدهم: مسجد مُعَرَّس

اشاره

مُعَرَّس، اسم مکان و از تُعْرَس، به معنای خواب مسافر گرفته شده است. ابن اثیر در التَّهَّایه (ج ۳، ص ۲۰۶) آن را نزول مسافر در آخر شب؛ یعنی مکان تعرس می داند.

یاقوت حموی در معجم البلدان (ج ۵، ص ۱۵۵)، «مُعَرَّس» را محل خواب مسافری می داند که پس از پیمودن راه در دو ثلث نخست شب، در نزدیکی های صبح و ثلث آخر شب منزل می گیرد و پس از خوابی خفیف، حرکت را به سوی مقصد پی می گیرد.

مجدالدین فیروزآبادی در المغانم المطابه فی معالم طابه (ص ۳۸۶)، پس از آن که اعراب «معرس» را «بضمّ ثمّ فتح و تشدید الزّاء المفتوحه» می خواند، می نویسد:

«اسم لمسجد ذی الحلیفه علی سته أمیال من المدینه، کان رسول اللّٰه یعرّس قربه ثمّ یرحل لغزاه أو غیرها» (۱) و تعرس را به همین اعتبار چنین تعریف می کند:

«نومه المسافر بعد ادلاجه فإذا کان وقت السحر نام نومه خفیفه ثمّ یشور مع انفجار الصبح لجهه قصده». (۲)

۱- «نامی است برای مسجد ذی الحلیفه در ۶ مایلی مدینه، که پیامبر صلی الله علیه و آله در نزدیکی آن استراحت می کرد و سپس از آنجا برای غزوه و یا غیره رهسپار می گردید.»

۲- «خواب مسافر پس از شب روی او، چنانچه هنگام سحر بود خواب سبکی کرده سپس با طلوع صبح برخاسته رهسپار مقصد خود می شود.»

البکری در معجم ما استعجم ضمن اشاره به موقعیت ذوالحلیفه، تصریح می کند:

«و كان ينزل تحت شجره في موضع المسجد الذي بذى الحليفة اليوم فإذا قدم راجعاً هبط بطن الوادي فإذا ظهر من بطن الوادي أناخ بالبطحاء التي على سفير الدار الشرقية، فعزّس حتى يصبح». (۱) فخرالدین طریحی در «مجمع البحرين» (۲) پس از تعریف های لغوی تعریس، معزّس را مکان تعریس و نام مکانی در ذی الحلیفه می داند؛ زیرا پیامبر «عرس فيه و صَلَّى الصبح فيه ثم رحل و فيه إذا أتيت ذوالحليفة فأت معرس النبي فإن رسول الله كان يعرس فيه و يصلّي فيه». (۳) این مکان در تصریحات طریحی در یک فرسخی مدینه و نزدیک مسجد شجره جای دارد؛ «و هذا الموضع مسجد النبي و حيث أنه نزل به استحب النزول به مطه؟؟؟ ليلاً أو نهاراً». (۴) پس از بررسی منابع مهم حدیث و شروح کتاب حج مندرج در آثار مفتیان مسلمان، معلوم گردید که مسجد معزّس نه تنها مکانی مقدّس است؛ بلکه نزول زائرانی که از مدینه به قصد حج و عمره عازم مکه هستند و توقّف در آن، مورد تأکید قرار گرفته، و منابع فقهی در ذیل «فی استحباب النزول بالمعزّس» بسط کلام داده اند؛ ولی در قرن ما، در هیچ یک از آثار فقهی فریقین، به تعریس در معزّس نبی یا اشاره ای نشده و یا از آن نشانی نداده اند و حتّی در حجاز به استثنای معدود پژوهش های تاریخی و گزارش های آکادمیک از مورّخان عرب-عموماً- و حجاز و نجد- خصوصاً- نسل امروز از آنان

۱- جزء ثانی، ص ۴۶۴، چاپ مصطفی السقا، قاهره ۱۹۴۷

۲- ص ۳۰۸، چاپ سنگی.

۳- «در آنجا استراحت کرد و نماز صبح را خواند و سپس رهسپار گشت و چنانچه رهسپار ذی الحلیفه شدی، در معرس النبّی به استراحتگاه پیامبر صلی الله علیه و آله برو، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا استراحت می کرد و نماز می خواند.»

۴- «اینها مواضع مسجد پیامبر است. چون پیامبر دوست داشت شب یا روز در آنجا فرود آید.»

بی خبر مانده اند.

بر این اساس، حقیر در پژوهش و کاوش های خود با سه موضوع روبه رو گردید:

۱. منابع فقهی تعریس

۲. منابع جغرافیایی شناخت مکان تعریس

۳. مکان کنونی المعرّس

الف: منابع فقهی

در فصل «الحج» باب «معرّس النبی صلی الله علیه و آله» گفته های اهل بیت پیامبر را در باره تعریس و معرّس چنین ثبت کرده اند: (۱) معاویه بن عمار به نقل از ابو عبدالله صلی الله علیه و آله می گوید:

«إِذَا انْصَرَفَتْ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ انْتَهَيْتَ إِلَى ذِي الْحَلِيفَةِ وَ أَنْتَ رَاجِعٌ إِلَى الْمَدِينَةِ مِنْ مَكَّةَ فَانْتِ مُعْرَسَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَإِنْ كُنْتَ فِي وَقْتِ صِيْلَاهِ مَكْتُوبِهِ أَوْ نَافِلِهِ فَصَلِّ فِيهِ وَ إِنْ كَانَ فِي غَيْرِ وَقْتِ صِيْلَاهِ مَكْتُوبِهِ فَانْزِلْ فِيهِ قَلِيلًا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ كَانَ يُعْرَسُ فِيهِ وَ يُصَلِّي فِيهِ». (۲) محمد بن قاسم می گوید: به حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم:

«جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنْ جَمَّالْنَا مَرَّ بِنَا وَ لَمْ يَنْزِلِ الْمُعْرَسَ فَقَالَ: لَا بُدَّ أَنْ تَرْجِعُوا إِلَيْهِ، فَارْجِعْنَا إِلَيْهِ». (۳)

۱- کلینی، فروع کافی؛ شیخ طوسی، تهذیب، باب ۱۹؛ «المزار، از وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی و الحج جواهرالکلام نجفی.
 ۲- «ابو عبدالله گفت: هرگاه از مکه به سوی مدینه رهسپار شدی و به ذی الحلیفه رسیدی و در راه بازگشت از مکه به مدینه بودی، به معرّس النبی استراحتگاه پیامبر برو و چنانچه در وقت نماز واجب و یا نافله بودی، آنجا نماز بگزار و اگر در غیر از زمان نماز واجب بودی، در آنجا برای مدت کمی فرود آی؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا استراحت می کرد و نماز می خواند.»

۳- «به ابوالحسن گفتم: فدای تو شوم، شتربان همراه ما از اینجا گذشت و در معرّس پیاده نشد. پاسخ داد بر شما لازم است به آنجا بازگردید پس به آنجا بازگشتم.»

ابن فضال روایت می کند:

«قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَشْبَاطٍ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ نَسْمَعُ إِنَّا لَمْ نَكُنْ عَرَّسْنَا فَأَخْبَرَنَا ابْنُ الْقَاسِمِ بْنِ الْفَضِيلِ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ عَرَّسَ وَ أَنَّهُ سَأَلَكَ فَأَمَرْتَهُ بِالْعُودِ إِلَى الْمَعْرَسِ فَيَعْرَسُ فِيهِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ فَإِنَّا أَنْصَرَفْنَا فَعَرَّسْنَا فَأَيُّ شَيْءٍ نَصْنَعُ؟

قَالَ: تُصَلِّي فِيهِ وَ تَضَطَّجِعُ وَ كَمَا أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّي بَعْدَ الْعَتَمَةِ فِيهِ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: فَإِن مَرَّ بِهِ فِي غَيْرِ وَقْتِ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ، قَالَ: بَعْدَ الْعَصْرِ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ ذَا، فَقَالَ: مَا رُخِّصَ فِي هَذَا إِلَّا فِي رَكْعَتِي الطَّوَافِ، فَإِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلَهُ». (۱) معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«قَالَ: قَالَ لِي فِي الْمَعْرَسِ مَعْرَسِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَمُرَّ بِهِ وَ أَنْزِلْ وَ أَدْبَحْ بِهِ وَ صَلِّ فِيهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَعَلَ ذَلِكَ، قُلْتُ: فَإِن لَمْ يَكُنْ وَقْتُ صَلَاةٍ، قَالَ فَأَقِمْ، قُلْتُ لَا يُقِيمُونَ أَصْحَابِي، قَالَ: فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَ امْضِهِ وَ قَالَ:

إِنَّمَا الْمَعْرَسُ إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْمَدِينَةِ لَيْسَ إِذَا يَدَأْتُ». (۲) امام بخاری در: صحیح، (۳) به اسنادی در این خصوص استناد می کند که نه تنها برای

۱- «علی بن فضال گوید: علی بن اسباط به ابوالحسن گفت در حالی که ما می شنیدیم: ما استراحت نکردیم. ابوالقاسم ابن فضیل به ما خبر داد که او استراحت نکرد تا این که او گذشت. پس دستور بازگشت به المعرس را داد تا در آن استراحت نماید. گفت بله. به او گفت: چنانچه برویم در آنجا استراحت نماییم چه کار بکنیم؟ گفت: آنجا نماز می خوانی و می خوابی. ابوالحسن غیر واجب از آنجا رد شود چه باید بکند؟ گفت بعد از عصر، گفت از ابوالحسن علیه السلام در این مورد پرسیدند، جواب داد: فقط رخصت گزاردن دو رکعت نماز را در این مورد داد و حسین بن علی علیهما السلام این کار را کرده است.»؟؟؟ عز و جل رجمه کن الله اکبر رل شود؟؟؟

۲- «از ابو عبدالله نقل است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد المعرس به من گفت: چنانچه به مدینه بازگشتی گذری به المعرس کن و آنجا پیاده شو و نماز بگزار. پیامبر صلی الله علیه و آله همین کار را کرد. گفتم: و اگر وقت نماز نبود چه؟ گفت: المعرس به هنگام بازگشت به مدینه است و نه به هنگام آغاز سفر از آنجا.» نک: کافی، ج ۴، چاپ ۱۳۹۱ ه.

۳- کتاب حج، باب المساجد التي على طريق المدينة و المواضع التي صَلَّى فيها النبي، باب های: ۵ تا ۲۰

اثبات اهمیت مکان معرّس و استحباب تعرّس در آن شاهی کافی است، بل نشانگر اتفاق آرای فریقین در رعایت سنت پیامبر است:

نافع روایت می کند:

«ان رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - كان ينزل بذي الحليفة حين يعتمر و في حجته حين حج تحت سمره في موضع لمسجد المذى بذي الحليفة و كان إذا رجع من غزو كان في تلك الطريق أو حج أو عمره هبط بطن واد؛ فإذا ظهر من بطن واد أناح بالبطحاء التي على سفير الوادي الشرقيه، فعرّس ثم حتى يصبح.» (۱) ابن عمر می گوید:

«ان رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - كان يخرج من طريق الشجرة و يدخل من طريق المعرّس.»

«ان رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - كان إذا خرج إلى مكة يصلّي في مسجد الشجرة و إذا رجع صلّي بذي الحليفة بطن الوادي و بات حتى يصبح.» (۲) ابو عوانه حدیث می کند:

«كان النبي - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - يخرج من طريق الشجرة إلى مكة و إذا رجع من طريق المعرّس.» (۳)

۱- «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای عمره می رفت، در ذی الحلیفه فرود می آمد و در هنگام حج، زیر سمره نام درختی در ذی الحلیفه اطراق می نمود و چنانچه در راه بازگشت از عزوه ای که در آن جاده بود و یا در راه حج و یا عمره بود، در میان درّه ای فرود می آمد و هنگام خارج شدن از درّه از مسیر موجود در لبه شرقی دره، حرکت می نمود پس تا هنگام صبح استراحت می کرد...».

۲- «رسول الله صلی الله علیه و آله از راه المعرّس خارج می شد... اگر رهسپار مکه می شد در مسجد شجره نماز می خواند و چنانچه در راه بازگشت بود، در ذی الحلیفه، میان درّه ای نماز می گزارد و شب را به صبح می رسانید.»

۳- «پیامبر صلی الله علیه و آله از راه الشجر رهسپار مکه می شد و چنانچه در راه بازگشت بود، از المعرّس می گذشت.»

البزّاز به نقل از ابوهریره نقل می کند:

«انّ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - كان يخرج من طريق الشجرة و يدخل من طريق المعرّس». (۱) و در حدیث نافع که گفت:

«إنّ ابن عمر كان إذا مرّ بذي الحليفة بات بها حتّى يصبح و يخبر أنّ رسول الله كان - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - يفعل ذلك» (۲) اشاره به همین توقّف در معرّس است. (۳) ابن حجر معرّس را بنا به روایت کشمیهنی، به تنوین دانسته و آن مسجدی است که؛ «كان هناك في ذلك الزمان» (۴) و «على سته أميال من المدينة». (۵) قسطلانی در ارشاد الساری بشرح صحیح البخاری (۶) معرّس را «بالمهملات و الرّاء مشدّده مفتوحه» دانسته و آن مکانی است که «نزول المسافر آخر الليل أو مطلقا و هو أسفل من مسجد ذی الحلیفه فهو أقرب إلی المدینه منها». (۷) براین اساس است که مالک جایز نمی داند کسی از معرّس عبور کند و در آنجا توقّف نماید و نماز به جا نیاورد؛ زیرا «بلغنی أنّ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - عرّس به». (۸)

۱- «رسول الله صلى الله عليه و آله از راه الشجره خارج می شد و از راه المعرّس وارد می گردید.»

۲- ابن عمر اگر از ذی الحلیفه رد می شد در آنجا تا صبح بیتوته می کرد و می گفت: رسول الله // چنین می کرد.

۳- حاکم، المستدرک، ج ۱، ص ۴۴۹، کتاب المناسک و نیز: امام شافعی، الأم، مجلّد الأول، جزء ۲، ص ۱۳۷، فی المواقیت. و: ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، مجلّد ۳، باب ۱۵، خروج النّبی علی طریق الشجره، ص ۳۹۱

۴- ص ۳۹۳، همان مأخذ

۵- نک: ص ۳۹۱

۶- مجلّد سوم، ص ۱۰۳

۷- «پیاده شدن مسافر در آخر شب و یا به طور مطلق در هر زمان و محل آن پایین تر از مسجد ذی الحلیفه است و از آن جا به مدینه نزدیک تر می باشد.»

۸- «به من خبر رسید که رسول الله صلى الله عليه و آله در آن استراحت کرد. نک: محب الدین طبری، «القری لقاصد امّ القری»، به اهتمام مصطفی السّقا، ص ۶۹۱، چاپ ۲، قاهره، ۱۹۷۰ م

صاحب جواهر (۱) توقف در معرس را «مستحب مؤکد» دانسته، می نویسد:

«و من الأمر بالعود إليه و الصلاة في الوقت المكروه مع العذر و الإنتظار مع عدمه يفهم كمال تأكده» (۲) ولی نشان صحیحی از مقام معرس ارائه نمی دهد و تنها به ذکر گفته ابو عبد الله اسدی اکتفا می کند که: «المعرس در ذی الحلیفه است»، و چون این نشان و نشانی، قانعش ننموده با جمله «والله العالم» ختمش نموده است و این امر نشانگر آن است که ظاهراً در مدارس فقهی آن دوران، شناختی عینی از معرس وجود نداشته و سنتش رعایت نمی شده است. پیش از این، عموم فقهای امامیه بر سنت نبوی در خصوص معرس تأکید می کردند ولی نشان عملی آن را معلوم ساخته اند.

علامه حلی در «مختصر نافع»، کتاب حج می نویسد:

«چنین سنت است؛ فرود آمدن به معرس و آن موضعی است بر راه مدینه و آنجا دو رکعت نماز بکند و عزم بازگشتن کند، به سنت ...»

ب: منابع جغرافیایی

بر این روال مسلم است که مسجد معرس در ذوالحلیفه در جهت قبلی مسجد شجره جای داشته است. ابو عبد الله اسدی در قرن دوم هجری به موقعیت جغرافیایی آن، چنین اشاره می کند

«... فالمسجد الكبير الذي يحرم الناس منه و الآخر مسجد المعرس و هو دون مضيعة البیداء ناحیه عن هذا المسجد و فيه معرس رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - مُنْصَرَفَه من مکه» (۳)

۱- جواهرالکلام، کتاب حج، ج ۲، ص ۷۳، فی استحباب النزول بالمعرس.

۲- «و جزو دستورات است که به آن بازگشت شود و در وقت مکروه با عذر و انتظار نماز گزارده شود، همانطور که تأکید مطلق آن فهمیده می شود.»

۳- «... سپس مسجد بزرگی که مردم در آن احرام می بندند و دیگری مسجد المعرس است. و این سوای مصعد البیدا است که آن قسمتی از این مسجد است و در آنجا استراحتگاه رسول الله و راه بازگشت وی از مکه است.»

این گفته را بی کم و کاست، مؤلف «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» در صفحه ۴۲۸ آورده است و این از جمله دلایل کسانی است که گفته اند ممکن است کتاب یاد شده از آثار ابو عبدالله اسدی باشد.

محمد بن ابی بکر تلمسانی در سال ۳۴۸ ه. ق. از معرّس و این که محلّی است که پیامبر شب را تا به صبح در آن می گذرانید، یاد کرده است. (۱) البکری در معجم ما استعجم، (۲) به نحو شدن آثار زیبای مسجد از جاری شدن سیل اشاره کرده، می نویسد:

«فَدَخَلَ السَّيْلُ بِالْبَطْحَاءِ حَتَّى دَفَنَ ذَلِكَ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ يُعْرَسُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ-».

سمهودی در «وفاء الوفا باخبار المصطفی»، (۳) از آثار یا بنای مسجد، گزارش دقیقی ارائه نمی دهد و این امر نشانگر آن است که بنای مسجد در قرن ۱۰ / ۹ ه. ق. یا به فراموشی سپرده شده بود و یا آثار بنای به جا مانده به نحوی بوده که باوری برای سمهودی در تطبیق آن با منابع دینی، تاریخی به ارمغان نیاورده است؛ زیرا ذیل گفته ابو عبدالله اسدی می گوید:

«ليس هناك غير المسجد المتقدم ذكره في قبله مسجد ذی الحلیفه، علی نحو رمیه سهم سبقی منه و هو قدیم البنا بالقصه و الحجاره المطابقه فهو المراد». (۴) این ابهام تا قرن ۱۲ ه. ق. که در بعضی از رساله ها و سفرنامه های موجود در حجاز به

۱- «وصف مکه و المدینه و بیت المقدس»، تصحیح حمد الجاسر، مجله العرب، ج ۶ / ۵ ذوالقعدة و ذوالحجه ۱۳۹۳ ه. ق. دارالیمامه، ریاض.

۲- جزء ۲، ص ۴۶۴

۳- جزء ۳، ص ۱۰۰۵

۴- «در آنجا غیر از مسجد یاد شده قبلی در جلوی مسجد ذی الحلیفه مسجدی نیست و آن دو، به فاصله پرتاب یک تیر از هم دور هستند. ساختمان قدیمی و از سنگ چیده شده است و منظور همان است.»

مسجد مزبور اشاره شده، ادامه داشته است. علی بن موسی (۱) تنها گفته است که مسجد المعرس در سمت قبلی مسجد شجره است.

به هر حال مسلم است که معرّس بنایی داشته؛ اما چگونه و با چه دیرینه تاریخی، معلوم نیست.

پ: مکان فعلی

از آن ایام آثار بنای مسجد به صورتی فراموش شده که دیگر توجهی در اذهان زائران و شهروندان مدینه در این خصوص وجود نداشت. تنها شمه ای از شرح این هجران را در کتاب «المدینه بین الماضي والحاضر»، که پژوهشگری آن را ابراهیم بن علی العیاشی - اهل مدینه - انجام داده است، یافتیم.

پس از پژوهش های فراوان در ذی قعدة، ذیحجه و محرّم سال های ۱۳۹۵/۱۳۹۶ ق.

روزهای متعددی به کاوش غرب مدینه تا شعاع ۲۰ کیلومتری پرداختیم؛ ولی محلّ مسجد معلوم نشد. از هر کسی سؤال کردم، یا با تعجب اظهار بی اطلاعی می کرد و یا چنین چیزی را انکار می نمود.

پس از مأیوس شدن، ادامه جستجو را ترک کردم تا سر فرصت در ایران، منابع مختلف را جمع بندی کنم و دوباره به محل بازگردم.

در شعبان ۱۳۹۸ ق. جهت زیارت و انجام تحقیقات فرهنگی در خصوص نسخه های خطّی فارسی در کتابخانه های العامه و «عارف حکمت» مدینه، عازم دیار پیامبر شدم و آنگاه به ذی الحلیفه رفتم. کاوش و تلاش های عینی، مرا به محلّ مسجد رهنمون ساخت؛ تا این که در مسجد شجره مُحرم شدم و در آخرین لحظات وداع، در گرمای ۵۰ درجه تیرماه ۱۳۵۷ در وادی ذوالحلیفه، مصمّم به جستجوی اطراف مسجد تا شعاع یک کیلومتری شدم. نشانی از محلّ مسجد نبود.

چون برای رفع گرمزدگی به مسجد شجره بازگشتم و مشغول زیر و رو کردن

نقشه‌ها و یادداشت‌های خود شدم، همسرم مرا متوجه پیر مرد علیل و فقیری از اهل بادیه کرد. پیرمرد که گویا از آن همه کاغذ و کتاب و پرونده در دست زائری مُحرم شده، متعجب شده بود گفت: «به دنبال چه می‌گردی؟» گفتم: «مسجد المعرّس». مکشی کرد و به گویش بادیه گفت: «معرّس؟!» پولی را به اجرت مطالبه نمود که با میل پرداختم. از محل مسجد شجره دور شد و در سمت قبلی آن با دست خود اشاره کرد و گفت:

«هُناک!»

از شوق دیدار، بی‌تاب و هیجان زده، یادداشت‌ها را رها کردم و دوان دوان شتافتم.

در یکصد و پنجاه متری جنوب غربی مسجد و در کنار چاهی، آثار مخروبه بنای مسجدی را یافتم که چهار گوشه آن را با ۴ ستون سنگ سفید- که حدود مسجد را نشان می‌داد- محصور کرده بودند.

به تازگی وزارت اوقاف مدینه، نسبت به تجدید بنای آن مصمم شده است! زیرا روی سنگ‌های مذکور نوشته شده بود: «اوقاف مسجد المعرّس».

از بنای قدیمی، تنها سطح اولی آن به ارتفاع ۱ متر باقی مانده بود و کاملاً معلوم می‌ساخت که در بنای قدیمی آن، از سنگ‌های سخت استفاده شده که گذر قرن‌های متمادی را در خود حفظ کرده بود.

به شوق و شکر، تلاطمی که از رسیدن به استراحتگاه محمّد صلی الله علیه و آله در دلم حاصل شد. (۱) توقفی به شیوه سنت نمودیم و آنگاه به راه کعبه ادامه دادیم ...

(پیکره‌های ۱-۱۳؛ ۲-۱۳)

فصل چهاردهم: مسجد ابی بن کعب

ابن سعد (۱) ابی بن کعب را از بنو عمرو بن مالک بن النجار، از بنو حدیله دانسته است و کلمه «حدیله» (بر وزن جُهینه) به گفته فیروزآبادی محلّه ای در مدینه است. (۲) سمعانی (۳) ابی بن کعب انصاری را از مهم ترین بزرگان حُدلی خوانده که در آن محل، زندگی می کرده است.

ابو اسحاق حربی (۴) در قرن سوم هجری چنین نگاشته است که پیامبر اسلام «لم یصلّ داخل المدینه إلّا فی مسجد أبی بن کعب و هو مسجد بنی حدیله و...». (۵) بر این اساس، معلوم می گردد که در بافت قدیمی مدینه، طایفه «بنو حدیله» در شهرک خود مسجدی بنا نهاده بودند که چون منزلگاه همیشگی یکی از برجسته ترین یاران محمد صلی الله علیه و آله و اشرف طایفه؛ یعنی ابی بن کعب، به نام او نیز شهرت یافته بود. عمر بن شهبه به نقل از یحیی بن سعید گفته است:

«كان النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - تخيلف؟؟؟ إلى مسجد أبي فيصلٍ فيه

۱- الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۵۹، القسم الثاني في البدرين من الأنصار.

۲- المغانم، ص ۱۰۶

۳- الأنساب، ص ۱۵۹، به اهتمام مرجلیوت.

۴- المناسك و اماكن طرق الحج، صص ۴۰۰ و ۴۰۱

۵- «در داخل شهر جز مسجد ابی بن کعب، که مسجد بنی حدیله است، در جای دیگری نماز نخواند.»

غیر مرّه و لا مرّتين و قال: لو لا أن يميل الناس إليه لأكثر الصلاة فيه». (۱) این سند با آورده های ابوبکر بن یحیی و ابن زباله به نقل از ربیع بن عثمان مطابقت دارد و سمهودی (۲) ضمن قبول مستندات مذکور، مکان آن را در «أول البقیع علی یمین الخارج من درب الجمعه یعنی الموضع الذی فی غربی مشهد عقیل و امهات المؤمنین» (۳) دانسته است.

سمهودی از بنای مسجد در «شامی مشهد عقیل أسفل الکومه» دیدار کرده است و آن «مسجد صغیر» ی بوده که از عمران و آبادانی آن در قرن دهم نشانی به ما نمی دهد. با این همه، سمهودی معتقد است که مطری نسبت به آن بنا چندان اطمینانی نداشته که آن را ذیل فصل چهارم «فی المسجد الّتی علمت جهتها و لم تعلم عینها» به نگارش در آورده است.

آنچه مسلم است «مسجد ابی بن کعب» در تاریخ مدینه، منزلتی خاص داشته؛ ولی به واسطه مجاورت آن با قبرستان بقیع، طبیعتاً نمی توانسته در میان آن همه اماکن و بقاع بقیع، برای زائران و سیاحان مدینه چشم گیر باشد.

علی بن موسی (۴) موقعیت و نشانی بنا را در میانه قرن ۱۳ ه. ق. چنین دانسته است:

«ثم البقیع الشریف خارج السور السلطانی الجوانی مقابل الباب الجمعه المذكور آنفاً و فیه من القباب عشره و کاجن و مسجد مأثور و يعرف بمسجد الصحابی الجلیل سیدنا ابی ابن کعب و من قبلیه قبه آل البیت العظام». (۵)

۱- «و اگر بیم آن نبود که مردم بدان گرایش پیدا کنند، نماز بیشتری در آنجا می خواندم.»

۲- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، جزء ۳، ص ۸۵۳

۳- «ابتدای بقیع در سمت راست خارج شونده از در جمعه است؛ یعنی محلی که در غرب شهر آرامگاه عقیل و مادران مؤمنین واقع است.»

۴- وصف المدینه المنوره، ص ۱۱

۵- «سپس بقیع شریف بیرون از دیوار سلطانی، مقابل در جمعه که پیشتر گذشت و در آن ۱۰ ستون هست. مسجدی است مشهور که به مسجد صحابه جلیل القدر، سرور ما ابی ابن کعب معروف است و از قبه های آن یکی هم قبه آل البیت بزرگوار است...».

نایب الصّدر شیرازی (۱) ضمن شرح قبرستان بقیع در سال های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ ه. ق.

بنای مسجد ابی بن کعب را دیده و نوشته است:

«وارد بقیع می شود. به دست راست، مسجد پوشیده ای است؛ مانند اتاق بر سر او نوشته اند: «هذا مسجد ابی ابن کعب و صلیّ فیه النّبیّ غیر مرّه».

رفعت پاشا (۲) از تجدید بنای مسجد توسط دولت عثمانی یاد کرده و مشاهدات خود را در حوالی سال ۱۳۱۸ ه. ق. چنین نگاشته است:

«و قد کان هذا المسجد متخرّباً و کانت توضع فیه آلات الحفارین مجدّده الدوله العلیّه مع محرابه و احکمت بناءه» (۳) تطبیق نشانی آرای متأخرین از موقعیت و محلّ بنای مسجد مزبور با شهر مدینه امروزی که به هر حال دستخوش تغییرات فراوانی شده است، چندان مشکل نیست.

خیابان بقیع - امتداد خیابان ابوذر - که از مجاورت سمت غربی قبرستان بقیع، از شمال به جنوب امتداد دارد و مکرراً توسط دولت سعودی تعریض و تجدید شده است، حدود تقریبی دیوار غربی قبرستان بقیع را، که در کناره حصار قدیمی مدینه جای داشته، معلوم و مشخص می سازد. با این همه و با توجه به این که فاصله چندانانی بین بُقاع اهل بیت و عقیل و حدّ نهایی سمت غربی آن نبوده است، می توان اطمینان داشت که مکان مسجد، همان بنایی است که در سمت جنوبی بنای سایبان حفارین که در سال ۱۳۷۳ ه. ق. تأسیس گشته، قرار دارد. این بنا که پشت آن به خیابان بقیع متصل است، در همان محدوده ۳۰ متری «مظله» (محلّ برگزاری مراسم فاتحه خوانی و زیارت اهل بقیع) جای دارد.

متأسفانه تهیه عکس و اسلاید در خیابان های اطراف بقیع، ممنوع، بسیار سخت و برای ما غیر ممکن بود. با این همه، با توجه به نقشه دقیق بقیع، عکس هایی که از نمای

۱- تحفه الحرمین، ص ۲۲۷، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۰۶ ق.

۲- مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۰

۳- «این مسجد ویرانه بود و وسایل حفاران در آن گذاشته می شد. دولت بنا و محرابش را تجدید بنا کرد و آن را نیکو ساخت.» نک: فراهانی، سفرنامه، ص ۲۸۷

عمومی قبرستان و از طبقه پنجم ساختمانی در خیابان بقیع در سال ۱۳۹۵ ق. تهیه کرده ام، موقعیت و نشانی «مسجد ابی ابن کعب» را به خوبی نشان می دهد.

با این شناسایی معلوم می گردد، برج یا کوشک «بنو حدیله» که به تصریح فیروزآبادی به مشعت مشهور بوده، مقابل سمت غربی مسجد جای داشته است و این که مطری گفته است: «و فی غربی مسجد ابی یقع اطما (۱) بنی حدیله و أحدهما مشعت» با بافت منازل طوایف «بنی معاویه» از «بنونجار» در شهر مدینه مطابقت دارد و سمهودی جزم دارد که مشعت کمرفق. و گفته است: «أطم لبنی حدیله غربی مسجد ابی بن کعب». (۲) نک: پیکره ۱-۱۴

نک: نقشه صفحه ۴۴۰

- ۱- أطم؛ و هی الحصون التی تبنی بالحجاره. فتح الباری، ابن حجر، ج ۴، ص ۹۵
- ۲- «أطم بنی حدیله در غرب مسجد ابی بن کعب». وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج ۴، ص ۱۳۰۷.

فصل پانزدهم: مسجد عتبان بن مالک

اشاره

در روز ۲۵ ذی قعدة سال ۱۳۹۵ ق. مطابق با ۱۳۵۴ ش. که نخستین بار به دیدار مسجد جمعه نایل آمدم، ضمن پژوهش در باره بنای آن، در ۵۰ متری مسجد، توجهم به یک بنای چهاردیواری بدون سقف جلب شد، که به شیوه بسیاری از بناهای قدیمی مدینه، با گچ سفید روکش شده بود. ظاهراً این بنا از اصالتی تاریخی برخوردار بود؛ به نحوی که ما را به شک انداخت که ممکن است بنای قدیمی مسجد جمعه نیز همین باشد؛ ولی بعدها که تحقیقات گسترده ما این تردید را از بین برد، به سراغ کارشناسان تاریخ و جغرافیای مدینه رفته، از بنای مذکور سؤال نمودم؛ ولی جوابی مستند به منابع تاریخی نشنیدم.

در خلال سال های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ ش. مطابق با ۱۴۰۰ ق. که در شهرم خرمشهر به تألیف و تنظیم کتاب حاضر مشغول بودم، یادداشت هایی از هر نشان تاریخی در میان طایفه «بنوسالم» یا نزدیکی های مسجد جمعه که برایم مقدور می شد، برداشتم؛ ولی این یادداشت ها نیز حس کنجکاوی مرا اقناع ننمود.

از آن تاریخ تا سال ۱۳۶۱ ش. که خانه ام در جریان جنگ عراق و ایران ویران گشت و کتابخانه ام به یغما رفت و نابود شد، مجال بحث و فحص برایم نبود؛ تا این که در آذر ۱۳۶۲ (/ ۱۴۰۴ ه. ق.) ضمن بررسی نقشه ها، تصاویر قدیمی و منابع مختلفی که دوباره به زحمت به دست آورده بودم، بر حسب تصادف گذرم به کتاب مسند احمد بن حنبل و احادیث عتبان بن مالک افتاد. لحظه ای احساس کردم که بایست جواب سؤال هایم را

در باره بنای مذکور در بستر همین احادیث جستجو نمایم و چون جستجوها بیشتر شد و کلیه معلومات و ارتباط موضوعی آن ها با یکدیگر تنظیم گردید، معلوم شد که آنجا خانه عتبان بن مالک بوده و پیامبر در آنجا نیز به نماز ایستاده است.

الف: عتبان بن مالک کیست؟

ابن حجر عسقلانی تقریب التهذیب (ج ۲، ص ۱) عتبان را به «کسر اوله و سکون مثناه» دانسته و در تهذیب التهذیب (ج ۷، ص ۹۳) نسبش را «ابن مالک بن عمرو بن العجلان» خوانده است؛ «الأنصاری، السلمی، البدری، روى عن النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و عنه أنس و محمود بن الربيع و الحصين بن محمد و أبوبكر بن أنس بن مالک».

العجلانی: هذه النسبه إلى بنی عجلان / أهل المدینه». (۱) ابن سعد به نقل از عبدالواحد بن ابی عون می گوید:

«آخی رسول الله بین عتبان بن مالک و عمر بن الخطاب ... و شهد عتبان بن مالک بدرًا واحدًا و الخندق و ذهب بصره علی عهد النَّبِيِّ ...» (۲) بیهقی (۳) عتبان را از بزرگان بنی سالم بن عوف دانسته که با گروهی از مردان «بنو سالم» و «بنو حبلی» به محضر پیامبر آمدند و گفتند:

«در میان ما با کمال عزّت و ثروت و قدرت زندگی کن!» پیامبر فرمود: «جلو این ناقه را باز کنید و آزادش بگذارید که مأمور است.» (۴)

۱- سمعانی، الانساب، ص ۸۷، اهتمام: مرجلیوت.

۲- «رسول الله صلى الله عليه و آله میان عتبان بن مالک و عمر بن خطاب عقد اخوتی بست عتبان بن مالک فقط در بدر و خندق شاهد بود و در زمان پیامبر بینایی خود را از دست داد ...» الطبقات الکبری، ادوارد سخو، جزء ۳، القسم الثانی، ص ۹۷

۳- دلائل النبوه، ج ۲، ص ۱۶۷، ترجمه فارسی.

۴- خانه ابویوب انصاری.

ابوحبان (۱) گفته است که عتبان در ایام یزید بن معاویه در گذشت؛ ولی ابن حجر عسقلانی در «الإصابة» و نیز ابن سعد، ابن عبدالبرّ و ابن اثیر، مرگ او را در زمان معاویه دانسته اند.

احمد بن حنبل در «مسند» (ج ۵، ص ۴۴۹) از محمود بن الربیع بن سراقه انصاری، که از بزرگان تابعین بوده و در ۹۹ ه. ق. وفات یافته، چهار حدیث ثبت کرده است، که همگی آن ها مُبیین آن است که پیامبر اسلام در خانه عتبان بن مالک به نماز ایستاده است. (۲) (۱): «عن الزهري قال حدثني محمود بن الربيع عن عتبان بن مالك قال: أتيت النبي - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - فقلت إنني قد أنكرت بصرى و السيوول تحوّل بيني و بين مسجدي. فلوددت أنّك جئت فصليت في بيتي مكاناً اتخذه مسجد فقال النبي افعَل - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - إن شاء الله. قال:

فمرّ على أبي بكر فاستتبعه فانطلق معه فاستأذن فدخل عليّ فقال و هو قائم:

این تریدد أن أصلی فاشرت له حيث أريد قال: ثمّ حبسه على خزير ضعناه له قال: فسمع أهل الوادي يعنى أهل الدار فثابوا إليه حتى امتلأ البيت ...» (۳) (۲): «عن أنس بن مالك ثنا محمود بن الربيع عن عتبان بن مالك، فلقيت عتبان بن مالك فقلت: ما حديث بلغني عنك؟ قال: فحدثني قال: كان في بصرى بعض الشيء فبعث إلى رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم -

۱- الثقات، جزء الثالث، ص ۳۱۸

۲- برای شرح احوال محمود بن الربیع نک: تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱۰، ص ۶۳

۳- «از زهري نقل است که گفت: محمود بن ربيع به نقل از عتبان بن مالک گوید: وی گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم: بینایی ام را از دست دادم و سیل های آب میان من و مسجدم مانع شده اند. خشنود می شوم اگر بیایی و در محلی از خانه ام نماز بگزاری تا آن را مسجد کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: به خواست خدا این کار را می کنم. گفت پس پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر رفت و او را همراه آورده؟؟؟، با او به راه افتاد و اجازه ورود خواست و بر من وارد شد. در حالی که ایستاده بود، گفت: کجا می خواهی نماز بگزارم؟ پس به جایی که می خواستم اشاره کردم. گفت: سپس روی پوستی ... که برایش گذاشته بودیم. نگه داشتم. گفت: اهل درّه؛ یعنی اهل خانه شنیدند و به سوی آن آمدند تا جایی که خانه پر شد.»

فقلت: إني أحب أن تجيء إلى منزلي تصلي فيه فاتخذته مصلي، قال: فاقبل رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - و من شاء من أصحاب قال فصلي رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - في منزله و أصحابه يتحدثون و يذكرون المنافقين و ...» (۱)

۳: «عن الزهري حدثني محمود بن الربيع عن عتبان بن مالك - قال: أتيت النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - فقلت: فذكر نحوه، قال: ثم حبسته على خزير لنا صغناه له فسمع به أهل الوادي؛ يعني أهل الدار فتابوا إليه حتى امتلأ البيت ...» (۲) ۴: «عن الزهري عن محمود بن الربيع عن عتبان بن مالك أن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - صلى بيته سبحه الضحى فقاموا وراءه فصلوا بصلاته». (۳)

۱- «از انس بن مالك، از محمد بن الربيع، از عتبان بن مالك نقل است که عتبان بن مالك را دیدم و گفتم: چگونه است خبری که درباره تو به من رسیده است؟ گفت: کمی قادر به دیدن بودم، رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را نزد من فرستاد. گفتم: دوست دارم به خانه ام آمده، در آن نماز بگزاری و من آنجا را مصلی کنم. گفت: رسول الله آمد، همراه صحابه هایی که خواستند بیایند. گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه اش نماز خواند و صحابه از او پیروی کردند و منافقان را به مبارزه طلبیدند...».

۲- «از زهري نقل است که گفت: محمود بن الربيع به نقل از عتبان بن مالك به من گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم. پس گفتم همانند آنچه در بالا- تکرار شد. گفت: پس او را روی پوستی جلی که برایش گذاشته بودم نگه داشتم. پس اهل وادی آن را شنیدند؛ یعنی اهل خانه به سوی آن آمدند تا این که خانه پر شد...»

۳- «از زهري، از محمود بن الربيع، از عتبان بن مالك نقل است که رسول الله صلی الله علیه و آله در نيمروز، در خانه اش نماز خواند. پس، از جا برخاستند و پشت سر او به نمازش ایستادند.» مسند احمد، ج ۵، ص ۴۳ با سلسله اسنادی دیگر و با کاست و زیادی هایی در لفظ. و نک: صحيح امام بخاری، کتاب الصلاة، باب المساجد فی البيوت، باب صلاة النوافل جماعة. و همچنین: السنن الكبرى، امام بیهقی، کتاب آداب القاضی، باب لا یقبل الجرح، ج ۱۰، ص ۱۲۴ و کتاب الصلاة، باب صلاة النافلة جماعة، ج ۳، ص ۵۳. و نیز: صحيح امام مسلم، کتاب الأیمان، ج ۱، ص ۲۶ و شرح نووی، ج ۱، ص ۳۶۲

در این حدیث، که محور معنی با همه لفظهای متعدد، برگزاری نماز جماعت توسط پیامبر در خانه عتبان است، مورد تأیید دیگر منابع تاریخی نیز قرار گرفته شده است:

ابن حبان (۱) (متوفای ۳۵۴ ه. ق.) با اطمینان نوشته است:

«جاءه النبى - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - إلى بيته».

و ابن سعد (۲) ضمن ذکر حدیث محمود بن ربیع به نقل از عتبان بن مالک، از طریق محمد بن عمر، به گفته عبدالواحد بن ابی عوت استناد جسته که گفت:

«فسأل النبى أن يأتيه فيصلى فى مكان من بيته فيتخذة مصلى ففعل ذلك رسول الله».

بر اساس کثرت منابع حدیث مذکور است که ابن سعد در سده دوم هجرت از استادش محمد بن عمر واقدی نقل می کند:

«فذلك البيت يصلى فى الناس بالمدينة إلى اليوم».

ب: خانه عتبان بن مالک کجاست؟

پس از معلوم شدن اسناد تاریخ، اکنون به بررسی و شناخت مکان خانه در شهر مدینه می پردازیم. گفتیم که عتبان بن مالک در میان منازل «بنوسالم» که بین قبا و مدینه در مجاورت مسجد جمعه زندگی می کردند، به سر می برده است. بررسی های همه جانبه نشان داد که کوشک (/ برج) معروف به «المزْدَلِف» در میان این طایفه بنا شده بود.

فیروزآبادی در المغانم المطابه فی معالم طابه (ص ۳۸۱) می نویسد:

«المزْدَلِف؛ اطم بالمدينة، ابتاه سالم و غنم ابناء عوف بن عمرو بن عوف ابن الخزرج و هو عند بيت عتبان بن مالک» (۳)

۱- الثقات، ج ۳، ص ۳۱۸

۲- الطبقات الكبرى، جزء ۳، القسم الثاني، ص ۹۶، ادوارد سخو.

۳- «المزْدَلِف، ساختمانی است در مدینه که سالم و غنم پسران عوف بن عمرو بن عوف، فرزند خزرج آن را ساختند و آن، کنار خانه عتبان بن مالک واقع است».

با توجه به پژوهش های سمهودی در وفاء الوفا، (۱) «مسجد عتبان بن مالک باصل المسی بالمزدلف بدار بنی سالم» (۲) می توان نتیجه گرفت که برج یا کوشک مزدلف، همان خانه عتبان بوده است که به تصریح سمهودی (ص ۸۷۸)؛ «الذی فی شامی مسجد الجمعه، عند عدوه الوادی الشرقيه».

مطری، مورخ مدنی، این نشانی را ذیل وصف مسجد جمعه به آشکار نوشته است، که: «فی شمال هذا المسجد (الجمعه) أطم خراب یقال له المزدلف أطم عتبان بن مالک. والمسجد فی بطن الوادی صغیر جداً مبنی بحجاره قدر نصف القامه». (۳) «أطم، و هی الحصون الّتی تبنی الحجاره» (۴) این توصیفات و نشانی ها با نشانی های بنای فعلی؛ چهار دیواری بدون سقف، مطابقت کامل دارد. اولاً: در قسمت شمالی (شامی)، مسجد جمعه است و ثانیاً: بنایی است سنگی با دیوارهای بسیار کوتاه و مساحتی بسیار کوچک.

هنگام دیدار از این بنا در سال های ۱۳۹۵ / ۱۳۹۸ ه. ق. مشاهده کردم، حصیری در داخل اتاق غیر مسقف مذکور انداخته بودند که نشانگر توجه بعضی از مردم بود. بر دیوار مجاور در شکسته و چوبی آن هم با ذغال و به غلط نام های مختلفی از جمله «مسجد جمعه» را نوشته بودند.

استقرار بنا بر تلی از خاک، به خوبی نشان می دهد که بنای مسجد بر ویرانه ای از بناهای گذشته احداث شده است و اگر مجال خاک برداری داده شود، ممکن است نشانه هایی از دیرینه های برج بنی سالم و خانه عتبان یا بناهایی که به یاد آن ایجاد شده اند، به دست پژوهندگان دهد. نک: پیکره های ۱-۱۵؛ ۲-۱۵

۱- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج ۳، ص ۸۷۶

۲- «مسجد عتبان بن مالک، در اصل ساختمانی است که به نام مزدلف در خانه بنی سالم موسوم است.»

۳- «در شمال این مسجد جمعه، ساختمان ویرانه ای است که به آن مزدلف ساختمان عتبان بن مالک می گویند و مسجد بسیار کوچکی در میان وادی است که با سنگ ساخته شده و اندازه آن به اندازه نیمه قامت انسان است ...» نک: وفاء الوفا، جزء ۳، ص ۸۲۰

۴- «أطم، دژهایی است که با سنگ ساخته می شود.» ابن حجر، فتح الباری، ج ۴، ص ۹۵

فصل شانزدهم: مسجد ابوذر

مسجد ابوذر در تقاطع شارع المطار و شارع ابی ذر قرار دارد. در منابع اسلام شناسی، از این مکان به سه نام مختلف، که سه اعتبار تاریخی - دینی متفاوت را نشان می دهد، ذکر و یاد شده است:

قولی بر آن است که این مکان «مسجد السجده» است و عده ای آن را «مسجد البحیری» خوانده اند و صاحب نظرانی «مسجد ابوذر غفاری» می خوانندش.

بیهقی در «شعب الأیمان» و ابن زبالة در «اخبار المدینه» و احمد بن حنبل در «مسند» و سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» (۱) حدیثی را به اسناد مختلف از عبدالرحمان بن عوف نقل می کنند؛ که آن سند، ادعای کسانی است که مکان مذکور را مسجد السجده می دانند:

عبدالرحمان روایت می کند:

«خرج رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فتوجه نحو صدقته، فدخل ما استقبال القبلة، فخرّ ساجداً فأطال السجود حتى ظننت أن الله قبض نفسه فيها، فدنوت منه. فرفع رأسه و قال: من هذا؟ قلت: عبدالرحمن! قال: ما شأنك؟

قلت: يا رسول الله سجدت سجده ظننت أن يكون الله قد قبض نفسك فيها.

فقال: أن جبريل أتاني فبشرني فقال: إنَّ الله عزَّوجلَّ يقول: من صَلَّى عليك صليت عليه و من سلَّم عليك سلَّمت عليه». (۱) این روایت با اختلاف چندی از طریق ابن ابی الدنيا، ابویعلی، البزاز، محمد بن جبیر، عبدالواحد ابن محمد بن عبدالرحمان بن عوف ثبت شده است.

بیهقی در «الخلافيات» بیان حاکم را تأیید کرده است که:

«هذا صحيح ولا أعلم في سجده الشكر أصح من هذا الحديث...» (۲) از حدیث مذکور معلوم می گردد که مکان یاد شده یکی از صدقات رسول اسلام در شهر مدینه بوده است و این به گفته سمهودی در مسیر راه السافله می باشد که آن در طریق شرقی مدینه به آرامگاه حمزه بن عبدالمطلب است و چنین پیدا است که در زمان حیات سمهودی مکان مذکور، به صورت مسجدی در آمده بود که بر آن نام خاصی نبوده است.

اما پژوهشگرانی که می گویند: جایگاهی با این مشخصات، مسجد البحیر است، صحّت حدیث عبدالرحمان را نفی نمی کنند؛ ولی بدان جهت که بنای مسجد در میانه نخلستان البحیر، یکی از قدیمی ترین خرماستان های تاریخ مدینه جای داشته، آن را مسجد البحیر یا به گویش اهل مدینه: مسجد البحیری گفته اند.

این نخلستان با همین شهرت و نام، تا این اواخر از املاک مرحوم «شیخ عبدالجلیل بری»، یکی از نویسندگان دادگاه شرع مدینه بود و از آوازه آن، توجهی در خور اهمیت

۱- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خارج شدند و به سوی محلّ صدقه اش عزیمت نمودند، پس از ورود به آنجا، به طرف قبله ایستادند و سجده کردند، چون زمان سجود به طول انجامید، گمان کردم خداوند روحش را قبض کرد. به او نزدیک شدم، سرش را بالا برد و فرمود: کیست؟ عرض کردم: عبدالرحمان، فرمود: چه می خواهی؟ گفتم: یا رسول الله چون به سجده رفتی و سجده به طول انجامید، گمان کردم خداوند روحش را قبض کرده است. فرمود: جبرئیل به نزد آمد و به من مژده داد و گفت: خداوند عزوجلّ می فرماید: کسی که بر تو درود فرستد، من بر او درود فرستم و کسی که به تو سلام کند، به او سلام می کنم.»

۲- «این درست است و معتبرتر از این حدیث در سجده شکرگزاری نیافتم.»

با این همه، در تاریخ و اوصاف جغرافیایی بافت شهری مدینه و تا آنجا که منابع مدینه شناسی، امکان بررسی را مجال می دهند، مکان یادشده را مسجد ابی ذر الغفاری دانسته اند:

مطری در «التعریف بما آنست الهجره من معالم دارالهجره» با قاطعیت، آن را محل خانه ابوذر غفاری - صحابی پیامبر - دانسته است.

سمهودی اگر چه شرح و تاریخ مسجد مجاور باغستان بحیر را تحت عنوان «مسجد ابی ذر الغفاری» می نگارد، [\(۱\)](#) ولی روایات مطری را در این خصوص قابل اعتماد نمی داند.

خود او با تمام تحقیقات جامعش، در خصوص منابع تاریخ و جغرافیای مدینه، سند یا دلیلی بر صحت اعتبار چنین نام و نشانی نیافته و ارائه نکرده است و حتی از مجموع جملاتش چنین بر می آید که از شهرت مسجد، به نام ابوذر متعجب بوده است. با این همه، این شهرت، چه قبل از سمهودی (متوفای ۹۱۱ ه. ق.) و چه پس از او، تا زمان ما، هیچگاه در میان مردم جای خود را به نام های بحیری یا سجده نداده است.

علی بن موسی یکصدسال پیش در کتاب «وصف المدینها المنوره» (ص ۱۶)، مسجد ابوذر غفاری را از جمله مسجدهای مدینه می شمرد و آن را چنین مشخص می کند:

«و فی جزع الصدقه، مسجد صغیر غیر مسقوف عند مفیض عین الصدقه و يعرف بمسجد سیدنا ابی ذر الغفاری رضی الله عنه». [\(۲\)](#) این مسجد به گفته مورخ معاصر علی حافظ، در کتاب «فصول من تاریخ المدینه المنوره»، در زمان سعود تجدید بنا شد و مناره ای در رکن شمال غربی آن احداث کردند و اطراف آن را که در مرکز تقاطع شارع مطار با شارع ابی ذر قرار دارد، به باغچه هایی زینت بخشیدند.

۱- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۵۱

۲- «در محل جزع الصدقه مسجد کوچک غیر مسقوفی وجود دارد، که به مسجد ابوذر الغفاری - رضوان الله علیه - معروف است.»

در سال های اخیر و با توجه به تأکیدهای مکرر اهالی و راهنمایی مرحوم سید مصطفی عطار، بار دیگر مسجد مزبور توسط وزارت اوقاف و حج عربستان دوباره سازی شد و مناره آن با ارتفاع بیشتر و سبک نوین تجدید بنا گردید و پس از جمع بندی آرای پژوهندگان، بر تابلویی در کنار مدخل ورودی مسجد، عبارت «مسجد ابی ذر» را نگاشتند.

در خلال سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ ه. ق. که به دیدار مسجد نایل آمدم، دیدم که در آنجا نماز جماعت برگزار می گردد و مردم و کسبه اطراف، از اهمیت دینی آن مطلع هستند. نک: پیکره های ۱-۱۶؛ ۲-۱۶

فصل هفدهم: مسجد ابوبکر

مسجد ابوبکر، نزدیک ترین مسجد به المصلی، در مناخه می باشد که در بافت قدیمی شهر، عرصه آن به حدیقه العریضی - مجاور الزرقاء - متصل بوده است.

در اسناد معتبر تاریخی، به قداست و اعتبار تاریخی آن اشارتی نرفته است؛ ولی گفته اند که ابوبکر در عهد خلافتش، نماز عید را در آن مکان به جای آورده است.

مسجد ابوبکر در زمان عمر بن عبدالعزیز - والی مدینه در سال ۹۳/۹۱ ه. ق. - و همزمان بانوسازی مسجد المصلی (/ مسجد علی بن ابی طالب) احداث شده است.

از تجدید و ترمیم های مکرر این مسجد در طول تاریخ، گزارش های مستندی در دست نداریم. تنها می دانیم که در سال ۱۲۵۴ ق. و آخرین بار به امر محمود عثمانی، تجدید بنا شده و به هیكلی که تاکنون پا برجاست، در آمده است.

بنای مسجد به لحاظ برخورداری از گنبدی گچی و مناره ای زیبا، مجموعه بدیعی دارد و ساختمان آن مانند المصلی و مسجد علی با سنگ های سخت سیاه معماری شده است.

مسجد ابوبکر در شمال غربی المصلی (/ غمامه)، مدخل: زقاق العریضیه در شارع المناخه واقع گشته و حقیر در خلال سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ ه. ق. که به دیدار مسجد نائل آمدم، آن را مورد توجه بسیاری از مسلمانان کشورهای اسلامی و زائران مدینه دیدم.

نک: پیکره ۱-۱۷

فصل هیجدهم؛ مسجد عمر

در هیچ یک از منابع تاریخی و سیره و اخباری که بدان دسترسی داشتیم، از این مسجد ذکری نشده است و سمهودی نیز به آن اشاره ای ندارد و ممکن است یکی از احتمالات مورد بحث ذیل بنای دو مسجد علی و ابوبکر، شامل آن هم باشد.

مسجد مذکور از ساخته های سلطان محمود عثمانی در سال ۱۲۵۴ ق. است و به نظر می رسد که بدان لحاظ، مسجدی به نام عمر بن خطاب نیز تأسیس کرده باشند.

مسجد عمر در جنوب شرقی المصلی، کناره وادی بطحان واقع شده و متصل به پلی است که اهل مدینه آن را «کوبری المدرج» رقم ۲ شهرت داده اند. نک: پیکره ۱-۱۸

فصل نوزدهم؛ مسجد علی

در محدوده المصلی و شمال مسجد ابوبکر، بنایی وجود دارد که به مسجد علی بن ابی طالب مشهور است. سمهودی و دیگر قدمای مدینه شناس، مستقلاً از این مسجد، مطلبی به نگارش در نیاورده اند. سمهودی ضمن شرح روایات و ذیل اسناد مربوط به مسجد المصلی به مسجدی به نام علی بن ابی طالب اشارتی دارد و این اشارت مجمل، نشان می دهد که مسجد مذکور، ویژگی خاصی در شهر مدینه نداشته است. با این همه، سمهودی از ابن شبه مدرکی از طریق «سعد بن عبید مولى ابن ازهر» ارائه کرده است که:

«قال: صَلَّيت العید مع علی - رضی اللہ عنہ - و عثمان محصوراً. فصلی ثمّ خطب بعد الصلاه».

و در سندی از «زهری» آمده است:

«صلی سهل بن حنیف و عثمان محصور الجمعه و صلی یوم العید علی بن ابی طالب». [\(۱\)](#) بر این اساس ممکن است سجدگاه علی بن ابی طالب در برگزاری نماز عید، آن هم

۱- «سهل بن حنیف، روز جمعه نماز را به جای آورد، در حالی که عثمان در محاصره بود و علی بن ابی طالب روز عید نماز را به جای آورد.»

در ایام محاصره خانه خلیفه سوم: «عثمان بن عفان» که بی شک در المصلی بوده است و در آن ایام، عرصه نماز گزاران، محدود به فضای بسته ای نبوده، همین محلّ باشد که بعدها به اعتبار وقوع آن سجده، مسجدی در آن بنا نهاده باشند.

مسجد علی را اولین بار عمر بن عبدالعزیز در عهد ولیدبن عبدالملک بنا یا ترمیم و دوباره سازی کرد و امیر زین الدّین ضیغم منصوری از بنومهنّا، که از سادات علوی و امیر وقت مدینه بوده، بار دیگر آن را در سال ۸۸۱ ق. تجدید بنا کرد؛ تا در زمان عثمانی ها از ترمیم و تجدید بنا بی بهره نمانند.

ساختمان مسجد، کم عرض و طولانی و دارای محرابی است که زیر گنبدی بزرگ واقع شده است و در دو جانب آن، سه گنبد در شرق و سه گنبد در غرب، احاطه اش کرده اند.

همچنین مسجد دارای مناره ای است به سبک معمول بناهای عثمانی، که به اعتبار مدارک اداره اوقاف مدینه، بنای آن مربوط به سال ۸۸۱ ق. می باشد.

در سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ ه. ق. که به دیدار مکرر این مسجد نایل آمدم، دیدم که به واسطه احداث ساختمان ایستگاه تقویت برق در مقابل در مسجد، تا حدودی از زیبایی نمای خارجی آن کاسته شده بود.

مسجد با سنگ های بزرگ سیاه و ستون های ضخیم و پهن و بسیار مستحکم ساخته شده است و با توجه به سبک مناره، دقیقاً معلوم می شود که به استثنای آثار ترمیمی جزئی، اساس بنا از قرن ۹ ق. تا کنون پا برجا مانده است.

مسجد علی در سمت غربی مناخه و مدخل زقاق الطیار واقع شده و فاصله آن تا مسجدالنّبی که در قسمت شرق مسجد علی قرار دارد، تنها ۳۵۰ متر است.

نک: پیکره های ۱- ۱۹؛ ۲- ۱۹

فصل بیستم؛ مسجد علی عَرِيض

عَرِيض، مُصَغَّرُ عَرِضٍ یا عَرِض، نام یکی از وادی های شرقی مدینه است. (۱) و آن از جمله اراضی یثرب است. (۲) این نام را پیامبر در متن گفته ای که موقعیت جغرافیایی آن را نیز بیان می کند، چنین آورده است:

«أَصْحَ الْمَدِينَةِ مِنَ الْحَمَى مَا بَيْنَ حَرْهٍ قَرِيظَةٍ إِلَى الْعَرِيضِ» (۳) به نقل از محمد بن عقبه بن ابی مالک و او از زبیر. (۴) «حمی»، در سند مذکور و بنا به گفته عینی: (۵) «موضع الکلا یحمی من النَّاسِ وَ لَا یَرَعَى وَ لَا یَقْرَبُ ... اِنَّ لَفْظَ حَمَى اسْمٌ غَیْرُ مَصْدَرٍ وَ هُوَ عَلِیٌّ وَ زَنْ فَعْلٌ بِكَسْرِ الْفَاءِ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ أَوْ مَحْمَى مَحْطُورٍ ...» (۶)

۱- فیروزآبادی، المغانم، ص ۲۶۰؛ طریحی، مجمع البحرین، ص ۳۳۱، چاپ سنگی.

۲- همدانی، صفه جزیره العرب، ص ۲۶۲؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، عریض، ج ۴، ص ۱۱۴

۳- «بهترین چراگاه مدینه، بین حره قریظه تا عریض قرار دارد.»

۴- فیروزآبادی، همان.

۵- عمده القاری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۱۲

۶- «محل چراگاه از ورود مردم به داخل آن جلوگیری و حمایت می شود؛ به طوری که به کسی اجازه نزدیک شدن به آن داده نمی شود و چهارپایان از چریدن در آن محل منع می شود...» لفظ حمی اسم غیر مصدر است بر وزن فعل با کسر فاء الفعل به معنای مفعول؛ یعنی حمایت شده و منع شده...».

و در اصطلاح مفتیان مسلمان، ذیل حدیث: «لا حمی إلا لله و لرسوله» آورده اند:

«معناه أن يمنع من الأحياء من ذلك الموات ليتوفر فيه الكلاً. فترعاه مواش مخصوصه و يمنع غيرها ... عند الشافعيه أن الحمى يختص بالخليفه و منهم من ألحق به و لاه الأقاليم و محلّ الجواز مطلقاً أن لا يضرّ بكافه المسلمين ...» (۱) حزه قريظه همان حزه واقم است که «عريض» در شمال شرقی آن قرار دارد و آن، یکی از بهترین مناطق کشاورزی اطراف مدینه، در سده های پی در پی بوده است. (۲) «علی»، یکی از فرزندان امام جعفر بن محمد صادق بود که به لحاظ کثرت علم و عبادت، به زین العابدین شهرت داشت. (۳) و چون در منطقه عريض مسکن گزیده بود، در تاریخ نامش به صورت علی عريض (/ علی عريضی) برده شده است. (۴) علی عريض (/ علی المدنی)، به گفته ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب (۵):

«أخو موسى - مقبول - من كبار العاشره - مات سنه ۲۱۰ ق.»

ابن عماد نیز در شذرات الذهب، در باره اش گفته است: «من جله الساده الأشراف».

و طوسی در الفهرست (۶) او را: «جليل القدر ثقه» دانسته که پس از وفات، در زیستگاه

۱- «معنای آن، این است که از نزدیک شدن چهارپایان به آن زمین جلوگیری به عمل آید تا این که زمین سبز گردد و چهارپایان مخصوصی در آن بچرند ...». شافعی ها معتقدند آنچه که از او حمایت و دفاع می شود، مختص خلیفه است و بعضی از آنان، والیان مناطق را به آن ملحق کردند، مشروط بر این که به عموم مسلمین ضرر و زیانی نرساند. نک: ابن حجر، فتح الباری، ج ۵، ص ۴۴، کتاب المساقاه.

۲- سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، جزء ۴، ص ۱۱۸۸

۳- علی عريض، ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۲۸۰ و نیز: طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۸۴

۴- النجاشی، کتاب الرجال، ص ۱۷۶؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۷۲؛ ابو علی، منتهی المقال، ص ۲۰۹

۵- ج ۲، ص ۳۳

۶- ص ۲۱۲، به اهتمام محمود رامیار

خود به خاک سپرده شد و نظر به مقام علمی - معنوی وی، مرقدش مورد احترام مسلمانان در تاریخ مدینه گردید.؟؟؟ د فهرس
الله الحمد لله و فهرس قی اش الحمد لله فهرس ه تمهید ه عز و جل خریب شود؟؟؟

علی بن موسی در «وصف المدینه المنوره» (ص ۱۰)، از بنای مسجد و مرقد علی عریض چنین یاد کرده است:

«مرقد سیدنا علی العریض، ابن سیدنا جعفر الصادق، له مسجد معقود و بجانب القبّه مناره. و من غربی المقام مزارع کثیر بآبار و
تعریف بمزارع اَبی الرشید بینه و بین المدینه من طریق الحرّه الشرقيه ساعه واحده». (۱) این مرقد چنانکه رفعت پاشا (۲) گفته،
داشته که به «ضریح شیخ علی العریضی» مشهور بوده است و این امر نشان می دهد که این مکان ها نیز تا قبل از روی کار
آمدن «سعودی ها» محلّ توجه زائران مدینه؛ خصوصاً شافعی ها و امامی ها بوده است.

العیاشی (۳) که به تفصیل از منطقه العریض سخن به میان آورده، تأکید می کند:

«و عنده مسجد يعرف بمسجد علی العریض یقصدون زین العابدین»، ولی از قدمت آن اطلاعاتی به ما نمی دهد.

تصویری که رفعت پاشا در میانه سال های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۵ ه. ق. از دورنمای بنای مسجد یا مرقد تهیّه کرده، به خوبی نشان داده
است که آن مکان از رونق معمول برخوردار بوده است؛ ولی آثار همان آبادانی منعکس در تصویر مذکور، با آنچه در دیدار
در خلال سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ ه. ق. بدان نائل آمدم، مطابقت ندارد.

هم اکنون آثار بنای مسجد «علی عریض» مخروبه شده و در کنار مزارع «خرم عریض» پابرجاست. در آن نه اثری از بنای
مرقدی یافتیم و نه مکانی برای عبادت! بل به

۱- «مرقد سرور ما علی العریض، فرزند جعفر صادق علیه السلام، دارای مسجدی در جای پردرخت و سبزه زاری است و
نزدیک قبه، گلدسته ای وجود دارد. در مغرب مرقد، مزارع فراوانی هست که به مزارع ابو الرشید معروف است. فاصله بین این
مرقد و مدینه از طریق منطقه شرقی - مسکونی یک ساعت راه است.»

۲- مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۷

۳- المدینه بین الماضي والحاضر، صص ۳۶۶ و ۵۲۴

صورت انبار غلّات ساکنان مجاورش در آمده و دیگر مسائل آن به بوته فراموشی سپرده شده است.؟؟؟ الله الحمد لله فهرس
اگراف تمهید الحمد لله لا کن الله اکبر رل شود؟

پیکره های ۱- ۲۰، ۲- ۲۰

فصل بیست و یکم: مسجد نئیالوداع

اشاره

نئیة در لغت و بنا به گفته عینی در «عمده القاری» (۱): «طریق العقبه» و به تصریح فیروزآبادی در «المغانم المطابه» (۲): «اسم من التودیع» و بنا به تعریف عبدالقدّوس الأنصاری (۳): «الطریق العالی فی الجبل» و به قول یاقوت حموی (۴): «پشته کوه».

و همه مدینه شناسان باور دارند که «نئیالوداع» مکان تودیع مسافران مدنی بوده است و آن اصطلاحی است که قدمت آن به دوران جهالت باز می گردد و به گفته فیروزآبادی: «سمی لتودیع المسافرین» (۵).

الف: نئیالوداع، مکان تودیع

اشاره

مسلم است که نئیالوداع در تاریخ و جغرافیای مدینه، نام مکان هایی بوده که مسافران مدینه از آن حد، به سوی مکه (که اصطلاحاً جهت قبلی یا جنوبی نامیده می شده) و به سوی شام (که جهت شامی یا شمالی شهر به شمار می رفته) تودیع و بدرقه می شده اند.

۱- ج ۹، ص ۵۹

۲- ص ۸۰

۳- آثار المدینه المنوره، ص ۱۵۹

۴- معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۹

۵- ص ۸۱، همان مأخذ

یاقوت حموی در معجم البلدان، همان مأخذ، ثبتهالوداع را تپه ای مُشرف بر مدینه دانسته است و چون پیامبر اسلام در آن جایگاه، حضور مکرر داشته اند، ثبتهالوداع موقعیت خاصی در تاریخ مدینه پیدا کرده است. بررسی حضورهای مکرر مذکور- که این قدمت و اصالت را بر ما بشناساند- مستلزم شناخت محلّ دقیق آن است. این شناخت و آن حضور، موقعیت تاریخی- دینی ثبتهالوداع را به عنوان نشانی از زندگی پیامبر، در قرون متمادی مورد علاقه مسلمانان قرار داده است. از این رو، در جستجوی موقعیت تاریخی- جغرافیایی آن، به بررسی کتاب ها و به انگیزه شناخت مکان فعلی آن و تطبیق آرای قدما در این خصوص، با موقعیت های کنونی شهر مدینه، به گشت و گذار در این شهر پرداختم:

۱/ الف: ثبتهالوداع، غزوه احد؟

ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۱) از ابوحمید ساعدی، به نقل از «منذربن سعدبن منذر» (متوفای ۶۰ ه. ق.) (۲) اشاره می کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله روز احد، از مدینه به سمت ثبتهالوداع حرکت نمود. ناگاه لشگری را دید، فرمود: اینها کیستند؟ گفتند: عبدالله بن ابی بن سلول با ۶۰۰ نفر از بنوقینقاع.

پیامبر فرمود: آیا مسلمان شده اند؟.

گفتند: خیر.

فرمود: «قولوا لهم فلیرجعوا فأنا لا نستعین بالمشرکین علی المشرکین». (۳) این حدیث اگر چه در مسند احمدبن حنبل، در ذیل احادیث ابوحمید نیامده است؛ (۴) ولی متقی هندی در «کنز العمال» (۵) آن را به استناد ابن نجار ذکر نموده، به این که:

۱- ج ۲، ص ۴۸ و چاپ ادوارد سخو، ج ۱، ص ۳۴

۲- ابن حجر، تقریب التهذیب، ص ۴۱۴، ج ۲

۳- «به آن ها بگویند تا مراجعت کنند؛ زیرا ما برای سرکوبی مشرکین، از مشرکین کمک و مساعدت نمی گیریم.»

۴- ج ۵، ص ۴۲۳

۵- ج ۱۰، ص ۲۷۵

«إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - خَرَجَ يَوْمَ أَحَدٍ حَتَّى إِذَا جَاوَزَ ثَنِيَّةَ الْوُدَاعِ.» (۱) «واقعدی» نیز در «المغازی»، ذیل غزوه احد (۲) آن را تأیید کرده است.

مسیر حرکت پیامبر از شهر به جانب احد، که در سمت شمالی مدینه قرار دارد، به خوبی نشان می دهد که ثنیهالوداع در این مستند تاریخی، در جهت شامی (شمالی) مدینه و بر سر راه احد واقع شده است.

۲ / الف: ثنیهالوداع، سریه مؤنه

محمد بن جریر طبری در تاریخ الزسل و الملوک (۳) می نویسد:

«ابن اسحاق می گوید: پیامبر وقتی از خیبر به مدینه باز گشت، دو ماه ربیع را در آنجا به سر برد و در جمادی الأول گروهی را سوی شام فرستاد که در مؤنه کشته شدند.»

آنگاه به گفته عروه بن زبیر استناد می کند که:

«پیمبر در جمادی الأول سال هشتم، کسان را سوی مؤنه فرستاد و زید بن حارثه را سالار قوم کرد و گفت: اگر زید بن حارثه کشته شد، جعفر بن ابی طالب سالار قوم باشد و اگر جعفر کشته شد، عبدالله بن رواحه سالار قوم باشد.»

هنگامی که قوم روان می شدند، عبدالله بن رواحه پیش پیمبر رفت و با وی وداع کرد و با قوم از مدینه بیرون شد و پیمبر آن ها را بدرقه کرد.»

بر این اساس معلوم می گردد که پیامبر، سپاه را بدرقه کرده است. آیا در کجا؟ طبری آن مکان را معلوم نساخته است. ابن هشام در السیره النبویه (۴) بی آن که مکان را معلوم

۱- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله روز یکشنبه خارج شد تا این که از محلّ ثنیه الوداع رد شد و از آن گذشت.»

۲- ج ۱، ص ۱۵۷، ترجمه فارسی.

۳- ج ۳، ص ۱۱۶۹، ترجمه فارسی.

۴- ج ۳، ص ۴۲۹

سازد، بدرقه را در خارج از شهر پذیرفته و می نویسد: «ثم خرج القوم و خرج رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يُشَيِّعُهُمْ حَتَّى إِذَا وَدَّعَهُمْ وَانصَرَفَ عَنْهُمْ». (۱) ابن سعد در «المطبقات الكبرى» (۲) ذیل: «سریه مؤته» ضمن اشاره به واقع شدن تودیع و مشایعت، صریحاً می نگارد:

«و خرج مشيئاً حتى بلغ ثيهالوداع فوقف و دعهم ...»

«و پیامبر ایشان را مشایعت و بدرقه نمود تا ثیهالوداع. در آنجا ایستاد و دعای خیر و فتح بر ایشان خواند.» (۳) همین فراز را علی بن برهان الدین حلبی (۴) تأیید می کند و می نویسد:

«ان رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - خرج مشيئاً لهم حتى بلغ ثيهالوداع فوقفه فقال: أي بعد قوله: أوصيكم بتقوى الله و بمن معكم من المسلمين خيراً، اغزوا باسم الله فقاتلوا عدو الله و عدوكم بالشام و ستجدون فيها رجالاً في الصوامع معتزلين فلا تتعرضوا لهم و لا تقتلوا امرأه و لا -صغيراً و لا بصير فانياً و لا تقطعوا شجره، و لا تهدموا بنا». (۵) عینی در «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» (۶) قبول کرده است که پیامبر «خرج

۱- «سپس مردم بیرون آمدند و رسول الله صلی الله علیه و آله به منظور بدرقه کردن آنان خارج شد، همینکه آنان را بدرقه کردند، از آنان دور شد.»

۲- ج ۲، ص ۱۲۸

۳- چاپ ادوارد سخو، ج ۱، ص ۹۳

۴- السیره الحلبیه فی سیره الامین المأمون، ج ۲، ص ۷۸۷

۵- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله برای مشایعت آنان خارج شدند تا این که به محلّ ثیهالوداع رسیدند. توقف کرده، فرمودند: شما را به پرهیزکاری خدا سفارش می کنم و با مسلمانانی که همراه شما هستید، خوشرفتاری کنید. به نام خدا بجنگید. سپس فرمودند: دشمن خدا و دشمن شما در شام است؛ در جاهایی که خواهید جنگید، مردانی گوشه نشین را در صومعه ها خواهید دید، به آنان تعرض نکنید. هیچ زنی و کودکی و پیرمردی را نکشید و هیچ درختی را قطع نکنید و هیچ بنایی را ویران نسازید.»

۶- ج ۷، صص ۲۶۷-۲۶۸، باب غزوه مؤته من ارض الشام.

مَشِيْعاً لَهُمْ حَتَّىٰ بَلَغَ ثَنِيَةَ الْوُدَاعِ». (۱) بدین روال و با توجه به این که «مؤتة» به گفته ابن واضح یعقوبی (۲) قریه ای در نزدیکی های دمشق بوده، مسلم است که مشایعت پیامبر در مکانی تحقق پذیرفته که در جهت شمالی یا شامی مدینه قرار داشته است و این امر می رساند که ثنیهالوداع یادشده در منابع مذکور در شمال مدینه بوده است.

۳ / الف: ثنیهالوداع، غزوه تبوک

احمد بن علی بن حجر عسقلانی (۳) از اسحاق بن راهویه و ابن حبان، حدیثی را از ابوهریره نقل می کند که بدون توجه به جهات فقهی مُتَعَه، در خصوص بازگشت پیروزمندان پیامبر و مسلمانان، پس از پایان یافتن غزوه تبوک و توقّف آنان در ثنیهالوداع، مستندی در خور توجه است:

«إِنَّ النَّبِيَّ لَمَّا نَزَلَ بَثْنِيَةَ الْوُدَاعِ، رَأَىٰ مَصَابِيحَ وَ سَمِعَ نِسَاءً يَبْكِينَ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نِسَاءٌ كَانُوا تَمْتَعُوا مِنْهُمْ. فَقَالَ هَدَمَ الْمُتَعَةَ النِّكَاحَ وَ الطَّلَاقَ وَ الْمِيرَاثَ». (۴) سمهودی (۵) ضمن استناد به واقعه مذکور، از طریق ابن شبه و طبرانی، وجه تسمیه ثنیهالوداع را به اعتبار دیگری مورد توجه قرار داده است. ابن شبه گفته است:

۱- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برای مشایعت مردم بیرون آمدند تا این که به محلّ ثنیهالوداع رسیدند.»

۲- البلدان، ص ۱۰۶

۳- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، جزء تاسع، ص ۱۶۹، کتاب النکاح.

۴- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله هنگامی که به محلّ ثنیه الوداع رسیدند، نور چراغ هایی را دیدند و صدای گریه زنانی را شنیدند. فرمودند: این چیست؟ عرض کردند: یا رسول الله، زنانی هستند که از آنان بهره جستند و لذت بردند. فرمودند: صیغه، ازدواج و طلاق و ارث آن را از بین برده و نابوده کرده است.»

۵- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج ۴، ص ۱۱۶۸

«إِنَّمَا سَمَّيْتَ ثَنِيهَا الْوَدَاعَ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - أَقْبَلَ مِنْ خَيْبَرَ وَمَعَهُ الْمُسْلِمُونَ قَدْ نَكَحُوا النِّسَاءَ، نِكَاحَ الْمُتَمَعَةِ. فَلَمَّا كَانَ بِالْمَدِينَةِ قَالَ لَهُمْ: دَعَوَانَا فِي أَيِّدِكُمْ مِنَ النِّسَاءِ الْمُتَمَعَةِ، فَأَرْسَلُوهُنَّ فَسَمَّيْتَ ثَنِيهَا الْوَدَاعَ». (۱) یا به عبارت امام بخاری: «و نهی عن المتعه، فتوا دعنا يومئذ فسميت ثنيها لوداع». (۲) در ارتباط با غزوه تبوك، امام بخاری حدیثی از سائب بن یزید ذیل باب «غزوه تبوك» آورده است که دقیقاً نشان می دهد محل ثنیها لوداع چگونه که در شرح سفر تبوك نیز مورد تصریح مورخان قرار گرفته، موقعیت شمالی و شامی مدینه بوده است:

«أين خرجت مع الصبيان نتلقى النبي إلى ثنيها لوداع مقدمه من غزوه تبوك». (۳) عینی در «عمده القاری بشرح صحیح البخاری» (۴) در بیان حدیث مذکور به دو لفظ مختلف و با کم و زیادهایی معتقد است: «إلى ثنيها لوداع - الثنية طريق العقبة و كان ثمة يودع أهل المدينة المسافرين» (۵) که با توجه به مسیر راه تبوك از سمت شمالی (/ شامی) مدینه، می بایست ثنیها لوداع در شمال و خارج از شهر مدینه قرار داشته باشد.

فراز دیگر این رفت و بازگشت نبرد تبوك، مستندات است که گفته اند پیامبر چون از تبوك به مدینه بازگشت، مردم مدینه از او در محل ثنیها لوداع استقبال کردند. نوجوانان مدینه، مقدمش را با همان سرود موزونی که در هنگام هجرت و ورود نخستینش به مدینه

۱- «از این نظر ثنیه الوداع نامگذاری شده است؛ زیرا رسول الله هنگامی که از خیبر همراه مسلمانان می آمدند، این عده از مسلمانان، زنان را صیغه کرده بودند، همین که به مدینه رسیدند، به آنان فرمود: از زنان صیغه ای دست بردارید. آن ها را رها کنید. از این نظر ثنیه الوداع نامگذاری شده است.»

۲- «رسول الله صلى الله عليه و آله صیغه را تحریم کردند و در آن هنگام با هم آشتی و مصالحه کردیم از این نظر ثنیها لوداع نامگذاری شد. برای شناخت فقه شناسان امامی مذهب». نک: ادوار فقه، محمود شهابی، ج ۱، ص ۴۵۵

۳- «با جوانان به پیشواز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که از جنگ تبوك می آمدند، تا ثنیها لوداع بیرون آمدیم.»

۴- ج ۷، ص ۵۹، جزء ۱۸

۵- «تا ثنیه الوداع - ثنیه بریده راه میان کوهی است که مردم مدینه مسافران را در آن محل بدرقه می کردند.»

اجرا نموده بودند، گرامی داشتند:

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوُدَاعِ

وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلَّهِ دَاعٍ

این سند را ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری بشرح صحیح بخاری» (۱) و حلبی در «السيره الحلبيه» (۲) و ذیل «غزوه تبوك» از عایشه- همسر پیامبر- نقل نموده اند و حلبی عقیده بیهقی را در باره تعدد این شعرخوانی در مراسم استقبال، چنین آورده است:

«و لا مانع من تعدد ذلك». (۳)

ب: بنای مسجد ثنیالوداع

نخستین سند تعیین ثنیالوداع را در حدیث ابن عمر می خوانیم که:

«قال سبق رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فأرسل فاضمر منها من الحفياء و أرسل ما لم يضم منها من ثنیالوداع إلى مسجد بنی زریق». (۴) گفته شده است که پیامبر:

«دخل في مسجد بنی زریق و توضأ فيه و عجب من قبلته و لم يصل فيه و كان أول مسجد قرى ء فيه القرآن». (۵)

۱- ج ۹، ص ۲۶۲، کتاب مناقب الأنصار، باب مقدم النبی و اصحابه المدینه.

۲- ج ۳، ص ۱۲۳

۳- همچنین نک: «التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم، ج ۱، ص ۲۵۷ به بعد» که او نیز به گفته های عیاض، ابن جوزی و زین الدین عراقی استناد کرده است.

۴- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱

۵- «وارد مسجد بنی زریق شد و در آنجا وضو گرفت و از قبله اش تعجب کرد و در آن نماز به جای نیاورد. این مسجد، اولین مسجدی بود که در آن قرآن خوانده شد.» به نقل از معاذبن رفاعه الزرقی. نک: ابن شهبه، سمهودی، وفاء الوفا، جزء ۳، ص

سمهودی می گوید:

مکان این مسجد در جنوب (قبلی) مسجد المصلی بوده است. عیاض در مورد حدیث ابن عمر گفته است: «بینه و بین ثنیهالوداع میل أو نحوه».

بنابر این، ثنیهالوداع در فاصله کمتر از ۲۰۰۰ متری (یک میلی) شمال مسجد مصلی قرار داشته است.

سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» (۱) در نیمه دوم قرن ۹ ق. ثنیهالوداع را در «شامی المدینه» دانسته، موقعیت جغرافیایی آن را «بین مسجد الزایه الذی علی ذباب و مشهد النفس الزکیه» معرفی می کند؛ ولی مانند فیروزآبادی از بنای مسجدی که بر بلندی ثنیهالوداع ساخته باشند، نشانی نمی دهد و آن را از زمره «مساجد المعلومه العین» نخوانده است.

مؤلف کتاب «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» در صفحه ۴۰۹ کتابش، چون به شرح «و بالمدینه برک و عیون» می پردازد، از برکه ای در ثنیه یاد می کند.

حمدالجاسر - استاد ادب و جغرافیای قدیم جزیرهالعرب - ذیل آن در پانویس آورده است:

«و إذا جاوزت مشهد النفس الزکیه و ثنیهالوداع مرت من شامی سلع علی مسجد الرایه.» (۲) البکری در «معجم ما استعجم» (۳) ذیل «الْحَفِیَاء» به حدیث ابن عمر استناد کرده که آن در امتداد ثنیهالوداع بوده و «بین الحفیاء و ثنیهالوداع تسعه أمیال».

مؤلفان سده ۱۳۰۰ ه. ق. از ثنیهالوداع یادهایی کرده اند؛ ولی به بنای مسجدی به نام ثنیهالوداع که یادبودی از مشایخت ها و بدرقه های پیامبر باشد، برخورد نکرده اند و این امر

۱- جزء ۴، ص ۱۱۶۹

۲- «چنانچه از آرامگاه النفس الزکیه و ثنیهالوداع عبور کنی، از راه شامی سلع به مسجد الرایه خواهی رسید.»

۳- الجزء الثانی، ص ۴۵۸، به اهتمام: مصطفی السقا.

نشان می دهد که به هر حال در طول قرون، ثنیهالوداع، تنها نام تپه ای مشرف بر مدینه و رو به وادی قناه بوده است.

علی حافظ در فصول من تاریخ المدینه المنوره (ص ۲۳۱)، ضمن شرح «المدرسه الصناعیه» به اجمال از ثنیهالوداع یاد کرده و با این جمله که «المسجد الذی علیها» به بنای مسجد ثنیهالوداع اشاره کرده است. همچنین ذیل «عین الزبیر» (۱) صریحاً می نگارد:

«ثنیهالوداع شرق جبل سلع علی نحو کیلومتر من المسجد النبوی و قد بنی علیها مسجد بمثذنه» (۲) بدون تردید، راهی که میانه این تپه سنگی مجاور شرقی کوه سلع به سوی وادی قناه احداث شده و شهر مدینه را به قسمت های شمالی آن متصل نموده، در قرون گذشته وجود نداشته است. احداث این راه، منسوب به «یوسف پاشا» است. وی از طرف حکومت عثمانی به صدارت مدینه و بندر جدّه منصوب شد و وقتی به عنوان «صاحب المدینه» در سال ۱۲۱۵ ه. ق. وفات یافت، یکی از بزرگان قلمرو سیاسی - نظامی عثمانی بود. او در ایام ریاستش خدمات فراوانی در سرزمین حجاز انجام داد و نامش در صحنه های تاریخ مدینه ماند. (۳) بر اساس تعلیقات مرحوم شیخ ابراهیم فقیه بر کتاب «وفاء الوفا» که عبدالقدّوس انصاری بدان دسترسی داشته، «یوسف پاشا» تپه سنگی ثنیهالوداع را در سال ۱۱۱۴ ق. نقر و راه میانه را احداث نمود که مدّت ها به «کشک یوسف پاشا» شهرت داشت.

تا این اواخر، مدنی ها کشک یوسف را «الْقُرَین» می گفتند که پس از بنای مسجد توسط حکومت سعودی بر بلندی های آن، نام تاریخی ثنیهالوداع بر زبان ها افتاد و نام و نشان های دیگر به فراموشی سپرده شد.

۱- نک: ص ۲۷۸

۲- «ثنیه الوداع در مشرق کوه سلع، در یک کیلومتری مسجد النبوی واقع است. در آن مسجدی با یک گلدسته بنا گردیده است.»

۳- شوکانی، «البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع»، ج ۲، ص ۳۵۷، چاپ: السعاده، قاهره، ۱۳۴۸ ق.

بنای کنونی مسجد ثنیهالوداع دقیقاً بر همان تپه ای بنا شده است که از سمت جنوبی بر مدینه و در سمت شمالی بر دشت قناه مُشرف است.

هنگام عبور از مدینه به دشت شمالی که به کوه احد منتهی می شود و کوه سلع و ذباب در غرب آن قرار گرفته است، مسجد ثنیهالوداع را در سمت راست مسیر خود می نگریم. ما با طیّ پلکانی تا قسمت فوقانی تپه، به مسجد ره سپردیم.

تصویری که در سال ۱۳۹۶ ق. از بنای مسجد تهیه کردم، نه تنها وصف بنا را در بر دارد؛ بلکه نشانگر موقعیت آن در ارتباط با کوه احد در سمت شامی مدینه است و ما را از هر توصیفی بی نیاز می کند. نک: پیکره ۱- ۲۱

ص: ۳۱۳

کتاب دوّم / خانه های مدینه

کتاب دوّم: خانه های مدینه

فصل اوّل: خانه کلثوم بن هدم، سعد بن خيثمه

همچنان که در بخش اول کتاب، در مبحث مسجد قبا گفتیم، مسجد دهکده قبا، نخستین منزلگاه پیامبر اسلام در سرزمین یثرب بود.

حضرت در روزهایی که در این دهکده به سر برد، مسجدی بنا نهاد و مقدمات اقامت طولانی اش را در مدینه فراهم نمود. بدون تردید، پیامبر و دیگر مهاجران مکی، در آن ایام، میهمان قبایی ها بودند. در خانه هایشان اقامت گزیده و از میهمان نوازشان بهره مند می شدند.

اکنون در جستجوی منزلگاه پیامبر اسلام، به دهکده قبا باز می گردیم؛ تا بیابیم:

خانه هایی را که محمد صلی الله علیه و آله در آنجا منزل گزیده بود و بینیم اکنون، پس از گذشت قرون متمادی، وضعیت این خانه ها چگونه است؟

ابن اسحاق در «السیره النبویه، ۲» (۱) می نویسد:

پیامبر در دهکده قبا میهمان کلثوم بن هدم و سعد بن خیشمه بوده است:

«فتزل رسول الله - صلی الله علیه و آله [وآله] وسلم - فیما یدکرون علی کلثوم بن هدم، أخی بنی عمرو بن عوف ثم أحد بنی عبید و یقال: بل نزل علی سعد

ابن خيثمه». (۱) به گفته حلی (۲) کلثوم بن هدم:

«كان شيخ بني عمرو بن عوف أي و هم بطن من الأوس قیل و كان یومئذ مشركا ثم أسلم و توفی قبل بدر بیسیر و قیل أسلم قبل وصوله - صلی الله علیه [وآله] و سلم - المدینه». (۳) و به تصریح ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۴) سعد بن خيثمه بن الحارث بن مالک:

«شهد العقبة مع السبعین من الأنصار و كان ... أحد النقباء الإثنی عشر من الأنصار». (۵) ابن کثیر در «البدایه و النهایه» (۶) و «السیره النبویه» (۷) و ابن سعد در «الطبقات الکبری» به نقل از عثمان بن عمر و او از ابن عون به روایت از عمیر بن اسحاق و نیز بیهقی در «دلائل النبوه» (۸) و ابن نجار در اخبار مدینه الرسول (ص ۲۵)، به نقل از عبدالرحمان بن یزید حارثه متفق القول اند که محمد - صلی الله علیه و سلم - در قبا، میهمان کلثوم بن هدم و سعد بن خيثمه بوده و در خانه ایشان اقامت گزیده بود.

۱- «آن گونه که روایت کنند: رسول گرامی صلی الله علیه و آله در منزل کلثوم بن هدم، از قبیله بنی عمرو بن عوف اقامت گزیدند، سپس با یکی از قبیله بنی عبید دوست شدند و گفته می شود. بلکه در منزل سعد بن خيثمه اقامت گزیدند.»

۲- السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۲

۳- «رییس عشیره بنی عمرو بن عوف، که تیره ای از عشیره اوس می باشند، گفته می شود روزی مشرک بوده سپس مسلمان شد و کمی پیش از جنگ بدر وفات یافت و نیز گفته می شود پیش از این که رسول الله صلی الله علیه و آله وارد مدینه شوند مسلمان شده بود.»

۴- جزء ثالث، قسم الثانی، فی البدیئین، ص ۴۷

۵- المستدرک تألیف: حاکم، کتاب معرفه الصحابه، ج ۳، ص ۱۸۹، چاپ دارالفکر.

۶- ج ۳، ص ۱۹۶

۷- ج ۲، ص ۲۹، ذیل «فی دخوله علیه السلام المدینه».

۸- ج ۲، ص ۱۶۶، فی دخوله المدینه.

ابن اسحاق می گوید: (۱) «إِثْمًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِ كَلْثُومِ بْنِ هَدَمٍ، جَلَسَ لِلنَّاسِ فِي بَيْتِ سَعْدِ بْنِ خَيْثَمَةَ». (۲) ابن قتییم جوزی گفته است: (۳) محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «فَسَارَ حَتَّى نَزَلَ بِقَبَاءَ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ فَتَزَلَ عَلَيَّ كَلْثُومُ بْنُ الْهَدَمِ وَقِيلَ بِلِ عَلِيٍّ سَعْدِ بْنِ خَيْثَمَةَ». (۴) و چون علی بن ابی طالب از مکه به قبا رسید؛ «لِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فَتَزَلَ مَعَهُ عَلِيُّ بْنُ كَلْثُومِ بْنِ هَدَمٍ». (۵) بر این اساس، یک سلسله از مستندات تاریخی به منزلگاه پیامبر در خانه کثوم بن هدم و سلسله دیگر به خانه سعد بن خیمه اشارت کرده اند و این دو سلسله را ابن حجر عسقلانی همانند ابن اسحاق جمع نموده، می گوید:

«و جمع بین الخبرین بآنچه نزل علی کثوم و کان یجلس مع الصحابه عند سعدین خیمه». (۶) احمد بن ابی یعقوب یعقوبی معتقد است: (۷)

۱- السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۳۷

۲- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله وقتی برای حل و فصل امور مردم از منزل کثوم بن هدم خارج می شدند، در منزل سعد بن خیمه می نشستند.» نک: الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۲۲۹ که معتقد است: «روایت صحیح نزد ما همین است.»

۳- زادالمعاد، ج ۱، ص ۵۴، جزء ۲

۴- «... رسول الله صلی الله علیه و آله به راهشان ادامه دادند تا این که به قبا، به میان قبیله بنی عمرو بن عوف رسیدند و در منزل کثوم بن هدم اقامت گزیدند و گفته می شود در منزل سعد بن خیمه اقامت نمودند.»

۵- «به رسول الله ملحق شدند و به همراه ایشان در منزل کثوم بن هدم اقامت گزیدند.» نک: السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۳۸، به نقل از ابن هشام و نیز: همین مأخذ، ج ۲، ص ۲۷۰ و همچنین: نویری در: نهایه الإرب، جزء ۱۶، ص ۳۴۱، دارالکتب مصر، ۱۹۴۹ م

۶- فتح الباری، ج ۷، ص ۲۶۰، کتاب مناقب الأنصار.

۷- «البلدان»، ص ۳۱۳، ضمیمه کتاب الأعلاق النفیسه.

«فإنّه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - نزل بقاء علي كلثوم بن الهدم ثم مات كلثوم فنزل علي سعد بن خيثمه الأنصاري و دار سعد بن خيثمه إلى جانب مسجد قباء». (۱) به عبارت دیگر خانه كلثوم بن هدم محل استراحت و طعام و عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله، یا به اصطلاح در پارسی متداول، «اندرونی» و خانه سعد بن خيثمه، مُضيف یا محل پذیرایی، ملاقات و یا «بیرونی» بوده است.

آنچه مسلم است، دو خانه كلثوم و سعد، به عنوان منزلگاه پیامبر در طول تاریخ قبا مورد توجه مسلمانان و پژوهندگان مدینه شناس بوده است.

سمهودی از خانه سعد بن خيثمه با عنوان «مسجد» یاد کرده، می نویسد: (۲) «از جمله مساجد مدینه، مسجد دار سعد بن خيثمه در قبا است.»

این نظریه موجب شده است برخی پژوهندگان چنین پندارند که مسجد دار سعد، همان خانه سعد است؛ در حالی که از گفته های مطری و ابن زباله مستفاد می شود که خانه سعد در جنوب مسجد قبا تا رکن جنوب غربی بنای فعلی مسجد امتداد داشته و بین محل مسجد و محل خانه، برکه (چاه اریس) واقع شده بود. به عبارت دیگر، زمین خانه سعد بن خيثمه به صورت مربدی بوده که در سمت شمال غربی آن، بنای خانه سعد و در سمت جنوبی آن، نمازخانه سعد بن خيثمه جای داشته است.

از سویی دیگر و با توجه به روایت عبدالملک بن ابی لیلی از پدرش که گفت:

«پیامبر بزرگوار در مسجد قبا، در کنار ستون سومی که در شبستان مسجد - از طرف در خانه سعد بن خيثمه - جای دارد، نماز خوانده است» معلوم می شود که خانه سعد در مجاورت رکن جنوبی دیوار غربی مسجد قرار داشته است؛ به تعبیر سمهودی:

۱- «رسول الله در قبا، در منزل كلثوم بن هدم اقامت نمودند و آنگاه که كلثوم بن هدم مرد، در منزل سعد بن خيثمه انصاری اقامت نمودند منزل سعد بن خيثمه در جوار مسجد قبا است.»

۲- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفى، ج ۳-۴، ص ۸۷۵

«در غربی مسجد قبا، که مسدود گشت، کنار خانه سعد بن خیشمه بوده است.»

مکان مذکور پیش از توسعه و مرمت مسجد قبا توسط سعودی ها موجود بوده و سمهودی در سده دهم هجری از آن به نام «مسجد علی بن ابی طالب» یاد کرده است.

نایب الصّدر شیرازی در ۱۳۰۵ ه. ق. این مکان را دیده و از سر درش یاد کرده که بر آن جمله: «هذا مقام علیّ کرم الله وجهه» را کتیبه کرده اند. (۱) بعدها در جریان مرمت مسجد و احداث میدان قبا، این مکان خراب و آثار آن محو گردید. یادآوری می شود: این مکان غیر از مسجد دار سعد بن خیشمه است که طبق تحقیقات مطری و سمهودی و دیگر مورخان مدنی، در جنوب مسجد قبا بوده است.

به عبارت دیگر، خانه کلثوم بن هدم به صورت مریدی بزرگ در جهت جنوبی یا قبلی مسجد قبا بوده و ملاصق محلّ خانه و مسجد سعد، که رجه امروزی آن را می توان محلّ بنای جدید التّاسیس «مدرسه سعودی» در جنوب مسجد قبا دانست و خانه کلثوم بن هدم در قسمت جنوبی رجه مذکور واقع شده بود.

با توجه به این که مریدهای قدیمی از زمینی بزرگ، مشتمل بر باغ و چاه و جایگاه حیوانات و ... تشکیل می شد و با توجه به این که مسلماً دو خانه سعد و کلثوم در مجاورت یکدیگر بودند و در جنوب تا جنوب غربی مسجد قبا امتداد داشتند، تعیین شکل هندسی آنها بسیار مشکل است.

اکنون در جنوب مسجد قبا، به فاصله کمتر از پنجاه متر، آثاری از دو بنای قدیمی مشاهده می شود. وضعیت بقایای به جا مانده، با توصیفات مورخان و سیاحان مطابقت دارد؛ ولی با آنچه عبدالقُدّوس انصاری در آثار المدینه المنوره و عیاشی در المدینه بین الماضی و الحاضر آورده اند، تطبیق نمی کند. شاید علتّ اساسی این اشتباه ها، همانند بنای قدیمی مسجدی است که با گنبدی بزرگ در جنوب مسجد قباست که به هر حال خواسته اند طوری مستندات را جمع بندی کنند که مغایرتی با آثار مذکور نداشته باشد.

این دو بنای قدیمی مجاور یکدیگر و هر یک دارای گنبدی رفیع می باشد و با توجه

به وصف رفعت پاشا در «مرآت الحرمین» و تحقیقات عینی و محلی حقیر در دهکده قبا، معلوم می شود که معماری بنا از هنرهای عثمانی است. مقصود گنبد بزرگ به نام «مقام العمره» یا محلّ خانه کلثوم بن هدم است. در شمال گنبد مذکور- بین گنبد بزرگ و مسجد قبا- بنای دیگری وجود دارد که گنبدی کوچک تر بر فراز آن است و آنجا خانه سعد بن خیمه یا در لسان اهل قبا «بیت فاطمه» است. (۱) این دو بنا، که اکنون (۱۳۹۶/۱۳۹۸ ه. ق. / ۱۳۵۷ ش.) کاملاً مخروبه و تنها گنبدهایش افراشته است، به خوبی نشان می دهد که آن مجتمع، اگر چه ساختش قابل تفکیک به مسجد، خانه سعد و خانه کلثوم نیست؛ ولی در این که یادآور محل سکونت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است، شک و شبهه ای بین پژوهندگان و نیز اهل قبا وجود ندارد.

به عقیده مؤلف حقیر، مجموعه بنای دو قبه ای، محلّ خانه کلثوم می باشد؛ که قدما به قبلی بودن موقعیت آن تصریح کرده اند و در قسمتی از سمت غربی محلّ مدرسه فعلی- در جنوب مسجد- بین بنای قدیمی مسجد تا رکن جنوب غربی مسجد، محلّ خانه سعد بن خیمه بوده است.

این نتیجه گیری با توصیفات محمد بن ابی بکر تلمسانی در حوالی سال ۳۴۸ ق. (۲) مطابق است که خانه سعد را مجاور رکن غربی و جلو مسجد قبا دانسته است.

خوشبختانه رفعت پاشا از بنای قدیمی دو گنبدان، تصویری تهیه کرده که نشانگر موقعیت آن در سال های ۱۳۱۸/۱۳۲۵ ه. ق. است. می توان این تصویر را با تصاویری که مؤلف حقیر از وضعیت فعلی بنای مدرسه ابتدایی در ارتباط با دیوار جنوبی و غربی مسجد قبا و گنبد قدیمی تهیه کرده است، مطابقت داد و مجموعاً با توصیف ارائه شده از این مکان، بررسی کرد. نک: پیکره های ۱-۱؛ ۱-۲؛ ۱-۳

۱- نایب الصّدر شیرازی، تحفه الحرمین، ص ۲۵۱، به سال ۱۳۰۵ ه. ق.

۲- نک: رساله «وصف مکه و المدینه و بیت المقدس»، مجله العرب، ج ۵/۶، ذوالقعدة/ ذوالحجه ۱۳۹۳ ق.- تصحیح: حمد الجاسر، ریاض، دارالیمامه.

فصل دوم؛ خانه ابویوب انصاری

الف: میزبانی ابویوب

بیشتر گفتیم (۱) که پیامبر پس از ترک دهکده قبا از مسیر وادی رانونا عازم مرکز یثرب گردید. در میان شوق و شغف انصار با هلهله ها، الله اکبرها، به سوی شهری که با قدمش:

«مدینه» و با انفاسش: «طیبه و طابه» و به عرفانش: «دارالایمان» و به دیانتش: «قبةالاسلام» و به برکتش: «مبارکه» و به سنتش: «دارالسنه» و به خیرش: «دارالأخيار» و به هجرتش:

«دارالهجرة» شهرت یافت، ره سپرد. انس بن مالک گفته است:

«قدم رسول الله صلى الله عليه و آله المدينة فلما دخلنا جاء الأنصار برجالها و نساءها فقالوا: إلینا یا رسول الله. فقال: دعوا الناقه فإنها مأموره». (۲) ابن اسحاق پس از شرح تاریخ اولین نماز جمعه پیامبر در وادی رانونا مسیر حرکت مرکب و موبک پیامبر را مورد توجه قرار داده، می نویسد:

نخستین قبیله ای که بر سر راهش خواستار اقامت وی شدند، «بنوسالم بن عوف» بود

۱- کتاب اول، فصل اول، فصل دوم

۲- «هنگامی که رسول الله صلى الله عليه و آله وارد مدینه شدند، مردان و زنان انصار خدمت ایشان رسیدند و عرض کردند: یا رسول الله نزد ما اقامت کنید فرمودند: شتر را رها کنید زیرا او مأمور است هر جا نشست خانه من آنجاست.» نک: بیهقی، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۱۷۰، ترجمه فارسی. ابن قیم جوزی، زادالمعاد، جزء ۱، ص ۵۵. علی بن برهان المدین حلبی، السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۴۴. ابن اثیر، النهایه، ج ۴، ص ۲۳۹

که توسط «عتبان بن مالک» و «عباس بن عباد» بدو گفتند:

«یا رسول الله، أقم عندنا فی العدد و العده و المنعه». ولی پیامبر پذیرا نگشت و به آنان گفت:

«خلوا سبیلها فإنها مأموره یعنی لناقته».

آنگاه چون گذرش به طائفه «بنویاضه» افتاد، «زیاد بن لبید» و «فروه بن عمر» با عدم اجابت و دعوتشان روبرو شدند. سپس پیامبر در منازل «بنوساعده»، خواسته «سعد بن عباد» و «منذر بن عمرو» را قبول نفرموده، به خانه های «بنوحارث بن خرزج» ره سپرد.

در آنجا «سعد بن ربیع» و «خارجه بن زید» به نمایندگی از زنان و مردان طایفه خود از پیامبر خواستند تا در میانشان بماند؛ ولی او همچنان عنان را مرکبش سپرده بود که: «فانها مأموره».

از آنجا تا خانه های قبیله «بنوعدی بن نجار» راه زیادی نبود. «سلیط بن قیس» و «اسیره بن ابی خارج» راه را بر پیامبر بستند و لگام ناقه را به دست گرفتند و گفتند:

«تو ای پیامبر! هلم أن أخوالک، إلی العدد و العده و المنعه». ولی محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله با جمله «خلوا سبیلها فانها مأموره» خواستشان را اجابت نفرمود. تا این که در فاصله ای نه چندان دور، مرکب پیامبر به سوی شرق مدینه قدم برداشت و در میان تحیر و انتظار مشتاقان که حلقه وار پیامبرشان را دنبال می کردند، در زمین مجاور خانه های «بنومالک بن نجار» زانو فرود آورد و در میان تکبیرها، پیامبر قدم بر ارض مدینه نهاد و فرمود:

«رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» (۱) این زمین، مربدی بود از آن سهل و سهیل و خانه ای که در نزدیکی آن بنا شده بود، از آن «ابوایوب خالد بن زید بن کلیب نجاری» بود. (۲)

۱- «پروردگارا! مرا به منزل مبارک فرود آر که تو بهترین کسی که توانی بارها را به منزل خیر و سعادت فرود آوری.»

مؤمنون: ۲۹

۲- کتاب اول، فصل سوم، الف.

انس بن مالک می گوید:

پیامبر به رجال بنی نجار خطاب کرد و گفت:

«أَيُّ الدُّورِ أَقْرَبُ؟». فقال ابوايُوب: «داری! هذا بابي...»

در این هنگام ابوايُوب بار و مختصر جامه دان پیامبر را به خانه خود برد و چون فردی دیگر از «بنونجار» خواستار شد تا پیامبر در منزلش اقامت گزیند، پیامبر با این ضرب المثل عرب دعوتش را قبول نکرد که: «المرء مع رحله»؛ «مرد، همراه با بار و بنه است». (۱) علی بن برهان الدین حلبی گفته است:

«و قد مكث - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - بيت أبي أيوب إلى أن بنى مسجد و بعض مساكنه و قد مكث في بناء ذلك من شهر ربيع الأول إلى شهر صفر من سنة القابله، أي و ذلك اثنا عشر شهراً و قيل مكث بيت أبي أيوب سبعة أشهر». (۲) بر اساس گفته های بجا مانده از ابوايُوب انصاری (۳) مسلم است که خانه اش در آن ایام دارای دو طبقه بوده است. خود و همسرش در قسمت فوقانی و پیامبر در طبقه زیرین اقامت گزیده بود.

ابوايُوب در جزئی از فراز لطیف حدیثش می گوید به پیامبر گفتم:

«يا نبيَّ الله بأبي أنت و أمي! إنني لأكره و أعظم أن أكون و تكون تحتي. فإظهر أنت

- ۱- ابوايُوب انصاری ابن عبدالبرّ: الاستيعاب، جزء ۱، ص ۱۹۵، و دوم، ص ۶۳۸، چاپ حیدرآباد ۱۳۱۸ ق. ابن حجر عسقلانی: تهذيب التهذيب، ج ۳، ص ۹۰) ابن اثیر: اسدالغابه، دوم، ص ۸۸، پنجم، ص ۱۴۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى، جزء ۲، قسم ۲
- ۲- «رسول الله صلى الله عليه و آله در منزل ابو ايوب سكني گزید تا این که مسجد و بعضی از اتاق هایش ساخته شد، ساختمان مسجد از ربيع الاول تا ماه صفر سال بعد به طول انجامید؛ یعنی ۱۲ ماه و گویند مدت هفت ماه در منزل ابوايُوب اقامت نمودند.» السيره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۵۱، چاپ: دارالمعرفه، ۱۹۸۰ م.
- ۳- به نقل از: افلح. نک: مسند احمد، ج ۵، ص ۴۱۵

فکن فی العلوّ و تنزل نحن فتکون فی أسفل». ولی پیامبر بدو گفته بود:

«أیا أبا أيّوب! إن أرفق بنا و عن یغشانا أن تكون فی سفلی البیت».

تا این که روزی از روزها:

«انکسر حبّ لنا فیہ ماء. فقامت أنا و أمّ أيّوب بقطیفه لنا ما لنا لحاف غیرها تشف بها الماء تخوفاً أن یقطر علی رسول الله - صلی الله علیه [وآله] وسلّم - منه شیء فیؤذیه». (۱) ولی این که آیا پیامبر به تقاضای ابویوب، در قسمت فوقانی خانه منزل گزید یا نه، مورد اختلاف مورخان است. طبخ غذا به عهده امّ ایوب بوده و بر اساس همان سند روایتی، غذا را در سینی گذارده، خدمت پیامبر می گذاردند. ابویوب گفته است:

پس از این که سینی خالی را بالا می آوردیم، به تبرک، از ته مانده های غذای پیامبر می خوردیم.

از جمله خاطرات ابویوب در این فراز، یاد می آید که از عدم علاقه شخصی پیامبر به غذای توأم با سیر و پیاز می کند.

به هر حال تا قبل از اتمام بنای مسجد و خانه، پیامبر حدود هفت تا دوازده ماه در خانه ابویوب بماند. به گفته ابن رُسته به نقل از ابن جریر:

«أقام رسول الله - صلی الله علیه [وآله] وسلّم - فی بیت أبی أيّوب ینزل علیه القرآن و یأتیہ جبریل عمّ فیہ». (۲)

۱- «سبوی خم پر از آب ما شکست، به اتفاق مادر ایوب با تکه پارچه ای آب ریخته شده را خشک کردیم تا مبادا آب بر سر و روی رسول الله صلی الله علیه و آله ریخته شود و او را ناراحت کند». نک: ابن اسحاق، السیره النبویه، ج ۱ به نقل از یزید بن ابی حبیب. و نیز: بیهقی، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۱۷۱، ترجمه فارسی.

۲- هنگام اقامت در منزل ابو ایوب، قرآن بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نازل می شد و جبرئیل وحی را ابلاغ می نمود. «الاعلاق النّفیسه، ص ۶۴، چاپ بریل، ۱۸۹۱ م.

ب: خانه ابویوب

سهیلی در «الروض الأنف»، ذیل روایات تاریخی ابن اسحاق و ابن هشام در «السیره النبویه» گوید:

خانه ابویوب به ابن افلح رسید و چون رو به خرابی نهاده بود، در آن اقامتی نگزید.

ابن افلح، خادم ابو ایوب بود و بعدها در حدیث از ثقات محسوب شد و در واقعه نبرد حرّه در کنار دیگر تابعین و فرزندان یاران پیامبر کشته شد. (۱) مسلّم است که مغیره بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام مخزومی، معروف به ابوهشام مدنی، از رجال مشهور سده اول اسلام که از امکانات مالی فراوان برخوردار بود، خانه ابویوب را به هزار دینار از ابن افلح خریداری کرد و آن را وقف فقرای مدینه نمود. (۲) از آن تاریخ تا قرن هفتم ه. ق. به شرح و وصفی قابل توجه در خصوص این خانه دسترسی پیدا نکردم. مورخان گفته اند: ملک مظفر شهاب الدین غازی ۶۰۷/۶۱۷ ه. ق.

که از فرمانروایان ایوبی در «میافارقین» و «سنجار» بود، پس از ابتیاع بازمانده بنای خانه ابویوب، در آنجا مدرسه ای بنا نهاد. (۳) فیروزآبادی می گوید (۴)، شهاب الدین غازی گوید:

«بناها مدرسه وقف علیها أوقافاً بمیثاقاً؟؟؟ فارقین و کان بها مقيماً و هی دار ملکه و بدمشق لها وقف آخر أيضاً».

آنگاه به وصف بنای مدرسه پرداخته، می نویسد:

«وللمدرسه قاعتان کبری وصغری و فی آیوان الصغری الغربی خزانه صغیره

۱- «افلح، مولی ابی ایوب الأنصاری. همچنین نک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب ۱ ذیب التهذیب، ۲، ج ۱، ص ۳۶۸، ترجمه ۶۷۱، چاپ ۱۳۲۵ ه. ق. حیدرآباد.

۲- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۶۵؛ سمهودی، «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، ج ۱، ص ۲۶۵.

۳- زامباور، نسب نامه، ص ۱۵۲، اهتمام دکتر مشکور، ختام، ۱۳۵۶ ش.

۴- «المغانم المطابه فی معالم طابه»، قسم المواضع، ص ۳۶۷، تحقیق: حمدالجاسر، ۱۹۶۹، دارالیمامه، ریاض.

جداً ممّا یلی القبله فیها محراب یقال إنّها مبرک ناقهالنّبیّ و موضع هذه المدرسه كانت دار ابي أيوب الأنصاري التي أقام فيها النبيّ سبعة أشهر» (۱) پس از ویرانی مدرسه در قرن های ۱۰ / ۱۱ ه. ق. در سده دوازدهم هجرت، خانه ابویوب انصاری را به صورت مسجدی با گنبد و محراب بازسازی کردند و به تصریح علی بن موسی در «وصف المدینه منوره» (۲) آن را به زاویهالجید شهرت دادند. (۳) این بنا تا سال ۱۳۵۲ ه. ق. پا برجا ماند و مورد توجه زائران و عالمان بود؛ ولی بعدها بر اثر عدم اعتقاد به حفظ چنین آثاری در مجامع دینی حجاز، رو به خرابی نهاد و با احداث دکان هایی، اهمّیت تاریخی آن از برابر چشمان همگان به دور افتاد.

هم اکنون ساختمان محلّ خانه ابویوب که در فاصله ده متری سمت قبلی رکن جنوب شرقی مسجد نبی قرار دارد، از دو طبقه تشکیل شده است:

طبقه فوقانی آن مخروطی است و آثار قدیمی محراب را به وضوح می توان در آنجا دید و در قسمت زیرین، دکان هایی است که باداوستد در آن، چهره خانه را پنهان ساخته اند.

در گذشته، خانه در قسمت شمالی کوچه حبشه جای داشته و هم اکنون از مغرب آن به گذرگاهی متصل است که حدّ فاصل آن، کتابخانه «عارف حکمت» قرار دارد.

مؤلف حقیر پس از تحقیقات فراوان، به منظور بررسی آثار بجا مانده یی که از قدمت بنای مذکور حکایت کند، به نتیجه ای نرسید و با توجه به مشکلاتی که بر سر راه این گونه تحقیقات در شهر مدینه، خصوصاً اطراف مسجد نبی وجود داشت، مایوس از تکمیل بررسی ها جز توشل راهی دیگر نداشت. روزی از ایام بر حسب اتفاق در پشت درب آهنین دکانی مقابل «کتابخانه عارف حکمت» سنگ نوشته ای جلب نظر نمود که با خطّی زیبا روی آن، چنین کتیبه کرده بودند:

۱- «مدرسه دارای دو تالار بزرگ و کوچک است و ایوان غربی تالار کوچک، خزانه بسیار کوچکی پس از قبله وجود دارد که دارای محرابی است. گویند این همان جای نشستن شتر پیامبر است. محل این مدرسه منزل ابو ایوب انصاری بوده که پیامبر مدت هفت ماه در آنجا اقامت نمودند.»

۲- تألیف یافته در ۱۳۰۰ ق.

۳- همچنین نک: محمّد لبیب البتونوی، رحله الحجازیه.

«هذا بيت أبي أيوب الأنصاري موفد النبي عليه الصلاة والسلام. في سنة ۱۲۹۱»

مشاهده این اثر تاریخی در زیر نبشی های آهنین قسمت فوقانی دکان، شعف و شوقی خاص در درون حقیر بوجود آورد. رقم ۱۲۹۱ ه. ق. که روی لوح مذکور کنده شده بود، به خوبی نشان می دهد که آخرین بازسازی خانه ایوب انصاری در سال یادشده بوده است و از آن تاریخ تاکنون، دیگر در بوته فراموشی و بی اعتنائی قرار گرفته است.

تهیه عکس و اسلاید از کتیبه یادشده و قسمت فوقانی بنای فعلی - که تقدیم خوانندگان می شود- با زحمت ها و تحمل ناراحتی های متعاقب آن حاصل آمد.

نک: پیکره های ۱-۲؛ ۲-۲

فصل سوم، خانه کعب بن اشرف

الف: کعب بن اشرف

مقریزی در «امتاع الأسماع» (۱) و عبدالرحمن بن عبدالله سهیلی در «الروض الأنف» (۲) و محمدبن سلّام جمحی در «طبقات الشعراء» (۳) و «فی یهود المدینه» (۴) گفته اند:

«کعب بن اشرف طائی» از بزرگان «بنوطی» و «بنونبهان» و از شاعران دوران جاهلیت عرب بود که نسبت به اسلام و شخص محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله دشمنی و عناد می ورزید.

ابن هشام گوید (۵):

«پس از انتشار اخبار پیروزی مسلمانان در نبرد بدر، کعب بسیار اندهگین شد. به مکه رفت تا قریش را دلداری دهد و آنان را به ادامه ستیز و کینه با مسلمانان تحریک نماید.»

وی در خانه «مطلب بن ابی وداعه» قریشیان را گرد می آورد و با اشعار حماسی و مراثی، زمینه های انتقام جویی را در میان بت پرستان مکه فراهم می ساخت.

علی بن برهان الدّین حلبی در «السیره النبویه» (۶) و واحدی در «اسباب النزول» (ص ۱۰۳)

۱- ج ۱، ص ۱۰۷

۲- ج ۲، ص ۱۲۳

۳- ص ۷۱

۴- چاپ لیدن ۱۹۱۳ م.

۵- در السیره النبویه، ج ۳، ص ۵۴، مقتل کعب.

۶- ج ۳، ص ۱۵۸

قریشیان به کعب و همراهانشان گفتند:

«إِنَّكُمْ أَهْلُ كِتَابٍ وَمُحَمَّدٌ صَاحِبُ كِتَابٍ وَلَا نَأْمَنُ أَنْ يَكُونَ هَذَا مَكْرًا مِنْكُمْ فَإِنْ أُرِدْتُمْ أَنْ تَخْرُجَ مَعَكُمْ فَاسْجُدُوا لِهَذَا الصَّنَمِ وَأَمْنُوا بِهِمَا.» (۱) این شیوه عملکرد، در نهایت مورد تأیید قریشیان نبود؛ چه آنان می دانستند که بر اثر مقاومت قریش، مسلمانان مدینه رو به تضعیف می نهند و در نتیجه موقعیت متزلزل قبائل یهودی یثرب، تثبیت خواهد شد. با این همه «کعب بن اشرف» به اتکای مال فراوان و سیاست وحدت بخشی به یهودیان «بنوقریظه»، «بنوقینقاع» و «بنونظیر» توانست علی رغم کینه های دیرینه با مشرکان، مکیان را به پیوند خود در آورد و جبهه مبارزه یهودیان را علیه اسلام نوپا، تحکیم بخشد و خود در وادی همه این تلاش ها، به صورت قدرتی مقاوم در برابر مسلمانان جلوه نماید.

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله به نقش «کعب بن اشرف» در بسیج یکپارچه مخالفان توحید، مطلع بود و توجه ژرف او در اهمیت نقشی اینچنین و ضرورت اتخاذ یک تدبیر قاطع باعث گردید که این آیه بر قرآن وی نقش بندد:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا. (۲)

-
- ۱- «شمادارای کتاب آسمانی هستید و محمد صلی الله علیه و آله نیز صاحب کتاب آسمانی است ما از مکر شمادر ایمن نیستیم، اگر مایل باشید همراه شما بیرون خواهیم آمد، پس به این دو بُت سجده کنید و به اینان ایمان آورید.»
- ۲- «ندیدی و تعجب نکردی از حال آنان که بهره ای از کتاب آسمانی داشتند، چگونه به بُتان جبت و طاغوت گرویده و با مشرکین هم عهد و متفق شدند و به کافران مشرک می گویند که راه شما به صواب نزدیکتر از طریقه اهل ایمان است. این گروه اند که خداوند آنان را لعنت کرد و هر که را خدا لعنت کند و از رحمت خود دور سازد، دیگر هرگز کسی مدد و یاری او نتواند کرد.» نساء: ۵۱ و ۵۲

واحدی در «اسباب النزول» (۱) و طبرسی در «مجمع البیان» (۲) به نقل از عکرمه گفته اند:

«یومنون بالجبت والطَّغوت» بدان لحاظ است که «کعب بن اشرف» برای بدست آوردن حمایت مکیان، دو بت قریش را سجده کرد.

قرطبی در «الجامع لأحكام القرآن» (۳) می پذیرد که بین مفسران و تأویل «جبت و طاغوت» اختلاف است:

ابن عباس، ابن جبیر و ابوعلیه گفته اند:

«جبت» یعنی سحر و «طاغوت» یعنی شیطان.

ابن مسعود می گوید: «جبت و طاغوت» همان: «کعب بن اشرف» و: «حی بن اخطب» است. سیوطی در «الایقان» (۴) «جبت و طاغوت» را واژگانی حبشی یا از زمره لغات غیر عرب دانسته است که به معنای «کاهن» است.

قتاده، جبت را شیطان و طاغوت را کاهن خوانده است. مالک بن انس تعبیر را وسیع تر در نظر آورده، طاغوت را «ما عبد من دون الله» دانسته و نحاس منظور از آن را «کلّ معبود من دون الله. أو مطاع فی معصیه الله» (۵) در نظر در آورده است و این نظر را قرطبی پسندیده است.

راغب اصفهانی بین عقیده مالک و نحاس جمع کرده، می نویسد (۶):

«الطاغوت عبارة عن كلّ متعبدٍ و كلّ معبود من دون الله». (۷) به همین سان شناختی که شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» (۸) و قرطبی در «الجامع

۱- ص ۱۰۳

۲- ج ۵، ص ۱۸۶

۳- ج ۵، ص ۲۴۸

۴- نوع ۳۸

۵- «پرستیدن هر معبودی جز خدای - عزّ و جلّ - معصیت و گناه است.»

۶- معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۱۴

۷- طاغوت؛ یعنی هر تجاوزکار و هر آنچه سوی خدای پرستیده شود.

۸- ج ۵، ص ۲۰۶

لأحكام القرآن» به نقل از ابن عباس، مجاهد، ربیع و شعبی، در ذیل آیه «... الم ترّ الى الذين يزعمون...» (۱) آورده اند، مؤید اطلاق طاغوت به کعب بن اشرف است. (۲) کعب با چنین موقعیت و به عنوان مانع بزرگی در راه رشد و استقرار طبیعی مسلمانان در مدینه، موجب شد تا پیامبر در سال سوم هجرت به چاره اندیشی پردازد و تصمیم نهایی و قاطعانه خود را در قبال نفوذ و قدرت روزافزون کعب به مشورت گذارد:

امام بخاری در «صحیح» (۳) و امام مسلم در «صحیح» (۴) گفته اند:

زهری گوید:

«من لكعب بن الأشرف. فإِنَّهُ قد آذى الله ورسوله. فقال محمد بن مَسْلَمَةَ: يا رسول الله أ تحبُّ أن أقتله؟ قال: نعم». (۵) امام مازری خلاصه دلائل صدور اجازه قتل کعب را چنین دانسته است:

«إنَّه نقض عهد النبي - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - و هجاه و كان عاهده أن لا يعين عليه أحداً ثم جاء مع أهل الحرب معيناً عليه». (۶) به هر حال به تدبیر و شیوه ای در خور تأمل، کعب توسط محمد بن مسلمه و

۱- نساء: ۶۰

۲- نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۶۰، «الجهاد و السیر»، باب قتل کعب بن الاشرف طاغوت اليهود. نیز نک: ابن ابراهیم تفسیری، وجوه قرآن، ص ۱۸۴، حرف طی، اهتمام: مهدی محقق، تهران ۱۳۶۰

۳- باب الکذب فی الحرب، به نقل از جابر بن عبدالله انصاری.

۴- باب «من قتل ابن جهل و کعب بن الاشرف»، کتاب الجهاد و السیر، به نقل از زهری و او از جابر بن عبدالله انصاری.

۵- «چه کسی حریف کعب بن اشرف است! او خدا و رسول را آزار داده است. محمد بن سلمه گفت: یا رسول الله، آیا دوست دارید او را بکشم، فرمود: آری». نک: ابن اسحاق، التّییره التّبویّه، ج ۳، ص ۵۸. در این مأخذ، گفته پیامبر چنین ثبت شده است: «من لی باین الأشرف؟». نیز نک: کلام محمد بن مَسْلَمَةَ حارثی در تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۹، ص ۴۵۵

۶- «عهدی که با رسول الله بسته بود زیر پا گذاشت و پیامبر را هجو و دشنام داد و پیمان بسته بود که به دیگران علیه پیامبر کمک و مساعدت نماید، لیکن با دشمنان پیامبر همدست و به جنگ پیامبر آمد». نک: نووی، شرح صحیح مسلم، همان مأخذ.

همراهانش: سلکان (ابونائله)، عباد بن بشر بن وقش، سلمه بن ثابت بن وقش و ابو عبس بن جبر به قتل رسید. (۱)

ب: موقعیت خانه کعب بن اشرف

ابن اسحاق در «السیره النبویه» (۲) و احمد زینی دحلان در «السیره النبویه و الآثار المحمّديه» (۳) و علی بن برهان الدین حلبی در «السیره الحلبیه» (۴) و بیهقی در «دلائل النبوه» (۵) و محمّد بن عمر واقدی در «مغازی» (۶) از خانه کعب به عنوان «حصن کعب» (/ قلعه) نام برده اند که اولاً در میان منازل یهودیان بنونضیر جای داشته و ثانیاً حادثه در مدخل قصر یا قلعه (/ حصن) او به وقوع پیوسته است.

همچنین سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی» عقیده جغرافی دانان حجاز را به وضوح نگاشته است که کعب بن اشرف: «فی حصنه بنی النضیر».

بنابر این برای شناخت محلّ بنای قصر کعب، مدارکی را که از شهرک یهودیان بنونضیر یادی کرده اند، مورد بررسی قرار می دهیم:

سمهودی معتقد است:

«إنّ بنی النضیر نزلوا بمذینب». (۷) «مذینب» مُصَغَّر «مذنب» است و آن یکی از وادی های مدینه است که به

۱- بیهقی، دلائل النبوه، ص ۳۴۱، ج ۲، ترجمه فارسی. واقدی، مغازی، ج ۱۰، قتل ابن الأشرف. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۶۹. ابن کثیر، البدایه و النّهایه، ج ۴، ص ۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ الرّسل و الملوک، ج ۳، ص ۱۰۰۳. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۴۱۶

۲- ج ۳، ص ۵۹

۳- ج ۳، ص ۵۹

۴- ج ۳، ص ۱۶۱

۵- ذیل شرح قتل کعب

۶- ج ۱، ذیل قتل ابن الأشرف.

۷- «همانا قبیله بنی نضیر در مذینب اقامت گزیدند».

تصریح مجد:

«إِنَّ الْيَهُودَ لَمَّا نَزَلُوا الْمَدِينَةَ نَزَلُوا بِالسَّافِلَةِ».

سمهودی در باره منازل بنونضیر می گوید:

«و منازلهم النواعم».

«النواعم» مجموعه ای از نخلستان های منطقه «عوالی» در جنوب شرقی مدینه است که: «هی منازل بنی النضیر فی العالیه». از

سوئی دیگر:

«فمن أطلق نزولهم علی بطحان راعی اتحاد الأصل. و انّ مذینب یصب فی بطحان أيضاً. کان فی زماننا یشق فی الحره الشرقيه قبلی بنی قریظه».

وادی بطحان در شمال غربی وادی مذینب و مجاور آن واقع شده و تا حرّه شرقی مدینه امتداد دارد. حرّه شرقی همان: حرّه واقم است که حدود شرقی حرم مدنی می باشد.

این حرّه مکان اقامت قبائل و طوائفی در زمان پیامبر بود. سه منطقه از آن سکناگاه انصار مدنی و دو منطقه دیگر منزلگاه یهودیان بود. در منتهی الیه قسمت جنوبی آن، سرزمینی است که به حرّه زُهره شهرت داشته و یهودیان بنونضیر در آنجا سکونت گزیده بودند و یهودیان بنوقریظه در سمت شمالی آنها قرار داشتند. در میانه حرّه واقم یا شمال، منازل بنوقریظه به این ترتیب به سوی شمال شهرک انصار جای داشت: منازل بنوظفر، سپس بنوعبدالاشهل و آنگاه بنوزعور/

بنابراین «بنونضیر» در انتهای وادی مذینب که به وادی بطحان متصل بوده، محدوده ای را به خود اختصاص داده بودند که به السافله یا قسمت تحتانی مذینب شهرت داشته است.

بر این اساس آنچه را که ابن اسحاق و محمّد بن عمر واقدی در «مغازی» از محمّد بن مسلمه پیرامون مسیر بازگشت او و همراهانش آورده، با بافت سرزمین مدینه مطابقت دارد. او می گوید:

«چون از کشتن کعب فارغ شدند، سرش را بریدند و همراه خود بردند. پس شتابان بیرون آمدند. چون از کمین یهودیان بیمناک بودند، به محله بنی امیه بن زید و سپس محله یهود بنی قریظه رسیدند که آتش های ایشان بر فراز کوشک هایشان روشن شده بود.

سپس به بعث رسیدند. چون به حره‌العریض رسیدند، زخم حارث شروع به خونریزی کرد. چون به بقیع رسیدند، تکبیر گفتند.»

در این مسیر، محمد بن مسلمه از جنوب شرقی مدینه حرکت نموده، به جانب شمال منازل امیه بن زید بن قیس ... بن الاوس در مجاورت منطقه نواعم رفت. پس از عبور از بنی قریظه و مزرعه مجاور آن بنام بعث به قسمت شمالی حره که به عریض شهرت دارد، رسید و از آنجا به جانب مغرب تغییر مسیر داد و به بقیع رسید.

پ: آثار خانه کعب بن اشرف

در سال های ۱۳۹۵ ه. ق. تا ۱۳۹۸ ه. ق. / سفر و بررسی عینی سرزمین های شرق مدینه از منطقه گرم و سوزان حرّه واقم تا خرماستان و باغستان های مجاور آن برای شناسایی حدود تقریبی منازل بنو حارثه و بنومعاویه، بنوعبدالاشهل و بنوظفر تا طوایف یهودی: بنونضیر و بنوقریظه- که میراث فرهنگی ایران و عرب از آنها به فراوانی سخن آورده است- با رنج های زیادی توأم شد.

در این سیر و در حالی که فهرست بیش از یکصد اثر و نشان تاریخی را در دست داشتیم، به اثر و نشانی در خصوص خانه کعب بن اشرف / دست نیافتیم و تنها برای شناسایی قدم به قدم حدود شهرک های انصار و یهودیان تا دامنه کوه عیر، توفیقاتی به دست آوردم.

در منطقه ای که بنا به شواهد و مآخذ، محلّ زیست بنونضیر بوده، آثار بجامانده از ظاهراً قلعه ای نظرم را جلب نمود؛ ولی ذهنم به تطبیق آن با مستندات تاریخی راه نیافت و فراموشش کردم. بعدها در مراجعه مجدد به کتابی به نام «آثار المدینه المنوره» احساس کردم: پژوهشی که پیرامون حصن کعب بن الأشرف آورده، باید همانی باشد که در سال ۱۳۹۶ ه. ق. ساعتی نظرم را به خود جلب کرده بود.

در سال ۱۳۹۷ ه. ق. بار دیگر عازم آن دیار شدم؛ ولی راه را گم کردم. پس از جستجو، مردی را دیدم که چون از ایرانی بودنم مطمئن شد، خود را از شیعیان نخواست و مدینه معرفی کرد. به او گفتم:

«راه به مرکز تقریبی منازل بنونضیر را گم کرده ام.» گفتم:

«آنجا به دنبال چه هستی؟» گفتم:

«در میان آنان مردی بنام کعب بن الأشرف قصری داشته است.» گفتم:

«حصن کعب؟! ... بیا تا تو را آنجا برم. آثاری از قلعه اش بجای مانده است.»

پس از شناخت دقیق محل آثار و نقشه برداری و تهیه عکس و اسلاید از آن، به مدینه باز گشتم و کلیه اطلاعاتی را که در منابع و مآخذ تاریخ مدینه در دسترس بود، جمع آوری نمودم. در این میان به استثنای آثار قدما، دو کتاب «المدینه بین الماضي والحاضر» (۱) و «آثار المدینه المنوره» (۲) گزارش مبسوطی ارائه کرده بودند که پس از تنظیم آنها از طریق عوالی، قربان، امّ عشر و امّ اربع به محل باز گشتم.

قلعه کعب بن اشرف که مهمترین استحکامات بنونضیر بوده، در بلندی های حرّه جنوبی بنی نضیر با سنگ های ضخیم و سیاه ساخته شده است. قطر دیوارها یک متر و حداکثر دیوار مرتفعی که بجای مانده بود، ۴ متر داشت که حدوداً طول و عرض آن یکسان و تقریباً هر ضلع آن ۳۳ متر بود. به نظر می رسید که در اصلی آن در سمت غربی بنا قرار داشته است. به استثنای محوطه داخلی بنا که حدود ۱۰۰۰ مترمربع مساحت داشت، پیرامون آن، آثار دیوارهای ۸ اتاق قصر را به خوبی می توان مشاهده کرد.

در چهار گوشه بنای قلعه، آثار برج های بلندی بجای مانده است و در خارج از دیوار جنوبی قصر و متصل به دیوار، اثر چاه بزرگی دیده می شود که دقیقاً و بی هیچ شبهه ای، گذشت بیش ۱۴ سده را نشانگر است. به خاطر اهمیت موقعیت قلعه، از درون آن راهی به سوی خارج آن حفر شده بود تا در روزهای محاصره از آن بهره گیرند.

۱- متعلق به ابراهیم بن علی العیاشی، که در ص ۲۷ آن مطالبی در این باب وجود داشت.

۲- متعلق به عبدالقدّوس انصاری، صاحب مجله «المنهل» و ادیب و پژوهنده برجسته عربستان امروز.

در کنار آثار قلعه بنی نضیر- یا قصر کعب بن اشرف- نخلستانی واقع شده که با زمین های مزروعی آن و چاه های حفر شده، جلوه خاصی به محیط داده است؛ به نحوی که با توجه به نمای عمومی کوه عیر، قدمت تاریخ و گذشت قرون را در سکوت حاکم بر محیط می شود احساس کرد و به یاد روزهای سخت سال سوم هجرت و منازعاتی افتاد که اعراب جاهلی یهود با یکتاپرستی و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند.

با توجه به این که محلّ قلعه، در جنوب شرقی مسجد نبی جای دارد، فاصله آن تا مسجد، حدود ۴ کیلومتر بیش نیست و در حال حاضر (۱۳۹۸ ه. ق.) می توان از جاده کمربندی «مطار- عوالی- قبا» به محلّ قلعه راه یافت.

نک: پیکره های ۱-۳؛ ۲-۳

نقشه شهر مدینه بر اساس تاریخ و آثار

فصل چهارم؛ سقیفه بنی ساعده

الف: رحلت پیامبر

ابن هشام، ابن اسحاق، (۱) امام بخاری، (۲) دارمی، (۳) ابن حجر عسقلانی، (۴) ابن سعد، (۵) ابن کثیر، (۶) احمد بن حنبل، (۷) ابن ماجه، (۸) علی بن برهان الدین حلبی (۹) و ابوالفداء (۱۰) گفته اند:

«پیامبر صبح دوشنبه رحلت فرمود» و «در نیمه شب چهارشنبه به خاک سپرده شد.»

در این فاصله واقعه ای به وقوع پیوست که جاذبیت آن مردم مدینه را از مراسم کفن و دفن پیامبرشان غافل کرد. اجتماعی در سقیفه بنی ساعده برای تعیین جانشین پیامبر

۱- در «السیره النبویه»، ج ۴، ص ۳۶۳ به نقل از زهری و او از انس بن مالک. نیز عکرمه به روایت از ابن عباس و همچنین: عبدالله بن عمر به نقل از عایشه.

۲- در صحیح، کتاب الجنائز، باب «موت یوم الإثنين» به نقل از عایشه و او از ابوبکر.

۳- در سنن، مقدمه، باب «فی وفاه النبی صلی الله علیه و سلم» به نقل از عکرمه.

۴- در فتح الباری بشرح صحیح، ج ۳، ص ۳۵۳

۵- در الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۸

۶- در البدایه و النهایه.

۷- در مسند، ج ۶، ص ۲۷۴

۸- در سنن، ج ۱، ص ۴۹۹

۹- در السیره الحلییه، ج ۲، ص ۳۹۴

۱۰- در تاریخ، ج ۱، ص ۱۵۲

تشکیل شد. بدرالدین عینی گوید (۱):

«روز دوشنبه - همان روزی که پیامبر خدا در گذشت - بعضی از انصار مدنی و مهاجرین مکی در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند تا خلیفه ای انتخاب کنند. روز سه شنبه مراسم بیعت عام صورت پذیرفت.»

زهری گوید:

«یوم الإثنين يوم السقیفه» و «كانت البيعه العامه يوم الثلاثاء». ولی واقدی معتقد است: «كانت البيعه يوم الإثنين». بدرالدین عینی می نویسد:

«... و مع هذا كانت البيعه في اليوم الذي توفي فيه رسول الله و هو يوم الاءثنين».

در این فاصله علی بن ابی طالب، همراه اهل بیت و عدّه ای دیگر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله پشت درهای مسجد و خانه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله مشغول انجام مراسم تدفین بودند.

ابن اسحاق همراهان اهل بیت را در این مراسم، عباس بن عبدالمطلب، فضل، قثم بن عباس، اسامه بن زید، زبیر بن ابی عوام، طلحه بن عبیدالله، شقران، اوس بن خولی و ...

می شمرد. نیز سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، براء بن عازب، ابی بن کعب، ابوسفیان بن حارث و همه بنی هاشم در این مراسم حضور داشتند. (۲)

ب: سقیفه بنوساعده

یاقوت حموی در «معجم البلدان»، مادّه سقیفه می گوید:

«سقیفه: و هی ظلّه كانوا یجلسون».

جوهری آن را «الصفّه» دانسته و ابومنصور با عبارت «کلّ بناء سقف به صفّه أو شبه

۱- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۱۹

۲- «السیره النبویه»، ج ۴، ص ۳۱۲ و نیز: ابی ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جز ۲، ص ۲۱، اهتمام: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره ۱۹۵۹ م.

صَفَه مَمایکون بارزاً» آن را تعریف کرده است. ابن منظور در «لسان العرب» و فیروزآبادی در «القاموس المحیط» با تأکید بر معنای «صَفَه» نمونه آن را سقیفه بنی ساعده خوانده اند. (۱) «بنو ساعده» طائفه ای از انصارند که به گفته سمعانی در «الأنساب» و ابن حزم در «انساب العرب» و ابن قتیبه در «المعارف» و بلاذری در «انساب الأشراف» از فرزندان «ساعده بن کعب بن خزرج اکبر» بودند.

فرزندان ساعده به طوائف مختلفی تقسیم شدند و هر یک در محلی از محلات مدینه سکنا گزیدند. باید با توجه به بافت قدیمی مدینه و استقرار طائفه های مختلف در آن و مطابقت آنها با بافت فعلی شهر نشان دهیم که سقیفه مورد نظر، مربوط به کدام طائفه از خاندان بنو ساعده بوده است؟ این طوایف عبارتند از:

«بنو عمرا» و «بنو ثعلبه» در اطراف چاه بضاعه.

«بنو قشبه» در مجاورت چاه حاء.

«بنو ابی خزیمه» در حدّ فاصل مسجد مصلی و چاه بضاعه.

«بنو وقش» و «بنو عنان» بین خماضه حدّ فاصل مدفن مالک بن سنان و سیدان و محله عد بن عباده.

«بنو مالک» در سمت قبلی مسجد نبی.

«بنو عدی» در غرب مسجد نبی.

«بنو مازن» در جنوب چاه بَصَّه.

«بنو دینار» در شمال غربی قبرستان بقیع، بین منازل «بنو حدیله» و «بنو معاویه».

بنابر این سقیفه بنی ساعده مجاور خانه سعد بن عباده از بناهای احدائی «بنو ابی خزیمه ثعلبه بن طریف بن خزرج بن ساعده» بوده است.

پ: گردهمایی سقیفه بنی ساعده این تمهید خ رضی الله عنهم تمهید الحمد لله دقت کن الله اکبر رل شود؟؟؟

از ابن اسحاق در «السیره النبویه» (ج ۱، ص ۴)، امر سقیفه می خوانیم:

«و لما قبض رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - انحاز هذا لحي من الأنصار إلى سعد بن عباده في سقيفه بنى ساعده».

يعقوبی می نویسد: (۱) «پس سعد ابن عبادہ خزرجی را نشانیده، دستمالی به سر او بستند. مسندی بر او دوتا کردند.» ولی چون عمر بن خطاب از ماجرای بیعت ستانی انصار در سقیفه آگاه شد، به تصریح طبری: «به ابوبکر پیغام داد که بیرون بیا. کاری رخ داده که ناچار باید حاضر شوی.»

پس از حضور آنان و دیگر مهاجران در اجتماع انصار کاری صورت گرفت که به گفته یعقوبی: «مردم را از پیرامون سعد بن عباده براندند.»

«ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح گفتند: ای گروه انصار! پیامبر خدا از ماست. پس به جانشینی او سزاوارتریم. ولی ثابت بن قیس ابن شماس که سخنان انصار بود، پا خاست و سخن گفت تا برتری انصار را یادآور شود.» ابوبکر پاسخ داد:

«.. و أنتم یا معشر الأنصار من لا ینکر فضلهم فی الدین و لا سابقتهم العظیمه الإسلام. رضیکم الله أنصاراً لدینه و رسوله و جعل إلیکم هجرته و فیکم حله أزواجه و أصحابه. فلیس بعد المهاجرین الأولین عندنا بمنزلتکم.

فنحن الأمرا و أنتم الوزراء لا تُقتاتون بمشوره و لا تقضى دونکم الأمور». (۲) «ابن عبد ربه اندلسی» (۳) و ابن سعد (۴) گفتند:

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۲۲، سقیفه.

۲- «... شما ای گروه انصار، چه کسی می تواند بزرگواری ما را در دین و سابقه درخشانان را در اسلام منکر شود؟ خداوند شما را به عنوان یاران دین و پیامبرش برگزید و رسول الله صلی الله علیه و آله به طرف دیارتان هجرت نمودند و خود و همسران و یارانش در میانان سکنی گزیدند. هیچ یک غیر از مهاجرین نخست هم شأن و منزلت نیستند، از این نظر ما امیریم و شما وزیر، مشورت و بدون شما امور و مسائل حل و فصل نمی گردد.» نک: احمد زکی صفوت، جمهره خطب العرب فی عصور العربیه الزاهره، ج ۱

۳- در «العقد الفرید»، جز ۵، ص ۱۰، سقیفه بنی ساعده.

۴- در «الطبقات الکبری»، ج ۳، ص ۵۶۷

حباب بن منذر پیشنهاد داد:

«مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكَ أَمِيرٌ. فَإِنَّ عَمَلَ الْمُهَاجِرِيِّ فِي الْأَنْصَارِيِّ شَيْئاً رَدٌّ عَلَيْهِ وَ أَنْ عَمَلَ الْأَنْصَارِيِّ فِي الْمُهَاجِرِيِّ شَيْئاً رَدٌّ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَإِنَّا جَدَثُهَا الْمُحَكَّكَ وَ عُذِيْقُهَا الْمَرْجَبُ، لِنَعِيدَنَّهَا جَذْعَهُ»^(۱) ولی چون کثرت پیشنهادها، داشت اجتماع سقیفه را به یک گردهمایی خصمانه بدل می ساخت، به گفته یعقوبی:

«ابوبکر گفت: شما را از بزرگواری دور نمی داریم و آنچه از برتری یاد آورد شدید، راستی که اهل آن هستید؛ لیکن قریش از شما به محمد سزاوارترند. این عمر بن خطاب است که پیامبر خدا در وصف او گفته است: خدایا دین را به او سربلند گردان! و این ابو عبیده بن جراح است که پیامبر خدا گفته است: امین این ملت است. پس با هر کدام از این دو خواهید بیعت کنید.» آن دو زیر بار نرفتند و گفتند:

«به خدا قسم با این که تو همسفر پیامبر خدایی، ما بر تو پیشی نخواهیم گرفت.» پس ابو عبیده دست به دست ابوبکر زد و عمر دومی بود. سپس هر که از قریش همراه او بود، بیعت کردند.»

انصار و جمعیت حاضر که گویی در برابر کاری انجام شده قرار گرفته بودند، فریاد اعتراض بلند کردند. حباب بن منذر بر ابوبکر شمشیر کشید. ولی عده ای از بیعت کنندگان او را گرفته، لگدزان دهانش را پر از خاک کردند.^(۲) سعد بن عباده چون لب به اعتراض گشود، او را صاحب فتنه خواندند و تهدید به جرح و زخمش نمودند.^(۳) ولی قیس بن سعد به دفاع از سعد برخاست و مانع

۱- «یک نفر حاکم از طرف ما و یک نفر حاکم از طرف شما تعیین گردد. اگر از فرد مهاجری، بر ضد فردی از انصار عملی سر زد، باید پاسخ داد و اگر فردی انصاری عملی بر خلاف مرد مهاجر انجام داد، آن را نیز باید پاسخ داد، اگر این کار را انجام ندادید من همچون ...»

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶

۳- ابن اسحاق، السیره النبویه، همان مأخذ. و ابن عبد ربه اندلسی، العقد الفرید، همان مأخذ.

تهدید کنندگان به او شد. (۱) این اختلافات در نتیجه اجتماع سقیفه تأثیری نهاد و گفتند که: «ابوبکر خلیفه مسلمین شد.» ابن اثیر می نویسد (۲):

عمرو بن حرث از سعد بن زید پرسید:

«چه وقت بیعت ابی بکر انجام گرفت؟» پاسخ داد:

«روز وفات پیغمبر!»

و مسلمین اکراه داشتند که اندک زمانی از یک روز نگذشته، بدون اتحاد، اجتماع کنند.»

ت: بنای سقیفه بنی ساعده

گفتیم که خانه سعد بن عباده در میان منزلگاه «بنو ابی خزیمه بن ثعلبه بن طریف بن خزرج بن ساعده» بوده، که خود یکی از هشت منزلگاه «انصار بنی ساعده» در مدینه است.

بنی ابی خزیمه میان منزلگاه سوم و چهارم بنو ساعده قرار داشته اند که به تصریح سمهودی در سمت شمال بازار مدینه، نزدیک تپه ذباب بوده است؛ به نحوی که مسجد مُصلی در جنوب آن واقع شده است. (۳) این نظر تحقیقاً صحیح و مورد قبول مؤلف حقیر است و آنچه مطری گفته است که:

«سقیفه جزئی از چاه بضاعه و در میان خانه های بنی ساعده است» صحیح نیست.

آنچه مسلم است، محلّ سقیفه بنی ساعده در مجاورت مسجد بنی ساعده و نزدیکی چاه بضاعه واقع شده و نه صِرفاً به اعتبار مسجد که به روایت ابن شبه و امام ابواسحاق حربی، (۴) به لحاظ این که پیامبر در آنجا نماز گزارد و در سایه سقیفه هایشان استراحت

۱- علی بن برهان الدین حلبی، السیره النبویه الحلبیه، ج ۳، ص ۳۵۹

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۱

۳- وفاء الوفا باخبار دار المصطفی، ج ۳، ص ۸۵۹

۴- «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص ۳۹۹

فرمود و طلب آب کرد، همیشه مورد توجه اهل مدینه بوده است.

این مکان بر اساس منابع تاریخی هزار ساله، خارج از باب شامی و متصل به حصار شهر مدینه واقع شده بود که بعدها در مجاور آن گنبد شیخ النمل را بنا نهادند.

از چگونگی سبک بنای سقیفه بنی ساعده تا قبل از سال ۱۰۳۰ ه. ق. گزارش تاریخی قابل استنادی به دست حقیر نرسیده است و صرفاً در منابع قدیمی از این مکان یاد شده است. در سال ۱۰۳۰ ه. ق. علی پاشا در محلّ سقیفه، بنایی به منظور حفظ خاطره بیعت بنا نهاد. آثار این بنا تا نیمه اول سده ۱۳ پابرجا بوده است و عبدالقدّوس انصاری در «آثار المدینه المنوره» عکسی از آن، مربوط به سال های قبل از تخریب حصار مدینه، به چاپ رسانده است.

بعد از تخریب حصار مدینه و آغاز نوسازی شهر در آستانه اقتدار «سعودی ها» چهره قدیمی مدینه کاملاً عوض شد؛ به نحوی که تطبیق مستندات تاریخی با موقعیت فعلی، یا غیرممکن است و یا با سختی صورت می پذیرد. به منظور این تطبیق، از دست اندرکاران قدیم و جدید شهرداری و اوقاف مدینه کمک خواستم و آنان با سوابقی که در دسترسشان بود، حقیر را به شناخت محلّ سقیفه بنی ساعده در بافت نوین شهر راهنمایی کردند و روشن شد که محلّ کنونی سقیفه، در سمت شمالی مثلث میدان سلطانیّه است. میدان سلطانیّه به صورت یک مثلث، خیابان های سلطانیّه، سحیمی و مناخه را به یکدیگر متصل می کند و در قسمت شمال غربی مسجد نبی واقع شده است.

خیابان سلطانیّه در قسمت جنوبی میدان و خیابان سحیمی در قسمت شمالی میدان، به نحوی واقع شده اند که انتهای غربی دو خیابان یادشده، به خیابان شمالی- جنوبی مناخه ختم و به آن متصل می شود. آنچه مسلم است، محلّ بنای سقیفه بنی ساعده در قسمت شمال غربی مثلث سلطانیّه قرار داشته است.

در سال ۱۳۸۳ ه. ق. شهرداری مدینه مدّعی اراضی مثلث سلطانیّه گردید و پس از پرداخت حدود ۲ میلیون ریال سعودی، میدان فعلی را به صورت پارکی مشجر بنا نهاد و قرار شد طبق نقشه پیشنهادی، مسجد بنی ساعده را احیا و محلّ سقیفه را به صورت سالن اجتماعات عمومی مردم شهر مدینه، احداث کنند.

مساحت این مثلث، ۴۹۳۸ مترمربع است که طبق نقشه مصوبه و موجود در شهرداری مدینه، ۶۴۹ مترمربع از آن را به عنوان محلّ سقیفه بنی ساعده به سالن کنفرانس اختصاص دادند و ۵۷۳ مترمربع را جهت مسجد و امور اداری و ۴۶۸ متر دیگر را برای بنای کتابخانه در نظر گرفتند.

مؤلف حقیر از پشت بام اداره اعلام مدینه واقع در سمت غربی خیابان مناخه، نقشه و اسلایدهای متعددی از محلّ سقیفه بنی ساعده تهیه نمود که توجه پژوهندگان را جهت تطبیق مندرجات با واقعیت موجود آن تا سال ۱۳۹۸ ه. ق. جلب می‌کنم.

نک: پیکره‌های: ۱-۴؛ ۲-۴؛ ۳-۴

فصل پنجم: خانه عثمان بن عفان

ابن سعد در «الطبقات الکبری» سندی از گفته های عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود هذلی ثبت کرده که بر اساس آن معلوم می گردد: خانه عثمان روزنه ای روبروی در خانه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله داشته است. همچنین این مدرک از ابوامامه بن سهل که:

«كنت مع عثمان في الدار و هو محصور قال و كنا ندخل مدخلا إذا دخلناه سمعنا كلام من على البلاط...» (۱) روشنگر آن است که خانه عثمان در شرق مسجد نبی قرار داشته است. ابن شبه با تصریح بیشتر گفته است:

«اتخذ عثمان دارالعظمى التي عند الموضع الجنائز» (۲) موضع جنائز که در مجاورت شرقی دیوار خانه های پیامبر در امتداد جنوبی آن واقع شده، معلوم می سازد که محدوده خانه عثمان، مقابل رکن جنوب شرقی مسجد بوده است.

در فصل توسعه مسجد در زمان مهدی عباسی دانستیم که حسن بن زید پیشنهاد داد تا مسجد پیامبر از جهت موضع جنائز و شرق خانه های پیامبر توسعه یابد. ولی

۱- «با عثمان، در حالی که در خانه اش محاصره بود، هم منزل بودم. گفت: هرگاه وارد می شدیم- صدایی از بلاط به گوشمان می رسید.» نک: جزء ثالث، القسم الاول، فی الدرین، ص ۴۶

۲- «عثمان منزل بزرگی که در محل جنازه ها قرار داشت، اتخاذ نمود.» نک: سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج ۲،

«این قد أردت، فاکفف عن ذکر دار الشیخ عثمان بن عفان...» (۱) و با توجه به گفته ابن جبیر در «رحله» که خانه عثمان مقابل باب جبرئیل است، شکی باقی نمی‌گذارد که عثمان در شرق مسجد دو خانه - یکی بزرگ و دیگری کوچک داشته است. خانه ای که بعدها عثمان در آنجا کشته شد، در تاریخ مدینه به «رباط عثمان» و سپس به «رباط مغاربه» شهرت یافت. این خانه غیر از خانه ای است که عثمان در بازار مدینه جنب «احجار زیت» اختیار کرده بود و به الزوراء شهرت داشت. (۲) سمهودی در سده های ۹/ ۱۰ ه. ق. ضمن اشاره به دیرینه خانه عثمان گفته است:

قسمتی از محلّ خانه بزرگ عثمان را جمال الدّین اصفهانی - وزیر زنگیان موصل بنایی ساخت که به «رباط اصفهانی» مشهور بود و چون آن را وقف فقراء غیر عرب نمود، به رباط عجم شناسانده می‌شد. بعدها در نیمه دوم سده ۶، اسدالدّین شیرکوه - عموی صلاح الدّین ایوبی - در مجاورت منزل عثمان، مقبره ای برای خود و نجم الدّین (پدر صلاح الدّین) بنا نمود که در همان جا هم مدفون شدند.

محمّد لیب البتوننی در «الرحله الحجازیه» (۳) و عبدالقدّوس انصاری از سابقه کتابخانه ای در محلّ خانه عثمان یاد می‌کنند که مشتمل بر آثار فقهی مالکی بوده است و قفسه های چوبی آن از قطعات چوبی مثبت کاری شده عصر عبّاسیان که به حجره پیامبر هدیه شده بود، تشکیل می‌شده است.

در عصر تسلط عثمانی ها، خانه مزبور، محل سکناى شیخ حرم نبوی یا شیخ الخدّام گردید و دارای کتیبه ای بوده است.

۱- «من این را خواسته ام، از بردن نام منزل عثمان بن عفان خودداری کنید.» همچنین نک: ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه فارسی، ص ۱۰۸

۲- فیروزآبادی، المغانم المطابه، ص ۱۷۲

۳- ص ۲۲۶

محمد لیب البتونی در این خصوص می نگارد (۱):

«و کانت ... دار عثمان بن عفان فی جهة الشرق و لا تزالان موجودتان إلى الآن و فی زاویه دار عثمان المقابله للحرم الشريف حجره فیها شباک علیه لوحه من الخارج مکتوب فیها: مقتل عثمان بن عفان و لیکن شیخ الحرم عاده فی هذه الدار». (۲) نشان امروزی این خانه از نبش شارع ملک عبدالعزیز (طریق البقیع) تا دار ابویوب بوده است. خانه کوچک عثمان نیز، در مقابل زاویه مناره رئیسه و محل جناز در جنوب شرقی مسجد می باشد. در جنوب آن، کوچه حبشی و خانه ابویوب انصاری جای دارد و هم اکنون بنایی برای امور اوقاف مدینه، دارای کتابخانه ای مشهور به «مکتبه رباط سیدنا عثمان» که حدود ۱۵۳۷ کتاب چاپی و خطی دارد، تأسیس کرده اند.

ماکت قدیمی بنای مسجد که در خانه سید جعفر فقیه مورد بررسی و شناسایی اینجانب در سال ۱۳۹۸ ه. ق. قرار گرفت، دقیقاً محلّ خانه عثمان را- که در حال حاضر محل زندگی تنی از مشایخ فعلی حرم پیامبر است- نشان می دهد که با همین موقعیت، اهمیت آن در زمان عثمانی ها و سعودی ها حفظ شده است.

۱- در «الرحله الحجازیه»، ص ۲۱۲

۲- «محل کشته شدن عثمان بن عفان، معمولاً شیخ حرم در این منزل سکونت دارد.» فرید وجدی، دائرهالمعارف قرن العشرين،

فصل ششم: خانه امام جعفر بن محمد

در مجاورت منازل «بنومالک بن نجار» خانه های «بنوغنم بن نجار» جای داشت که از جمله آنها زمین و خانه «حارثه بن نعمان ابن نفع بن زید بن عبید بن ثعلبه بن غنم» بود.

این محل با توجه به مستندات بیان شده، در قسمت پایین مسجد نبی در جنوب مرید سهل و سهیل قرار داشت. به گفته ابن سعد به نقل از محمد بن عثمان: «و کانت لحارثه بن النعمان منازل قرب منازل النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بالمدينة فكان كلما أحدث رسول الله أهلاً محوّل له حارثه بن النعمان عن منزل بعد منزل حتى قال النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - لقد استحييت من حارثه بن النعمان ممّا يتحوّل لنا عن منزله.» (۱) خانه حارثه با چنین موقعیتی در شهر مدینه دست به دست گشت تا این که در حوالی سال های ۱۴۷/۱۰۰ ه. ق. و بنا به تأیید سمهودی (۲) به ملکیت امام جعفر بن محمد علیه السلام در آمد و خانه مسکونی او گشت. موقعیت جغرافیایی خانه امام جعفر صادق علیه السلام در بافت قدیمی مدینه مشهور خاص و عام بود. طبق اظهار مدینه شناسان، مسلم است که این خانه

۱- «حارثه بن نعمان خانه هایی نزدیک اقامتگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه داشت. پیامبر هرگاه متأهل می شد حارثه بن نعمان خانه ای در اختیار وی قرار می داد تا جایی که پیامبر فرمود: از حارثه ابن نعمان شرمنده ام که خانه هایش را در اختیار ما قرار می دهد.» الطبقات الکبری، جز ۳، قسم ثانی، ص ۵۱

۲- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج ۱، ص ۷۳۳

در مجاورت سمت جنوبی خانه ابویوب انصاری جای داشته و قرن‌ها مورد توجه زائران مدنی بوده است. سمهودی بر ما آشکار می‌کند که در سده نهم هجرت، خانه امام و ابویوب، رو به ویرانی نهاد. نظر به اهمیت آن در اذهان عمومی، «شاهین جمالی» در حوالی سال ۸۹۰ ه. ق. به خریداری زمین مذکور مبادرت ورزید. شاهین جمالی، بزرگ خدّام نبوی بود و همو نخستین بار بر چاه بضاعه مسجدی بنا نهاد و مسجد مخروبه قبلتین را نوسازی کرد.

وی قسمتی از خانه امام صادق علیه السلام را به سکونت خود اختصاص داد و قسمت دیگر را به عنوان مسجد در نظر گرفت. مجموع بنا را «دارالمنایفه» نام نهادند و به اعتبار انتساب آن به شریفان منایفه، «بیت الأشراف المنایفه» نیز خوانده شد.

در نیمه دوم سده نهم هجرت، سمهودی بنای «شاهین جمالی» را بر مکان اصلی خانه امام صادق علیه السلام «خرابه» توصیف کرد که آثار محراب و قبه ای بر آن همچنان باقی بود و به عنوان مسجد جعفر الصادق شناخته می‌شد.

بعدها خانه عثمان بن عفّان محل اقامت و زندگی شیخ حرم و خانه امام صادق مکان زندگی نایب حرم گردید؛ به نحوی که شهرت آن تاکنون به «دار نایب الحرم» از بین نرفته است.

هم اکنون (۱۳۹۸ ه. ق.) و با توجه به نقشه‌ها و ماکت مسجد مزبور در کتابخانه سید جعفر فقیه و مصطفی عطّار، این خانه جنوباً متصل به خانه ابویوب انصاری و غرباً به کوچه ای که حدّ فاصل کتابخانه عارف حکمت می‌باشد، قرار دارد و بزرگان مدینه را بر آن مکان توجّهی است.

موقعیت این خانه را در نقشه ارائه شده کاملاً مشخص نموده‌ام؛ ولی به لحاظ ازدحام جمعیت در اطراف مسجد و مراقبت‌های شدید نگهبانان مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، توفیق عکس برداری از آن برایم مقدور نگشت.

فصل هفتم: خانه حسن بن زید

الف: حسن بن زید

حافظ ابوبکر خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد او مدینه السلام»، (۱) شخصیت مورد نظر ما را «حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب» و کنیه اش را ابومحمد هاشمی و مدنی دانسته که از پدر و عکرمه و عبدالله بن ابی بکر، حدیث نقل کرده است و محمد بن اسحاق، مالک بن انس، ابن ابی ذئب و عبدالرحمن بن ابی الزناد از او حدیث ها ثبت کرده اند. ابن حجر عسقلانی نیز وی را از ثقات و صادقین دانسته است. (۲) ابن سعد در «الطبقات الکبری» با جمله «کان عابدا ثقه» ارجش نهاده و یافعی او را «شیخ بنی هاشم فی زمانه» خوانده است. (۳) مورخان گفته اند:

ابوجعفر منصور- خلیفه عباسی- او را والی مدینه کرد؛ ولی پس از ۳ سال بر او غضب نمود و به زندانش افکند.

مهدی عباسی چون به خلافت رسید، او را به احترام آزاد کرد و او بزیست؛ تا این که در سال ۱۶۸ ه. ق. درگذشت.

۱- ج ۷، ص ۳۰۹

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۷۹ و نیز: تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۶

۳- مرآه الجنان، ج ۱، ص ۳۳۵

خطیب بغدادی گفته محمد بن خلف را ثبت کرده که او در بغداد وفات کرد و در قبرستان خیزران مدفون گشت؛ ولی همه محققان معتقدند که گفته ابن خلف اشتباه است و او بین راه مدینه/ مکه در مکانی بنام الحاجز فوت کرد و همانجا به خاک سپرده شد.

حسن بن زید مقارن زندگی امام جعفر بن محمد علیه السلام بسر می برده است. او نه تنها به لحاظ نسب با امام صادق پیوستگی داشت؛ بل دخترش «نفیسه» را به عقد «اسحاق المؤمن» فرزند امام در آورده بود.

سیده نفیسه متولد ۱۴۵ ه. ق. یکی از مشهورترین چهره های جامعه زنان اسلام بود که به علم و تقوی شهرتی بسزا داشت. از مدینه به قاهره هجرت نمود و در آنجا امام شافعی را تحت تأثیر فضائلش قرار داد و به صورت حلقه پیوندی بین او و افکار جعفر بن محمد علیه السلام در آمد.

ریشه های ژرف احترام و اعتقاد مصریان به اهل بیت پیامبر و نزدیکی فقه شافعی به فقه جعفری را می توان در این رابطه جستجو نمود. (۱) بقعه و آرامگاه سیده نفیسه در قاهره است. (۲)

ب: خانه حسن زید

سمهودی خانه حسن بن زید را در غرب و مقابل خانه امام صادق علیه السلام دانسته است. (۳) عرصه این خانه نخست محل برج طائفه «بنو غنم بن مالک» بوده که به فویع شهرت داشته است. آنگاه ابو عوف نجاری آن را مالک شد و حسن بن زید پس از خریداری عرصه، خانه خود را در آن بنا نهاد.

سمهودی در سده نهم هجرت از عرصه خانه های جعفر بن محمد و حسن بن زید دیدن کرده و آن رامحل سکونت سادات منایفه دانسته است. این محل دقیقاً در جهت غربی خانه ابویوب و جعفر بن محمد، یا در جنوب رکن جنوب شرقی مسجد پیامبر واقع شده است.

۱- وفيات الأعیان، ابن خلکان، ج ۵، ص ۵۶، قاهره، چاپ ۱۹۴۹ م.

۲- تحقیقات پراج «دکتوره سعاده ماهر» در «آثار القاهره»

۳- نک: وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج ۱، ص ۲۱۰ و ص ۷۳۳.

در قرن ۱۳ ه. ق. و نظر به اهمیت تاریخی - دینی چنین مکانی، «عارف حکمت پاشا» یکی از شخصیت های والا مقام عثمانی تصمیم گرفت خاطره آن را با بنای کتابخانه ای مُعظم ارج نهد.

۱/ ب: کتابخانه عارف حکمت پاشا، موقعیت کنونی خانه حسن بن زید

خیرالدین زرکلی او را «احمد عارف حکمت» فرزند «ابراهیم بن عصمت بن اسماعیل رائف پاشا» دانسته که سلسله نسبش به امام حسین بن علی علیه السلام می رسد. (۱) نگارندگان «دائرة المعارف الإسلامیة» پدرش را قاضی عسکر: سلطان سلیم سوم، بیست و هشتمین سلطان عثمانی (۱۸۰۷/۱۷۸۹ م) دانسته اند. (۲) «احمد عارف حکمت» در سال ۱۲۳۱ ه. ق. به مقام استادی و قضاوت بیت المقدس منصوب گردید و در سال ۱۲۳۶ ه. ق. صاحب منصب قضاء قاهره و آنگاه در ۱۲۳۹ ه. ق. عازم مدینه گردید و ده سال قاضی القضاات آن دیار شد. چون از سادات حسینی بود، نقیب الأشراف مدینه گردید.

وی در سال ۱۲۶۲ ه. ق. به بالاترین منصب قضاوت و دیانت که در دیار عثمانی ها شیخ الإسلام نامیده می شد، ارتقاء مقام پیدا کرد؛ ولی در سال ۱۲۷۰ ه. ق. از تمامی مسؤولیت های خود استعفا داد و به عبادت و تحقیق دل سپرد؛ تا این که در ۱۲۷۵ ه. ق. در استانبول درگذشت. (۳) «عارف حکمت» در خلال سال های اقامتش در مدینه به جمع آوری آثار و

۱- الاعلام، قاموس تراجم، ج ۱، ص ۱۳۸، چاپ ۳، بیروت ۱۹۶۹ م.

۲- دائرةالمعارف الإسلامیة، ج ۱۵، ص ۴۷۹، ترجمه: محمد ثابت افندی.

۳- محمد شفیق غربال، الموسوعه العربیة المیسره، ص ۱۱۷۳، دارالشعب. نیز: محمد زیور، دیوان شعر، مقدمه، استانبول ۱۲۸۳

ه. ق. همچنین: شهاب الدین آلوسی، «شهی النعم فی ترجمته شیخ الإسلام و ولی النعم»، استانبول، ۱۳۲۲ ه. ق. ۳۵۰ صفحه، ۴ جلد، استانبول، ۱۹۳۷ م.، ج ۴.

نسخه های خطی اهتمام زیادی مبذول داشت؛ زیرا در آن ایام، مدینه دارای یک کتابخانه منظم و حاوی کتاب های مهم علوم اسلامی نبود. شیخ الإسلام در نهایت تصمیم گرفت کتابخانه ای در این شهر بنا نهد.

اگر چه در گزارش های تاریخی از مراسم افتتاح این کتابخانه در سال ۱۲۷۰ ه. ق.

یادها شده است؛ ولی بر اساس کتیبه ترکی سر درِ فعلی کتابخانه، پایان عملیات ساختمانی را ۱۲۷۱ ه. ق. رقم زده اند:

ختامیه دعا لطفی تام تاریخ یاپلدی بو کتبخانه مکمل ۱۲۷۱

«عارف حکمت» کتابخانه را وقف مسجد پیامبر نمود و برای اداره آن، اموال منقول و غیرمنقولی وقف نمود که متن کامل آنها در دفاتر محاکم شرعی مدینه و استانبول ثبت گردید.

شیخ الإسلام خانه حسن بن زید را از اولاد حیی او در نیمه اول سده ۱۳ ه. ق.

خریداری کرد و بنای کتابخانه دقیقاً جایگزین این خانه گردید. این امر و نیز موقعیت ممتاز کتابخانه در جوار مسجد نبوی، باعث گردید: سیاحان پژوهشگر از آن یادها کنند.

علی بن موسی در ۱۳۰۳ ه. ق. نگاشت:

«... و بجوار المبرک بیت نائب الحرم کائتا من کان و تجاه بیت حضره النائب کتابخانه عظیمه للمرحوم عارف حکمه بک شیخ الإسلام بالأستانه سابقاً فیها من الکتب النفیسه ما لایوجد فی غیرها ولها خدمه بمعاشات شهریهتأتیهم من وقفه الموقوف علیها بالأستانه.» (۱) در اثنای جنگ جهانی اول، «فخری پاشا» فرمانده نظامی مدینه، به خاطر حفاظت از این گنجینه نفیس، تمامی نسخه های خطی کتابخانه را به دمشق منتقل کرد و در تکیه سلطان سلیم از دستبرد وقایع و حوادث ناشی از جنگ عالمگیر پنهان ساخت. پس از

۱- «... در کنار جای نشستن شتر پیامبر، منزل قائم مقام حرم هر که باشد قرار داشت و در مقابل منزل آن جناب، کتابخانه بزرگ مرحوم شیخ الإسلام عارف حکمت بک، در آستانه می باشد که دارای کتاب های نفیس و با ارزشی است و در هیچ کتاب خانه ای نظیر آن موجود نیست. این کتاب خانه دارای خدمه ای است با مقرری ماهیانه که از راه درآمد موقوفات آستانه تأمین می گردد.» نک: ذیل رساله «وصف المدینه المنوره»، ص ۱۴

جنگ، کتاب‌ها را به مدینه باز گرداندند و بار دیگر کتابخانه «عارف حکمت» رونق خود را بازیافت که تاکنون پویاست. (۱)

۱- در باره کتابشناسی نسخه‌های خطی کتابخانه «عارف حکمت» نک: شپس، مجله الجمعیه الأمانیه للدرسات الشرقيه» شماره های ۱۰، ۹۴، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۹۳۶ م. نیز: کارل بروکلیمان، تاریخ الأدب العربی، جزء ثالث، صفحه ۲۱۷، چاپ ۲، دار المعارف مصر. همچنین: فؤاد سزکین، تاریخ التراث العربی، ج ۱، الهیئه المصریه العامه للتألیف و النشر، قاهره ۱۹۷۱ م. نیز: یحیی ساعاتی و... «مخطوطات جامعه الرياض، نشره خاصه، بمصورات المدینه المنوره»، دانشگاه امام محمد بن سعود، پلی کپی، ۱۳۹۳ م. موجود در کتابخانه دانشگاه جده. و نهایتاً: دکتر عتیاس طاشکندی: دانشگاه پترزبورگ ۱۹۷۴ م: [TheLibrary ArifHikmatin Me dina] نک: پیکره ۱-۷

فصل هشتم؛ خانه های دیگر

اشاره

در مدینه، خانه هایی از شخصیت های مشهور سده نخست اسلامی وجود داشته، که همیشه در بافت شهری، موقعیت آن ها مورد توجه مسلمانان بوده است. این خانه ها، که روزگاری نام و نشانی در مدینه داشته اند، در دوران ما از بین رفته و دیگر یادی از آنها نیست. غالب منازلی که در مجاورت مسجد بوده اند، در توسعه ادواری بنای مسجد و بعضی دیگر در محوطه سازی اطراف مسجد از میان رفتند.

نگارش تفصیلی فهرستی از خانه های مذکور، موجب کسالت خوانندگان است؛ ولی از آن همه، یادی از سه خانه ضروری به نظر می رسد:

الف: خانه رباح

ابن سعد، «رباح» را از زمره دوستداران محمد رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته که از آن حضرت احادیثی را روایت کرده است. (۱) سمهودی از ابن شیه نقل می کند:

رباح پس از پیامبر، خانه ای در زاویه غربی خانه یزید بن عبدالملک به محلّ

۱- الطبقات الکبری، جزء ۱، قسم ثانی، ص ۱۷۹ / ۱۸۰. و نیز: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التّهذیب، ج ۳، ص ۲۳۳

سکونت خود اختصاص داد. (۱) با توجه به این که خانه یزید در جنوب غربی باب السلام جای داشته، معلوم می شود که خانه رباح در توسعه غربی / جنوبی مسجد از بین رفته است.

ب: خانه مقداد بن عمرو

ابن حجر عسقلانی در خصوص این شخصیت، به گفته ابومعبد استناد جسته که او را مقداد بن الأسود می گفتند و از نخستین صحابی محمّد صلی الله علیه و آله بود که پس از هجرت، پیامبر صلی الله علیه و آله بین او و عبدالله بن رواحه پیمان برادری بست. وی در منابع رجال از راویان حدیث رسول است و علی بن ابی طالب، انس بن مالک و ... از گفته های او یادها کرده اند. (۲) ابن شبه گفته است:

خانه مقداد در جنوب غربی مسجد، بین خانه رباح و کوچه عاصم بن عمر بوده است که به نظر سمهودی بعدها قسمتی از خانه اویس بن سعد بن ابی سرح عامری شد و قاضی عبدالباسط در حوالی سال ۸۴۰ ه. ق. مدرسه باسطیه را در آنجا بنا نهاد.

این خانه در توسعه نمازگاه سمت غربی دیوار مسجد از بین رفت. (۳)

پ: خانه خالد بن ولید

خالد بن مغیره عبدالله قرشی پس از واقعه حدیبیه، اسلام را پذیرا شد و در اندک مدتی با عنوان «سیف الله» از مشهورترین شخصیت های صدر اسلام گردید و نامش در تاریخ فتوحات اولیه مسلمانان در عراق و شام ثبت شد. وی در سال ۲۲ / ۲۱ ه. ق. در حمص یا مدینه درگذشت. (۴)

۱- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۲، ص ۷۲۲

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۸۶

۳- سمهودی، وفاء الوفا، جزء ۲، ص ۷۲۲

۴- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۲۴

واقدی به نقل از «عبیدالله بن عبدالله بن عتبه» به منزل مسکونی خالد در مدینه اشاره کرده که:

«أقطع رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - خالد ابن الوليد موضع داره». (۱) محمد بن عمر در این خصوص گفته است:

«والمناه أقطعه رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - بعد خيبر و بعد قدوم خالد عليه و كانت دُوراً لحارثه بن النعمان ورثها من آبائه فوهبها لرسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - فاقطع منها رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - خالد بن الوليد و عمّار بن ياسر». (۲) بعدها به آورده ابن شبه و ابن زباله به نقل از «يحيى بن المغيرة بن عبدالرحمن»، خالد بن وليد از کوچکی خانه خود به پیامبر اظهار ناراحتی نمود و پیامبر بدو گفت:

«ارفع البناء في السماء و سل الله السَّعة» واقدی می گوید:

خالد بن وليد: «حبس داره بالمدينة لا تُباع ولا توهب». (۳) این خانه در شمال شرقی مسجد، مجاور خانه عمرو بن عاص قرار داشته است و امام ابواسحاق حربی از آن یاد کرده که تا قرن ۴/۳ هجرت مورد توجه بوده است؛ (۴) ولی بعدها در توسعه شمال بنای مسجد نبی، از بین رفته است.

۱- الطبقات الكبرى، جزء ۴، قسم ثانی: «في الصحابة الذين أسلموا قبل فتح مكة»، ص ۲/۱

۲- «رسول الله صلى الله عليه و آله زمینی را پس از فتح خیبر و پس از ورود خالد به او بخشید و آن محلی بود متعلق به حارثه بن نعمان که آن ها را از پدرانش به ارث برده و به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشیده بود و پیامبر قسمتی از آن ها را در اختیار خالد بن وليد و عمار بن ياسر گذاشته بود.»

۳- سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۲، ص ۷۳۰

۴- المناسک و اماکن، ص ۳۹۱

ص: ۳۶۱

کتاب سوّم / چاه های مدینه

کتاب سوّم: چاه های مدینه

فصل اوّل، چاه غرس

اشاره

«غرس» در لغت، بذر یا درختی است که در زمین می نهند تا بروید، و سبز شود.

ابن منظور آن را به «فتح غین و سکون راء و سین مهمله» دانسته است؛ (۱) ولی در گویش مدنی ها آن را غُرس شنیدم.

ابن اثیر در «النهایه» (۲) و ابن فقیه در «البلدان» (۳) تصریح می کنند که غُرس نام چاهی در مدینه است. در کتاب های سیره و حدیث از موقعیت آن یادها کرده اند؛ برای مثال گفته اند: «یستشفون بمائها». (۴) چاه غرس در منطقه قربان (جنوب شرقی مدینه) در کنار وادی بطحان (/ ابوجیده) قرار دارد.

اهمیت تاریخی - دینی این چاه در تاریخ و جغرافیای اسلامی بدان جهت است که به گفته سیره نویسان و محدثان، پیکر مطهر پیامبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله را با آب آن شستشو

۱- «لسان العرب»، ج ۶، ص ۱۵۴

۲- ج ۳، ص ۳۵۹

۳- ص ۲۶

۴- طریحی، مجمع البحرین، ص ۳۹۰، چاپ سنگی. نیز: متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۳۱ و همچنین: البکری، «معجم ما استعجم»، جزء ۳، ص ۹۹۴

و غسل دادند.

ابن ماجه به نقل از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند:

«قال: قال رسول الله إذا أنا متُّ فاغسلوني بسبع قرب من بئري بئر غرس». (۱) ابن سعد به نقل از اسماعیل بن ابراهیم و او از ابن جریج به روایت از ابوجعفر محمد بن علی، به غسل پیکر پیامبر صلی الله علیه و آله با آب چاه غرس که از اموال سعد بن خیشمه در قبا بوده، باور کرده است. (۲) کلمه بئری (/ چاه من) از علاقه خاص پیامبر به آب آن چاه حکایت می کند.

ابن نجار، ابن شبه و ابن زباله از سعید بن عبدالرحمن بن رقیش نقل کرده اند که انس بن مالک او (/ سعید) را از آب غرس که پیامبر از آن نوشید و وضو گرفت، خبر داده است.

ابن نجار به نقل از ابن عمر به گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که:

«رأيت الليلة إني أصبحت على بئر من الجنة» (۳) اشاره کرده است (۴) که چون صبح شد پیامبر بر سر چاه غرس رفته، از آب آن وضو گرفت و عاصم بن سوید گفته است که پیامبر می فرمود:

«هذا لبئري بئر غرس». (۵) مجدالدین فیروزآبادی پس از آن که غرس را: «الشجر الذي يُغرس لينبت» تعریف می کند، به روایت های سعید بن عبدالرحمن بن رقیش اشاره کرده، تأکید می کند (۶):

«كان النبي يستطيب ماءها و يبارك فيها» (۷) و «هي بئر بقاء علي منازل

۱- سنن، جزء الأول، ص ۴۷۱، کتاب الجنائز، باب ۱۰، حدیث ۱۴۶۸، اهتمام محمد فؤاد عبدالباقي.

۲- الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۸

۳- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: شب خواب دیدم در کنار چاهی از بهشت قرار گرفته ام.»

۴- اخبار مدینه الرسول، ص ۴۵

۵- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۹۲

۶- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۴۶، ۴۷

۷- «پیامبر آتش را لذیذ و خوشمزه می دید و دعا می کرد تا با برکت شود.»

بنی النضیر و حولها مقابر بنی حنظله و هی شرقی مسجد قباء علی نصف میل إلی جهة الشمال و بین النخیل». (۱) مجدالدین فیروز آبادی از عاصم بن سوید از پدرش، سندی را ثبت کرده که:

«ان رسول اُتی بمن فشرِب منه و أخذ منه شیئاً فقال: هذا لبثری بئر غرس ثم صبّه فیها ثم أنه بصق فیها و غُسل منها حین مات». (۲) ابن سعد در ذیل «ذکر البئر الّتی شرب منها رسول اللّٰه» به اسناد بیشتری دسترسی داشته است که بر اساس آن مسلم می‌گردد که پیامبر، آب نوشیدنی خود را از چاه غرس نیز تهیه می‌کرده و نسبت به آن توجه خاصی مبذول داشته است (۳):
 اخبرنا محمد بن عمر به نقل از سعید بن ابی زید و او از مروان بن ابی سعید بن معلی:

«... و کان یشرب من بئر غرس بقباء و برک فیها و قال هی عین من عیون الجنّه». (۴) ابن عمر می‌گوید:

«قال رسول اللّٰه - صلی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم - و هو جالس علی شفیر بئر غرس رأیت اللیله انّی جالس علی عین من عیون الجنّه یعنی هذه البئر». (۵) ابن عباس گوید:

«قال رسول اللّٰه - صلی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم -: بئر غرس من عیون الجنّه». (۶) عمر بن حکم گوید:

۱- «آن چاهی است در قبا، نزدیک خانه های قبیله بنی نضیر و اطرافش قبرستان بنی حنظله. این چاه در مشرق مسجد قبا، در نیم مایلی طرف شمال و در میان نخلستان واقع است.»

۲- همان مأخذ، ص ۴۷

۳- الطبقات الکبری، الجزء الأول، القسم الثانی، ص ۱۸۴، چاپ ادوارد سخو، ۱۳۲۲ ق.

۴- «... از آب چاه غرس در قبا می نوشید و دعا می کرد تا برکت دار شود. فرمود: این چاه از چشمه های بهشت است.»

۵- «رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله در حالی که در کنار چاه غرس نشسته بود، فرمود: شب خواب دیدم در کنار چشمه ای از چشمه های بهشت نشسته ام، منظور همین چاه است.»

۶- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چاه غرس از چشمه های بهشت است.»

«قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ -: نعم البئر بئر غرس هي من عيون الجنة و ماؤها أطيب المياه. و كان رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يُسْتَعْدَبُ لَهَا مِنْهَا وَغَسَلَ مِنْ بئرِ غَرَسٍ». (۱) ابن جريج به نقل از ابن جعفر گوید:

«كان رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يستعذب له من بئر غرس و منها غُسل».

ب: موقعیت جغرافیایی چاه غرس

واقدی، ابن اثیر، فیروزآبادی و ... اتفاق نظر دارند که چاه غرس در میان منازل «بنونضیر» جای دارد. مؤلف حقیر، این کلام را مورد تأمیل می داند؛ زیرا چاه غرس در منطقه قربان و میان نخلستان های عوالی در جنوب شرقی مدینه قرار دارد. بنابر این آنچه را که راویان در مورد چاه غرس گفته اند که: «و هی بئر بقباء» با توجه به مجاورت دو منطقه قربان و قبا و این که در قدیم قبا شامل قربان نیز می شده، چندان از واقعیت دور نیست؛ ولی فاصله بین منازل بنی نضیر و چاه غرس، به حدی است که نمی توان آراء واقدی و همفکرانش را مقرون به صحت دانست؛ مگر آن که محدوده چاه غرس را با منطقه نخلستانی اطراف آن که در مجموع به غرس شهرت داشته، یکی در نظر آوریم.

ابن سعد می نویسد:

«خانه و منازل بنی نضیر در ناحیه غرس واقع شده است» (۲) و این با مجاورت چاه غرس به منطقه قدیمی بنی نضیر تفاوت زیادی دارد. همه مورخان مدنی، چاه غرس را دیده و از آثار و موقعیت جغرافیایی آن یادها کرده اند: ابن نجار مشاهدات خود را در سال های ۶۴۳/۶۰۰ ه. ق. چنین خلاصه کرده است:

«چاه غرس بین ده قبا و مسجد قبا در میان باغستانی واقع شده؛ ولی سیل آن را

۱- «رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: چاه غرس از چشمه های بهشت و آبش از لذیذترین آب ها است. آن حضرت آب این چاه را گوارا می دید و خود را با آن آب شسته است.»

۲- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۵۷

خراب کرده بود. بنای آن ۷ ذرع طول داشت». (۱) مطزی در معالم دارالهجره و مراغی در «تحقیق التصره بتلخیص معالم الهجره» گفته اند:

«بنای چاه غرس پس از سال ۷۰۰ ه. ق. مرمت شد. طول آن ۱۰ ذرع و آب آن نیز جاری و سرد و گواراست.»

فیروزآبادی در فاصله نیمه دوم قرن ۸ هجری، آن را ملک بعضی از اهل مدینه دانسته که پس از خرابی بنای آثار آن، تجدید ساخت شده است (۲) و: «ذرعها بذراع فکان من شفیرها الی الماء سته أذرع». (۳) سمهودی در نیمه سده ۹ هجرت، از چاه غرس دیدن کرده، بنای سال ۷۰۰ را ویرانه دیده و گفته است که در سال ۸۸۲ ه. ق. شیخ علامه خواجه حسین مشهور به «شهاب الدین احمد قاونی» بنای چاه را تجدید ساختمان نمود و آن را به باغچه های متعدد محصور کرد و مسجدی به یاد حضور پیامبر در کنار این چاه بنا نمود. خواجه حسین، چاه و اراضی سرسبز آن را در ۸۸۲ ه. ق. وقف نمود؛ که تاکنون به همان اعتبار، موقوفه آن سندیت دارد.

در سال های ۱۳۹۶ / ۱۳۹۸ ه. ق. چاه غرس را به زحمت بسیار در میان نخلستان های عوالی پیدا کردم و از عدم آگاهی مجاورنشینان و بی اطلاعی اهل قبا و حتی بعضی از ائمه جماعت مدینه در خصوص این چاه، متعجب گشتم. به هر حال به موانع و صعوبت راه در یافتن یادگارهایی از مدینه دوران حیات پیامبر، خارمغیلاًن حریر آمد و بر کنار چاه ایستادم:

چاه غرس در منطقه قربان یا دهکده جفاف در شمال محله البلاد البدریه قرار دارد و از راه البصه می توان پس از طی جاده جدید قبا- عوالی به آنجا رفت. چاه را با بنای قدیمی آن دیدم. با سنگ های سیاه حزه، نماسازی شده بود. دهانه چاه ۳/۵ متر قطر داشت و ۱۱ متر عمق آن بود.

۱- اخبار مدینه الرسول، ص ۴۶

۲- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۴۶

۳- «با ذراع آن را اندازه گرفتم. از کرانه اش لبه اش تا سطح آب شش ذراع بود.»

بنای چاه و نخلستان موقوفی اطراف، در تصرف «آقا ظاهر» و اولادِ اولاد اوست که به صورت اجاره در اختیار افراد دیگر قرار داده اند.

از بنای مسجدی که سمهودی از آن گفتگو کرده، آثاری بجای نمانده است؛ ولی بنای ساده و جدیدی را در مجاورت چاه مشاهده کردم که طبق گفته ناظر چاه، مسجدی است که در مکان مسجد قدیم بنا نهاده شده است.

نخل های باغستانی که در فاصله بین جاده و چاه قرار دارد، پوسیده و بی بارند و به نظر می رسد که این فاصله در زمانی نه زیاد دور، مسطح شود و حالت باغستانی خود را از دست بدهد. پس از تهیه نقشه و فیلم و اسلایدهای متعدّد، چاه را در سکوت همیشگی و غربت تاریخ رها کردم. نک: پیکره های ۱-۱؛ ۱-۲

فصل دوم چاه حاء

الف: «بئرحا» در لغت

در زبان عربی، چاه را بئر گویند و ظاهر کلمه ترکیبی «بئرحا» باید به معنای چاهی باشد که نامش حاء است؛ ولی واژه شناسان عرب، به تفاوت گویش و نگارش، معانی مختلفی از آن اراده کرده اند:

یاقوت حموی به رأی ابوالقاسم بن عمر استناد کرده که او این نام را به صورت «بئرحاء» استفاده کرده: یعنی چاهی که نامش حاء است؛ (۱) ولی ابن اثیر در «النهایه» گفته است که اکثریت این نام را به صورت بئرحاء، بئرحاء یا بئرحا به مدّ و قصر بکار برده اند و مدّعی شده اند که این کلمه، مفرد است و از دو جزء ترکیب نیافته که به اضافه خوانده شود.

ابن حجر عسقلانی، عقیده ابوبکر الباجی را پسندیده است (۲) که:

بئرحاء: «أفصحها بفتح الباء و سکون الیاء و فتح الزاء مقصور».

زمخشری، «بئرحاء» را «علی الاضافه» دانسته و می گوید:

«حاء من أسماء القبائل و قیل اسم رجل». ابوعبدالله صوری نوشته است:

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۴

۲- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۳، ص ۳۲۶، کتاب الزکاه، حدیث ۱۴۶۱

«إِنَّمَا هُوَ بَفَتْحِ الْبَاءِ وَالرَّاءِ فِي كُلِّ حَالٍ يَعْنِي أَنَّهُ كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ». (۱) مسلم در «صحيح»، از طريق حماد بن سلمه آن را «بَرِيحًا» خوانده است و ابوداود، به واژه «اريجا» نظر داده است.

البكري از واژه اريحا متعجب است و تلفظ بيريحا را رد مي كند و معتقد است كه صحيح آن نزد ما، همان بئر حاء است. (۲) عيني به صراحت مي نويسد:

«بئر حاء؛ بستان و كانت بساتين المدينه تدعى بالآبار التي فيها، أي البستان التي فيه بئر حاء أضيف البئر إلى حاء». (۳) بنا بر اين مسلم است كه «حاء» يا نام چاهي در باغستان حاء بوده و يا باغستان حاء چاهي داشته كه به نام باغستانش، حاء خوانده مي شده است؛ چنانچه ابن حجر عسقلاني نيز جزم دارد كه:

«إِنَّهَا بئر من آبار المدينه» (۴)

ب: چاه حاء در حديث و تفسير

امام بخاري به نقل از اسحاق بن عبدالله بن ابي طلحه مي گويد (۵):

«إِنَّ سَمْعَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ يَقُولُ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ الْأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ مَالًا مِنْ نَخْلٍ وَكَانَ أَحَبَّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُ حَاءٍ وَكَانَتْ مُسْتَقْبَلَةَ الْمَسْجِدِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ. قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا أَنْزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: لَنْ

۱- فيروزآبادي، المغانم المطابه في معالم طابه، ص ۳۶

۲- معجم ما استعجم، جزء الثاني، ص ۴۱۳

۳- «چاه حاء، باغي بوده است. باغ های مدينه با نام چاه هایش معروف بوده؛ يعنی باغي كه داراي چاه حاء است. چاه به حاء اضافه شده است.» عمدۀ القاري، جزء ۹، ص ۲۹

۴- همان مأخذ، ص ۳۲۶

۵- صحيح، كتاب الزكاه، باب ۴۴، الزكاه على الأقارب، حديث ۱۴۶۱

تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ، (۱) قال أبو طلحه إلى رسول الله فقال: يا رسول الله! ان الله تبارك و تعالی يقول: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ و إِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَرٌّ حَاءٌ و أَنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ أَرْجُو بَرَّهَا و ذَخْرًا عِنْدَ اللَّهِ، فضعها يا رسول الله حيث أَرَاكَ اللَّهُ قَالَ: فقال رسول الله بخ ذلك مال رابح، ذلك مال رابح و قد سمعت ما حلت و إني أرى أن تجعلها في الأقربين. فقال أبو طلحه: افعَل يا رسول الله! فَقَسَمَ بِهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ و بَنِي عَمِّهِ. (۲) امام بخاری این حدیث را در نقاط مختلف ثبت کرده است. (۳) در این حدیث مسلم است که چاه حاء از اموال صحابی پیامبر: «زید بن سهل بن الأسود بن حرام»- مشهور به ابوطلحه- بوده است؛ که در قسمت شمالی مسجد پیامبر قرار داشته و پس از انتشار خبر نزول آیه ۹۲ از سوره آل عمران، آن را به خویشان خود بخشید.

۱- آل عمران: ۹۲

۲- «شنیده شده که انس بن مالک می گوید: ابوطلحه متمول ترین فرد انصار مدینه از نظر داشتن خرما بوده است و مورد علاقه ترین محبوب ترین اموالش چاه حاء بود و این چاه روبه روی مسجد بوده و رسول گرامی صلی الله علیه و آله وارد آنجا می شد و از آب گوارایش می نوشید انس می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد «شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید مگر آن که از آنچه دوست می دارید و بسیار محبوب است، در راه خدا انفاق کنید.» ابو طلحه به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید، مگر آن که از آنچه دوست می دارد و بسیار محبوب است، در راه خدا انفاق کنید» و به درستی که محبوب ترین دارایی ام چاه حاء است. این چاه را به عنوان صدقه در راه خدا می بخشم امیدوارم مورد قبول حق واقع شود، یا رسول الله آن را در راهی که خداوند صلاح می داند به مصرف برسان. پیامبر فرمودند: آفرین، این مال سوددهی است، شنیده ام که امر خدا بر آن واجب شد، صلاح در آن می بینم آن را میان نزدیکان خود قسمت کنی، ابوطلحه عرض کرد: یا رسول الله این کار را انجام دهید، پس ابوطلحه این چاه را در میان نزدیکان و فرزندان عمویش قسمت کرد.»

۳- صحیح، کتاب الوکاله، باب ۱۵: «إذا قام الرجل لوکیله». و کتاب الوصایا، باب ۱۰: «إذا وقف أو اوصی لأقاربه». و کتاب الأشربه، باب ۱۳، «استعذاب الماء». همچنین نک: صحیح مسلم، کتاب الزکاه، ج ۱، ص ۲۷۴ و نیز: شرح نووی: ج ۴، ص ۴۷۴

قرطبی ذیل آیه لَنْ تَنَالُوا... به حدیث مذکور از «الموطأ» استناد کرده که: «وكانت أحب أمواله إليه بئر حاء و كانت مستقبلة المسجد و كان رسول الله صلى الله عليه و آله يدخلها و يشرب من ماء فيها طيب». (۱) و قرطبی می گوید که چون پیامبر به طلحه گفت: «اجعلها في قرابتك حسان ابن ثابت و أبي بن كعب» او نیز چنین کرد.

شیخ طبرسی ذیل آیه یادشده به بخشش ابوطلحه اشاره کرده است؛ (۲) ولی فخرالدین رازی از حدیث مذکور چنین یاد می کند که ابوطلحه گفت:

«يا رسول الله! لي حائط بالمدينة و هو أحب أموالی إلى أفأصدق به؟ فقال عليه السلام: بخ بخ ذاك مال رابع». (۳) آنچه مسلم است، غالب منابع نخستین حدیث و سیره، انفاق ابوطلحه را چاه حاء دانسته اند و ابن اسحاق و ابن هشام از محمد بن ابراهیم ذیل «رسول الله يعوض من ضرب صفوان آياه» روایت کرده که:

«إن رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - أعطاه عوضاً منها بئر حاء و هي قصر بنى خديلة اليوم بالمدينة و كانت مالاً لأبي طلحه بن سهل تصدق بها على آل رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - فأعطاها رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - حسان في ضربته». (۴)

- ۱- دوست داشتنی ترین اموالش چاه حاء بوده که روبروی مسجد قرار داشت، رسول اکرم/ وارد آنجایی شد و از آب گوارایش می نوشید. الجامع لأحكام القرآن، ج ۴، ص ۱۳۲
- ۲- مجمع البيان فی تفسیر القرآن، جزء ۳، ص ۱۴۰، چاپ دارالفکر ۱۹۵۷ م.
- ۳- «يا رسول الله، دیواری در مدینه دارم و آن مورد علاقه ترین اموال من است. آیا می توانم آن را به عنوان صدقه بدهم؟ پیامبر فرمودند: خوشا به حالت آفرین، آفرین، آن مال سودآوری است. التفسیر الکبیر، جزء ۸، مجلد ۴، ص ۱۴۶
- ۴- «رسول الله صلى الله عليه و آله به جای آن، چاه حاء را به وی داد که امروزه کاخ بنی حدیله در مدینه شده است. این چاه بیشتر متعلق به ابوطلحه بن سهل بوده که به خاندان رسول الله صلى الله عليه و آله بخشیده بود. پس از آن، پیامبر آن را به حسان بخشید.» السیره النبویه، جزء ۳، ص ۳۵۲

ابن حجر عسقلانی آن را به عنوان شأن نزول آیه لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ ... آورده (۱) و نیز به اسناد دیگری در آثار احمد بن حنبل، مسلم و سنائی از طریق حماد بن سلمه به نقل از ثابت تصریح می کند (۲):

«ابن خزیمه طحاوی به نقل از ابن مرزوق و ابونعیم و همچنین بیهقی به روایت از ابوحاتم رازی، متفق القول اند که:

«لما نزلت لن تنالوا البرّ ... جاء أبوطلحه فقال: يا رسول الله ...» و عقیده دارد که ابوطلحه بعد از مشورت با پیامبر، چاه حاء را به حسان بن ثابت و ابی بن کعب صدقه داد.

ابن حجر عسقلانی و عینی در تفسیرهایشان بر صحیح امام بخاری و نیز: نووی در شرح صحیح امام مسلم، اتفاق نظر دارند که موقعیت چاه مذکور مقابل مسجد نبی بوده است و بعدها معاویه بن ابی سفیان پس از خریداری سهم حسان بن ثابت، در آنجا قصری بنا نهاد که به قصر بنی حدیله شهرت یافت. (۳) از حدیث انس که گفته بود: «و باع حسان حصّته منه معاویه» (۴) معلوم می گردد که ابوطلحه باغ خود را وقف نموده؛ بلکه آن را به خویشان نزدیکش بخشیده است.

پ: چاه حاء، قصر بنی حدیله

فیروزآبادی قصر بنی حدیله را که در قسمتی از باغستان چاه حاء بنا گردید، از عطایای پیامبر به حسان و شیرین - خواهر ماریه قبطی و همسر حسان - می داند. (۵) ابی بن کعب و «حسان بن ثابت بن حرام بن منذر بن حرام» چنانچه گفتیم از اقرباء ابوطلحه بن سهل بن الأسود بن حرام بودند، که به اعتبار طائفه شان نجاری یا از «بنونجار»

۱- فتح الباری بشرح صحیح، ج ۸، ص ۲۲۳

۲- کتاب الوصایا، باب ۱۰، «إذا وقف أو أوصی لأقاربه»، ج ۵، ص ۳۷۹

۳- عینی، عمدہ القاری، بشرح صحیح البخاری، مجلد ۷، جزء ۱۴، ص ۵۰، ص ۵۳

۴- حسان سهم خود را به معاویه فروخت.

۵- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۳۱

به شمار می آمدند. (۱) ابن شَبَّه و ابن زباله و سمهودی، قصر بنی حدیله را دارای دو در دانسته که چاه حاء در وسط آن قرار داشته است.

با توجه به جمله «و کانت مستقبه المسجد» در حدیث: انس، مسلّم می شود که مسجد در قسمتِ قبلی چاه حاء قرار داشته است. سمهودی از «ابوبکر بن حزم» سندی آورده است که معلوم می سازد: حسان سهم خود را به یکصد هزار درهم فروخته است. (۲) البکری از این قصر در نیمه سده پنجم خبر داده که:

«بئر حاء و هی قصر بنی حُدَیْلَةَ الیوم»؛ ولی وصفی از آن به میان نیاورده است. (۳) قدیمی ترین وصف این چاه را در گفتاری از ابن نجّار در نیمه سده ۷ ه. ق. در «اخبار مدینه الرسول» می خوانیم که چاه حاء در وسط باغچه کوچکی قرار گرفته که با خرماستان سرسبزی احاطه شده است. عمق چاه، ۲۰ ذراع و قطر آن ۳ ذراع است و به گفته مطری در شمال حصار مدینه - که در آن زمان به نوریّه شهرت داشته - واقع شده بود.

فیروز آبادی در اوائل قرن ۹ هجری ما را از بنای مسجدی کنار چاه آگاه کرده و گفته است که در زمان او باغستان حاء، وقف فقرا و مساکین شده بود. «(۴) سمهودی در سده نهم هجرت، چاه را از نزدیک دیده، ولی وصفی خاص از موقعیت آن بیان نداشته است.

علی بن موسی در شرح بافت مدینه در خلال سال های ۱۲۰۰ / ۱۳۰۰ ه. ق. تنها به بیان این که چاه حاء در جهت باب مجیدی و قسمت شمالی مسجد نبی قرار دارد، اکتفا کرده و آن را از چاه های «اثری» خوانده است.

تا سال ۱۳۵۰ ه. ق. کنار چاه حاء، آثار باغستان قدیمی وجود داشته است. ولی در

۱- ابن سعد، الطبقات الکبری، جزء ثالث، قسم الثانی، ص ۵۹ و ۶۴. نیز: ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۵، ص ۱۶۱، ص ۴۸

۲- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج ۳، ص ۹۶۳

۳- معجم ما استعجم، ص ۴۱۳ و ص ۴۳۱

۴- اخبار مدینه الرسول، ص ۳۸

طول سال های اخیر، خاصه پس از توسعه حدّ شامی مسجد نبی، در زمان «سعودی ها» چهره اطراف مسجد کاملاً دگرگون شد. حقیر مشاهده کردم که در اطراف مسجد، آنقدر خانه و هتل و بازار و دکان، به طور متراکم، احداث شده است که دیگر زمین رها و بلااستفاده در آن محدوده نمی توان یافت؛ لذا از بئر حاء تنها خود چاه به صورت مخروبه در میان ساختمان های اطراف باقی مانده است. تا حدودی به خاطر شور کسب و تجارت در اهل مدینه حتّی از مجاورنشینان چاه نتوانستیم اطلاعی در باره آن به دست آوریم و به نظر می رسد که رو به فراموشی گزارده است.

این چاه- که هم اکنون (۱۳۹۶ ه. ق.) در برابرش قرار دارم!- بیش از ۸۵ متر از دیوار شمالی مسجد نبی فاصله ندارد و در رکن غربی تقاطع دو مسیر بازارچه ای واقع شده که از طرف جنوبی آن میدان باب مجیدی و در غرب آن «شارع ساحه» و در شرق و شمال آن خیابان السنبلیه واقع شده است. در جنوب بئر حاء، ساختمان هیئة الأمر بالمعروف و در شمال غربی آن هتل قصر المدینه قرار دارد. بنای مخروبه چاه حاء که سمت شمال آن دری مسدود داشت، جزء موقوفات آل کردی است که مدّت ها شیخ ابراهیم کردی متولّی آن بوده است.

پس از تهیه نقشه و اسلاید از اتاقک مذکور، به زحمت و رنج توانستم از روزنه ای، به داخل آن نظری بیندازم. چاه، عمیق بود و آثار بنای قدیمی در دهانه آن یافت می شد.

از توصیف آن به شیوه قدما معذورم دارید که امروزه اسلاید رنگی آن، ما را از هر توصیفی بی نیاز می دارد. نک: پیکره ۱-

فصل سوم؛ چاه رومه

الف: رومه، مُرَنی

یاقوت حموی و ابن اثیر گفته اند: رومه نام چاهی است در مدینه که بین زمین های جرف و زغابه واقع شده است. (۱) فیروزآبادی معتقد است که تلفظ صحیح این کلمه، «رُومَه» است؛ «و هی بئر عقیق المدینه». (۲) به تصریح ابن سعد به نقل از ابن عمر آن چاه از املاک فردی از قبیله «مزینه» بوده؛ (۳) ولی بنا به پژوهش های قسطلانی، بشر بن بشیر الاسلمی، ابوبکر حازمی و ابو عبد الله بن منده، نام صاحب چاه را «رومه یهودی» و منسوب به قبیله «بنوغفار» دانسته اند. (۴) یعقوبی ضمن شرح موقعیت وادی عقیق در مدینه می نویسد:

«العقیق الکبیر و العقیق فی آبار منها بئر رومه و هی حفیر بنی مازن...» (۵) و همدانی

-
- ۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۴ و النّهایه، ج ۲، ص ۲۷۹ و نیز: یاقوت حموی، «المشترک وضعاً و المفترق صقعا»، ص ۲۲۶، لیبزیک، ۱۸۴۶ م.
 - ۲- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۴۰
 - ۳- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۰۳
 - ۴- ارشاد الساری بشرح صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۹۲/۱۹۳، چاپ دارالفکر، افسس، ۱۳۰۴ ه. ق. نیز نک: بغوی به نقل از عبدالله بن عمر بن ابان و ابن شاهین، طبرانی به روایت از ابن ابان.
 - ۵- البلدان، ص ۳۱۳، لیدن، ۱۸۹۱ م.

(/ ابن فقیه) گفته است:

در عقیق: «.. بها بئر رومه و يقال أرومه». (۱) سیره نویسان گفته اند:

پس از هجرت مسلمانان از مکه به مدینه و سکونت آنان در میان منازل و طوائف، کمبود آب آشامیدنی، بیش از پیش ایجاد مشکل نمود و تنها چاه پر آب رومه می توانست قسمتی از نیاز مسلمانان را تأمین نماید.

ابن قتیبه دینوری در این خصوص و ذیل «اخبار عثمان بن عفان» می نویسد:

عثمان: «اشتری بئر رومه: و کانت رکیه لیهودی بیع ماءها للمسلمین فقال النبی صلی الله علیه و آله من یشتری رومه فیجعلها للمسلمین یضرب بدلوه فی دلائهم و له بها مشرب فی الجنة فأتی عثمان بها فأبی أن یبیعها کلها فاشتری نصفها باثنی عشر ألف درهم فجعله للمسلمین. فقال عثمان إن شئت فلی یوم و لک یوم إن شئت جعلت علی نصیبی قربتین قال: بل لی یوم و لک یوم فکان إذا کان یوم عثمان استقی المسلمون ما یکفهم یومین فلما رأى ذلك الیهودی قال لعثمان أفسدت علی رکیتی فاشتر النصف الآخر فاشتره بثمانیه آلاف درهم». (۲)

۱- مختصر کتاب البلدان، ص ۲۵

۲- «چاه رومه را خریداری کرد، این چاه متعلق به یک فرد یهودی بود که آب آن را به مسلمانان می فروخت، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی این چاه را می خرد تا در راه مسلمین قرار دهد، دلو خود را برای سیراب کردن آنان به چاه اندازد، در عوض آبخور گاهی در بهشت خواهد داشت. عثمان خواستار خرید آن شد، فرد یهودی از فروختن همه آن امتناع ورزید، لذا عثمان نیمی از آن را به دوازده هزار درهم خرید و در راه مسلمین قرار داد. عثمان به مرد یهودی پیشنهاد کرد: اگر مایل باشی یک روز من از چاه آب می کشم و یک روز تو، یا این که دوشک را به ثمن من بیافزا. مرد یهودی پیشنهاد اول را پذیرفت، لذا عثمان هرگاه از آب چاه می کشید، ما یحتاج دو روز آب مسلمین را تأمین می کرد. مرد یهودی چون این را دید به عثمان گفت: کار و کاسبی ام را خراب کردی، نیمه دیگر چاه را نیز خریداری کن، لذا عثمان آن را با هشت هزار درهم خرید.» المعارف، ص ۸۱، احیاء التراث العربی، ۱۹۷۰ م. نیز نک: قزوینی، آثار البلاد، ص ۱۰۷

این سند تاریخی را امام بخاری چنین آورده که:

«قال النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - مَنْ يَشْتَرِي بَثْرَ رُومَةٍ فَيَكُونُ دَلْوُهُ فِيهَا كِدْلَاءَ الْمُسْلِمِينَ. فَاشْتَرَاهَا عَثْمَانُ ...» (۱) ولی از ابواسحاق به نقل از عبدالرحمن روایت شده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ حَفَرَ رُومَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ» (۲) ابن سعد در به نقل از محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان، به تفصیل از چاه رومه در ذیل «ذکر البئار التي شرب منها رسول الله صلى الله عليه وآله» یاد کرده که عثمان آن را از مردی از «مزینه» به ۴۰۰ دینار خریداری کرد.

بنابر این چاه رومه یا مُزْنِي پس از خریداری مورد علاقه پیامبر بود و:

«فسقى رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - ماء باردا فى الصيف و قال رسول الله هذا العذب الزلال» (۳) این اسناد تاریخی را در منابع مختلف حدیث و تاریخ و رجال از قبیل آثار ترمذی، نسائی، ابن خزیمه، ابن بطلال و ... می یابیم.

بلاذری از ثمامه بن حَزْنِ قُشَيْرِي نقل می کند:

«أشرف عثمان من داره علينا فقال إني بصاحبكم الذين ألباكم علي، قال:

فجىء بهما فإنتهما حماران، فقال: أنشدكما الله هل تعلمان أن رسول الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - قدم المدينة و ليس بها ماء مستعذب إلا بئر رومه؟ فقال: من يشتري بئر رومه فيجعل دلوه فيها مع دلاء المسلمين بخير له منها الجنة فاشتريتها من صلب مالى قالوا اللهم نعم ...» (۴)؟؟؟

۱- «رسول الله صلى الله عليه وآله فرمودند: کسی که چاه رومه را خریداری کند، همانند سایر مسلمانان حق استفاده از آب چاه را خواهد داشت. پس عثمان رضوان الله عليه آن را خریداری کرد.» صحیح، کتاب المساقاه، باب ۱

۲- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که رومه را حفر کند، بهشت از آن اوست.» کتاب الوصایا، باب ۳۳

۳- پیامبر صلی الله علیه و آله آب سردی در تابستان نوشید فرمود: «این گوارای زلال.» همان مأخذ، ص ۱۸۵/۱۸۶

۴- «عثمان از بالای منزلش ما را خطاب قرار داد و گفت: آن دو یاری که شما بر ضد من بسیج کردید بیاورید. گفت: آن دو را آوردند. عثمان خطاب به آن دو نفر گفت: شما را به خدا سوگند آیا می دانید هنگامی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند، این شهر آب نوشیدنی گوارایی نداشت، بجز آب چاه رومه و نیز فرموده بودند کسی که چاه رومه را خریداری کند و خود و دیگر مسلمانان از آن بهره مند شوند، بهشت از آن او خواهد بود. از این نظر آن را خریداری کردم. آن دو مرد گفتند: خدا گواه است، آری ...؟؟؟» مط الحمد لله لب این الله الحمد لله و فهرس قی کن الله اکبر رل شود انساب

الأشراف، جزء الخامس، ص ۵

ملاحظه می‌کنیم که عثمان بن عفان در واپسین روزهای حیات و خلافتش در برابر آشوبگران، به این وعده پیامبر استناد کرده تا شاید از حدت و شور مخالفت‌های لجام‌گسیخته بکاهد.

نسائی به نقل از زید بن ابی‌انسه و ترمذی از ابواسحاق، همین مضمون را با زیاد و کاست‌هایی در لفظ آورده‌اند و ابن حجر عسقلانی به تفصیل آنها را مورد نقد و بررسی قرار داده است. (۱) چاه رومه یا به شهرتی دیگر: المَزْنی به دو اعتبار مورد توجه خاص مسلمانان در سده‌های مختلف اسلامی شد؛ یکی به لحاظ این که از صدقات اولیه اسلام محسوب می‌شود و دیگری این که از جمله چاه‌هایی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ازآب آن نوشیده و در کنارش بارها حضور یافته است.

نویسنده حقیر بدین لحاظ در استناد به روایات مذکور، صرفاً به منابع تاریخی و جغرافیایی چاه رومه توجه کرده، مبحث فضائل را به مؤلفان دیگری می‌سپارد. (۲)

پ: موقعیت جغرافیایی چاه رومه

ابواسحاق حربی در اواسط قرن سوم هجری، ذیل وصف جغرافیایی العقیق که به دو منطقه کوچک و بزرگ تقسیم می‌شده، از چاه رومه یاد کرده، می‌نویسد:

«وهما عقیقان وادیان، أكبر وأصغر فالأصغر فیه بئر رومه التي اشتراها عثمان.» (۳)

۱- فتح الباری بشرح صحیح بخاری، ج ۵، ص ۴۰۷/۴۰۸. نیز نک: قسطلانی، ارشاد الساری بشرح صحیح البخاری، ج ۴، ص

۲- الغدیر، ج ۹، ص ۳۴۰، متن عربی. و: ج ۱۸، ص ۲۲۵، ترجمه فارسی

۳- المناسک و اماکن طرق الحج، ص ۴۲۱

از نظرگاه ابوعلی هجری که در میان سال های حیات ابواسحاق بسر می برده، منطقه مزبور همان العَرَضه است که در شمال غربی مدینه بوده و چاه رومه در نزدیکی آن جای داشته است. (۱) ابن بطوطه در سفرنامه خود به قلعه «العزاب» اشاره می کند که عُمَر خلیفه ثانی آن را برای عَزَب های مدینه بنا نهاد. این سفرنامه نویس، چاه رومه را در جهت غربی روبروی قلعه مذکور خوانده است. (۲) این نشانی ها با آنچه ابن نجار و مراغی و مطری مشاهده کرده اند، مطابقت دارد.

محققان، در این که در تاریخ و جغرافیای مدینه، رومه یکی از هفت چاه پیامبر بشمار می آمده، تردیدی به خود راه نداده اند:

إذا رمت آبار النبی بطیبه فعدتها سبع مقالا بلاوهن

اریس و غرس رومه و بضاعه کذا بصبه قل بئر حاء مع العهن

(۳) با توجه به این که «مطری» از آثار مخروبه اطراف چاه یادها کرده، زین الدین مراغی گفته است که بنای چاه را تعمیر و درون آن را پاکسازی و ساختمان های اطراف آن را مرمت نموده است.

قاضی مکه - شهاب الدین ابن محب طبری - در سال ۷۵۰ ه. ق. بار دیگر چاه را حفر و تجدید نمود و سمهودی گفته این قاضی را چنین ثبت کرده است که:

«ان شاء الله ما نیز مشمول حدیث پیامبر قرار گیریم که: من حفر بئر رومه فله الجنة»

فیروزآبادی ضمن اشاره به اقدامات شهاب الدین طبری در بنای قلعه ای که به زعم او آثار دیری یهودی است، موقعیت جغرافیایی آن را در سمت قبلی جرّف دانسته که:

«فی أطراف هذه البئر آبار أخرى كثيرة و مزارع...» (۴)

۱- تحديد المواضع، ص ۳۳۹

۲- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۱۵

۳- زین مراغی، مختصر وفاء الوفا، سمهودی، ص ۴۶۵.

۴- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۴۲

در زمان او (در خلال سال های ۷۲۹/۸۱۷ ه. ق.) بنای چاه ۱۸ ذرع طول داشته و مورد توجه خاص مردم بوده است.

رومه در دوران عثمانی به چاه عثمان شهرت یافت و از نوشته های علی بن موسی چنین پیداست که بنای آن معمور و مورد نظر آل عثمان بوده است و از نظر جغرافیایی در شمال جُزف که در آن ایام «وادی ابراهیم» نامیده می شده، قرار داشته است. (۱) رفعت پاشا قطر چاه را ۴ متر و عمق آن را ۱۲ متر اندازه گیری کرده است و می گوید که در مجاورش حوضی بزرگ و استراحتگاهی در میان مزارع بنا شده بود؛ تا زائران پس از دیدار اثری از آثار تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، ساعاتی آسوده گیرند. (۲) در زمان ما (۱۳۹۸ ه. ق.) بنای چاه رومه از جمله موقوفات مسجد نبی است و اداره اوقاف مدینه بر حفظ و نگهداری آن نظارت می کند و «وزاره الزراعة و المیاه السعودیه»، مزرعه نمونه ای در کنار آن احداث کرده است.

در قسمت جنوبی چاه، آثار بنای قدیمی به چشم می خورد که در پژوهش های اکتشافی، مجسمه و آثاری از مقابر دوران جاهلیت به دست آمد که مؤید نظر گاه سمهودی است که گفته بود:

«عندها بناء عال بالحجاره و الجص و قد تهدم». و مطری از آن با عبارت: «ان كان ديراً ليهود» یاد کرده است.

برای دیدار چاه رومه، از مسیر جاده دانشگاه اسلامی مدینه گذشتیم و به سمت شمال شرق وادی عقیق، بوستانی نمایان شد که چاه در میان آن جای داشت. در مسجدی که در جنوب چاه ساخته شده بود، لحظاتی به تأمل گذرانیدم و پس از تهیه عکس و اسلاید و نقشه، آنجا را ترک کردم. پیکره های ۱-۳؛ ۲-۳

۱- وصف المدینه المنوره، ص ۱۶، ۲۹، ۳۳

۲- مرآه الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۵

فصل چهارم؛ چاه بُضاعه

اشاره

الف: بضاعه

یاقوت حموی، (۱) ابن اثیر (۲) و طریحی، (۳) قرائت مشهور «بضاعه» را به ضمّ باء دانسته اند و همگان بر این که نام چاهی مشهور در مدینه است، اتفاق نظر دارند. (۴) ابن فقیه در مختصرالبلدان، موقعیت جغرافیایی چاه بُضاعه را در عقیق دانسته و این که مانند غرس:

«بالمدینه و کانوا یتشفون بمائها» به موقعیت تاریخی - دینی آن اشارتی قابل توجه دارد. موقعیت مذکور مستند به اسنادی است که بعض حدیث نگاران از زندگی پیامبر آورده اند:

۱. در سنن النسائی از ابن ابی سعید الخُدّری به نقل از پدرش آمده است:

«قال: مررت بالنّبیّ - صلّی اللّٰه علیہ [وآله] وسلّم - وهو یتوضأ من بئر بُضَاعِه فقلت: أتتوضأ منها و هی یطرح فیها ما یکره من التّن؟ فقال: الماء»

۱- در کتاب معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۴۲

۲- در النّهایه، ج ۱، ص ۱۳۴

۳- در مجمع البحرین، چاپ سنگی، ص ۳۴۵

۴- قزوینی، آثار البلاد، ص ۱۰۷. و نیز: زمخشری، الجبال و الأمکنه والمیاه، ص ۱۱، چاپ نجف، ۱۳۵۷ ق.

لا ینجسه شیء». (۱) سیوطی در شرح این حدیث صریحاً می نگارد:

«بئر بضاعه بضمّ الموحّده و اعجام الصاد و فی الأشهر قیل هو اسم لصاحب البئر و قیل لموضعها». (۲) بر این اساس، چاه بضاعه یکی از چاه های مدینه در زمان پیامبر بوده که با آب آن وضو گرفته و چون در عدم نظافت آن چاه به پیامبر اعتراض کردند، با جمله «الماء لا ینجسه شیء» اصل معروفی را در مباحث فقهی مسلمانان تأسیس کرد.

۲. ابن ماجه به نقل از ابی امامه الباهلی کلام پیامبر را چنین آورده که:

«قال رسول الله: إنّ الماء لا ینجسه شیء إلا ما غلب علی ریحہ و طعمه و لونه». (۳) این حدیث اگر چه به لحاظ ضعیف بودن «رشدین» (یکی از سلسله راویان) مورد نقد قرار گرفته است؛ ولی به استناد نسائی و ابوداود و ترمذی از قول ابوسعید الخدری بدون استثنا، بنای محکمی در منابع نخستین اسلامی دارد.

ابن ترکمانی متوفای ۷۴۵ ه. ق. به گفته ابوداود استناد کرده که چاه بضاعه را در مدینه دیده است که آب آن متغیر اللون نبود. از این رو معلوم می گردد: جاری بودن آب چاه بضاعه علی رغم کثافتاتی که مردم در آن می ریختند، از نظر پیامبر موجب پاکی آن بوده است. (۴) ۳. ابن سعد از چاه بضاعه در ذیل فصل «ذکر البئار التي شرب منها رسول الله صلی الله علیه و آله»

۱- «گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله گذر کردم، دیدم از چاه بضاعه وضو می گیرد. عرض کردم: آیا از آب این چاه وضو می گیرید در حالی که چیزهای بدبو و متعفن در آن ریخته می شود؟! فرمودند: هیچ چیز آن را نجس نمی کند.» سنن النسائی، جزء ۱، ص ۱۷۴، کتاب المیاه، چاپ العلمیه، بیروت.

۲- «چاه بضاعه، با ضم باء و اعجام ضاد، در صحیح ترین روایت آمده است. این چاه از نام صاحب چاه اقتباس شده و به روایتی دیگر، نام محل آن است.

۳- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند: هیچ چیز آن را نجس نمی کند، مگر این که بر بو و طعم و رنگ آن غلبه کند.» سنن، جزء اول، ص ۱۷۴، کتاب الطّهارة و سننها، حدیث ۵۲۱، چاپ دارالفکر.

۴- بیهقی، سنن الکبری، ج ۱، ص ۴، چاپ دارالفکر

یاد کرده و گزارشی از ابوسعید و ابوحمید و ابوسهل بن سعد ثبت کرده است که:

«أتی رسول الله صلى الله عليه وآله بثر بضاعه فتوضأ في الدلو و ردّه في البئر و مَجَّ في الدلو مرّه أخرى و بضق فيها و شرب من مائها». (۱) این سند نه تنها به وضوی پیامبر با آب چاه بضاعه اشاره دارد؛ که حتی نشان می دهد پیامبر از آن نوشیده و به آن اظهار علاقه نموده است. شاید بدین لحاظ بوده که ابن سعد در سند مذکور اضافه می نماید:

«و كان اذا مرض المريض في عهده يقول اغسلوه من ماء بضاعه». (۲) آنگاه به گفته ابوحمید ساعدی که چاه بضاعه در میان منازل آنها جای داشته، چنین استناد کرده است که:

«قال سمعت أبا حميد الساعدي يقول: رأيت رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - يقول واقفاً مراراً على بثر بضاعه و خَيْلُهُ تُسْقَى منها و شرب منها و توضأ و دعا فيها بالبركة». (۳) به سیاق این اسناد، مدارك متعدّد دیگری در کتاب های حدیث و تاریخ از جعفر بن محمد و محمد بن ابی یحیی الأسلمی از مادرش امّ یحیی (۴) مورد استناد ابن زباله و ابن نجّار قرار گرفته است که همگی از چاه بضاعه و علی رغم آب آن که مطلوب اعراب نبوده، یادها کرده اند.

۱- «رسول الله صلى الله عليه وآله به چاه بضاعه آمدند و از آبی که در دلو بود وضو گرفتند و بقیه آب دلو را به چاه رختند و بار دیگر آب دهانش را در دلو خالی کردند و آبش نوشیدند.» الطّبقات الكبرى، جزء اول، قسم الثّانی، چاپ ۱۳۲۲ ه. ق.، ص

۱۸۵

۲- «در ایام حیاتش اگر شخصی بیمار می شد، می فرمود: او را با آب بضاعه شستشو دهید...»

۳- «ابوحمید الساعدی را شنیدم می گوید: رسول الله صلى الله عليه وآله را بارها دیدم که در کنار چاه بضاعه ایستاده و اسب های خود را از آب چاه سیراب می کرد و خود آب می نوشید و وضو می گرفت و دعا می کرد این چاه برکت دار شود.»

۴- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۵۳۲

ب: موقعیت جغرافیایی چاه بضاعه

ابن نجار در نیمه سده هفتم هجری، چاه بضاعه را از نزدیک مشاهده کرده، می نویسد که میان باغچه ای بزرگ قرار داشت. آبش گوارا، بی بو و پاک و رنگ آن سفید و صاف بود. عمق چاه را ۱۱ ذراع و یک و جب اندازه گرفته و عرض آن را ۶ ذراع دانسته است. (۱) این توصیفات با گفته های فیروزآبادی (۷۲۹/۸۱۷ ه. ق.) چندان تفاوتی ندارد.

وی بضاعه را در میان بافت قدیمی خانه های بنوساعده، در شمال حصار مدینه و شمال غربی چاه حاء دانسته است و تصریح می کند:

«و هی بئر ملیحه طیبه الماء» و چون آبش جاری بود، رنگشش نیز ثابت بود. (۲) البکری در در نیمه سده پنجم هجری صریحاً از موقعیت این چاه در «دار لبنی ساعده معروفه» یاد کرده که آن در میان «اطم بنی ساعده» جای داشته است. (۳) فیروزآبادی ضمن دیدارش از مدینه، شخصاً چاه را اندازه گیری کرده، آن را با ذرع دست، ۱۱ ذراع دانسته و موقعیت آن را در میان اهل مدینه مشهور خوانده است.

سیاحانی که در سده های گذشته از مدینه بازدید کرده اند، چاه بضاعه را از اهم آثار بجامانده از حضور پیامبر دانسته اند:

ابن جبیر در میانه سال های ۵۷۸ / ۵۸۱ ه. ق. بنای چاه بضاعه را دیده است و آن را در نزدیکی های قبه حجرالزیت دانسته که:

«و لجهه الجوف منه بئر بضاعه». (۴) ابن بطوطه در سفرنامه اش بسان ابن جبیر تنها به بیان این که چاه بضاعه در شمال گنبد حجرالزیت قرار دارد، بسنده کرده است. (۵)

۱- اخبار مدینه الرسول، ص ۴۴

۲- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۳۱

۳- معجم ما استعجم، جزء الأول، ص ۲۵۵

۴- الرحله، ص ۱۷۶، چاپ بیروت، ۱۹۶۴ م.

۵- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه فارسی، محمد علی موحد، ص ۱۱۴، چاپ ۱۳۳۷ ش. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

تا سال ۱۳۵۵ ه. ق. چاه بضاعه در باغ بضاعه - که «حظیره» شهرت داشت - واقع شده بود؛ ولی از آن ایام به بعد، گذر زمان، موقعیت باغ را تغییر داد:

باغ بضاعه در شمال غربی چاه قرار دارد که در مشرق آن، باغ فیروزیه - از موقوفات آل حماد - و در جنب آن، باغ محمد عبدالجواد و در مغرب آن، باغ سید حسین جمل اللیل واقع شده بود. متأسفانه بعدها به علت کثرت جمعیت مدینه، باغ های موقوفه مذکور قطعه قطعه و ساختمان های نوساز، جایگزین باغچه های باب شامی مدینه گردید.

در این اواخر «شریف زید» یکی از شهروندان مدینه، میان باغ بضاعه عمارتی بنا نهاد که چاه بضاعه، هم دیوار آن شد. سپس آن را وقف نمود.

قطر چاه بضاعه حدود ۵ ذراع و عمق آن ۱۰ متر است. در اطراف آن سگوی بسیار مستحکمی با سنگ های حجاری شده وجود دارد که به خوبی نشان می دهد: بنای قسمت های تحتانی چاه، از قدمت زیادی برخوردار و قسمت فوقانی، جدیدالاحداث است.

متأسفانه در سال های اخیر ساختمان های جدیدالاحداث پیرامون چاه بضاعه، موقعیت بنای چاه را به فراموشی سپرده است و آن را به سبب بی توجهی، دستخوش خرابی نموده است و آثارش رو به نابودی است.

محلّه چاه بضاعه حدود ۵۰۰ متر از مسجد نبی فاصله دارد و در غرب خیابان «سحیمی» بین عمارت «شیخ عبدالعزیز بن صالح» رئیس محکمه شرعیه و خانه های ورثه «شیخ بدرالدین» مدیر سابق گمرک مدینه قرار دارد.

حقیر، پس از جستجو نقشه ای از موقعیت این چاه تهیه نمودم و از محوطه بایری که حکایت از باغچه های قدیمی می نمود - که به گفته علی بن موسی در نزدیکی باب شامی بوده و به «حدیقه بضاعه» شهرت داشته است (۱) - عکس و اسلایدی گرفتم؛ تا اهمیت نشانی آن، در جریده تاریخ ثبت گردد. نک: پیکره ۱-۴

فصل پنجم؛ چاه سقیا

بیشتر در باره مسجد سقیا و موقعیت جغرافیایی آن در ارتباط با مسیر بدر سخن ها گفتیم. (۱) چاه سقیا در نزدیکی مکانی که بعدها مسجد سقیا نامیده شد و از اراضی سعد بن ابی وقاص بود، قرار داشته است.

ابن سعد از سقیا در ذیل «ذکر البئار الّتی شرب منها رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ» یاد کرده و از هشام بن عروه حدیثی را از عایشه ثبت نموده که:

«قالت كان رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يُسْتَعَذَّبُ لَهُ مِنْ بِيوت السقيا.» (۲) بیوت سقیا در حرّه سقیا همان مکانی است که در مسیر بدر، پیامبر توقّفی کرد و از آب آن وضو گرفت و برای اهل مدینه دعا نمود. (۳) این فراز با حدیث عاصم بن عبدالله الحکمی که مورد استناد ابن سعد قرار گرفته، مطابقت دارد که:

۱- فصل پنجم کتاب حاضر، کتاب اوّل.

۲- «آن زن عرض کرد: برای رسول گرامی صلی الله علیه و آله آب گوارا از بیوت خانه های السقیا آورده می شود.» الطّبقات الکبری، جزء الأوّل، قسم الثانی، چاپ ۱۳۲۲ ق. ص ۱۸۶

۳- نک: مسجد سقیا.

«شرب رسول الله حين خرج إلى بدر من بئر السقيا فكان يشرب منها». (۱) موقعیت چاه با توجه به گفته ابورافع از سلمه که: «فلما صار رسول الله إلى منزله كان أنس بن مالك و هند و أسماء ابنة حارثة يحملون قدور الماء إلى بيوت نساءه من بئر السقيا» (۲) مسلم می دارد که چاه سقیا در نزدیکی مرکز بافت شهر مدینه جای داشته است؛ خاصه آن که واقدی و ابن سعد در همان کتاب و به دنبال همان حدیث، یاد می کنند که:

«... ثم كان خادمه رباح عبداً أسود يستقي مَرَه من بئر غرس و مَرَه من بيوت السقيا بأمره». (۳) متأسفانه فیروزآبادی تردیدهایی در موقعیت جغرافیائی چاه سقیا پیدا کرده (۴) و سمهودی کلام او را مورد نقد عالمانه قرار داده و نهایتاً این گفته فیروزآبادی را که: «أما البئر التي على باب المدينة بينها وبين ثنيها للوداع على يسار السالك إلى ذي الحليفة و يظنها أهل المدينة أنها هي السقيا المذكور في الحديث فالظاهر أنه وهم» (۵) نادرست دانسته است. (۶) به عقیده حقیر و نظر به اعتمادی که به گفته های ابن سعد در این خصوص پیدا کرده ام، چاه سقیا نمی تواند واژه ای نامربوط با سقیایی باشد که پیامبر در آنجا به دعای

۱- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله هنگامی که به طرف بدر حرکت کردند، از چاه السقیا آب نوشیدند و همیشه از آب آن می نوشیدند.» همان مأخذ.

۲- «هنگامی که پیامبر به منزلش رفت، انس بن مالک و هند و اسماء، فرزندان حارثه دیگک های آب را که از چاه سقیا پر کرده بودند، به خانه همسران پیامبر حمل می کردند.»

۳- «... خدمتکارش رباح، که بنده ای سیاه بود، بنا به دستورش یک بار از چاه غرس آب بر می داشت و یک بار از بیوت السقیا.»

۴- المغانم المطابه فی معالم طابه، قسم المواضع، ص ۱۷۹، تحقیق: حمد الجاسر، ۱۹۶۹ م، ریاض.

۵- «اما چاهی که در کنار دروازه مدینه و میان آن و ثنیه الوداع در سمت چپ ذی الحلیفه قرار دارد، و مردم مدینه گمان می کنند این همان چاه السقیای یاد شده در حدیث است، لیکن ظاهراً این توهمی بیش نیست.»

۶- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج ۳، ص ۹۷۱ / ۹۷۵

اهل مدینه پرداخته و در کنار منازلشان توقّفی داشته است.

زین الدّین مراغی از چاه سقیا یاد می کند که در سال ۷۷۸ ه. ق. توسط عدّه ای از ایرانیان مسلمان تجدید بنا گردید و در آنجا عمارتی بنا نهادند که سال ها به بئراّعجام زبانزد اهل مدینه گشت.

در اواسط سده نهم هجرت که نورالدّین سمهودی آثار زیرین مسجد سقیا را یافت، بار دیگر چاه سقیا مورد توجّه اهل مدینه و مدینه شناسان قرار گرفت و بدرالدّین بن علیّه در ۸۸۶ ه. ق. به بازسازی و مرمت آن همّت گماشت.

موقعیت فعلی این چاه، همان طور که در مستندات تاریخی ذکر شده، در آغاز مسیر راه ذی الحلیفه قرار دارد: ۱۴ متر عمق و ۶ متر قطر آن است. این چاه در جنوب مسجد سقیا، یا جنوب غربی ایستگاه قدیمی راه آهن مدینه- دمشق واقع شده و فاصله آن تا مسجد عنبریه که هم اکنون در میانه میدان مدخل شهر مدینه جای گرفته، بیش از ۱۲۰ متر نیست.

متأسفانه بعد از تعریض جاده آسفالته مدینه- جدّه- مکه که از مجاورت جنوبی مسجد سقیا می گذرد، چاه سقیا موقعیت خود را از دست داد و شاید به گفته بعضی از سرشناسان مدینه، بار دیگر فرصتی دست دهد تا آن را بسان سده های گذشته احیا و حفظ و مرمت نمایند.

فصل ششم؛ چاه اریس، خاتم

الف: انگشتر پیامبر

آنچه مسلم است، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله انگشتری در دست داشته است. منابع تحقیقی ایران و عرب که از سیره پیامبر یادی نموده اند، پیدایی خاتم و نقش و نگار آن را دقیقاً ثبت جریده تاریخ کرده اند.

نسائی، ذیل «صفه خاتم النبی» سندی را از زهری به نقل از انس بن مالک ثبت کرده است که:

«إن النبى - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلم - أخذ خاتماً من ورق فضة حبشي و نقش فيه محمد رسول الله» (۱) همچنین ابن شهاب به نقل از انس بن مالک روایت می کند:

«كان لرسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلم - خاتماً فضة يختم به في يمينه فضة حبشي يجعل فضة مما يلي كفه». (۲) نسائی ضمن استناد به چند حدیث دیگر که همگی به نقره ای بودن انگشتر و نگین آن صراحت دارند، به سندی دیگر دسترسی داشته که معلوم می دارد: علت این که پیامبر

۱- سنن، جزء الثامن، ص ۱۷۲، چاپ: المكتبة العلمیة، بیروت.

۲- «رسول الله صلی الله علیه و آله انگشتری از جنس نقره داشت که در دست راست مبارکش بود و با آن مهر می زد. نگین آن از حبشه بود...»

انگشتی در انگشت خود نهاد، چه بوده است؟ وی از قتاده به نقل از انس روایت می کند:

«أراد رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يكتب إلى الروم فقالوا إنهم لا يقرؤون كتاباً إلّا مختوماً فاتخذ خاتماً من فضه كائناً إلى بياضه في يده و نقش فيه محمد رسول الله». (۱) نسائی بر اساس حدیث عبداللّه بن جعفر گفته است:

انگشت در انگشت دست چپ پیامبر بوده است. (۲) ابن ماجه اسناد مربوط به انگشت پیامبر را در دست داشته و ذیل «باب نقش الخاتم» به آن اشاره می کند:

ناقع به نقل از ابن عمر می گوید:

«قال اتخذ رسول الله خاتماً من ورق ثم نقش فيه: محمد رسول الله». و گفته است که پیامبر یاران را از تقلید نقش انگشت خود منع نمود؛ زیرا نقش آن، مهر خاص پیامبر برای مکاتبات خود بود.

ابن ماجه بر اساس سندی از عبداللّه بن زبیر از عایشه (۳) نقل می کند:

نجاشی انگشت طلائی را که دارای نگینی حبشی بود، به پیامبر هدیه داده است. (۴) در این خصوص، ابن سعد با تفصیل بیشتری از انگشت طلائی پیامبر یاد کرده و به نقل از ابن عمر روایت می کند:

«اتخذ رسول الله خاتماً من ذهب فكان يجعل فضّه في بطن كفّه إذا لبسه في

۱- «رسول الله صلى الله عليه و آله می خواستند نامه ای به رومیان بفرستند. عرض کردند: آن ها نامه بدون مهر را نمی خوانند. لذا پیامبر انگشتی نقره اختیار کردند که نقش نگین آن جمله «محمد رسول الله» بود و از آن به عنوان مهر استفاده نمودند.»

۲- همچنین نک: سنن النسائی، همان مأخذ، ص ۱۷۴ / ۱۷۷

۳- حدیث ۳۶۴۴، همان مأخذ.

۴- سنن، جزء الثامن، ص ۱۲۰۱، کتاب اللباس، به اهتمام: محمد فواد عبدالباقی، دارالفکر، چاپ بیروت.

یده الیمنی فصنع الناس خواتیم من ذهب فجلس رسول الله علی المنبر فترعه و قال اِنّی كنت اُلبس هذا الخاتم و اُجعل فصّه من باطن کفی فرمی به و قال لا والله اُلبسه أبدا و نبذ النبی الخاتم فنبذ الناس خواتیمهم» (۱) این سند از امام جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش نیز مورد استناد ابن سعد قرار گرفته است و به هر حال به تصریح ابوهریره:

«عن النبی انه نهی عن خاتم الذهب» (۲) ابن سعد به انگشتر نقره ای پیامبر با نقش محمد رسول الله، تصریحات متعددی نموده و همانند نسائی و ابن ماجه، اسنادی چند را در خصوص نگین حبشی آن و این که پیامبر دیگران را از تقلید و روسازی چنین نقشی منع فرمود، یادآور شده است. (۳) بر این اساس و مأخذ، سه نظریه مهم در چگونگی نقش انگشتر پیامبر ارائه شده است که همگی آنها می توانند با توجه به تعدد آنها در زمان حیاتش مورد قبول واقع شود.

ابن سیر معتقد بود نقش مزبور «بسم الله محمد رسول الله» بود. دیگر محدثان از جمله انس بن مالک مدّعیند متن حک شده بر انگشتری پیامبر «محمد رسول الله» بود. (۴)

۱- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله انگشتری طلا اختیار کرد و هرگاه آن را به انگشت دست راست می کرد، نگینش را در داخل کف دست قرار می داد. مردم چون این را دیدند انگشترهای طلا ساختند، رسول گرامی صلی الله علیه و آله بالای منبر رفتند و آن را از دست در آوردند و فرمودند: من این انگشتر را به دست می کردم و نگینش را در داخل کف دستم قرار می دادم، پس آن را به دور انداختند و فرمودند به خدا سوگند هرگز آن را به دست نخواهم کرد. پیامبر انگشتر را به دور انداختند و مردم نیز چنین کردند.» الطبقات الکبری، جزء الأوّل، قسم الثانی، ص ۱۶۰ / ۱۶۲، چاپ ۱۳۲۲، لیدن.

۲- «آمده است که پیامبر انگشتر طلا را تحریم کرد.»

۳- همچنین نک: طریحی، مجمع البحرین، ص ۴۷۰، چاپ سنگی. امام بخاری، صحیح، کتاب اللباس، باب ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۵. ابوداود، سنن، کتاب ۳۳، باب ۱ / ۴. ترمذی، سنن، کتاب ۲۲، اللباس، باب ۱۴، ۱۷. مالک، الموطأ، کتاب ۴۹، حدیث ۳۷. ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۳

۴- همچنین نک: شهاب الدین نویری، نهایه الارب فی فنون الأدب، ج ۱۸، ص ۲۹۰، چاپ دارالکتب المصریّه، ۱۹۵۵ م.

ب: انگشتر پیامبر پس از رحلت

متأسفانه از سرنوشت انگشتر پیامبر پس از رحلت آن بزرگوار، اطلاعات روشنی در دست نداریم و تنها لابلای برخی از مستندات تاریخی به آن اشاراتی شده است که پژوهندگانی را اقناع و محققان دیگر را به تردید انداخته است. ذکر مواردی از آن دانسته های مکتوب در اینجا ضروری است:

امام بخاری در حدیثی از نافع به نقل از ابن عمر تصریح می کند:

«قال ابن عمر: فلبس الخاتم بعد النبي أبوبكر ثم عمر ثم عثمان حتى وقع من عثمان في بئر أريس». (۱) و در «باب نقش الخاتم» از عبیدالله به نقل از نافع و او به روایت از ابن عمر تکرار می کند:

«اتخذ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - خاتماً من ورق و كان في يده ثم كان بعد في يد أبي بكر ثم كان بعد في يد عمر ثم كان بعد في يد عثمان حتى وقع في بئر أريس». (۲) نقشه محمد رسول الله». (۳) در سندی دیگر، امام بخاری ذیل «باب هل يجعل نقش الخاتم ثلاثة اسطر» از انس بن مالک گفته است:

«كان خاتم النبي في يده و في يد أبي بكر بعده و في يد عمر بعد أبي بكر فلما كان عثمان جلس بئر أريس قال فأخرج الخاتم فجعل يعبث به فسقط

۱- صحیح، کتاب اللباس، باب خاتم الفضه، حدیث ۸۳

۲- «پسر عمر گفت: پس از پیامبر، انگشتر را ابوبکر سپس عمر و پس از او عثمان به دست کردند تا این که در چاه اریس افتاد.»

۳- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله انگشتری از سکه اختیار کردند و آن را در دست داشتند، سپس در دست ابوبکر و پس از آن در دست عمر و بالأخره در دست عثمان بود تا این که در چاه اریس افتاد. جمله «محمد رسول الله» روی آن نقش بسته بود.»

قال فاختلفنا ثلاثه أيام مع عثمان فنزح البئر فلم نجده». (۱) در این مسیر، مسلم به احادیثی اشاره کرده است که مؤید اسناد صحیح بخاری است. (۲) مسلم در «باب تحریم خاتم الذهب» حدیث ابن عمر را از طریق ابن نمیر به نقل از عبیدالله چنین ثبت کرده که:

«اتخذ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - خاتماً من ورق فکان فی یده ثم کان فی ید ابوبکر ثم کان ید عثمان». (۳) ابن سعد ذیل «ذکر خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله الذهب» در سندی مستند به گفته عبدالله بن نمیر از عبیدالله بن عمر از نافع از ابن عمر همان حدیث صحیحین را یادآور شده است که عاقبت:

«ثم کان فی ید عثمان حتی وقع فی أریس». (۴) و ذیل «ذکر ما صار إليه أمر خاتمه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» با تصریحات بیشتری به این مسئله اشاره کرده است.

اهم این مستندات، گفته انس بن مالک است که ابن سعد آن را از طریق محمد بن عبدالله انصاری از ثمامه بن عبدالله چنین ثبت کرده است که:

«کان خاتم النبى فى یده حتى مات و فى ید أبى بکر و عمر حتى ماتا ثم کان ید عثمان ستّ سنين فلما کان فى الست الباقیه کنا معه على بئر أریس و هو

۱- «انگشتر پیامبر در دست مبارکش بود و پس از او در دست ابوبکر و پس از آن در دست عمر سپس در دست عثمان بود. گویند روزی عثمان در حالی که در کنار چاه اریس نشسته بود، انگشتر از دست بیرون آورد و با آن بازی کرد، ناگهان انگشتر از دستش رها شد و به قعر چاه افتاد. از این روز مدت سه روز به اتفاق عثمان به این چاه رفت و آمد کردیم تا آب آن را کشیدیم، اما انگشتر را نیافتیم.»

۲- صحیح، کتاب اللباس، باب تحریم خاتم الذهب.

۳- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله انگشتری از سکه اختیار کردند. این انگشتر در دست مبارکش بود. پس از آن در دست ابوبکر و پس از او در دست عثمان.» شرح الإمام النووی علی متن صحیح الإمام مسلم، کتاب اللباس، ص ۳۸۰، حاشیه کتاب ارشاد الساری قسطلانی، ج ۸، چاپ دارالفکر، افسس، چاپ ۶، سال ۱۳۰۵ ق.

۴- الطبقات الکبری، الجزء الأول، القسم الثانی، صفحه ۱۶۰/۱۶۶، چاپ ۱۳۲۲ ه. ق. ادوارد سخو.

یتحرک خاتم رسول اللہ فی یدہ فوقع فی البئر فطلبناه مع عثمان ثلاثہ آیام فلم نقدر علیہ». (۱) و از محمد بن سیرین نقل کرده است که انگشتر پیامبر:

«سقط من ید عثمان فابتغی فلم یوجد». (۲) ابوداود در سنن، ماجرا را از زمان ابوموسی اشعری با تفصیل بیشتری آورده است؛ که نه تنها توجه خاص پیامبر را نسبت به چاه اریس نشان می دهد؛ بلکه در متن خود، فضائل سه خلیفه اول از خلفای راشدین را در بر دارد. سندیت تاریخی این ماجرا از جانب بعضی از مؤلفین گذشته، مانند خطیب بغدادی (۳) و ذهبی (۴) و ابن حجر عسقلانی (۵) مورد تحلیل و نقد قرار گرفته شده است.

پ: اریس، چاه خاتم

بستانی، «اریس» را در اصطلاح شامیان، «کشاورز» دانسته است. (۶) عده ای دیگر گفته اند که آن واژه ای عبری است که اصل آن اریس به معنی رئیس می باشد.

ابن اثیر آن را به فتح همزه و تخفیف راء و سکون یاء و سین خوانده است (۷) و سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی»، چاه را منسوب به یکی از یهودیان مدینه

۱- «انگشتر پیامبر تا زمان حیاتش در دست مبارکش بود. پس از وفات پیامبر، ابوبکر و عمر تا زمان مرگ خود آن را در دست داشتند. پس از آن، مدت شش سال در دست عثمان بود. در مدت شش سال دوم زمامداری عثمان، روزی به اتفاق هم در کنار چاه اریس نشسته بودیم و او با انگشتر پیامبر بازی می کرد، ناگهان از دستش رها شد و به قعر چاه افتاد. مدت سه روز با عثمان آن را جستیم اما نیافتیم.»

۲- همچنین نک: بیهقی، دلائل النبوه.

۳- تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۲۳۹

۴- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۶۷

۵- نک: لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۹۲

۶- دائرهالمعارف، ج ۳، ص ۲۷۳

۷- النهایه، ج ۱، ص ۳۹

دانسته که نامش اریس بوده است.

ابن حجر عسقلانی، اریس را «بفتح الهمزه و کسر راء و با سین المهمله» خوانده و گفته است: «و هی فی حدیقه بالقرب من مسجد قباء». (۱) ابن فقیه همدانی مانند ابن زباله، ابن شَبّه و امام حربی، (۲) چاه اریس را از جمله چاه های مشهور دانسته که در گفته مورّخان و آثارشناسان مدینه، از هفت چاهی است که به آبارالنّبی شهرت دارد. (۳) حدیقه یا باغچه ای که در برابر مسجد قبا قرار داشته و طبق گفته های ابن حجر عسقلانی و عینی و قسطلانی، چاه اریس در میانه آن بوده است، به استناد پژوهش های فیروزآبادی، در سمت غربی مسجد و از املاک «بنوحسین بن علی بن ابی طالب» بوده است. (۴) ابن سعد در ذیل «ذکر ما خلف عثمان و کم عاش و این دُفین» خود چاه را از صدقات عثمان دانسته است. (۵) و سمهودی به استناد گفته ابن شَبّه از ابوغسان با ابن سعد هم عقیده است.

به هر حال آنچه مسلم است، چاه اریس - یا به اعتبار دیگر: چاه خاتم - همیشه مورد توجه اهل مدینه بوده است.

ابن نجّار از بنای خانه ای که بر فراز چاه به صورت یک طبقه فوقانی احداث شده بود، یادها کرده است (۶) و صفی الدّین ابوبکر بن احمد سلامی در ۷۱۴ ه. ق. بنای قدیمی چاه را که از اقدامات «نجم الدّین یوسف رومی» وزیر امیر طفیل بوده، تجدید ساختمان نمود.

- ۱- فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۱۹. نیز نک: عینی، عمدہالقاری، جزء ۲۲، مجلد ۱۱، ص ۳۱ و نیز: البکری، معجم ما استعجم، جزء الأوّل، ص ۱۴۳/۱۴۴
- ۲- المناسک و اماکن طرق الحج، ص ۴۱۰
- ۳- مختصر کتاب البلدان، ص ۲۵، چاپ لیدن، ۱۳۰۲ ق.
- ۴- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۲۵
- ۵- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۶
- ۶- اخبار مدینه الرّسول، ص ۴۱

ابن بطوطه در نیمه اول قرن ۸ هجری، بنای چاه اریس را در قبا دیده است که چون خاتم پیامبر از دست عثمان در آن افتاد، به چاه خاتم مشهور گشت. وی آن را محاذی بنای مسجد قبا دانسته است. (۱) عثمانی ها بر فراز چاه، گنبدی بنا نهادند که نمای خارجی آن با گچ روکش شده بود.

در سمت جنوبی آن نیز محرابی به نشانه تبرک به آثار پیامبر بنا کردند. این بنا در میان باغستان نورالدین شهید، میزبان زائران مسجد قبا بود. (۲) نایب الصّدر شیرازی، چاه اریس را دیده و از آن به عنوان «مسجد کوچک» یاد کرده که در آن:

«چاه آب شیرین و گوارا معروف به بئر الخاتم است ... من باب تبرک قدری از آن می نوشند و در آنجا نمازی می خوانند و در سر آن مسجد ... این بیت منقوش است:

عین زرقا اندر زنجه آب ناب کوثری حکمت ایله و یردی دادن خاتم پیغمبری».

(۳) رفعت پاشا در سال های ۱۳۱۸/۱۳۲۵ ه. ق. چاه اریس را از نزدیک دیده و چگونگی آن را به تفصیل، چنین نگاشته است:

«چاه اریس در شمال غربی مسجد قبا قرار دارد و به چاه الخاتم یا التّفله موسوم است.» (۴) وجه تسمیه تفلّه، شاید به خاطر حدیث انس بن مالک است که در آن تصریح شده که پیامبر در این چاه، آب دهان خود را ریخت. رفعت پاشا به توصیفات خود از چاه اریس چنین ادامه می دهد:

«بنای آن دارای ۱۳ متر عمق است و قسمت تحتانی آن دو مجرا دارد که آب آنها

۱- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۱۴، ترجمه فارسی.

۲- علی بن موسی، وصف المدینه المنوره، ص ۱۰، ص ۴۵

۳- تحفه الحرمین، ص ۲۵۰، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۰۶ ق.

۴- مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۲۹۴

به اطراف چاه می ریزد و از کانالی دیگر به عین زرقاء می رسد. باغی که از آب این چاه بهره می گیرد، به بستان بئرالنبی شهرت داشته و از موقوفات محمد پاشای عثمانی بود و تولیت آن در زمان رفعت پاشا به عهده خزانه داری مدینه گذارده شده بود.»

رفعت پاشا نحوه خارج کردن آب از چاه اریس را چنین توصیف کرده است:

«چرخ بالای چاه قرار دارد که دو بشکه را در جهت مخالف یکدیگر با طناب به آن بسته اند و سر دو طناب به حیوانی وصل شده است. در این حال، یکی از بشکه ها در قعر چاه (در حال پُرشدن از آب) و دیگری بر فراز چاه در حال فرورفتن است. وقتی حیوان را حرکت می دهند تا از چاه دور شود، بشکه پر شده بالا می آید و بشکه دیگر برای پرشدن به قعر چاه می رود. این عمل را در اصطلاح اهل مدینه سوانی گویند.»

سوانی که در گویش عامیانه اهل مدینه، سانیه گفته می شود، در واقع نشاندهنده وضعیت فوقانی بنای چاه اریس است.

این بنا تا سال ۱۳۸۴ برقرار و پابرجا بود؛ با این که آب چاه کاملاً خشک شده بود.

دولت سعودی پس از ملاحظه فرسودگی گنبدها و بنای چاه، به جای بازسازی و یا مرمت، به کلی آن را خراب کرد و آثارش را زیر میدان جدید التأسیس قبا محو نمود.

حقیر پس از بررسی و پژوهش محل چاه اریس، پی برد که محل کنونی آن، در سمت غرب مسجد قبا یا قسمت جنوبی میدان بزرگی است که مقابل مسجد قبا بنا شده است؛ به نحوی که فاصله آن تا بنای مسجد، ۴۲ متر می باشد. حقیر از آن نقشه ای تهیه کردم تا موقعیت جغرافیایی اش را ثبت و ضبط نمایم. نک: پیکره های ۱- ۶؛ ۲- ۶

فصل هفتم؛ چاه بَصّه

سمهودی این چاه را البَصّه به ضم باء و فتح صاد مشدّد و گرفته از بَصّ خوانده است. (۱) فیروزآبادی آن را البَصّه به فتح ضاد از ریشه بَصّ نگاشته است. (۲) با آن که قدمت حفر این چاه به سال های جاهلیت باز می گردد، به استناد سندی از زیبر، مورد توجه مسلمانان در سده های اسلامی قرار گرفت. سند مزبور از این قرار است:

«إِنَّ النَّبِيَّ ... فَجَاءَ يَوْمًا إِلَى أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ فَقَالَ: هَلْ عِنْدَكَ مِنْ سِدْرٍ أُغْسَلُ بِهِ رَأْسِي؟ فَإِنَّ الْيَوْمَ الْجُمُعَةُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَأَخْرَجَ لَهُ سِدْرًا وَخَرَجَ مَعَهُ الْبُضَّةُ؟؟؟ فَعَسَلَ رَسُولُ اللَّهِ رَأْسَهُ وَصَبَّ غَسَالَهُ رَأْسَهُ وَمُرَّاقَهُ شَعْرَهُ فِي الْبُضَّةِ» (۳) سمهودی سند مذکور را به استناد ابن زباله و ابن عدی از ابوسعید خدری ثبت کرده است. مدینه شناسانی چون ابن نجّار آن را از مالک بن سنان پدر ابوسعید خدری دانسته اند که در مجاورت کوشک او و مسجد بنو خُدَره در جنوب غربی قبرستان بقیع

۱- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۳، ص ۹۵۴

۲- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۳۰

۳- «روزی پیامبر نزد ابوسعید خدری آمد و فرمود: آیا سدر داری تا با آن سرم را بشویم؟ زیرا امروز روز جمعه است. ابوسعید گفت: آری. سدر را به وی داد و به اتفاق هم به محل «بُضّه» عزیزت کردند و در آنجا پیامبر سرش را شست و آب شستشو و موهای ریخته شده سرش را در آن ریخت.»

جای داشته است.

ابن نجار به دیدن چاه بُصّه نائل آمده است. به زعم او در باغستانی دو چاه- یکی بزرگ و دیگری کوچک- قرار دارد و چاه بزرگ که در سمت جنوبی آن باغ واقع شده، همان بنای چاه بصبه است. ولی سمهودی در قرن ۹ تحقیقاتی به عمل آورده است؛ که نشان می دهد چاه کوچک، اثر چاه بصبه است.

از مستندات تاریخی بر می آید که چاه مذکور، توسط احمد بن موسی بن عجیل که از عرفاء صالح یمن بود، تعمیر گردید و «عزیزالدوله ریحان بلادی شهابی» بنا به موقعیت زیارتی آن، چاه و باغ را در سال ۶۹۵ ه. ق. وقف مسجد نبی نمود. در قرن ۹ ه. ق. که بنای چاه رو به ویرانی نهاد، «زکی الدین بن ابی الفتح بن صالح»- قاضی مدینه- به بازسازی آن همت گماشت. احمد عباسی در «عمده الاخبار فی مدینه المختار»، فصل «بئر بصبه» از توجه خاصّ مشایخ مدینه به این چاه، یادها کرده است؛ که به هر حال مسلم می دارد که چاه مذکور پس از وقف، موقعیت تاریخی، دینی خود را در شهر مدینه ثبت نموده است.

موقعیت کنونی چاه همان است که مورخان از آن یاد کرده اند: در میان باغی که به اعتبار نام چاه، «حدیقه البصبه» نامیده شده، محفوظ مانده است.

حقیر در لسان بعضی از اهل مدینه آن را «البُوصَه» شنیدم. موقعیت این چاه به «بلاد البصبه» شهرت دارد و هم اکنون جزء اموال تصرف شده از سوی اوقاف حرم مدینه است و به اجاره داده شده است.

پس از ورود به منطقه البصبه از در شمالی، چاه بزرگ در سمت چپ و چاه کوچک به فاصله ۶۰ متری شمال آن قرار دارد و هر دو به اعتبار اختلافی که بین مورخان بروز کرده، مورد توجه زائران بوده است. متأسفانه وضعیت کنونی اش روبه ویرانی نهاده و در غربت تاریخ فرو رفته است. حقیر، توجهی از سوی اهل مدینه و زائران به آن ندیدم.

موقعیت چاه بین حدّ فاصل دو جاده اصلی عوالی و النخاوله در امتداد جنوبی خیابان ابوذر و درب الجنائز، در ۲۰۰ متر رکن قبلی قبرستان بقیع جای دارد و در تراکم ساختمان های جدید الإحداث، محو آثار زمانه شده است.

فصل هشتم؛ چاه العهن

فیروزآبادی تلفظ آن را به کسر عین و سکون ها و نون خوانده است (۱) و مدینه شناسان آن را از جمله چاه های هفتگانه مدینه دانسته اند که پیامبر را در آنجا حضوری بوده است:

آبار طه بالمدينه سبعة منظومه کالدر بل هی أنفس

عهنّ أریس بصبه؟؟؟ و بضاعه غرس و رومه بئر حاء هی توثر

(۲) یادآوری: در این شعر، کلمه «سبعه» برای ضرورت شعری آمده است؛ زیرا «بئر» مونث است.

به سروده زیر نیز از «زین مراغی» مورّخ مدنی توجه کنید:

أریس و غرس رومه و بضاعه کذا بصبه قبل بئر حاء مع العهن

(۳) فیروزآبادی در نیمه سده هشتم هجرت، چاه «عهن» را چاهی معروف در میان باغی از خرماستان های عالیله دانسته که به عقیده دیگر محققان، روزگاری منازل طائفه

۱- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۴۵

۲- از عباس رضوان.

۳- سمهودی، «خلاصه الوفاء»، ص ۶۵ و پاورقی حمد الجاسر.

انصار «بنوامیه ابن زید» بوده است.

مطری و ابن نجّار در این که چاه مزبور، برخوردار از موقعیت تاریخی باشد، تردید کرده اند و سمهودی اطمینانی به ارزش تاریخی آن نشان نمی دهد. (۱) وی در زمان خود، مشاهده کرده است که مردم، به چاه عهن به عنوان چاهی که پیامبر از آن آبی نوشیده و وضو گرفته و حضوری در کنارش داشته، تبرک می جویند؛ ولی در نوشته های خود با تردید از کنار این موضوع گذشته است.

چاه مزبور چون خارج از شهر مدینه قرار دارد، تاکنون (۱۳۹۸ ه. ق.) محو توسعه شهر نشده است. در حال حاضر می توانیم در سمت شرقی مجاورت جنوبی وادی بطحان و منطقه ای که به بلاد البدریّه شهرت دارد، از این چاه دیدار کنیم. قطر چاه حدود ۳ متر و به گفته کشاورزانِ حول آن، عمقش ۱۶ متر است.

از اسناد اوقافی مدینه چنین برمی آید که خاندان برزنجی، چاه و باغ در برگیرنده اش را وقف عام نموده اند. اکنون حدودش از جانب مغرب به بلاد ابراهیم شاکر و از شمال به بلاد ناعمه و از مشرق به بلاد نقیرهاغری و از جنوب به بلاد القطیعه مشخص شده است.

موقعیت تاریخی این چاه برای مدنی ها و زائران، ناشناخته مانده است و فضلالی مدینه، موقعیت جغرافیایی آن را با تعبیر «بلادالعهن» می شناسانند. (۲)

۱- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۳، ص ۹۷۸

۲- درباره واژه «عهن» نک: ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۴، ص ۱۷۷، اهتمام: عبدالسلام محمد هارون.

فصل نهم؛ چاه ابویوب، انس بن مالک

این چاه در شمال شرقی قبرستان بقیع که به محله رومیّه معروف است، قرار داشته است. آثار تاریخی چاه تا سال ۱۳۵۳ ه. ق. در میان باغی از موقوفات اشراف علوی موجود بود و بعد از خرابی حصار مدینه و گسترش شهر، موقعیت آن از دیده ها پنهان شد.

سمهودی از این چاه به عنوان چاه انس بن مالک، یاد کرده است که در کنار خانه این فرد جای داشته است؛ ولی «البکری»، چاه ابویوب را در مجاورت بقیع دانسته و آن را به عنوان «ناحیه بئر اُبی ایوب» مورد توصیف قرار داده است. (۱) این چاه به استناد حدیثی که امام بخاری به نقل از زهری از انس بن مالک ثبت کرده است، مورد توجه مسلمانان بوده است:

«حدّثنی أنس بن مالک أنه حلبت لرسول الله شاه داجن - و هو دار أنس بن مالک - و شیب لبئها بماء من البئر التي فی دار أنس، فأعطی رسول الله القدح فشرب منه، حتی إذا نزع القدح عن فیه ...». (۲)

۱- معجم ما استعجم، جزء الأوّل، ص ۲۶۵

۲- «انس بن مالک رضی الله عنه نقل می کند: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در حالی که در خانه وی بود، گوسفند ماده ای را برای وی دوشید و شیر آن را با آب چاهی که در منزل خود بود، افزود. پیامبر لیوان شیر را پس از این که سرکشیدند، از دهان مبارکشان دور کردند.» صحیح، کتاب الحرث والمزارعه، از کتاب: مساقاه. همچنین نک: ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۵، ص ۳۰ / ۳۱. نیز: عبدالقدّوس الأنصاری، آثار المدینه المنوره، ص ۲۵۲ و همچنین: سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۳، ص ۹۵۰ / ۹۵۱

متأسفانه رفعت پاشا، ضمن دیدار از مدینه سال های ۱۳۱۸ ق / ۱۳۲۵ ه. ق. چاه انس را به نام «چاه حضارم» که در مجاورت قبر عبدالله بن عبدالمطلب جای داشته، ذکر کرده است. (۱) این امر با آنچه در باره چاه ابویوب در شرق بقیع آمده است، مغایرت داد و به هر حال نشانگر تشبیه آراء در تعیین واقعی چاه مذکور و انتساب آن به ابویوب یا انس بن مالک است. نک: نقشه صفحه ۳۳۶

ص: ۴۱۳

کتاب چهارم / مقابر مدینه

کتاب چهارم: مقابر مدینه

فصل اول بقیع، دیرینه و آثار

اشاره

ابن فارس به نظریه خلیل بن احمد- واژه شناس ادب عرب- استناد کرده که:

«البقیع: من الأرض موضع أروح شجر من ضروب شتی و به سَمَى بقیع العرقه بالمدينه». (۱) این تعریف را فیروزآبادی پذیرفته است؛ (۲) ولی در کتاب «المغانم المطابه معالم طابه»، ص ۶۱ آن را: «کل مکان فيه اروم الشجر من ضروب شتی» نگاشته که: «به سمی الغرقد، و الغرقد كبار العوسج» و «هو مقبره أهل المدينه».

ابن منظور در «لسان العرب» غرقد را در رابطه با بقیع:

«شجر له شوک کان ینبت هناك فذهب وبقی الاسم لازماً للموضع» (۳) دانسته است.

بکری به گفته الأَصْمَعِيُّ استناد کرده که:

«قطعت غرقداً فی هذا الموضع، حین دفن عثمان بن مظعون و به مُسَمَى بقیع الغرقد و الغرقد: شجر کان ینبت هناك». (۴)

۱- «بقیع؛ جایی است که درختان گوناگون در آن رشد و نمو می کند. از این نظر بقیع الغرقد مدینه نامیده شد.» معجم مقاییس اللغه، ج ۱، ص ۲۸۱، اهتمام: عبدالسلام محمد هارون.

۲- القاموس المحيط، الباء، باب العین.

۳- «درخت خاررداری در آن محل می روید که درخت از میان رفت و نام آن ملازم آنجا گردید.»

۴- معجم ما استعجم من اسماء البلاد والمواضع، جزء ۱، ص ۲۶۵، به اهتمام: مصطفی السقا، قاهره ۱۹۴۵ م.

مؤلفان «دائرة المعارف الإسلامیه»، ماده بقیع، با یک جمع بندی از تعاریف موجود در منابع لغت عرب گفته اند:

«بقیع: هذا الاسم يدل على أرض كانت في الأصل مغطاه بنوع من شجر التوت مرتفع». (۱) زمخشری (۲) و یاقوت حموی (۳) و بکری اندلسی، (۴) به این که «بقیع الغرقد» نام گورستان شهروندان مدینه است، اتفاق نظر دارند.

قدمت این گورستان به تاریخی تاریک در عصر جاهلیت باز می گردد و پژوهندگان مدینه شناس نتوانسته اند اسناد تاریخی این قدمت را به ما ارائه دهند. شاید هم نخستین بار دو واژه بقیع غرقد را در مرثیه منظوم «عمروبن نعمان بیاضی» (۵) یافته اند که از قدمت و اصالت آن در بافت منطقه یثرب، یادی کوتاه است.

ابن اثیر ضمن شرح تاریخ عرب در سال های طولانی جاهلیت از نبردهای دو طائفه خزرج به سیادت «عمروبن نعمان بیاضی» و اوس به ریاست «حُضَیر بن سِماک الأشهلّی» یادها کرده است. (۶) در این ماجراها عمروبن نعمان ضمن وصف یکی از نبردها اشعاری سروده است که فیروزآبادی آن را چنین ثبت کرده است:

خَلَسَتْ الدِّيارُ فُسَدَتْ غيرُ مُسَوِّدٍ و من العناءِ تفرُّدِي بالسُّودِ

أينَ الدِّينَ عَهْدَتْهُمُ في غِطهِ بينَ العقيقِ إلى بقیعِ الغرقدِ

(۷)

۱- «بقیع؛ در اصل نام سرزمینی بوده که با یک نوع درخت توت پوشیده بود.» توتستان.

۲- الجبال و الأمکنه و المیاه، ص ۱۰، چاپ نجف، ۱۳۵۷ ه. ق. مکتبه المرتضویه، چاپ ۲

۳- معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۳

۴- معجم ما استعجم، جزء ۱، ص ۲۶۵

۵- نک: بنو بیاضه.

۶- الکامل فی التاریخ، ج ۱، صص ۶۷۱، ۶۷۹ و ۶۸۱، چاپ: دار صادر، بیروت ۱۹۸۲ م.

۷- المغانم المطابه، ص ۶۱

«ابوتمام» متوفای ۲۲۶ ه. ق. صاحب «دیوان الحماسه» که به اشعار شعرای جاهلی شناخت و توجه دقیق داشته، در باره این شعر به اظهار نظر پرداخته و آن را به فردی از «بنو خثعم» نسبت داده است. (۱)

ب: دیرینه مسلمانی

پس از هجرت مکیان به مدینه و تشکیل جامعه مسلمان، بقیع تنها قبرستان مسلمانان شد و به گذر زمان بسیاری از اهل بیت، صحابه، تابعین، زهاد و مشهورین را در سینه خود جای داد و بدین منوال، موقعیتی خاص و برخوردار از معنویت دینی یافت و بسا «معلاء مکه» مقدس ترین مقابر مسلمانان در عالم اسلام گردید.

اهمیت این تقدس، مستند به رفتار و گفته هایی است که همواره محمد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به آن اعمال و اظهار می داشته است:

۱. مسلم در «صحیح» می گوید:

محمد بن قیس بن مخرمه بن المطلب آورده است که پیامبر گفت:

به من گفته شد که «ان ربك يأمرک ان یأتی اهل البقیع فتستغفر لهم». آنگاه مسلم به متن دعای پیامبر از عایشه اشاره می کند که چون در برابر قبرستان بقیع می ایستاد، می گفت:

«السّلام علیکم دار قوم مؤمنین و آتاکم ما توعدون غداً مؤجلان؟؟؟ و أنا إن

۱- ابوتمام، «دیوان الحماسه»، چاپ: دار المعارف، مصر. نیز در باره ابوتمام نک: بروکلیمان، «تاریخ الأدب العربی»، جزء الأوّل، ص ۷۷، چاپ ۳، دار المعارف، مصر. ترجمه عربی: دکتر عبدالحلیم النّجار. نیز: دکتر شوقی ضیف، «تاریخ الأدب العربی، العصر العبّاسی الأوّل»، جلد ۳، ص ۲۶۸، چاپ: دار المعارف مصر، چاپ ۶. همچنین: ابن نباته مصری، «سرح العیون»، تحقیق: محمّد ابوالفضل ابراهیم، ص ۳۲۴، چاپ ۱۹۶۴ م. قاهره: دارالفکر العربی. در باره «بنو بیاضه» نک: سمعانی، «الأنساب»، البیاضی، چاپ مرجلیوت. نیز: ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۳، ص ۱۳۱. و در باره «خثعم» و «الخثعمی» نک: سیوطی، «لبّ اللّباب»، چاپ ایتالیا، افست: مکتبه المثنی.

شاء الله بكم لاحقون» (۱) امام نووی در ذیل حدیث مذکور گفته است:

«و فی هذا الحدیث دلیل لإستحباب الزیارة و السلام علی أهلها و الدعاء لهم و الترحم علیهم»؛ (۲) زیرا پیامبر تأکید کرد:

«اللهم اغفر لأهل بقیع الغرقد». از این روی: نووی به «فضیله زیارة قبور البقیع» صحه می نهد. (۳) ۲. نسائی حدیث مفصلی را از همسر پیامبر: عایشه ثبت کرده است که اولاً پیامبر در آن اعلام کرده است:

«امرنی ان آتی البقیع فاستغفر لهم» و یا:

«إنی بعثت إلی أهل البقیع لأصلی علیهم».

آنگاه به دعای پیامبر اشاره کرده که آن بزرگوار در برابر گورستان بقیع ایستاد و گفت:

«السلام علی أهل الدیار من المؤمنین و المسلمین یرحم الله المستقدمین منا و المستأخرین و إنا إن شاء الله بكم لاحقون». (۴) ۳. ابن ماجه به نقل از عایشه گفته است:

۱- «سلام بر شما ای موطن مؤمنان، خداوند آنچه که به شما وعده داده بود عطا فرمود و ان شاء الله ما نیز به شما ملحق خواهیم شد.» صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ج ۴، ص ۴۰، جزء ۸/۷، شرح امام نووی. باب «ما یقال عند دخول القبور و الدعاء لأهلها».

۲- «در این حدیث، دلیل مستحب دانستن زیارت قبرها و سلام کردن بر خفتگان در آن و دعا کردن و رحمت فرستادن بر ارواح آنان است.»

۳- شرح صحیح الإمام مسلم، ج ۴، صص ۳۰۶، ۳۱۱، حاشیه کتاب: «ارشاد الساری قسطلانی».

۴- «سلام بر صاحبان دیار از مؤمنان و مسلمانان. خداوند رفتگان دور و نزدیک شما را پیامبرزد و ان شاء الله ما نیز به شما ملحق خواهیم شد.» «سنن»، جزء ۴، ص ۹۱، چاپ: المكتبة العلمیة، بیروت، ذیل کتاب الجنائز، باب: الأمر بالإستغفار للمؤمنین.

«فَقَدُّهُ (تَعْنِي النَّبِيَّ) فَإِذَا هُوَ بِالْبَقِيعِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَإِنَّا بِكُمْ لَاحِقُونَ. اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُمْ وَ لَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُمْ». (۱) ۴. مالک بن انس در «الموطأ» کتاب الجنائز، باب ۱۶، حدیث ۵۵، ج ۱، ۴۲۴، به اهتمام محمد فؤاد عبد الباقي، چاپ دار احیاء التراث العربی.

عایشه به گفته پیامبر استناد کرده که: «إِنِّي بُعِثْتُ إِلَى أَهْلِ الْبَقِيعِ لِأَصَلِّيَ عَلَيْهِمْ». (۲) ۵. ابن سعد در «الطبقات الكبرى» (۳) ذیل «ذکر خروج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إلى البقیع و استغفاره لأهله و الشهداء، ضمن استناد به روایت عایشه، سندی را از ابو مویهبه، خادم پیامبر ثبت کرده که:

«قال رسول الله - صلی الله علیه و آله [وآله] وسلّم - من جوف الليل: يا أبا مويهبه! إنني قد أمرت أن استغفر لأهل البقيع ما نطلق معي فخرج و خرجت معه حتى جاء البقيع فاستغفر لأهله طويلاً». (۴) ذیل «ذکر خروج رسول الله صلی الله علیه و آله إلى البقیع و استغفاره لأهله و الشهداء» ضمن استناد به روایت عایشه، سندی را از ابو مویهبه - خادم پیامبر - ثبت کرده که:

۱- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را ندیده بود- در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در بقیع بوده است- پس آن حضرت فرمودند: سلام بر شما ای موطن مؤمنان، از ما پیش گرفتید و ما به شما ملحق خواهیم شد، بار الها! اجر آن ها را عطا فرما و ما را در همان مسیر قرار ده.» «سنن»، کتاب الجنائز، باب ۳۶، «ما جاء فيما إذا دخل المقابر»، ج ۱، ص ۴۹۳، چاپ: دارالفکر، به اهتمام: محمد فؤاد عبدالباقی.

۲- «من برای خفتگان بقیع مبعوث شدم تا بر آنان نیایش کنم.»

۳- ج ۲، ص ۲۰۳، چاپ دار صادر، بیروت.

۴- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در نیمه شب فرمودند: ای ابو مویهبه، پروردگار مرا امر کرده برای اهل بقیع استغفار و آمرزش نمایم، پس خارج شد و من همراه ایشان بیرون آمدم تا این که به بقیع رسیدند. مدت مدیدی برای ساکنان آن طلب مغفرت کردند.» همچنین نک: ابوداود، «سنن»، کتاب ۲۰، باب ۷۷. ترمذی، «الجامع الصحیح»، کتاب الجنائز، باب ۵۹: «ما يقول الرجل إذا دخل المقابر»، حدیث ۱۰۵۹ به نقل از ابن عباس. نیز: احمد بن حنبل، «مسند»، ج ۲، ص ۳۰۰، ص ۳۷۵، ص ۴۰۸ و ج ۳، ص ۴۸۸، ص ۴۸۹ و ج ۵، ص ۳۵۳، ص ۳۶۰ و ج ۶، ص ۷۱، ص ۱۱۱، ص ۲۲۱، ص ۲۵۲

۶. کلینی در ذیل «زیاره من بالبقیع» (۱) و شیخ صدوق در «من لا یحضره الفقیه» به ضرورت زیارت مقابر در سفر به مدینه تصریح کرده اند (۲) و متن دعائی را به صورت روایت ثبت کرده اند.

شیخ صدوق متن دعائی را که در منابع اهل سنت به پیامبر نسبت داده اند، از زبان امام جعفرین محمد علیه السلام چنین ثبت کرده است:

«و کان رسول الله صلی الله علیه و آله إذا مر علی القبور قال: السلام علیکم من دیار قوم مؤمنین و إنا إن شاء الله بکم لاحقون».

(۳)

پ: موقعیت و آثار تاریخی

اشاره

«بقیع» زمینی است مستطیل شکل که در سده های متمادی، خارج از حصار مدینه قرار داشت و مساحتش بیش از پانزده هزار مترمربع نبود. این قبرستان به صورت کنونی، مسطح و قبور موجود در آن ساده و بی نام و نشان نبود. والیان مدینه در طول تاریخ، مقابر اهل بیت، همسران، فرزندان و یاران پیامبر و تابعین مشهور و مدفون در این قبرستان را با سنگ نبشته های هنری و بناهای عظیم و ضریح های ثمین و سیمین، مشخص می کردند و حراست و حفاظت از آنها را برعهده می گرفتند. بازآفرینی و بازسازی ها این آثار، همواره سنتی رائج بود. این سنت در رابطه با قبوری که از نظر غالب مذاهب اسلام، متبرک هستند، پیوندی معنوی بین فرقه ها به وجود آورده بود. البته همواره کم و کیف این بناها و قبه ها و آرایش و تزئین آن ها در قیاس با «سنت» و «سیره» پیامبر مورد پرسش قرار می گرفت؛ ولی پاسخ همگان از چشم اندازهای فقهی، کلامی و عرفانی یکسان نبود.

مذاهب اسلامی در اصل بناسازی بر فراز قبور، برخوردار از متفاوت داشتند و شرایط

۱- الفروع من الکافی، ج ۴، ص ۵۵۹، کتاب الحج، چاپ: دارصعب، چاپ ۳، ۱۴۰۱ ه. ق.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۴۴، چاپ: دارصعب، بیروت ۱۹۸۱ م. ذیل «زیاره قبور الائمه ... بالبقیع»

۳- «هر گاه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از میان قبرها عبور می کردند، می فرمودند: سلام بر شما ای موطن مؤمنان، ان شاء الله ما نیز به شما ملحق خواهیم شد.» «من لا یحضره الفقیه»، حدیث ۳۲، ص ۱۱۴، چاپ دار صعب، بیروت ۱۹۸۱ م. نیز

نک: کافی، «الفروع من الکافی»، کتاب الجنائز، ج ۳، ص ۲۲۹

معیشت و آگاهی مردم و خزائن و بودجه حکومت‌ها، در نحوه آراء، تأثیر فراوانی می‌نهاد. از این رو اولاً یافتن حدّ میانه آن آراء در سده‌های اسلامی ممکن نیست. و ثانیاً در جمع‌بندی آنها نمی‌توان به نتیجه‌ای مطابق نص دست یافت.

به هر حال به ظاهر بقیع در روند تاریخی - که مجموعه‌ای از آثار، قبه‌ها، کتیبه‌ها و ...

بوده است و مورخان و سیاحان و زائران مدینه شناس به آن گواهی‌ها داده‌اند، نظری می‌افکنیم.

ارائه همه گواهی‌ها با رعایت اختصار کلام مناسب ندارد؛ لذا مجملی از آن را به حدّ کفایت بیان می‌کنیم؛ تا ویرانه امروز را با آثار گذشته بقیع تطبیق دهیم:

۱. «ابوالحسن علی بن حسین مسعودی» متوفای ۳۴۵ ه. ق. به مقبره اهل بیت در قبرستان بقیع اشاره نموده، می‌نویسد:

«و علی قبورهم فی هذا الموضع من البقیع رخامه مکتوب علیها: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله مبیدا لأمم و محیی الرمم هذا قبر فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله سیده نساء العالمین و قبر الحسن بن علیّ أبی طالب و علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب و محمد بن علیّ و جعفر بن محمد رضی الله عنهم.» (۱) ۲. محمد بن ابی بکر تلمسانی ضمن وصف مدینه قرن ۴ هجری، در باره «بقیع الغرقد» گفته است:

«و قبر الحسن بن علیّ عن یمینک إذا خرجت من الدرب ترتفع إلیه قليلاً

۱- «بر روی قبرهای آنان در این موضع از بقیع، سنگی قرار دارد که روی آن چنین نوشته شده است: بسم الله الرحمن الرحيم، حمد و سپاس خداوند نابود کننده ملت‌ها و زنده کننده استخوان‌های پوسیده این آرامگاه را. فاطمه دختر رسول الله، سیده نساء العالمین و آرامگاه حسن فرزند علی ابی طالب و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام است.» مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۲، ص ۲۸۸. همچنین نک: سبط ابن جوزی متوفای ۶۵۴ ه. ق.، «تذکره الخواص»، ص ۳۱۱، چاپ بیروت ۱۹۸۱ م. به نقل از واقدی.

علیه مکتوب: هذا قبر الحسن بن علیّ دفن إلى جنب أمه فاطمه رضی الله عنها و عنه. (۱) ۳. حافظ محمد بن محمود بن نجار متوفای ۶۴۳ ه. ق. ضمن وصف مقابر بقیع در اواخر سده ۶ هجری از قبّه ها و بناهای بقیع خبر داده، از جمله می نویسد:

«فی قبّه کبیره عالیّه قدیمه البناء فی أوّل البقیع و علیها بابان یفتح أحدهما فی کلّ یوم للزیاره رضی الله عنهم أجمعین». (۲) سپس از لوحی که در جریان حفّاری گوری به دست آمده بود، یاد کرده، می نویسد:

«علیه لوح مکتوب: هذا قبر فاطمه بنت رسول الله».

همچنین از گنبد اول بقیع که بر فراز مزارهای «عقیل بن ابی طالب» و «عبدالله بن جعفر» بنا شده و گنبد برافراشته بر قبر ابراهیم و بنای مرقد فاطمه بنت اسد و ... ما را مطلع می کند.

۴. ابن جبیر متوفای ۶۱۴ ه. ق. که در سال های ۵۷۸ / ۵۸۱ ه. ق. به سیاحت جهان اسلام همت گماشت، در سفرنامه خود که بعدها به عنوان «رحله ابن جبیر» (۳) مشهور شد، از شهر مدینه سده ۶ هجری یادها کرده که در کتاب حاضر به آن استنادها کرده ایم.

وی در باره قبرستان بقیع و موقعیت و آثار آن، توصیف نسبتاً جامعی ارائه کرده است: بقیع الغرقد را در شرق مدینه و خارج از حصار شهر، مجاور راهی که به باب بقیع

۱- «... آرامگاه حسن بن علی در سمت راست مسیر، کمی به طرف بالا قرار دارد و روی آن نوشته شده است: این آرامگاه، حسن فرزند علی است که در کنار مادرش فاطمه علیها السلام دفن گردیده است.» نک: «وصف مکه شرفها الله و عظمها و وصف المدینه الطیبه کرمها الله و وصف بیت المقدس.» المبارک ما حوله، به اهتمام حمد الجاسر، بر اساس نسخه خطی ۴۰۴

اسکوریال، اسپانیا، مندرج در «مجله العرب»، ریاض، شماره ۵ / ۶، ذوالقعدة، ذوالحجه ۱۳۹۳ ه. ق. و نیز نک: ورق ۵۰

۲- «در ابتدای بقیع، گنبد بزرگ و مرتفع و قدیمی قرار دارد و دارای دو در است؛ یکی از آن دو، روزانه برای زیارت مردم از اهل بقیع رحمهم الله گشوده می گردد.» در «اخبار مدینه الرسول»، ص ۱۵۳، به اهتمام: صالح محمد جمال، بر اساس نسخه خطی ۱۲۱۷ ه. ق. استنساخ ۹۷۵ ه. ق.، چاپ مکه: ۱۳۶۶ ه. ق.

۳- چاپ بیروت، ۱۹۶۴ م.، دار صادر، دار بیروت.

مشهور بوده، دانسته است. از بنا و گنبدی که بر فراز قبر مالک بن انس ساخته شده بود، یاد کرده و آنگاه می نویسد:

مقابل قبر مالک: «قبر السیّلاله الطّاهره ابراهیم ابن النّبیّ - صلی الله علیه [وآله] وسلّم -، علیه قبه بیضاء» (۱) قرار داشته است و «علی الیمین منها ترابه ابن لعمر بن الخطّاب و یزائه قبر عقیل بن أبی طالب رضی الله عنه و عبداللّه بن جعفر طیار رضی الله عنه. و یزائهم روضه فیها أزواج النّبیّ - صلی الله علیه [وآله] وسلّم - و یزائها روضه صغیره فیها ثلاثه من أولاد النّبیّ - صلی الله علیه [وآله] وسلّم - و یلیها روضه العتّیاس ابن عبدالمطلب و الحسن بن علیّ رضی الله عنهما و هی قبه مرتفعه فی الهواء علی مقربه من باب البقیع المذكور و عن یمین الخارج منه، و رأس الحسن إلی رجلی العتّیاس رضی الله عنهما و قبراهما مرتفعان عن الأرض متسعان مغشّیان بألواح ملصقه أبدع الصاق، مرصّعه بصفائح الصّفّر و مکوکه بمسامیره علی أبدع صفه و أجمل منظر و علی هذا الشكل قبر ابراهیم ابن النّبیّ - صلی الله علیه [وآله] وسلّم - و یلی هذه القبه العباسیّه بیت ینسب لفاطمه بنت الرسول صلی الله علیه و آله و یرف بیت الحزن و فی آخر البقیع قبر عثمان و علیه قبه صغیره مختصره و علی مقربه منه مشهد فاطمه ابنه أسد أمّ علی رضی الله عنها و عن بنیها.»

و مشاهد هذا البقیع أكثر من أن تحصی لآنه مدفن الجمهور الأعظم من الصحابه المهاجرین و الأنصار: رضی الله عنهم أجمعین و علی قبر فاطمه المذكوره مکتوب: ما ضمّ قبر أحد کفاطمه بنت أسد رضی الله عنها و عن بنیها» (۲)

۱- «آرامگاه پاک سرشت ابراهیم، فرزند پیامبر، که بر فراز آن گنبد سفیدی قرار دارد.»

۲- «آرامگاه های بقیع بسیارند؛ به طوری که خارج از حصر و شمارش اند؛ زیرا آنجا مدفن قسمت اعظم یاران پیامبر از مهاجرین و انصار رحمهم الله است. بر روی آرامگاه فاطمه نوشته شده است: مهمترین قبر موجود در بقیع قبر فاطمه علیها السلام و فرزندان او است.»

۵. ابن بطوطه متوفای ۷۷۰/۷۷۹ ه. ق. در سال ۷۲۶ ه. ق. به قصد زیارت مکه به مدینه سفر کرده و این شهر را توصیف کرده است. وی در باره بناهای قبرستان بقیع، چنین گفته است:

«روبروی قبر صفیة، قبر ابو عبدالله مالک بن انس است که گنبد مختصری هم دارد و در جلو آن قبر فرزند ارجمند پیغمبر: ابراهیم واقع شده که گنبد سپیدی دارد و در طرف راست آن، تربت عبدالرحمن بن عمر بن خطاب - معروف به ابی شحمه - و محاذی آن، قبور عقیل بن ابی طالب و عبدالله بن جعفر واقع است و در محاذات این قبور، مقبره ای است که می گویند قبور زنان پیغمبر در آن قرار دارد و پس از آن، مقبره دیگری از آن عباس عموی پیغمبر و حسن بن علی است که گنبد بلند و محکمی دارد. این مقبره در دست راست دروازه بقیع واقع شده و قبر حسن در پائین پای عباس قرار دارد و هر دو قبر، بزرگ و مقداری از سطح زمین بالاتر می باشد و روی آنها را تخته سنگ هایی که با منتهای مهارت به وسیله صفحات زردرنگ ترصیع شده، پوشانده است. در انتهای قبرستان بقیع، قبر عثمان بن عفان واقع است که گنبد بزرگی دارد و قبر فاطمه بنت اسد مادر علی بن ابی طالب در نزدیکی آن است.» (۱) ۶. «نورالدین علی بن احمد سمهودی» متوفای ۹۱۱ ه. ق. در سال ۸۷۲ ه. ق.

قاهره را به سوی مدینه ترک کرد تا در آنجا رحل اقامت گزیند.

سمهودی مؤلف کتاب مشهور و محققانه «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» است و شهر مدینه را در قرن ۹ هجرت، به استادی تمام وصف کرده و اطلاعات جامعی در این خصوص در دسترس ما قرار داده است. در این کتاب وی مشاهدات عینی خود را توأم با نقد و بررسی آراء مورخان مدینه در خصوص بناهای ساخته شده بر مقابر مشهور قبرستان بقیع، ذیل فصلی مستقل با «بیان المشاهد المعروفة اليوم بالبقیع» به رشته تحریر در آورده است. سمهودی می نویسد:

«.. قد ابتنی علیها مشاهد: منها مشهد ... المشهد المنسوب لعقیل بن

۱- سفرنامه ابن بطوطه، صص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ ترجمه فارسی، چاپ ۱۳۳۷ ش.

أبي طالب و أمهات المؤمنين تحوى العباس ... و الحسن بن عليّ ... و عليهم قبة شامخه فى الهواء. قال ابن النّجار: و هى كبرىه عاليه قديمه البناء و عليها بابان يفتح أحدهما فى كلّ يوم. و قال المطرى: بناها الخليفة الناصر أحمد بن المستضى ء و قبر العباس و قبر الحسن مرتفعان من الأرض متّسعان مغشّيان بألواح ملصقه أبدع الصاق مصفحه بصفائح الصّفر مكوّبه بمسامير على أبداع صفه و أجمل منظر...» (۱) و در باره بنای قبر صفیه می گوید:

«و هو بناء من حجاره قبة عليه».

و بنای قبر عثمان بن عفان را چنین توصیف کرده است:

«و عليه قبة عاليه ابتناها اسامه بن سنان الصالحى احد امراء السلطان السعيد صلاح الدين يوسف بن ايوب فى سنة احدى و ستمائه». (۲) ۷. میرزا حسین فراهانی در میانه سال های ۱۳۰۲/۱۳۰۳ ه. ق. از قفقاز و استانبول به اسکندریّه و جدّه و مکه و مدینه رفته و شرح مسافرتش را تحت عنوان «سفرنامه میرزا حسین فراهانی» به رشته تحریر در آورده است.

وی در باره قبرستان بقیع آن ایام که موقعیت قدیمی و آثارش دستخوش حملات

۱- «آرامگاه هایی در آن ساخته شد؛ از جمله آرامگاه منسوب به عقیل فرزند ابوطالب و همسران پیامبر است. هم چنین آرامگاه عباس و حسن که بر روی آن گنبد بلندی قرار دارد. ابن نجار گوید: این گنبد مرتفع و قدیمی، دارای دو در است که یکی از آن دو، روزانه گشوده می شود...» مطری گوید: «این گنبد توسط خلیفه الناصر احمد بن امستضی ساخته شد.... آرامگاه عباس و حسن وسیع و مرتفع تر از زمین اند و پوشیده از تخته چوب هایی که به بهترین نحو به همدیگر چسبانده شده و دارای لایه های مسی است که با میخ هایی به طرز جالبی میخکوبی شده اند.» نک: وفاء الوفا، صص ۹۱۶-۹۱۹، جزء سوم، اهتمام: محمّد محیی الدّین عبدالحمید، بیروت، ۱۳۹۳ ه. ق.

۲- «بر فراز آن گنبد بلندی قرار دارد که توسط اسامه بن سنان صالحی، یکی از امرای سلطان سعید صلاح الدین یوسف بن ایوب، به سال ۶۱۱ هجری بنا گردید است.»

پیروان و هایتان گردید، سخن می گوید و به تفصیل از قبور و بناهای ساخته شده بر آنها یاد می کند که نکات ارزشمندی را می توان در نثر مطوّل آن یافت:

«اَوَّلُ چَهار نَفر از ائمّه اثنا عشر که در بقعه بزرگی که به طور هشت ضلعی ساخته شده واقعتند و اندرون بقعه و گنبد آن سفید کاری شده است. معلوم نیست که بنای بقعه از چه زمانی بوده است. در وسط همین بقعه متبرّکه در طاقنمای غربی آن، مقبره ای است که بر دیوارِ یک طرف آن ضریحی آهنی ساخته اند و می گویند قبر فاطمه زهرا علیها السلام است.

در بقعه مبارکه زینت دیگری وجود ندارد؛ مگر دو چلچراغ کوچک و چند شمعدان برنج. فرشِ زمینِ بقعه، حصیر است.

در جنوب بقعه ائمّه بقیع، بقعه ای است سفید کاری شده و دارای ضریحی برنجی که قبور زینب، رقیه و امّ کلثوم (بنات رسول الله) در آن واقع است. در سمت جنوب شمالی بقعه بنات نبی، بقعه سفید کاری شده ای با ضریح، وجود دارد و قریب به این بقعه، بقعه دیگر است سفید کاری شده که ضریحی برنجی دارد و قبر عقیل بن ابی طالب است. قریب به این بقعه، بقعه دیگری است سفید کاری شده که قبر عبدالله جعفر است. در کنار قبرستان بقیع در سمت شرقی، گنبد بزرگ سفید کاری شده و تزئین شده ای با نقاشی است که می گویند قبر عثمان بن عفّان است. در پشت قبرستان بقیع به فاصله کوچکی از ده ذرعی که قریب به دروازه شهر است، بقعه ای است سفید کاری که عمّات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در آنجا مدفون اند.» (۱) ۸. نایب الصّدر شیرازی / معصوم علیشاه (۱۲۷۰ / ۱۳۴۴ ه. ق.) از صوفی مشربان و صاحب منصبان فارس بود که به سیاحت، شوق خاصی داشت. او از سؤال ۱۳۰۵ ه. ق.

به قصد زیارت قبله و سیاحت در حجاز و ایران و هند، عازم شبه جزیره شد و از این سفر گزارشی تحت عنوان «تحفها الحرمین و سعاده الدّارین» به شیوه سفرنامه نویسی رایج در سده گذشته به یادگار گزارده. وی در این کتاب، ضمن شرح و وصف مدینه ۱۳۰۵ ه. ق. از اماکن و مقابر این شهر عموماً و بقیع خصوصاً یادها کرده است که بعضی از نکات آن در

۱- سفرنامه میرزا حسین فراهانی. به کوشش: فرمانفرمایان، بر اساس نسخه خطی کتابخانه ملی ایران، صص ۲۸۱-۲۸۹

میان کتاب های مشابه عربی استثنایی است. (۱) او از وضعیّت عمومی بناهای بقیع در ۱۳۰۵ ه. ق. اظهار تأسّف کرده که مدّت هاست این اماکن، مرمت نشده و مقامات محلی ترک و عرب از اقداماتی که ایرانیان در این خصوص به آن مصمّم بودند، ممانعت به عمل می آوردند. نقل می کند:

«عبدالحسین امین التّجار شیرازی ساکن بمبئی» می خواست مختصر مرمتی در بقاع متبرّکه انجام دهد که جز با پرداخت رشوه های زیاد (به اصطلاح آن زمان: تعارف!) میسر نشد. حتی تلاش های وزیر اعظم دولت ایران: امین السّیطان جهت بازسازی بُقاع، بی نتیجه ماند. (۲) به هر حال در توصیف قبرستان از تعبیری همچون: «عبرت انگیز» و «گورستان وحشت آمیز» استفاده شده است؛ زیرا «اطرافش باغات نخلیات بسیار و بساتین [وجود دارد] که متّصل می شود به احد و از یک طرف به قبا.» می گوید:

«برای حصار بقیع دو در نصب نموده اند؛ یکی محاذات بقعه متبرّکه ائمه و غالباً مسدود است و دیگر به دروازه شهر نزدیک است. سنگ بقاع قبرستان بقیع و نیز سایر بُقاع اطراف مدینه مشرفه را این شخص به نظم در آورده است. در بالای هر بقعه، اسم صاحب بقعه را منظوماً بر سنگ تراشیده اند. بر سر در بقیع، قصیده ای طولانی به زبان تُرکی نوشته اند که به بیت آخر آن که سال تعمیر و نام سلطان و ناظم را معلوم می کند، اکتفا می شود:

شفیع اولیه ساکه عزت بقاده و تاریخ بقیع ایتدی معلی بنای شه محمود

(سنه ۱۲۲۳) (۳) نایب الصّدر، بقعه ائمه بقیع را در یک ضریح وصف می کند و از آثاری که بر دیوار

۱- «تحفهاالحرمین و سعادهالدارین»، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۰۶ ه. ق. رقمی، ۴۰۲ ص. و نیز همین کتاب به شیوه افست، تهران ۱۳۶۲/۱۹۸۴، انتشارات بابک.

۲- همان، ص ۲۱۲

۳- همان، صص ۲۲۶ و ۲۲۷.

داخلی بقعه مانند شاه نشین ضریح و پرده وجود داشته است، می گوید و ابراز می کند که جناب صدیقه طاهره علیها السلام در همین مکان مدفون هستند و این کلمات و چند شعر ترکی بر سر در این بقعه و دیگر نقاط آن نقش است:

«هذا قبه حضره عباس و أهل البيت رضی اللہ عنہم».

یا بلوب قبر پاک عمّ نبی أهل بیت ایله قیلدی استیناس پادشاه جهانہ یاور اوله سید الناس حضره و عباس (۱) وی در باره دیگر بناهای بقیع می گوید:

«بقعه بنات الرسول هم آنجاست و اسامی همه را بر سردر نوشته اند. آن تعداد از زوجات آن حضرت هم که در مدینه وفات یافته اند، در یک بقعه می باشند. بر سردر بقعه ابراهیم ابن النبی چند شعر ترکی وجود دارد که یک مصرع آن فارسی است که اینگونه نقل می شود:

«شهزاده سلطان رسل ابراهیم»

جناب عقیل هم بقعه دارند. دو قبه متصل به یکدیگر یکی از مالک بن انس و دیگری از نافع است.

در آخر قبرستان بقیع که سابقاً جزو قبرستان است، جناب موسی بن عمران بوده و به اتفاق ذوالتورین (۲) آثاری به اسم دارند. سابقاً دیوار بقیع، این ناحیه را به دو قسمت تقسیم کرده بود؛ بعد از تعمیر، دیوار را برداشته و محوطه آن سوی دیوار را جزء بقیع نموده اند.

در قبه عثمان قبه ای است که بر سر درش این کلمه نوشته شده است:

«هذه قبه حضره حلیمه السعدیه رضی اللہ عنها».

در آخر بقیع به سمت باغات که دو کوچه وجود دارد، دو قبه نزدیک به هم به چشم می خورد. بر سردر یکی که مؤخر است، نوشته شده:

۱- تحفه الحرمین و سعاده الدارین، ص ۲۲۷.

۲- ظاهراً منظور، عثمان بن عفان است.

«هذا قبه سعيد الخدری.» و به تُرکی دو بیت بر سنگ نقش است.

قبه مقدّم متعلّق است به حضرت طاهره مطهره فاطمه بنت اسد.

از طرف دست راست در هنگام خروج از بقیع، بقعه ای است که می گویند عمّات نبی در آن دفن شده اند. در وقت دخول از دروازه جنایز به دست چپ صحن و قبه با روح بزرگی است که می گویند از جناب اسماعیل ابن امام جعفر الصادق علیه السلام است.

بعد از زیارت ائمه بقیع و جناب عبدالله سلام الله علیهم بسیار متأسّف و متألّم بودم که صنمی قریش باید چراغ و بناهای رفیع داشته باشند؛ اما جناب بتول و سبط رسول و پدر بزرگوارش در شب چراغی نداشته باشند و آثار کهنه و بنای مختصری داشته باشند.

اَفْ لَكَ يَا دَهْرًا!

۹. علی بن موسی یکی از نویسندگان عثمانی است که در نیمه اوّل سده ۱۴ ه. ق.

در مدینه بسر می برده است، در رساله ای به نام «وصف المدینه المنوره» (۱) توصیفی کامل از بافت شهر مدینه در سال ۱۳۰۰/۱۳۰۳ ه. ق. ارائه داده است. در این رساله پیرامون چگونگی بقاع بقیع و آثار بجای مانده از زمان های گذشته می نویسد:

«ثم من شرقی البقیع قبتین احدهما فیها مرقد الصحابی الجلیل سیدنا اَبی سعید الخدری الأنصاری و بجانبها قبه سیدتنا فاطمه بنت أسد.»

آنگاه به وصف بنای بقعه اهل بیت پرداخته، می نویسد:

در سمت قبلی مسجد ابی بن کعب:

«قبه آل البیت العظام و هی أكبر القباب عنه عتبه بابها الشامی فسقیه یدفن فیها بعض الساده العلویه و عند بابها الغربی طاجن فیه مدافن لبعض أمراء المدینه المنوره من أشراف بنی حسین.» (۲)

۱- به اهتمام عیید مدنی، بر اساس نسخه خطی شماره ۳۱۶۹۰ و ۱۶۴۴. تاریخ دارالکتب المصریّه، چاپ دارالیمامه للبحث و الترجمة و النشر، ریاض، ۱۳۹۲ ه. ق.

۲- «گنبد خاندان پیامبر بزرگترین گنبدها است. در آستانه شمالی اش آرامگاه بعضی از سادات علوی و در آستانه غربی اش مدفن بعضی از بزرگان مدینه منوره از اشراف بنی حسین است.»

وی تصریح می کند: بر فراز کلیه قبور ازواج النبی: «حملهم سبغه فی قبه واحده».

به همین سان از گنبد و بناهای ساخته شده بر قبور عقیل، سفیان بن حارث و عبدالله بن جعفر و مالک بن انس، نافع، عثمان بن مظعون و عبدالرحمن بن عوف می گوید. «علی بن موسی» در باره مقبره عثمان بن عفان می نگارد:

«و فی آخر البقیع الشریف من جهة الشرقیه قبه عظیمه دون قبه آل البیت الجسامه و فیها مرقد ذی الثورین سیدنا عثمان بن عفان...» (۱). «محمد لیب بک بتونی» متوفای ۱۳۵۷ ه. ق. از ادباء مصر، در اوائل نیمه اول سده قرن ۱۴ هجرت، در سال ۱۳۲۷ ه. ق. در معیت «عباس حلمی پاشا ثانی خدیو مصر» (۱۸۷۴/۱۹۱۴ م.) حجاز را سیاحت نمود و گزارش سفر خود را از مصر تا حجاز، به رشته تحریر در آورد.

وی در سفرنامه اش: «الرحله الحجازیه» (۲) به استادی شهر مدینه را شناسانده است؛ به نحوی که حتی «فرید وجدی» پژوهنده مشهور مصر در «دائرالمعارف القرن العشرين» ج ۸، ص ۵۲۸/۵۲۹، ذیل کلمه مدینه، ضمن استناد به گفته های او کتابش را به تجلیل ستوده است.

«محمد لیب بک» در کتاب خود ضمن توصیف احوال و تاریخ و آثار مدینه و مدنی ها، مشاهدات خود را از قبرستان بقیع به نگارش در آورده است و تصریح می کند:

«کان بالقیع قباب کثیره» (۳) تفصیل این بیان را در صفحه ۲۰۶ کتابش چنین می خوانیم:

۱- «در انتهای بقیع از طرف مشرق، گنبد عظیمی، کوچکتر از گنبد خاندان پیامبر، واقع است که در آن آرامگاه عثمان بن عفان می باشد.»

۲- «الرحله الحجازیه، لولی النعم الحاج عباس حلمی پاشا الثانی خدیو مصر»، مطبعه مدرسه والده عباس الأول، چاپ اول ۱۳۲۸ ه. ق. چاپ دوم، مطبعه الجمالیه، مصر، ۱۳۲۹ ه. ق.

۳- همان، ص ۲۲۵

«ثم قصد زیاره البقیع و هو مقبره المدینه فابتدأ بزیاره قبه سیدنا عثمان بن عفان و هی فی الشرق ثم قبه سیدنا الإمام مالک و هی فی وسطها ثم قبه سیدنا ابراهیم ابن النبّی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - ثم قبه زوجات الرسول علیهنّ رضوان الله ثم قبه سیدنا العباس و سیدنا الحسن بن علی فی الزاویه القبله الغربیه بالبقیع و هی أفخم القباب الموجوده به. و مقصوره سیدنا الحسن فیها فخیمه جداً و هی من النحاس المنقوش بالکتابه الفارسیه و أظنّ أنّها من عمل الشیععه الفارسیین». (۱) «محمّد لیب بک» در سیاحتنامه اش، عکسی از قبرستان بقیع سال ۱۳۲۷ ه. ق. تهیه کرده که به خوبی نمایشگر موقعیت و شکل آثار بُقاع و بناهای متبرّکه بقیع در آن سنوات دور می باشد. این تصویر، به علت منحصر به فرد بودن و عدم دسترسی به منابع مشابه، برای همه مدینه شناسان از ارزش زیادی برخوردار است. نک: پیکره ۱-۱

۱۱. «ابراهیم رفعت پاشا» (۱۲۷۳/۱۳۵۳ ه. ق.) نویسنده و پژوهنده مصری است که در خلال سال های ۱۳۱۸/۱۳۲۵ ه. ق. «امیرالحج و قومندان حرس المحمل» مصریان را عهده دار بود. وی گزارش سفرهای پر صعوبت خود را در سال های مذکور، جمع آوری و آن را با نام «مرآهالحرمین» (۲) منتشر نمود.

اطلاعات تاریخی و اسلامی وی که از مصاحبت با دانش پژوهان ازهر، پر بار شده بود، در کتاب وی تجلّی یافته و به سیاحتنامه اش جامعیتی خاص بخشیده است.

«ابراهیم رفعت پاشا» ذیل عنوان «مقابر المدینه» به تفصیل از آثار و تاریخ قبرستان

۱- «سپس به قصد زیارت بقیع، که گورستان مدینه است، روانه شد. ابتدا آرامگاه عثمان بن عفان، که در مشرق است، به چشم می خورد. سپس آرامگاه امام مالک که در وسط بقیع است. پس از آن، گنبد ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن، گنبد همسران پیامبر رضوان الله علیهنّ اجمعین، سپس گنبد عباس و حسن در منتهی الیه قسمت غربی بقیع، که عظیم ترین گنبد های بقیع است، قرار دارد. آرامگاه حسن بسیار عالی و مجلّل و از مس با خط فارسی تزیین شده است. گمان می کنم این کار، از ساخت شیعیان فارسی زبان باشد.»

۲- قاهره، ۱۳۴۴، دارالکتب المصریّه، ۲ جلد.

بقیع، با دقت و رعایت اختصار، یادها کرده است. از جمله در باره بقاع بقیع می نویسد:

«و العباس و الحسن بن علی و من ذکرناه معه تجمعهم واحده هی أعلى القباب التي هنالك كقبة ابراهيم و قبة عثمان التي بناها السلطان محمود سنة ۱۲۳۳ هـ. ق. و قبة الزوجات و قبة اسماعیل بن جعفر الصادق و قبة الإمام أبی عبدالله مالک بن انس الأصبیحی إمام دارالهجرة و قبة نافع شیخ القراء.» (۱) «ابراهیم رفعت پاشا» از این آثار در سال ۱۳۲۱ هـ. ق. دو عکس بسیار باارزش و منحصر به فرد تهیه کرده است که به خوبی موقعیت بناهای بقیع را قبل از ویرانی نشان می دهد. (۲)

۱/ پ: محو آثار بقیع

اشاره

گفتیم که آثار و بناهای بقیع، به صورت یک سنت مداوم، مورد مراقبت امراء مدینه قرار می گرفت و برای توده مردم، امری عادی بود. تزیین و نوسازی همیشگی این آثار، از عادات پسندیده ای بود که در میان مسلمانان، تعظیم شعائر دینی تلقی می شد.

از این جهت که بگذریم، در خصوص «وجود این بقاع و تزیین و نوسازی آنها»، نظر صرف دینی و استنباط حرمت یا استحباب، کراهت یا جواز، همواره مورد بحث و مناقشه میان مفتیان مذاهب اسلامی قرار داشت.

در این وادی گسترده که ظاهراً کم اهمیت ولی جنجال برانگیز و در مقوله تعصبات، امری پیچیده بود، دسترسی به منابع یکدست، که حکم قاطعی بتوان از آن استخراج نمود و آن را عمومیت بخشید، غیرممکن بود. از اینرو در آغاز سده چهاردهم هجرت و در

۱- «عباس و حسن و کسانی که قبلاً همراه اینان نام بردیم، زیر یکی از بلندترین گنبدهای بقیع اند؛ همچون گنبد ابراهیم و عثمان، به سال ۱۲۳۳ ق. سلطان محمود آن را بنا کرد و نیز گنبد همسران پیامبر و گنبد اسماعیل بن جعفر الصادق و گنبد امام ابو عبدالله مالک بن انس اصبیحی در مقابل دارالهجرة و گنبد نافع شیخ القراء می باشد.»

۲- مرآة الحرمین، تصاویر: ۱۷۰ و ۱۷۱، ج ۱، ص ۴۲۶ و نیز به پیکره های ۲- ۱؛ ۳- ۱ و ۴- ۱ در همین کتاب.

آستانه جنگ جهانی اول، آثار دو قبرستان «بقیع» (در مدینه) و «معلاه» (در مکه) از جهتی، نخستین و مهمترین محلّ تعارض حوادث سیاسی نجدی ها و مالاً ضدعثمانی و ضدّ شریفان حجاز و از سوی دیگر نقطه عطفی در حفظ سنن و آداب مسلمانان نسبت به آنچه که حفظ شعائر دینی می شمردند، محسوب می شد؛ به نحوی که نه مانع خشونت های دینی / سیاسی نجدیان شد و نه معلوم می داشت آیا چنین آثاری از سنّت برخاسته است که عثمانی ها بر آن تأکیدها داشتند؟ یا سنّتی برخاسته از قدمت چنین آثاری است که نجدیان را به معارضه با آن مطمئن نموده بود.

به عقیده حقیر، رواج بناسازی بر قبور مسلمانان، بیش از آنچه از سنن ملل تازه مسلمان نشئت می گرفت، بر شیوه زندگی ساده مسلمانان صدر اسلام مطابق نبود و آنقدر که از اشرافیت عرب در سده های اقتدار سیاسی خلافت بغداد شکل گرفته بود، از معنویت ذاتی توحید اسلام مُلهم نبود.

از سوی دیگر بناسازی مجلّل بر قبور اهل بیت و دیگر مشاهیر اسلام، آنقدر که از برخورد تعصّبات پیروان مختلف مذاهب اسلامی نضج گرفته بود، به شیوه زندگی کاملاً روحانی اهل بیت استنادی نداشت؛ در عین حال اگر کثرت و ازدحام زائران، ضرورت بنایی را بر قبور بزرگان اسلام ایجاب می کرده، توده های مردم مسلمان آگاه و ناآگاه، آن را عملی خلاف دستورات دینی تلقی نمی نمودند و قصد شرکی در دل نمی پروراندند.

نهایتاً ظهور تمدن اسلامی با ترکیبی از عناصر زنده تمدن های باستانی، زمینه ساز پذیرش آثاری گردید که اگر هم در مبادی اوّلیه اسلام نسبت به آن رغبتی نبوده است، ولی میل و قدرت معنوی اسلام در وحدت بخشیدن به همه عناصر زنده تمدن ها، آن رغبت ها یا عدم رغبت ها را تحت تأثیر خود قرار می داده است.

از این مقدمه و تحلیل کلی روند تاریخی که بگذریم، بی مناسبت نخواهد بود که نگرشی غیرتحلیلی به بعضی از منابع اوّلیه حدیث و سنّت بیندازیم و مواردی را که به بحث حاضر مربوط است، یادآور پژوهندگان شویم. این که گفتیم: «نگرشی غیرتحلیلی»، برای آن است که طرح و بررسی این مبحث در چهارچوب آیات و اخبار و رابطه ای که با توحید در دو قلمروی کلام و عرفان پیدا می کند، مدنظر مؤلف حقیر در این کتاب نیست

و توانِ قلمی در این خصوص ندارد:

۱. نسائی از سلیمان بن موسی به نقل از جابر روایت می کند:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - أَنْ يُنَى عَلَى الْقَبْرِ أَوْ يَزَادَ عَلَيْهِ أَوْ يُجَصَّصَ» زاد سلیمان بن موسی: «أَوْ يُكْتَبَ عَلَيْهِ». (۱) در همان مأخذ به نقل از جابر آمده است:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - عَنْ تَقْصِيسِ الْقُبُورِ أَوْ يُنَى عَلَيْهَا أَوْ يَجْلَسُ عَلَيْهَا أَحَدٌ». (۲) جلال الدین سیوطی ضمن شرح احادیث مذکور به گفته عراقی استناد جسته که:

«قال العراقي يحتمل أن المراد مطلق الكتابه كتابه اسم صاحب القبر عليه أو تاريخ وفاته أو المراد كتاب شيء من القرآن و أسماء الله تعالى للتبرك لإحتمال يوطأ أو يسقط على الأرض فيصير تحت الأرجل». (۳) در همان مأخذ از ابوزبير به نقل از جابر آمده است:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - عَنْ تَجْصِيسِ الْقُبُورِ». (۴)

۱- «گفت رسول الله ساختن روی قبر و یا افزودن چیزی روی آن و یا گچ کاری قبر را تحریم کردند. سلیمان بن موسی این عبارت را نیز افزود: «و یا این که چیزی روی قبر نوشته شود.» «سنن»، جزء ۴، ص ۸۶، کتاب ۲۱، «الجنائز»، باب ۹۹/۹۶، چاپ بیروت، المكتبة العلمیة.

۲- «پیامبر گرامی گچ کاری قبرها و یا ساختن و یا نشستن روی آن ها را تحریم کردند.»

۳- «عراقی گوید: منظور از تحریم نوشتن، احتمال دارد هر نوع نوشتنی باشد؛ مانند نوشتن نام مرده یا تاریخ وفاتش و یا منظور نوشتن چیزی از قرآن و نام بردن نام های خداوند- عزوجل- جهت تبرک باشد؛ زیرا احتمال زیر با قرار گرفتن و یا لگد کوب شدن آن می رود.»

۴- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گچ کاری قبرها را تحریم کردند.»

همان مأخذ از ابوالهَيَّاج حدیث می کند:

«قال علی رضی الله عنه أ لا أبعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ -؟ لا تدعننَّ قبراً مشرفاً إلاَّ سوَّيته و لا صوره فی بیت إلاَّ طَمَسْتَهَا». (۱) ابن ماجه به نقل از جابر گوید:

«نهی رسول الله عن تجصیص القبور» و «نهی رسول الله أن یکتب علی القبر شیء». (۲) و به نقل از ابوسعید می خوانیم:

«إنَّ النَّبِيَّ نَهَى أَنْ يُبْنَى عَلَى الْقَبْرِ».

«حاکم» پس از ذکر گفته های جابر از مسلم، به صراحت در باره سندیت حدیث می نویسد:

«هذه الأسانید صحیحه و لیس العمل علیها فإنَّ ائمه المسلمین من الشرق الغرب مکتوب علی قبورهم و هو عمل أخذ به الخلف عن السلف». (۳) امام شافعی به لزوم تسویه قبور نظر داده است (۴) که «خطیب شربینی» در «مغنی

- ۱- «علی علیه السلام می فرمایند: تو را به هیچ کاری و انمی دارم که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله مرا به آن واداشته است، قبری را که از روی زمین مرتفع تر است، هم سطح کن و هیچ عکسی را در منزل ها رها مکن مگر این که آن را محو نمایی.»
- ۲- «گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گچ کاری قبرها و یا نوشتن چیزی روی آن ها را تحریم کردند.» «سنن»، ج ۱، ص ۴۹۸، حدیث ۱۵۶۲/۱۵۶۴، چاپ دارالفکر، اهتمام: محمّد فؤاد عبدالباقی، کتاب الجنائز، باب ۴۳
- ۳- «این اسناد و مدارک صحیح و معتبر است، لیکن به آن عمل نشده است؛ زیرا ائمه مسلمین، از شرق تا غرب، به روی قبرهای آنان مطالبی نوشته شده است و این کار از پیشینیان به جای مانده است.» «المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث»، ج ۱، کتاب الجنائز، ص ۳۷۰، چاپ دارالفکر، بیروت ۱۹۷۸ م.
- ۴- «الأم»، ج ۱، ص ۲۷۳، به اهتمام محمّد زهری البحار، دارالمعرفه، بیروت ۱۹۷۲ م.

المحتاج» به مکروه بودن گچکاری و اندود قبر و نوشتن و حکاکی بر سنگ قبر و ساختن سایبان و بنا باور آورده است؛ (۱) ولی «حافظ ابن قیم جوزی» معتقد است:

«و لم یکن من هدیة- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم- تعلیه القبور و لا بناؤها بآجر و لا بحجر و لبن و لا تشیدها و لا تطینها و لا بناء القباب علیها فکلّ هذا بدعه مکروهه مخالفه لهدیة- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم-». (۲) ۲. شیخ طوسی به نقل از علی بن جعفر نقل می کند:

«قال: سألت أبا الحسن موسى عليه السلام عن البناء على القبر و الجلوس عليه هل يصلح؟ قال: لا يصلح البناء عليه و لا الجلوس و لا تجصيصه و لا تطينه». (۳) و به روایت از یونس بن یعقوب می خوانیم:

«قال: لما رجع أبو الحسن موسى عليه السلام من بغداد و مضى الى المدينة ماتت ابنة له بفيد فدفنها و امر بعض موالیه أن يجصص قبرها و يكتب على لوح اسمها و يجعله في القبر». (۴) شیخ الطائفه در جمع بندی این مستندات نظر می دهد:

«فالوجه في هذه الرواية رفع الحظر عن فعل ذلك و ضرب من الرخصة لأنّ

۱- مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۵۲ / ۳۵۳

۲- «بالا- بردن دیواره قبرها و یا ساختمان آن ها با آجر و سنگ و خشت و یا گل مالی آن ها و یا ایجاد کننده بر روی آن ها، از رهنمودهای رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده است. تمام این اعمال بدعت مکروه، مخالف تعلیمات و رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله است.» «زادالمعاد فی هدی خیر العباد»، ج ۱، ص ۱۴۶، چاپ شیخ حسن محمد مسعودی، ۱۹۷۳ م. نیز نک: حافظ احمد بن حسین بیهقی، «السُّنن الکبری»، ج ۳، کتاب الجنائز، ص ۴۱۰، چاپ: دارالفکر، بیروت.

۳- «گفت: از ابو الحسن موسی علیه السلام درباره ساختن قبرها و نشستن روی آن ها پرسیدم آیا جایز است یا خیر؟ فرمودند: ساختن قبرها، نشستن روی آن ها، گچ کاری و گل مالی آن ها شایسته نیست.» الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، جزء الأول، ص ۲۱۷، ابواب الجنائز، باب النهی عن تجصيص القبر و تطينه.

۴- «گفت: هنگامی که ابو الحسن موسی علیه السلام از بغداد مراجعت نمود و به طرف مدینه حرکت کرد، یکی از دخترانش بدرود حیات گفت. پس او را دفن کرد و عده ای از غلامان خود را امر نمود قبرش را گچ کاری نمایند و نامش را بر روی سنگی بنویسند و آن را در قبر قرار دهند.»

الراویه الأولى وردت مورد الكراهه دون الحظر». (۱) کلینی به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند:

«لا تطینوا القبر من غیر طینه» و «إنّ النبیّ نهی أن یزاد علی القبر تراب لم یخرج منه». (۲) آنگاه به حدیث یونس بن یعقوب اشاره می کند. (۳) علامه حلی معتقد است:

«و یکره تجصیص القبر و هو فتوی علمائنا». (۴)

۱- ۱/ پ: وهابیان نجد و محو آثار بقیع

با مراجعه به کتاب های «تاریخ نجد الحدیث» و «الفتوحات الإسلامیة» (۵) و «قلب جزیره العرب» و «صقر الجزیره» (۶) و «عنوان المجد» (۷) معلوم می شود که پس از انتشار گرایش های دینی «محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی نجدی» (۱۱۱۵/۱۲۰۶ ه. ق.) در شبه جزیره عرب، قدرتمندان بعضی از مناطق جزیره، به او گرویدند؛ که مهمترین

۱- «اشاره هایی که در این روایت شده، منتفی کردن ممنوعیت وارده درباره عمل یاد شده بالا است و نوعی اجازه دادن است؛ زیرا روایت اولی کراهت را موجب گردیده، نه ممنوعیت را.»

۲- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله افزودن هر گونه خاکی بر روی قبر، که از خود گور خارج نگردد، تحریم کردند.»

۳- «الفروع من الکافی»، ج ۳، ص ۲۰۱، کتاب الجنائز، باب «تطین القبر و تجصیصه»، چاپ: دار صعب، بیروت ۱۴۰۱ ه. ق.

۴- «گنج کاری قبرها عملی است مکروه و این فتوای علمای مذهب ما است.» «منتهی المطلب فی تحقیق المذهب»، چاپ ۱۳۲۱

ه. ق. همچنین نک: «المعتبر»، محقق اول، چاپ ۱۳۱۸ ه. ق. و نیز: محقق، «مختصر نافع»، به اهتمام: محمدتقی دانش پژوه، ص

۱۷، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲ ش. و در باره تجویز بنا بر قبور ائمه، نک: «مرآة العقول»، مجلسی، چاپ سنگی و شیخ

طوسی، «النهایه»

۵- ج ۲، ص ۱۵۶

۶- ج ۱، ص ۵۲

۷- ج ۱، ص ۴۹

آنها «محمد بن سعود» امیر منطقه الدرعیه بود.

محمد بن سعود (در گذشته ۱۱۷۹ ه. ق.) در سال ۱۱۵۷ با هیئت اعزامی «شیخ محمد ابن عبدالوهاب» در «درعیه» مذاکره نمود و با وی پیمان بست که در راه اصلاحات دینی بر شیوه و مشرب وی صمیمانه بکوشد.

این پیوستگی و احترام و عقیده، بعدها در فرزندان و جانشینان «محمد بن سعود» یعنی عبدالعزیز و سعود ادامه یافت؛ تا آنجا که توانستند سرزمین نجد را یک پارچه تحت سیطره مشرب «وهابی» در آورند.

«عبدالله بن سعود» متوفای ۱۲۳۴ ه. ق. پس از درگذشت عبدالعزیز، امیر نجد شد و با نیروهای عثمانی به نبردهای پراکنده و سختی پرداخت و در حملات خود به دو شهر مدینه و مکه، بناها و آثار بقیع و معلا مکه را مورد حمله قرار داد و ضمن تخریب، اشیاء قیمتی و موقوفات بقاع مشهور را به یغما برد.

بر اساس کتاب های «مصر فی القرن التاسع عشر» (۱) و «عجائب الآثار فی التراجم و الأخبار» (۲) معلوم می گردد:

وهابیان در سال ۱۲۲۱ ه. ق. با «شریف غالب» و نیروهای او در حجاز به شدت مبارزه کردند و او را واداشتند تا بسیاری از بناهای قبرستان بقیع را خراب کند و وادارش نمودند تا از مراسم دینی که در عقیده آنان شرک و کفر بود، جلوگیری نماید.

چنین وقایعی که با نارضایتی عدّه ای از مردم حجاز توأم بود، «سلطان محمد علی پاشا» را مصمم ساخت تا دستور جنگ با وهابیان را صادر نماید. این جنگ در ۱۸ رجب ۱۲۳۳ ه. ق. به سود «محمد علی پاشا» و شکست عبدالله بن سعود انجامید و او را پس از دستگیری روانه مصر نمودند؛ در حالی که مقدار زیادی از جواهرات و آثار قدیمی حجره و مقبره پیامبر را همراه داشت. محمد علی پاشا طبق مذاکراتی که با سلطان عثمانی به عمل آورده بود، عبدالله و همراهانش را با گنجینه مذکور روانه استانبول کرد. در این شهر سلطان عثمانی بدون هیچ درنگی دستور داد تا عبدالله بن سعود و تمامی همراهانش

۱- نوشته ادوارد جوان، ترجمه محمد سعود. مصر ۱۹۳۱ ه. ق.

۲- نوشته عبدالرحمن بن حسن جبرتی، ج ۴، صص ۲۹۰ و ۲۹۹، چاپ ۱۳۹۷ ه. ق.

را اعدام نمایند!

این امر به سقوط نهضت وهّابیان در جزیره‌العرب منجر نشد و اولاد و بستگان ابن سعود در نجد و حجاز از هیچ کوششی برای استقرار حکومتی سنتی و بر اساس تعابیر دینی «محمّد بن عبدالوّهّاب» دریغ نورزیدند.

ضعف و سستی روزافزون دولت هاشمی در حجاز که از پاشیدگی تدریجی نظام فرمانروایان عثمانی و مبارزات گسترده وهّابیان حاصل شده بود، با تسلط جهانی سیاست‌های اروپایی در خاورمیانه همراه شد و زمینه مستحکمی برای روی کار آمدن سعودی‌ها در جزیره‌العرب فراهم گردید. به سال ۱۳۴۳ ه. ق. در پی تسلط ملک عبدالعزیز بر دولت هاشمی‌ها در حجاز، مکه به عنوان پایتخت آل سعود برگزیده شد و حکومت سعودی بر اساس مذهب حنفی و فتاوی ابن تیمیّه و محمّد بن عبدالوّهّاب بر نجد و حجاز استقرار یافت و در سال ۱۳۵۱ ه. ق. «المملکه العربیّه السعودیّه» تولّد یافت.

پس از این سیطره سیاسی و استقرار وهّابیان، قبرستان بقیع که از دیرزمان مورد تهاجم‌های پراکنده قرار گرفته بود، یکباره و یکپارچه مسطح شد و کلیه بناها و گنبد‌ها محو شد و آداب و زیارت زائران، تحت کنترل و مراقبت مفتیان عربستان درآمد.

(۱) نک: پیکره‌های ۵-۱؛ ۶-۱؛ ۷-۱

۱- فؤاد حمزه، «البلاد العربیّه السعودیّه». نیز: فرید ابن عزالدین، «آل سعود فی التاریخ»... «ابن سعود سید نجد و ملک حجاز». و: ابن تیمیّه، «مجموعه فتاوی»، ۵ جلد، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۰ م.

فصل دوم؛ مقابر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

در فصل قبل گفتیم که مقابر اهل بیت در بقیع، به صورت بقعه ای مرتفع، مشهور همه مسلمانان و به نام «بقعه اهل بیت النبی» مورد توجه و زیارت مردم بود. آخرین بنای این بقعه از آثار «مجدالملک وزیر برکیارق بن ملکشاه سلجوقی» بود که در طول تاریخ تنها با مرمت هایی پابرجا مانده بود؛ تا این که «سعودی ها» بنا را تخریب کردند و قبور آن، هم سطح زمین های مجاور قرار گرفت.

در این بقعه، عباس بن عبدالمطلب، حسن بن علی، علی بن حسین، محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام به خاک سپرده شده اند. مورخان تنها در مورد مزار فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله در این مکان و محلی بنام بیت الحزن یا مسجد فاطمه که به بنای اصلی بقعه متصل بوده، به تردید اظهار نظرهایی کرده اند.

الف: مقبره عباس بن عبدالمطلب

وی از شخصیت های بزرگ قریش و ۲ یا ۳ سال از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بزرگتر بود.

مادرش نثله بنت خباب بود. (۱) او به عنوان یکی از مسؤولان حفظ کعبه (سقاییت و عمارت) پیوند خاصی با

۱- ابن حزم، «جمهره انساب العرب»، ص ۱۵، ۳۰۱، اهتمام: هارون. ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب»، ج ۱۵، ص ۱۳۲.

نیز نک: زیرین بکار، «الإصابة فی تمییز الصحابه» ج ۲، ص ۲۷۱

قریشیان داشت. از این رو با آن که با پیامبر در مذاکره عقبه دوم شرکت کرده بود، از آشکار کردن ایمانش به اسلام ابا می ورزید. (۱) پس از هجرت مسلمانان از مکه به مدینه، عباس در میان قریشیان مکی ماند و در سال دوم با اکراه و به تدبیر و سیاست، در صف مشرکین به نبرد بدر تن داد. (۲) در اسناد زیادی در منابع اسلامی از این اکراه و ایمان درونی و باطنی عباس بن عبدالمطلب به اسلام، یاد شده است؛ که از جمله دلایل پژوهندگانی است که معتقدند عباس قبل از هجرت مسلمانان، اسلام را پذیرا شده بود. (۳) پس از شکست بدریان بت پرست، عباس بن عبدالمطلب به اسارت مسلمانان در آمد؛ ولی پیامبر او را به اعتبار توجهی که به درون عباس داشت، در مقابل فدیة آزاد کرد. (۴) عباس با اعتقادی که به اسلام آورده بود، بار دیگر به میان قریشیان مکه باز گشت تا بتواند از نفوذ و اقتدار خود استفاده نماید و فعالیت های قریشیان را علیه مسلمانان به پیامبر گزارش دهد. (۵)

- ۱- ابن هشام، «السیره النبویه»، ابن اسحاق، ج ۲، ص ۸۱ به نقل از کعب بن مالک. نیز: یعقوبی، «تاریخ»، ج ۲، ص ۳۹۷، «آمدن انصار به مکه»، ترجمه فارسی. همچنین: ابن کثیر، «السیره النبویه»، جزء ثانی، ص ۱۹۶ به نقل از جابر. در باره سقاییت نک: قرطبی، «الجامع لأحكام القرآن»، ج ۷، ص ۹۱. نیز: واحدی، «اسباب النزول».
- ۲- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب»، ج ۵، ص ۱۲۳. و: «الإصابة فی تمييز الصحابه»، ج ۲، ص ۲۷۱ که «شهد بدرا مع المشرکین مکرها».
- ۳- ابن اسحاق، «السیره النبویه» ج ۲، ص ۲۰۱ به نقل از عکرمه، ابورافع. و روایت: عباس بن عبدالله بن معبد به نقل از ابن عباس. نیز نک: واقعه الحجاج بن علاط.
- ۴- ابن حبان، «الثقات» جزء ۱، ص ۱۶۸، «السنه الثانیه من الهجره». نیز: حاکم، «المستدرک» به نقل از ابن عمر. نیز نک: ابن کثیر، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۴۶۲، چاپ مصر به نقل از عباس بن عبدالله بن معبد. همچنین: ابن عبدالبرّ قرطبی، «الإستیعاب فی اسماء الأصحاب»، ج ۳، ص ۹۴ به روایت از ابن السراج. و نیز: علی بن ابراهیم قمی، «تفسیر قمی»، سوره انفال. و: واحدی، «اسباب النزول» به نقل از عبدالله بن عباس، ص ۱۶۱. و نیز نک: طبرسی، «تفسیر مجمع البیان»، ذیل آیه «ما کان لنبی أن یکون له أسرى».
- ۵- خیرالدین زرکلی، «الأعلام»، قاموس تراجم ج ۲، صص ۲، ۴۰۶ و ۴۱۶. ابن اسحاق، «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۳۵۹، ۳۶۰، «امر الحاج بن علاط السلمی».

در این که عباس چه هنگام، ایمانش را آشکار ساخت، مبدء‌های تاریخی متفاوتی ذکر شده است؛ ولی آنچه مسلم است، او از مهاجرین اسلام نیز به شمار می‌آید. نتیجتاً باید آشکارسازی اسلامش قبل از فتح مکه باشد. (۱) بهر حال نخستین بار، ایمان عباس در نبرد حنین و هوازن به وضوح آشکار گشت و در آیه های ۲۵ تا ۲۷ سوره توبه، این ثابت قدمی صحابه مورد تقدیر قرار گرفت:

لَقَدْ نَصَّيْكُمْ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثَرْتُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَصَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَاءٍ رَحِيْبٍ ثُمَّ وُلِّيْتُمْ مُدْبِرِينَ. (۲) پس از این، عباس ابن عبدالمطلب در صدر یاران پیامبر مورد توجه مسلمانان و عنایت خاص پیامبر قرار گرفت؛ تا آنجا که ابوسفیان بن حارث گفت:

«كان العباس أعظم الناس عهد رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلم - و الصحابه يعترفون للعباس بفضلته و يشاور منه و يأخذون رأيه» (۳)

۱- ابن عبدالبرّ، «الاستيعاب»، جزء ۳، ص ۹۴، هامش «الإصابة». و: ابن حجر عسقلانی، «الإصابة» جزء ۲، ص ۲۷۱. نیز: یعقوبی، «تاریخ»، ص ۴۰۱، جزء ۲. ابن هشام، «السيرغ النبویه»، ج ۲، ص ۱۱۴، «ذکر المهاجرین الی المدینه». همچنین: متقی هندی، «کنز العمال»، جزء ۱، ص ۲۹، ص ۱۳۲ به نقل از ابن شهاب ص ۳۵ از علی ابن ابی طالب. نیز نک: «تاریخ»، ص ۴۰۱، جزء ۲. ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۱۱۴، «ذکر المهاجرین الی المدینه». متقی هندی، «کنز العمال»، جزء ۱، ص ۲۹، ص ۱۳۲ به نقل از ابن شهاب ص ۳۵ به روایت از علی ابن ابی طالب.

۲- «خداوند شما مسلمانان را در مواقع سخت و دشوار یاری کرد و نیز در جنگ صفین که فریفته و مغرور بسیاری لشکر شدید و حال آن که آن لشکر زیاد، اصلاً به کار شما نیامد و زمین بدان فراخی بر شما تنگ شد تا آن که همه رو به فرار نهادید. درباره نبرد حنین نک: «تاریخ یعقوبی»، ص ۴۲۳ و احمد بن حنبل، «مسند»، ج ۱، ص ۲۰۷ به نقل از عباس بن عبدالمطلب. نیز حافظ ابن مردودیه، «التفسیر الکبیر» به نقل از عکرمه. همچنین علی بن ابراهیم قمی، «تفسیر قمی»، ذیل آیه و ابن هشام و ابن اسحاق، «السیره النبویه»، ج ۴، ص ۸۵ به نقل از جابر بن عبدالله. نیز نک: سیوطی، «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور»، ج ۳، ص ۲۲۶؛ ابوحیان اندلسی، «تفسیر البحر المحیط»، ج ۵، ص ۲۴؛ قرطبی اندلسی، «الجامع لأحكام القرآن»، ج ۸، ص ۱۰۰؛ برهان الدین بقاعی «نظم الدرر فی تناسب الآيات و السور»، ج ۸، ص ۴۲۴ و ابن حبان، «الثقات»، ج ۲، ص ۶۷

۳- «عباس از بزرگترین مردان دوران پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بود و صحابه پیامبر زیرکی و صداقت وی را قبول داشتند. در کارها با او مشورت و نظرش را تأیید می کردند.» نک: ابن حجر عسقلانی، «الإصابة»، ج ۲، ص ۲۷۱

و همگان گفته اند که پیامبر در باره اش می گفت:

«من آذی عَمِّي فقد آذانی» (۱) او هنگام تدفین پیامبر، از زمره خاصان بیت رسول بود. (۲) پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، در سقیفه بنی ساعده شرکت نجست و از زمره صحابه ای بود که از بیعت سرباز زد. (۳) در ایام خلافت راشدین، از احترام خاص خلفا برخوردار بود و به تصریح «زرکلی»:

«و کان إذا مرّ بعمر فی أيام خلافته ترجل عمر إجلاله و كذلك عثمان». (۴) و بدین اعتبار و فضل و مقام بود که همه صحابه در نماز استسقا به او اقتدا کردند. (۵)

۱- «کسی که عمویم را آزار دهد، مرا آزار داده است.» در خصوص دیگر جملاتی که در فضایل عباس ثبت شده است، نک: ترمذی، «الجامع الصحیح» ج ۵، ص ۳۱۷. به نقل از عبدالمطلب بن ربیع و ابوالبختری به روایت از علی بن ابی طالب. نیز نک: ابوداود، «سنن» ج ۲، ص ۱۱۵؛ مسلم، «صحیح»، «فی تعجیل الزّکاه»، شرح نووی و همچنین: ابن ماجه، «سنن» ج ۱، ص ۶۳ به نقل از عبدالله بن عمر. نیز متقی هندی، «کنز العمال»، ج ۱۶، صص ۱۱۸ و ۱۳۶

۲- احمد، «مسند»، حدیث ۳۵۸ به نقل از سعید بن مسیب. ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۴، صص ۳۰۴ و ۳۱۴؛ حافظ نورالدین هیشمی، «مجمع الزوائد»، ج ۶، صص ۱۸۰ و ۱۸۲

۳- مسعودی، «مروج الذهب»، ج ۲، صص ۳۰۷، ۳۵۲؛ ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه»، ج ۱، ص ۱۷؛ ابوالفداء، «المختصر فی اخبار البشر»، ج ۱، ص ۱۵۶؛ یعقوبی، «تاریخ»، صص ۵۲۴، ۵۲۶

۴- «در دوران خلافت عمر، اگر از آن حوالی عبور می کرد، عمر به منظور احترام به وی، از اسب پیاده می شد. هم چنین عثمان چنین کاری را انجام می داد.»، «الاعلام»، ج ۴، ص ۳۵؛ نیز نک: ابن عبدالبر، «الإستیعاب»، ج ۳، ص ۱۰۰ به نقل از ابن شهاب، هامش: الإصابه.

۵- امام بخاری، «صحیح»، حدیث ۳۷۱۰، «فضائل الصحابه» به نقل از انس بن مالک. نیز: متقی هندی، «کنز العمال»، ج ۱۶، ص ۱۲۰؛ ابن حجر عسقلانی، «فتح الباری، شرح صحیح البخاری»، ج ۲، ص ۴۹۴ به نقل از ابن عباس. عینی، «عمدهالقاری». نیز نک: شعرهای حسان بن ثابت به نقل از ابن عبدالبر، «الإستیعاب»، ج ۳، ص ۹۸

عبّاس، بر سر توسعه مسجد در زمان عمر بن خطّاب با این خلیفه اختلاف پیدا کرد و قضاوت نهایی «ابی بن کعب» که منجر به تأیید رأی عبّاس گردید، موقعیت او را در میان صحابه استحکام بیشتری بخشید. (۱) او در سال ۳۳ هجرت در مدینه در گذشت و خلیفه سوم: عثمان بر او نماز گزارد و عبدالله بن عبّاس وی را در قبرستان بقیع به خاک سپرد.

سمهودی به نقل از ابوغسان روایت می کند که:

«دفن العباس بن عبدالمطلب عند قبر فاطمه بنت أسد بنی هاشم فی أوّل مقابر بنی هاشم التی فی دار عقیل». (۲)

ب: مقبره امام حسن بن علی

امام حسن مجتبی فرزند فاطمه دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سال سوم هجرت در مدینه متولد شد و از همان اوان کودکی مورد لطف و عنایت پدر بزرگ خود محمد صلی الله علیه و آله قرار گرفت. پس از شهادت پدرش علی بن ابی طالب به امامت منصوب شد و به مدت ۶ ماه در منصب خلافت بر مسلمانان حکومت راند. عاقبت جنگی را که معاویه علیه او آغاز کرده بود، با انعقاد پیمان صلحی به پایان رساند؛ ولی امویان به مفاد آن نیز عمل نکردند.

امام حسن علیه السلام از اهل بیت پیامبر محسوب می شد و عامّه و خاصّه در مناقب و فضائلش مستندات ذکر کرده اند. (۳) او دومین امام معصوم شیعیان است که در سال ۵۰ ه. ق. به تحریک معاویه توسط

۱- احمد، «مسند»، ج ۱، ص ۲۱۰ به نقل از عبدالله بن عبّاس. نیز: متقی هندی، «کنز العمال»، ج ۱۶، ص ۱۲۰ به نقل از سعیدبن مسیب.

۲- «وفاء الوفا»، ج ۳، ص ۹۱۰

۳- سبط ابن جوزی «تذکره الخواص»، ص ۱۷۶، چاپ: مؤسسه اهل البیت، بیروت ۱۹۸۱ م. و ابن شهر آشوب، «مناقب آل ابی طالب»، ج ۴، ص ۲۱

همسرش: جعده بنت الأشعث مسموم شد و به شهادت رسید. (۱) پس از وفات، اهل بیت مصمم بودند بنا به وصیتش (ادفونی عند ابی) وی را در جوار مقبره پیامبر به خاک سپارند؛ ولی با مخالفت و ممانعت شدید امویان روبرو شدند.

ابن سعد و واقدی در «الطبقات الکبری» در این خصوص نوشته اند:

«فأراد الحسين أن يدفنه في حجره رسول الله فقامت بنو أمية و مروان بن حكم و سعيد بن عاص و كان والياً على المدينة فمنعوه و قامت بنو هاشم لتقاتلهم.» (۲) امویان با گفتن این شعار که: «و الله لا- یدفن ابن علی مع رسول الله و یدفن عثمان حش کوب» (۳) پرده از کینه های دیرینه برداشتند. عاقبها الامر بنی هاشم، امام حسن علیه السلام را در گورستان بقیع به خاک سپردند. (۴)

پ: مقبره امام علی بن حسین، زین العابدین

مشهور به امام سجّاد، ابوالائمّه امام چهارم شیعیان، مادرش دختر یزدگرد پادشاه ساسانی بود که تنها بازمانده فرزند ذکور حسین بن علی علیه السلام است. بیماریش باعث شد که در واقعه کربلا سلاح به دست نگیرد و با دیگر اسیران به شام برده شد. پس از بازگشت به مدینه، بار دیگر به دستور «عبدالملک اموی» دستگیر و به شام آورده شد.

- ۱- همچین نک: ابن قتیبه دینوری، «الإمامه و السیاسه»، ص ۱۶۳، چاپ مصر، ۱۹۶۹ م. و نیز: شیخ مفید، «الإرشاد»، ص ۱۷۲
- ۲- «حسین می خواست او را در حجره رسول الله صلی الله علیه و آله دفن نماید، لیکن بنی امیه و مروان بن حکم و سعید ابن عاص، که والی مدینه بودند، مانع این کار شدند و بنی هاشم برای پیکار با آنان برخاستند.»
- ۳- «سوگند به خدا اجازه نمی دهیم فرزند علی همراه رسول الله دفن شود در حالی که عثمان در حش کوب مدفون است.»
- ۴- سمهودی، «الوفا بما يجب لحضره المصطفی»، ص ۱۳۸؛ رسائل فی تاریخ المدینه. نیز: ابوالفرج، «مقاتل الطالبیین»، ص ۷۴؛ سبط ابن جوزی، «تذکره الخواص» صص ۱۹۲ و ۱۹۳

آنگاه چون به مدینه بازگردانده شد، گوشه عزلت پیشه کرد و به عبادت و سجود، روزگار گذراند.

مجموعه ای از نیایش هایش تحت عنوان «صحیفه سجادیّه» در تاریخ حیات معنوی مسلمانان بجای ماند. عاقبت پس از ۳۵ سال امامت، در حوالی سال های ۹۲/۹۵ ه. ق.

توسط امویان مسموم شد و درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. (۱)

ت: مقبره محمد باقر بن علی

معصوم پنجم شیعیان: ابوجعفر، مادرش امّ عبدالله بنت حسن بن حسن بن علی بود در سال ۵۷ ه. ق. به دنیا آمد. و در سال ۱۱۴/۱۱۷ ه. ق. درگذشت و بنا به وصیتش در قبرستان بقیع کنار مرقد پدرش به خاک سپرده شد.

در زمان حیات امام محمد باقر علیه السلام مدینه روزهای آرامی داشت و از اینرو توانست از این فرصت در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام بهره گیرد و رجال زیادی را در حدیث و تفسیر و الهیات تربیت نماید. (۲)

ث: مقبره امام جعفر بن محمد صادق

کنیه اش ابو عبدالله ملقب به صادق، مادرش «امّ فروه» بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بود که در سال ۸۳ ه. ق. در توطئه ای که منصور عباسی تدارک دیده بود، مسموم شد و به شهادت رسید.

در میانه سال های سقوط امویان و روی کار آمدن عباسیان که زمینه بخش آرامش مدینه بود، آن امام حدّا کثر بهره را در تکمیل و تدوین معارف دین انجام داد.

- ۱- ابونعیم، «حلیها لأولیاء»؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۵، ص ۲۱۱؛ الطبقة الثانية من التابعین، چاپ دار صادر، بیروت؛ سبط ابن جوزی، «تذکره الخواص»، صص ۲۹۱ و ۲۹۹؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب»، ج ۷، ص ۳۰۴، ترجمه ۵۲۰
- ۲- «رجال کشی» و «الفهرست شیخ طوسی». همچنین: ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۹، ص ۳۰۵، ترجمه ۵۸۰؛ شیخ مفید، «الإرشاد»، صص ۲۴۵، ۲۵۳؛ ابن شهر آشوب، «مناقب»، ج ۴، ص ۲۱۰

محدثان و شخصیت های علمی و مشهور زمانش، به گردش حلقه می زدند. در مناقب و فضائل آن حضرت، منابع عامه و خاصه متفق النظرند.

عاقبت بر اثر مراقبت و محدودیت های شدیدی که از طرف خلیفه عباسی بر زندگیش اعمال شده بود، گوشه عزلت اختیار کرد؛ تا این که اوراق زندگی سراسر روحانیش به پایان رسید و در کنار پدر و جدش در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (۱)

ج: بیت الأحران، خانه اندوه ها

ابن سعد در «الطبقات الكبرى»، ج ۲، ص ۴۰ و ابونعیم در «حلیها لأولیاء» ج ۲، ص ۴۳ به نقل از محمد بن علی بن حسین در باره تأثیر روحی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام می گویند:

«ما رأیت فاطمه ضاحکه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله.»

ابن شهر آشوب متوفای ۵۸۸ ه. ق. در کتاب خود سندی را به اطمینان ثبت کرده است که:

فاطمه بنت رسول الله: «ما زالت بعد أبيها معصبه الرأس ناحله الجسم منهده الركن باكية العين محترمه القلب يغشى عليها ساعه بعد ساعه و تقول لولديها: أين أبوكما الذين كان يكرمكما و يحملكما مره بعد مره؟ أين أبوكما الذي كان أشد الناس شفقه عليكما فلا يدعكما تمشيان على الأرض؟ و لا أراه يفتح هذا الباب أبداً و لا يحملكما على عاتقه كما لم يزل يفعل بكما ثم مرضت و سامكت أربعين ليله.» (۲)

۱- «اثبات الوصية»، ص ۱۴۲. «فصول المهمه»، ص ۲۰۴؛ ابونعیم، «حلیها لأولیاء»؛ یعقوبی، «تاریخ»، ج ۳، ص ۱۱۹؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب»؛ سبط ابن جوزی، «تذکره الخواص»، ص ۳۰۷

۲- «پس از مرگ پدر گرامی اش، همچنان سرش را بسته بود، لاغر اندام، غمناک، چشمانی گریان و قلبی سوزان داشت و ساعت به ساعت غش می کرد و به دو فرزندش می فرمود: پدرتان کجاست که به شما احترام می گذاشت و شما را به دوش می گرفت؟ پدرتان کجاست که بیش از همه به شما مهربانی می کرد و اجازه نمی داد روی زمین راه روید! دیگر هرگز او را نخواهم دید که این در را بگشاید و مانند همیشه شما را بر دوش گیرد. سپس مریض شد و فقط چهل روز زنده ماند.» «المناقب آل ابی طالب»، ج ۳، ص ۳۴۲

این تأثر و حزن تا پایان عمر، همراهش بود و از این رو بود که می خواست وفاتش را به سکوت برگزار کنند. او به زمانه اش رضایت نداشت که وصیت کرد شبانه دفن شود:

«أن لا يعلم إذا مات، أبوبکر و لا عمر و لا یصلیا علیها. قال: فدفنها علی لیلا و لم یعلمها بذلک». (۱) مؤلف کتاب با مراجعه به منابع تاریخی و روایتی، تردیدی ندارد که فاطمه علیها السلام در ایام کوتاه حیاتش پس از رحلت پدر، به طور مکرر حزن و تأثر شدید خود را در میان جمع، اهل خانه و بر مزار فاطمه بنت اسد یا حمزه بن عبدالمطلب و مرقد پیامبر و یا در خانه محقرش در سمت شمالی قبرستان بقیع از خود بروز داده و آن را آشکار کرده است.

البته در مورد خانه ای که به نام او در قسمت شمالی بقعه ای که بعداً در بقیع، مدفن اهل بیت شده است، گزارش های روشنی در دست ندارم؛ ولی با توجه به گفته سمهودی از «مجدالدین فیروزآبادی» که البته اینجانب در کتابش «المغانم المطابه» آن را نیافتم، معلوم می شود که فاطمه در محلّ مذکور خانه ای داشته و یا در آنجا خانه ای بوده که به آن رفت و آمد می کرده است. امّا این که خانه از آن چه کسی بوده، بر من معلوم نشد. همینقدر می دانم که در محدوده خانه های بنی هاشم جای داشته است. فیروزآبادی می گوید:

«و موضع تربته يعرف ببیت الأحران. یقال أنه البیت الذی أوت إليه فاطمه رضی اللّٰه تعالیٰ عنها و التزمت الحزن فیه بعد وفاه أبیها»

۱- «این که ابوبکر و عمر بر جنازه فاطمه نماز نگزارده اند، دانسته نشده است، گفت: علی علیه السلام شبانه او را دفن نمود و به آن ها اطلاع نداد.» به نقل از ابن عباس.

سید المرسلین - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - (۱) سمهودی می افزاید:

«والمشهور ببیت الحزن انما هو الموضع المعروف بمسجد فاطمه فی قبله مشهد الحسن و العباس» (۲) بر این اساس مکان مزبور - که بدان بیت الحزن نیز می گفتند - خانه ای بود که فاطمه در آنجا در سوک پدرش می گریست و بعدها تبدیل به مقبره او و آنگاه مسجد فاطمه علیها السلام شده است.

ظاهراً در این سیر تاریخی بنا، چندین مجهول داریم. آن خانه از آن چه کسی بوده است؟ آیا مقبره فاطمه همان جاست؟ چرا و چگونه آنجا مسجدی بنام فاطمه و محل مشهور سوگواری او - با نام بیت الحزن یا بیت الأحزان - گردیده و شهرت خاص و عام یافته است؟

همه این ها سؤال هایی است که مؤلف حقیر، به پاسخ آنها ره نیافت.

به هر حال عدم دسترسی به مستندات تاریخی نمی تواند دلیلی بر عدم صحت چنین مکانی در بافت مدینه سده اول اسلام گردد. همه مورخان مدینه بی آن که اسناد تاریخی چنین پرسش هایی را ارائه دهند، از بیت الحزن به عنوان یکی از اماکن زیارتی مدنی ها و از بقاع دیدنی زائران مدینه یادها کرده اند:

ابن جبیر - سیاح مسلمان - که در قرن ششم هجری، مدینه را دیده است، از خانه فاطمه در مجاورت قبه عباس بن عبدالمطلب که به بیت الحزن شهرت داشته، یاد کرده

۱- «مدفنش به نام خانه اندوه؛ «بیت الاحزان» معروف است. گفته می شود: آنجا همان منزلی است که حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت پدر گرامی اش با غم و اندوه خانه نشین شد.»

۲- «آنچه به نام خانه اندوه معروف است، در واقع همان مسجد حضرت فاطمه علیها السلام است که رو به روی آن آرامگاه حسن و عباس است.» وفاء الوفا باخبار دار المصطفی، ج ۲، ص ۹۱۸

می نویسد:

«و یلی القبه العباسیه ببیت لفاطمه بنت الرسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - و يعرف بیت الحزن.» (۱) اگر مانند بسیاری از مورخان و راویان حدیث، مدفن فاطمه را در بقیع ندانیم، نمی توانیم این شهرت را که او در بقیع مدفون شده است، بی اساس بخوانیم. پس باید رابطه ای بین خانه فاطمه یا به شهرت دیگر: بیت الحزن با مدفن فاطمه وجود داشته باشد.

ممکن است حقیقی بودن چنین خانه ای، بسیاری را به اشتباه انداخته است که گمان کنند آنجا مقبره فاطمه است؛ هم خانه غم اوست و هم آرامگاهش!

بازگردیم به سیاحانی که از این خانه یادی کرده اند:

میرزا حسین فراهانی می گوید:

«در پشت گنبد ائمه بقیع، بقعه کوچکی است که بیت الأحزان فاطمه زهرا علیها السلام است و ضریح کوچکی از آهن در این بقعه است.» (۲) «علی بن موسی» نیز در کتابش آشکارا بنایی را در سمت شمالی بقعه ائمه وصف می کند که آن:

«... قبه لا شیء فیها و تعرف بقعه الأحزان لا یزورها إلا الشیعه من الأعجام و غیرهم فی زمن الموسم.» (۳) نایب الصّدر شیرازی در ۱۳۰۵/۱۳۰۶ ه. ق. بنای قبه را دیده و آن را در سفرنامه اش چنین وصف کرده است:

«... و دیگر شیخ احمد احسائی در مقابل بیت الأحزان متصل به دیوار بقعه حضرت حسن مدفون شده است.» و در بقعه ائمه بقیع «می گویند جناب صدیقه طاهره مدفون

۱- «پس از آرامگاه عباس، خانه فاطمه دختر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله است که به خانه اندوه معروف می باشد.»

۲- سفرنامه: صص ۲۸۳ و ۲۸۶

۳- وصف المدینه المنوره، ص ۱۱

هستند؛ چنانکه در بیت الأحزان هم احتمال داده اند.» (۱) «ابراهیم رفعت پاشا» صریحاً ضمن وصف آثار بقیع می نویسد:

«و هناك قبه تسمى قبه الحزن يقال أنها في البيت الذي آوت إليه بنت النبي و التزمت الحزن فيه بعد وفاه أبيها.» (۲) بر این اساس بیت الأحزانی که در یک قرن پیش مورد زیارت ایرانیان شیعی مذهب بوده، همان مکان و محلی است که در مجاورت جنوبی قبور اهل بیت علیهم السلام وجود داشته است.

این نشانه با آنچه در چند دهه اخیر، مشهور زائران است، تفاوت اساسی دارد.

مکان فعلی به صورت زمین مسطح و با آثاری از اساس بنا، در سمت شرقی قبرستان بقیع و خارج از آن جای دارد. از این مکان، هیچ ذکری در مأخذی مستند از قرون گذشته، به دست مؤلف حقیر نرسیده است.

«مرحوم سید مصطفی عطار» که پس از ۹۰ سال زندگی در مدینه به سال ۱۳۹۸ ه. ق. از دار دنیا رفت، در سال قبل از مرگش با توجه به سوابق و شناسایی او از مدینه به مؤلف گفت:

«تحقیقات زیادی انجام دادم و آنچه می توان به عنوان بیت الأحزان خواند، همان محل مجاور قبور اهل بیت علیهم السلام در بقیع می باشد.»

۱- «گنبدی به نام گنبد اندوه وجود دارد. گفته می شود این گنبد در همان منزلی است که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت پدرش به آنجا عزیمت کرد و با غم و اندوه در آن خانه نشین شد. تحفه الحرمین، ص ۲۲۸

۲- مرآه الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶

فصل سوم؛ مقابر فرزندان پیامبر

الف: مقبره زینب

زینب بزرگترین دختر محمد صلی الله علیه و آله بود که قبل از بعثت، از خدیجه دختر خویلد متولد گردید. (۱) به تقویم مرسوم، زینب سی سال قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله متولد شد و در جوانی با «ابوالعاص ابن ربیع» ازدواج نمود. (۲) ربیع یکی از پسران «عبدالغزی بن عبد شمس» بود.

«ابوالعاص»:

«صهْرُ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - زَوْجَةُ النَّبِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَام - ابْنَتُهُ الْكُبْرَى» (۳) به استثنای «مرزبانی» در «معجم الشعراء»، ص ۳۳۲ که جزم دارد ابوالعاص، نامش قاسم بوده، دیگران نام او را لقیط دانسته اند.

ابوالعاص فردی متمول و در تجارت، امین بود و از رجال مکه به شمار می آمد.

- ۱- دیار بکری، «تاریخ الخميس»، ج ۱، ص ۲۷۳؛ محبّ الدین طبری، «السمط الثمین فی مناقب امّہات المؤمنین»، ص ۱۵۷؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۸، ص ۳۰؛ ابن هشام، «السیره النبویّه»، ج ۱، ص ۲۰۶
- ۲- ابن عبدالبر، «السیره النبویّه»، ج ۲، ص ۳۰۶؛ نیز نک: ابن اسحاق، غزوه بدر الکبری.
- ۳- ابن حزم، «جمهره انساب العرب»، ص ۷۷، «و هؤلاء بنو عبدالغزی بن عبد شمس.»

مادرش هاله خواهر خدیجه بود که پس از ازدواج با دخترخاله اش زینب، مورد عنایت محمّد صلی الله علیه و آله قرار گرفت؛ ولی پس از نبوت، زینب به اسلام گروید و همسرش در شرک باقی ماند. (۱) پس از هجرت مسلمانان از مکه به مدینه، زینب نزد همسر، در طائف بماند؛ تا این که ابوالعاص با مشرکان مکه در بدر به نبرد با مسلمانان تن داد. (۲) ابن اسحاق گفته است:

چون ابوالعاص به اسارت مسلمانان در آمد، برای آزادیش تقاضای فدیة شد. او مالی در دست نداشت و زینب- همسرش- که از اسارت ابوالعاص آگاهی یافته بود، گلوبندی را که مادرش به او هدیه داده بود، برای مسلمانان فرستاد. پیامبر با دیدن گلوبند خدیجه، متأثر و رقتی شدید در دلش پدیدار گشت. ابوالعاص را رها ساخت و در عوض، طلاق دخترش را از ابوالعاص خواست که او نیز موافقت کرد.

پس از جدایی، زینب به مدینه مهاجرت کرد و به پدر پیوست. (۳) در سال ۶ ه. ق. زید بن حارثه با هفتاد نفر از مسلمانان، عزم نبردی را در منطقه العیص نمود. در میانه راه گروهی از مکیان- از جمله ابوالعاص بن الربیع- به اسارت در آمدند. (۴) ابوالعاص شب وارد مدینه شد و به خانه زینب پناه برد. زینب نیز او را پناه داد.

صبح هنگام که پیامبر از خانه خارج شد و مسلمانان تکبیر گویان به گرد او رو آوردند تا نماز صبح را بجای آورند، زینب در صف زنان یا مدخل خانه، فریاد بر آورد:

«ای مردم! من به ابوالعاص بن الربیع پناه دادم».

۱- ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۳۰۴، به نقل از ابن اسحاق.

۲- یعقوبی، «تاریخ»، ج ۱، ص ۴۰۱

۳- ابن عبدالبر، «الإستیعاب»، ج ۴، ص ۳۱۲؛ ابن اسحاق، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۳۰۸، «خروج زینب الی المدینه»؛ سهیلی، «الروض الأنف»، ذیل: «خروج زینب الی المدینه»؛ نیز نک: «دائرالمعارف الإسلامیه»، ج ۱۱، ص ۳۲ و «تاریخ یعقوبی» ج ۱، ص ۴۰۱

۴- برهان الدین حلبی، «السیره الحلبیه»، ج ۳، «سریه زید بن حارثه الی العیص». نیز ابن حبان، «الثقات» ج ۱، ص ۲۸۴، «السنه السادسة، سریه زید الی الطرف و العیص».

پیامبر چون نماز را سلام گفت، خطاب به یاران خود فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! هَلْ سَمِعْتُمْ مَا سَمِعْتُمْ؟ قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: أَمَّا وَالْعَذَى نَفْسٌ مَحْتَمِدٌ بِيَدِهِ، مَا عَلِمْتُ شَيْءَ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى سَمِعْتُ مَا سَمِعْتُمْ. أَنَّهُ يَجِيرُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ أَدْنَاهُمْ ثُمَّ انصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ - فدخل على ابنته.

فقال: أَيُّ بَيْتِهِ! أَكْرَمِي مِثْوَاهَ وَلَا يَجْلُصَنَّ إِلَيْكَ، فَإِنَّكَ لَا يَحْلِينَ لَه». (۱) پس از گفتگو با ربیع، او مسلمان شد؛ ولی چون اموالی از مشرکان به امانت نزد او واگذارده بودند، حاضر به پس ندادن آنها به صاحبانش نشد. پیامبر او را واداشت تا مسلمانی خود را پنهان سازد؛ به مکه باز گردد؛ سپرده های مردم (مشرکان) را تحویل دهد و حساب ها را تصفیه کند و آنگاه از مکه به مدینه هجرت نماید. (۲) ابوالعاص به مکه باز گشت. اموال امانتی را به قریشیان باز گرداند؛ حساب هایشان را تصفیه نمود و چون از این کار فارغ آمد، مشرکان را خطاب کرد و گفت:

«يَا مَعْشَرَ! هَلْ بَقِيَ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ مَالٌ لَمْ يَأْخُذْهُ؟ قَالُوا: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا. فَقَدْ وَجَدْنَاكَ وَفِيًّا كَرِيمًا. قَالَ: فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. وَاللَّهِ مَا مَعْنَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا - تَخَوْفُ أَنْ تَنْظُنُوا إِنِّي آكَلْتُ أَمْوَالَكُمْ فَلَمَّا أَدَاها اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْكُمْ أَسْلَمْتُ». (۳)

۱- «ای مردم، آیا آنچه که من شنیده ام شما نیز شنیده اید؟» گفتند: آری. فرمود: سوگند به آن کسی که جان محمد در دست اوست، کاری را انجام نداده ام که مستحق شنیدن چنین خبرهایی باشیم. اوست که به فریاد تمام مسلمین می رسد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به منظور دیدن دخترش روانه منزل او شد و فرمود: دخترم! قدمش را گرامی بدار و ... نک: ابن هشام، «السیره النبویه»، همان مأخذ، ابن اسحاق به نقل از یزید بن رومان.

۲- احمد زینی دحلان، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۱۴۶، هامش «السیره الحلبیه»؛ نیز ابن هشام، «السیره النبویه»، به نقل از ابن اسحاق و او از عبدالله بن ابی بکر، ج ۲، ص ۳۱۳؛ ابن کثیر، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۵۲؛ «انسان العیون»، ج ۳، ص ۲۰۰؛ «امتاع الاسماع»، ص ۲۶۵

۳- «ای مردم آیا کسی از شما باقی مانده است که پولش را نگرفته باشد؟» مردم گفتند: خداوند به شما پاداش نیک عطا فرماید. ما تو را وفادار و بخشنده یافتیم. فرمود: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»، به خدا سوگند، مرا از اسلام چیزی باز نداشته است، مگر ترس از این که گمان برید اموال شما را خورده باشم و چون خداوند عزّ و جلّ اموال شما را ادا نمود، راحت شدم.» نک: ابن عبدالبر، «الإستیعاب فی أسماء الأَصْحَابِ»، ج ۴، ص ۱۲۸

پس از ترک مکه و هجرت به مدینه، ابوالعاص به زندگی زناشویی خود با دختر پیامبر بازگشت.

ترمذی گفته است:

«پیامبر میان آن دو به سنت اسلام، عقد جدید نمود.» (۱) ولی عکرمه به نقل از ابن عباس گفته است:

«رَدَّ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - ابنته زينب على أبي العاص بن الربيع بعد ست سنين بالنكاح الأول و لم يحدث نكاحا.»
 (۲) حدیث «ابن عباس» اگر چه از نظر اسناد معتبر خوانده شده است، ولی با توجه به آیه «لا تنكحوا المشركات حتى يؤمن و لا تنكحوا المشركين»، (۳) عمل فقها و اجماع علماء، حدیث عمرو بن شعيب تأیید می شود؛ ولو آن که در سلسله حدیث عمرو، حجاج بن ارکاه قرار دارد که به تدلیس مشهور است. بررسی دقیق این ابهام، در حیطة معلومات مؤلف کتاب نیست. (۴) آنچه مسلم است، زینب در حالی که هنوز پدرش در قید حیات بود، از دنیا رفت و

۱- سنن الجامع الصحيح، ج ۲، ص ۳۰۵، کتاب النکاح، باب «ما جاء فى الزوجين المشركين يُسَلِّمُ أحدهما» به نقل از عمرو بن شعيب، حدیث ۱۱۵۱. نیز نک: ابن ماجه، «سنن المصطفى» و بیهقی، «سنن الکبرى»، ج ۷، ص ۱۸۷

۲- همچنين نک: بیهقی، «السین الکبرى»، ج ۷، ص ۱۸۷؛ ابوداود، «سنن»، جزء ۲، ص ۲۷۲؛ محمّد بن عمر. حسن بن علی به نقل از ابن عباس.

۳- بقره: ۲۲۱

۴- «در خصوص نگرش مسأله از نظر فقها، نک: ابن حجر عسقلانى، «فتح الباری - شرح صحیح البخاری»، ج ۹، ص ۴۲۳ که به جمع بین دو حدیث تمایل نشان داده است. نیز نک: شیخ طوسى، «الإستبصار»، ج ۳، ص ۱۷۸، کتاب نکاح، «باب تحریم نکاح الکوافر»؛ همچنين: «الفقه على المذاهب الأربعة» ج ۲، ص ۱۹۹

پیامبر بر جنازه اش نماز گزارد و در مجاورت دو خواهر دیگرش: رقیه و امّ کلثوم در بقیع به خاک سپرده شد. (۱)

ب: مقبره امّ کلثوم

ابن اسحاق تردید دارد که آیا همسر امّ کلثوم، عتبه بن ابی لهب بوده یا برادرش عتیه بن ابی لهب؟ (۲) آنچه مسلم است، دو پسر ابولهب، همسران دو تن از دختران پیامبر - امّ کلثوم و رقیه - بودند.

سهیلی در «الزّوض الأنف» تردید ابن اسحاق را نابجا دانسته، جزم دارد:

«کانت رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله تحت عتبه ابی لهب و امّ کلثوم تحت عتیه» (۳) گفتنی است «ابن عبدالبر» (۴) همسر امّ کلثوم را عتبه و «محسن امین» (۵) همسر او را عتیه دانسته است.

ابولهب و همسرش امّ جمیل، پس از اسلام، با محمّد صلی الله علیه و آله قطع رابطه کردند و نسبت به او کینه و دشمنی ورزیدند و عاقبت آیات: «تبت یدا ابی لهب و تبّ ... و امرائه حماله الحطب» در قرآن پیامبر نقش بست و منجر به آن شد که آنان دو پسر خود را تحت فشار بگذارند تا دختران پیامبر را طلاق دهند. (۶) امّ کلثوم در کنار پدر ماند و پس از هجرت پدر از مکه به مدینه، چند روزی را در

۱- ابن عبدالبر، «الإستیعاب» ج ۴، ص ۳۱۱؛ یافعی، «مرآهالجنان» ج ۱، ص ۱۵؛ ابن هشام، «السّیره النبویه» ج ۲، ص ۳۱۳ به نقل از ابن اسحاق و او از ابوهریره؛ نیز: ابن عماد، «شذرات الذهب فی أخبار من ذهب» ج ۱، ص ۱۲؛ همچنین: احمد بن حنبل، «مسند»، جزء ۵، ص ۸۵

۲- «السّیره النبویه» ج ۱، ص ۳۰۲

۳- «رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله همسر عتبه فرزند ابولهب بود و امّ کلثوم همسر عتیه». نک: ابن حبان، «الثقات» ج ۲، ص ۱۴۳

۴- ابن حبان، الثقات، ج ۲، ص ۱۴۳

۵- «اعیان الشّیعه»، ج ۲، ص ۱۸

۶- ابی حجر عسقلانی، «الإصابة فی تمییز الصحابه»، ج ۲، ص ۴۹۰ به نقل از ابن منده.

کنار فاطمه گذراند؛ تا این که عازم مدینه شد. (۱) پس از وفات رقیه که به همسری عثمان در آمده بود، امّ کلثوم در سال سوم هجرت به عقد عثمان بن عفان در آمد.

بعضی از منابع روایتی خواسته اند که تحقّق چنین پیوندی را به وحی استناد دهند؛ (۲) ولی بعضی از عالمان علم رجال، نسبت به سلسله اسناد چنین سندی تردید کرده، غالباً به نفی اصالت آن نظر داده اند. (۳) امّ کلثوم تا سال ۹ هجرت در قید حیات بود و بی آن که فرزندی برای عثمان بیاورد، در مدینه در گذشت. (۴) اسماء بنت عمیس و صفیه بنت عبدالمطلب، جسد امّ کلثوم را غسل دادند و اصحاب با حضور پیامبر، وی را در بقیع دفن کردند. (۵) انس بن مالک گفت:

«پیامبر بر جسد بیجان دختر می گریست و به صحابه خطاب کرد:

«هل منکم رجلٌ لم یقارف (۶) اللیله؟ فقال أبوطلحه أنا! قال فانزل!». (۷)

۱- ابن سعد، «الطبقات الکبری».

۲- ابن ماجه، «سنن المصطفی»، جزء اول، ص ۵۳، «فی فضائل اصحاب رسول اللّه» به نقل از ابوهریره

۳- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۹، ص ۳۳۶، رقم ۵۵۵، در باره «محمّد بن عثمان بن خالد». نیز نک: ابن حبان، «الثقات». در باره عثمان بن خالد نک: ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب»، ج ۶، ص ۱۷۱ و در باره اسناد حدیث نک:

تفسیر سندی بر «سنن ابن ماجه»، جزء ۱، ص ۵۴، ذیل حدیث و خطیب، «تاریخ بغداد» ج ۱۳، ص ۲۶۴

۴- یافعی، «مرآهالجنان» ج ۱، ص ۱۵

۵- ابن عساکر، «تاریخ»، ج ۱، ص ۲۹۰؛ ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ»، ج ۲، ص ۲۹۱؛ حاکم، «المستدرک» ج ۴، ص ۴۲

۶- «در باره واژه «مقارفه» نک: ابن منظور، «لسان العرب»، ج ۹، ص ۲۸، قرف: الرّنا، الجماع. ابن حجر در «فتح الباری»، ذیل حدیث یاد شده، گفته ابن مبارک و فلیح را آورده است که «مقارف» به معنای «الذنب» است. نیز نک: سهیلی، «الروض الأُنْف» به نقل از ابن بطلال، ج ۲، ص ۱۰۷

۷- «آیا در میان شما کسی هست که امشب گناهی نکرده باشد؟» ابو طلحه پاسخ داد: من. فرمود: داخل شو. نک: امام بخاری،

«صحیح»، الجنائز، باب ۳۲، قول التّبی ... حدیث ۱۲۷۵

ابن حجر در «الإصابة» معتقد است که در هنگام تدفین امّ کلثوم، فضل، اسامه بن زید، علی بن ابی طالب و ابوطلحه وارد قبر شدند. به هر حال مأخذی ذکر نمی کند که عثمان وارد قبر همسر شده باشد. (۱) او در کنار دیگر خواهران که بعدها به: قبه بنات الرسول شهرت یافت، بخاک سپرده شد.

پ: مقبره رقیه

در تقدّم و تأخّر سنّی دختران پیامبر و این که رقیه از کدامین خواهر کوچکتر و از کدامیک بزرگتر بوده است، در میان منابع معتبر، اختلاف نظر وجود دارد. (۲) سهیلی در «الروض الآنف» جزم دارد که همسر رقیه، عتبه بن ابی لهب بود؛ ولی دیگران بین عتبه و عتیبه تردید کرده اند.

آنچه مسلم است پس از اسلام و بنا به درخواست ابولهب، پسرانش دختران پیامبر را طلاق دادند. (۳) رقیه پس از جدایی از پسر ابولهب، با عثمان بن عفّان ازدواج کرد و با وی به حبشه هجرت نمود (۴) و آنگاه از حبشه به مدینه بازگشتند. (۵) او از عثمان فرزندی در حبشه به دنیا آورد که نامش را عبدالله نهاده بودند؛ ولی در سال چهارم هجرت بر اثر بیماری وفات یافت و پیامبر بر جنازه نوه اش نماز گزارد. (۶) مورّخان به اختلاف گفته اند که رقیه بر اثر بیماری در جریان واقعه بدر در منطقه بدر

۱- ابن عبدالبر، «الإستیعاب» ج ۴، ص ۴۸۷، هامش: الإصابة.

۲- ابن حجر عسقلانی، «الإصابة»، ج ۴، ص ۳۰۴ به نقل از ابن عمر. ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۱، ص ۲۰۲، «أولاده صلی الله علیه وسلم من خدیجه» به نقل از ابن اسحاق و برهان الدین، «السیره الحلبیه» ج ۳، ص ۳۰۸

۳- ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۳۰۶، «سعی قریش فی تطلیق بنات الرسول من أزواجهن».

۴- ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۱، ص ۳۴۴، «ذکر الهجره الأولى إلى أرض الحبشه».

۵- ج ۲، ص ۳، «ذکر من عاد من أرض الحبشه».

۶- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۴، چاپ دار صادر.

وفات یافت. آنچه مسلم است، این است که او در سال دوم هجرت، زندگی را وداع کرده است. (۱) پیامبر ضمن جمله «الحقی بسلفنا عثمان بن مظعون» (۲) دستور داد او را در مجاورت قبر عثمان دفن کنند.

ابن عباس از مراسم مذکور ما را خبر داده است که:

«و قعد رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلم - على شفير القبر و فاطمه أی جنبه تبکی فجعل النبي - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلم - يمسح عين فاطمه بثوبه رحمه لها». (۳) البته چنانچه ذیل شرح مقبره عثمان بن مظعون آمده است، نظر به این که او نخستین فرد از مسلمانان بود که در بقیع دفن شد، قبرش نشانی برای مسلمانان گشت که مردگان خود را در همان حوالی به خاک سپارند.

ت: مقبره ابراهیم

از مستندات تاریخی برمی آید که ابراهیم پسر محمد صلی الله علیه و آله که مادرش ماریه قبطی بود، در ذی الحجه سال ۸ ه. ق. به دنیا آمد. (۴) قابله اش «سلمی» و دایه اش «امّ برده بنت منذر بن زید» از «بنونجار» بود.

پیامبر به این پسر علاقه خاصی داشت و عاطفه اش را نسبت به او کتمان نمی نمود.

۱- ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۳۳۴؛ نیز ابن حجر عسقلانی، «الإصابة»؛ واقدی، «مغازی» به نقل از ابن مبارک به روایت از زهری.

۲- «راه عثمان بن مظعون را در پیش گیر.»

۳- پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در کنار قبر نشستند و در کنارش حضرت فاطمه گریه می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله با پیراهنش شروع به پاک کردن چشمان اشک آلوده فاطمه علیها السلام کرد. نک: احمد بن حنبل، «مسند» جزء اول، ص ۳۳۵، با هامش: کنز العمال. ابن سعد در: «الطبقات الکبری» آن را از طریق علی بن زید به روایت از یوسف بن مضر به نقل از ابن عباس ثبت کرده است.

۴- ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۰۲؛ ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید»، ج ۵، ص ۵؛ ابن حجر عسقلانی، «الإصابة» ج

مسلم است که او در سال دهم هجرت - یا پس از یک سال و ده ماه - دامان پدر و مادر را ترک کرد و به ابدیت ره سپرد و به یقین گفته اند که جسدش را در قبرستان بقیع به خاک سپردند. (۱) آنچه در ارتباط با مرگ ابراهیم مورد توجه محققان قرار گرفته است، کسوف یا خسوفی بوده که همزمان با روز وفات و مراسم به خاک سپردن وی در آسمان مدینه پدیدار شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در باره این پدیده که در عقیده عرب ها ارتباط مستقیمی با حوادث زندگی آدمیان دارد، اظهار نظر قاطع کرده و آن را برعکس اسلاف و عقائد رایج در زمان خویش، از جریانات طبیعی نظام هستی دانسته و مرگ و حیات آدمیان را با آن بی ارتباط خوانده است.

همه منابع مهم سیره و حدیث چنین ثبت کرده اند که محمد صلی الله علیه و آله به نقل از ابن عمر در باره کسوف و خسوف گفته است:

«إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَكِنْهُمَا آيَاتَانِ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ. فَإِذَا أُرْتِمُوهُمَا فَقُومُوا فَصَلُّوا».

یا به این لفظ به روایت از عایشه:

«إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَادْعُوا اللَّهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا». (۲) این مجموعه روایات که اساس فصول مربوط به فریضه نماز آیات در مواقع بروز کسوف و خسوف در منابع اسلامی شده است، جای هیچ شکی باقی نمی گذارد و مسلم

۱- ابن حبان، «الثقات» ج ۱، ص ۲۸۲

۲- «ماه و خورشید دو علامت و نشانه ای از نشانه های خداوندی است که به مناسبت مرگ یا تولد کسی دچار خسوف نمی شوند. اگر چنین چیزی مشاهده کردید، دعا و تکبیر فرستید و نماز بپا دارید و صدقه بدهید...» به نقل از طرق ابن مسعود، مغیره بن شعبه، ابن عباس، اسماء بنت ابی بکر و ... در کتاب «الکسوف»، «صحیح»، امام بخاری و بیهقی، «سنن الکبری»، ج ۳، ص ۳۴۱ و ...

است که از نظر محمد صلی الله علیه و آله، کسوف و خسوف، دو پدیده طبیعی و ناشی از جریان قوانین جهان طبیعت است که بر خلاف دیدگاه اهل نجوم قدیم و ساحران و مذاهب جاهلی، وقوع آن ارتباطی به مجرای حیات و ممات انسان ها ندارد.

از سوی دیگر بیان حدیث به صورتی است که معلوم می سازد: گفته پیامبر صلی الله علیه و آله پی آمد تحقق کسوف یا خسوفی بوده که پس از تولد یا مرگ انسانی رخ داده است؛ به نحوی که اهل مدینه کسوف یا خسوف رخ داده را مرتبط با حادثه مرگ مذکور دانسته اند. از اینرو پیامبر با گفته یادشده، خطّ بطلانی بر افسانه های جاهلی و اساطیر و روایات و حکایات رایج و غالباً بنی اسرائیلی کشیده است. با نگرش دیگر، عموم منابع سیره و حدیث، صدور کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را در روز وفات ابراهیم و متعاقب تأثر و تأسف شدید محمد صلی الله علیه و آله از مرگ فرزندش دانسته اند:

امام بخاری در «صحیح» به نقل از مغیره بن شعبه گفته است:

«كسفت الشمس على عهد رسول الله يوم مات إبراهيم». (۱) و کلینی در «فروع من الکافی» به نقل از ابوالحسن موسی نقل می کند:

«إنه لما قبض إبراهيم ابن رسول الله...» (۲) بنابراین، مصادف شدن مرگ ابراهیم با رخداد کسوف یا خسوف، مردم را واداشت که چنین پندارند که این تغییر حالت آسمان، ناشی از مرگ ابراهیم است:

کلام ابوالحسن موسی به صورت «فقال الناس: انكسفت الشمس لفقده ابن رسول الله...» و کلام سفیان و کعب به صورت «فقال الناس: انكسفت لموت إبراهيم» ضبط

۱- «در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله روز مرگ ابراهیم آفتاب دچار گرفتگی شد.»

۲- فروع کافی، کتاب الصلاة، باب «صلاه الكسوف» ج ۳، ص ۴۶۳

شده است. (۱) پیامبر گر چه می توانست از باور مردم، در جهت نفوذ خود بهره بگیرد، نه تنها چنین نکرد؛ بل از انتشار آن نیز خشمناک شد. بر منبر رفت و مردم را گفت:

«إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ...» (۲) ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» در ذیل حدیث «مغیره ابن شعبه» تحت عنوان «یوم مات ابراهیم» تصریح می کند:

«... یعنی ابن النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - و قد ذکر جمهور أهل السیر أنه مات فی السنه العاشر من الهجره». (۳) آنگاه مؤلف، پایان سال ۹ ه. ق. را صحیح تر می داند. (۴) از امام بخاری و ابو ذکریا نووی در «ریاض الصالحین» ص ۳۰۲، تعدادی از تأثر پیامبر در فقدان فرزندش یادی کرده اند که بعدها به عنوان اصلی در شریعت وی مدنظر نکته سنجان دیانت محمدی قرار گرفت. انس بن مالک نقل می کند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - دخل علی ابنه ابراهیم رضی اللهُ عنه و هو یجود بنفسه، فجعلت عینا رسول الله تذرفان فقال له عبدالرحمن

۱- «مردم گفتند: به مناسبت ضایعه از دست رفتن فرزند رسول الله خورشید کسوف شد.»

۲- «ماه و خورشید برای مرگ یا تولد کسی دچار گرفتگی نمی شوند.»

۳- «منظور فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله است. اکثریت اهل سیره بر این عقیده اند که وی در سال دهم هجری بدرود حیات گفت.»

۴- عینی، «عمده القاری» جزء ۸، ص ۶۹؛ ابن اسحاق، «السیره النبویه» ج ۱، ص ۲۰۲؛ متقی هندی، «کنز العمال» ج ۷، ص ۸۵. ج ۸، ص ۲۷۱. ج ۱۲، ص ۹۷؛ ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» ج ۵، ص ۵؛ ابن حجر عسقلانی، «الإصابه» ج ۴، ص ۴۰۴؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۱، قسمت ۱، ص ۹۱، ج ۸، ص ۱۵۵؛ احمد بن حنبل، «مسند» ج ۴، ص ۲۴۵. ج ۵، ص ۴۲۸. ج ۲، ص ۲۲۳. ج ۳، صص ۳۱۸، ۴۲۸؛ یافعی، «مرآه الجنان» ج ۱، ص ۱۵ و ۱۶؛ حاکم، «المستدرک» ج ۵، ص ۳۸

ابن عوف: و أنت رسول الله؟ فقال ابن عوف إنها رحمة ثم أتبعها بأخرى فقال: إن العين تدمع و القلب يحزنون و لا تقول إلا ما يرضى ربنا و أنا لفراقك يا إبراهيم لمحزونون». (۱)

۱- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روزی به دیدن فرزندش ابراهیم که به خود می پیچید و جانش در خطر بود رفت. با دیدن این صحنه، اشک در چشمان مبارکش حلقه زد. عبد الرحمان بن عوف گفت: ای پیامبر خدا، گریه می کنید؟ فرمود: ابن عوف! این رحمت است و رحمت دیگری هم به دنبال خواهد داشت. پس فرمود: چشم اشک می ریزد و قلب اندوهناک و غمگین می شود. مطلبی را نباید بر زبان آورد مگر این که خداوند را خشنود سازد. ای ابراهیم، چون تو را از دست می دهیم غمگین و اندوهناکیم.» همچنین نک: مسلم، «صحیح» کتاب ۴۳، حدیث ۶۲؛ ابن ماجه، «سنن» کتاب ۶، باب ۱۳؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۱، قسم ۱، ص ۸۸؛ احمد بن حنبل، «مسند» ج ۳، ص ۱۱۲

فصل چهارم؛ مقابر همسران پیامبر

الف: مقبره عایشه بنت ابی بکر

او دختر ابوبکر عبدالله بن عثمان است که در چهارمین سال بعثت یا نه سال قبل از هجرت، از مادرش «امّ رومان بنت عامر» زاده شد. پیامبر اسلام در سال دوم هجری او را به عقد خود در آورد؛ در حالی که سه سال از وفات خدیجه گذشته بود.

پس از رحلت پیامبر اسلام، امّ المؤمنین در قلمروی نقل احکام و جمع حدیث و صحنه های سیاسی - مذهبی مسلمانان، حضور همه جانبه ای داشت. وی در سال ۵۷/۵۸ ق. درگذشت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

چگونگی این حضورها و آن آراء، موجب شد که در باره عایشه امّ المؤمنین با حفظ نهایت احترامی که نسبت به وی اعمال می شد، آراء مختلفی در تاریخ اسلام به وجود آید که شرح آن به تألیف کتابی مستقل نیازمند است.

امام بخاری و غیر او به سندی اشاره می کنند که بر اساس آن عایشه امّ المؤمنین به عبدالله بن زبیر وصیت کرد:

«... اذنی مع صواجی بالقیع». حاکم در «المستدرک» به نقل از هشام بن عروه نوشت:

امّ المؤمنین در شب روز سه شنبه درگذشت و ابوهریره بر جنازه اش نماز گزارد. (۱)

ابن عمر نیز به روایت از سالم سبلان گفته است:

آن روز، شب هفدهم رمضان بود. (۱)

ب: مقبره حفصه بنت عمر بن خطاب

حفصه، هیجده سال قبل از هجرت یا ۵ سال قبل از بعثت، از مادرش: زینب بنت مظعون زاده شد. (۲) حفصه نخست همسر صحابی مشهور: «خنس بن حذافه» بود که پس از درگذشت او به عقد پیامبر درآمد. طبری معتقد است که تاریخ این پیمان زناشویی در سال ۳/۲ ه. ق. بوده است. (۳) مسلم است که پیامبر پس از مدتی او را طلاق گفته؛ ولی به دلایلی که چندان بر ما روشن نیست، به رجوع مجدد رضا داده است. (۴) او پس از رحلت محمد صلی الله علیه و آله از راویان حدیث پیامبر بود و به نقل واقدی در سال ۴۵ ه. ق. در مدینه درگذشت. مروان بن حاکم بر جنازه اش نماز گزارد و در کنار دیگر همسران پیامبر در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (۵)

پ: مقبره زینب بنت جحش

مادر زینب، «امیمه بنت عبدالمطلب» عمه پیامبر بود که همراه برادرش: «عبدالله بن

۱- «برای توضیح بیشتر در این باره نک: زاهیه مصطفی قدوره، «عایشه ام المؤمنین»؛ سعید الأفغانی، «عائشه و السیاسة»؛ بلاذری، «انساب الأشراف» ج ۵؛ ابن اثیر، «اسدالغابه» ج ۵، ص ۵۰۱؛ متقی هندی، «کنز العمال» جزء ۱، ص ۲۹۵؛ احمد بن حنبل، مسند ج ۶، ص ۲۸۲/۲۹؛ نویری، «نهایه الارب» جزء ۱۸، ص ۱۷۰؛ عایشه عبدالرحمان، «ام المؤمنین» قاهره، دارالهلال، ۱۹۶۶ م. ۱۴۶ صفحه.

۲- «السمط الثمین» ص ۸۳، «ذیل المذیل» ص ۷۱؛ «صفه الصفوه» ج ۲، ص ۱۹؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۸، ص ۵۶؛ حاکم، «المستدرک» ج ۴، ص ۱۴

۳- تاریخ الزسل و الملوک، ج ۴، ص ۱۲۹۲، ترجمه فارسی.

۴- ابونعیم اصفهانی، «حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء» ج ۲، ص ۵۰، به نقل از عقبه بن عاصر و ابن عمر. امام بخاری، «صحیح» باب الغرفه و العلیه المشرفه؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۸، ص ۱۳۴؛ متقی هندی، «کنز العمال» ج ۱، ص ۲۷۱؛ «سنن» دار قطنی، کتاب الطلاق، ص ۴۴۲

۵- همچنین نک: حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۱۵ به نقل از ابن عمر.

جحش» از نخستین گروندگان به اسلام به شمار می رفت. او بر اثر تأکید و پافشاری پیامبر صلی الله علیه و آله به عقد «زید بن حارثه» پسر خوانده پیامبر درآمد. پیامبر با این کار می خواست بر رسم کهن عرب جاهلی که اشراف زادگان نمی بایست با بردگان آزاد شده ازدواج کنند، خط بطلان کشد.

زینب در مراسم خواستگاری، پنداشته بود که محمد صلی الله علیه و آله خواستار اوست و از این جهت با شوق و شعف خاص، اظهار رضایت نمود؛ ولی پس از آن که از خواسته محمد صلی الله علیه و آله و تقاضای زید آگاه شد، با کراهت با آن برخورد کرد؛ امّا اطاعت امر پیامبر را که به صداقت دینش ایمان آورده بود، بر خود لازم می دانست و عاقبت عقد با زید را پذیرا شد. (۱) این ازدواج با رضایت توأم با مصلحت، تا سال پنجم هجری ادامه داشت و از لابلائی مستندات تاریخی می توان به سردی و عدم علاقه طرفین به یکدیگر که با بی اعتنائی زینب توأم بود، ره یافت.

در همین سال، فرزندخواندگی به عنوان یک سنت ریشه دار عرب جاهلی که دارای آثار حقوقی خاص همان نظام بود، قراردادی محترم و در عین حال مغایر با فطرت و طبیعت انسانی و فاقد آثار حقوقی ناشی از طبیعت انسانی اعلام شد و ملغی گردید.

در کنار چنین تلاشی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله که به سختی می توانست راه خود را در قبائل عرب بیاماید، زید از پیامبر خواستار طلاق زینب شد. تکرار چنین خواسته ای که با مخالفت های پیامبر همراه بود، زندگی این زوج را به پایانی سرد تبدیل کرد. عاقبت، «زید» زینب را که رغبتی بدو نداشت، طلاق داد و زینب بنا به تقاضا و تمّای درونی و قدیمی خود که به ازدواج با محمد صلی الله علیه و آله می اندیشید، خواستار پیوند زناشویی با پیامبر گشت.

پس از پایان پیوند مذکور، محمد صلی الله علیه و آله با زینب ازدواج کرد. این ازدواج که با الغای فرزندخواندگی از یک سو و تأکیدهای نظری قرآن از سوی دیگر توأم شده بود، باعث

۱- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۲۳؛ ابونعیم، «حلیة الاولیاء» ج ۲، ص ۵۱، و در باره زید و چگونگی فرزند خواندگی او / تبّی نک: ابن حجر عسقلانی، «الإصابة» ج ۱، ص ۵۶۳؛ ابن عبد البرّ، «الاستیعاب» ج ۱، ص ۵۴۴، هامش الإصابه؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۱، ص ۲۶۴

شد که در این خصوص افکار مختلفی بروز کند؛ ولی محمد صلی الله علیه و آله با این ازدواج که در رسم جاهلی، گناه تلقی می شد، عملاً این رسم را الغا کرد. (۱) ام المومنین: «زینب بنت جحش» در سال ۲۰ ه. ق. در سن پنجاه سالگی در گذشت. (۲) رجال برجسته اسلام در مراسم خاکسپاری وی شرکت کردند و او را در حالی که بر تختی حمل می کردند، در بقیع به خاک سپردند. (۳) عمر بن خطاب گور زینب را کاشی کرد و مقبره اش بعدها نشانی برای دفن همه امهات المؤمنین در بقیع شد؛ زیرا او نخستین همسر پیامبر بود که پس از رحلت آن حضرت در مدینه در گذشت. (۴)

ت: مقبره ام سلمه

ابن حبان، نام ام سلمه را «هند بنت ابی امیه بن المغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم» و مادرش را عاتکه بنت عامر کنائیه (از بنوفراس) دانسته است. (۵) او از زمره نخستین گروندگان به اسلام بود که به تصریح ابن عساکر با ابوسلمه عبدالله بن عبدالأسد ازدواج کرد. (۶) ابوسلمه که از سابقین در اسلام بود، عموزاده همسرش نیز محسوب می شد و هر دو به گفته ابن اسحاق جزء نخستین گروهی بودند که به حبشه هجرت کردند. (۷) ابن اسحاق می گوید:

۱- در باره این ازدواج و نظرگاه اسلام در باره اصل فرزند خواندگی، نک: ابوعبدالله محمد قرطبی، «الجامع لأحكام القرآن» ج ۱۴، ص ۱۸۸، ۱۹۵؛ ابوالحسن واحد نیشابوری، «اسباب النزول» ص ۲۳۷؛ طبرسی، «مجمع البیان» فی تفسیر القرآن» ج ۸، ص ۳۵۸؛ ابوالحسن قمی، «تفسیر قمی» ج ۲، ص ۲۷۲؛ محمد بن جریر طبری، «تاریخ الرسل و الملوک» ج ۳، ص ۱۶۴، ترجمه فارسی؛ حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۲۳).

۲- ابن حبان، «الثقات» ج ۲، ص ۱۳۹ و در باره فضایلش نک: متقی هندی، «کنز العمال» ج ۱۶، ص ۳۰۴

۳- متقی هندی، «کنز العمال» ج ۱۶، ص ۳۰۴؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۱۲، ص ۴۲۱

۴- حاکم نیشابوری، «المستدرک علی الصحیحین» به نقل از محمد بن المنکدر، ج ۴، ص ۲۴

۵- «الثقات» ج ۳، ص ۴۳۹

۶- «تاریخ دمشق الکبیر» ج ۱، ص ۳۰۰

۷- «السیره النبویّه» ج ۱، ص ۳۴۴

امّ سلمه در حبشه دختری به دنیا آورد که به آورده ابن عبدالبر، نامش را بزه نهادند که پیامبر این نام را نپسندید و زینب گذارد. (۱) پس از بازگشت از حبشه و ورود به مدینه، ابوسلمه در نبردهای بدر و احد با مسلمانان شرکت کرد و گفته اند که بر اثر جراحتی که در احد دید، در سال سوم یا سی و پنجمین ماه از هجرت در گذشت. (به اختلاف) (۲) با توجه به مراجع یادشده و غیر آن، (۳) پیامبر پس از شهادت ابوسلمه، از امّ سلمه خواستگاری و با وی ازدواج کرد. (۴) امّ المؤمنین: امّ سلمه، همسر پیامبر و خواهر رضاعی عمّار یاسر بود. وی که همسرش را در راه عقیده حضرت محمّد صلی الله علیه و آله از دست داده بود، از سابقین اسلام به حساب می آمد و در میان زنان مسلمان از موقعیت ممتازی برخوردار بود.

پس از رحلت پیامبر او از ثقات حدیث و فقهای مدینه و مراجع صدر اسلام گردید. (۵) امّ سلمه در جهت راه و روش اهل بیت علیهم السلام گام می نهاد و راوی و مدافع حدیث غدیر بود و فرزندش: «عمر ابن ابی سلمه» مقرب امیرمؤمنان علی بن ابی طالب گشت. (۶) او در جنگ جمل، از حامیان علی بن ابی طالب بود و نسبت به خروج امّ المؤمنین:

عایشه معترض بود. (۷) او آخر عمر امّ سلمه با رسیدن خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام مصادف بود و او

۱- «الاستیعاب فی أسماء الأصبحاب» ج ۴، ص ۳۱۹

۲- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۳، ص ۱۰۲؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۳۶۲؛ حاکم، «المستدرک» ج ۳، ص ۶۲۹

۳- نویری، «نهایه العرب» جزء ۱۸، ص ۱۷۹؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۸، صص ۶۰ و ۶۸؛ محبّ الدین طبری، «السمط

الثمین» ص ۸۴؛ «صفه الصفوه» ج ۲، ص ۷۰؛ احمد بن عبدالله خزر جی، «خلاصه تذهب الکمال» ص ۴۲۷

۴- حاکم، «المستدرک» ج ۴، صص ۱۶ و ۱۷؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۴، ص ۲۹۴

۵- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۱۲، صص ۴۵۵ و ۴۵۶

۶- ابن اثیر، «اسد الغابه» ج ۴، ص ۷۹؛ «نهج البلاغه» رسائل، ۴۲، ص ۴۱۴

۷- یعقوبی، «تاریخ» ج ۲، ص ۷۸؛ خوارزمی، «المناقب» ص ۱۱، «فی قتال اهل الجمل» شهر بن خوشب.

نخستین شیونگر این فاجعه بود که در مدینه، تأثیر شدید نهاد. (۱) بر این اساس معلوم می شود که وفاتش در سال ۶۰ / ۶۱ ه. ق. رخ داده است. (۲) ابن عبدالبر و حاکم نیشابوری از «محارب دثار» نقل کرده اند که ابوهریره با حضور امیر مدینه بر جنازه ام سلمه نماز گزارد و دو فرزندش: عمر و سلمه او را در بقیع، کنار مقابر دیگر همسران پیامبر به خاک سپردند. (۳)

ث: مقبره ماریه قبطی

از جمله نامه هایی که محمّد صلی الله علیه و آله در زمان خود، به زمامداران مشهور جهان نوشت، نامه ای است که امر به تحریر آن برای مقوقس (/ جریج بن مینا) حاکم سرزمین مصر و مشهور به قبط مسیحی نمود (۴) و سپس «حاطب بن ابی بلتعنه» را به همراه نامه به سوی مقوقس که در اسکندریه سکونت داشت، گسیل داشت. (۵) این جریان در سال ۶ هجرت رخ داد و باعث شد که مقوقس پس از مطالعه نامه و گفتگو با فرستاده محمّد صلی الله علیه و آله، از صراحت کلام پیامبر در توحید و نبوت، خشنود شد و بر خلاف دیگر زمامداران ایران و روم، دعوی را جدی و مطابق معلومات خود دید.

از این رو نامه ای در پاسخ نامه محمّد صلی الله علیه و آله نگاشت و به رسم قدیم، آن را با هدایایی که از احترام خاصّی ش به پیامبر حکایت می کرد، همراه کرد و در اختیار حاطب گذاشت تا در

- ۱- یعقوبی، «تاریخ» ج ۲، ص ۲۸۲؛ حاکم نیشابوری، «مستدرک» ج ۱۴، ص ۱۹، به نقل از زریق و او از سلمان.
- ۲- ام سلمه در سال شصت هجری، در اوایل خلافت یزید بن معاویه، به رحمت ایزدی پیوستند. نک: ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۴۳۹؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب» فصل مربوط به «توفیت ام سلمه فی أوّل خلافة یزید بن معاویه سنه سنین». ابن عماد، «شذرات الذهب» ج ۱، ص ۶۹؛ یافعی، «مرآة الجنان» ج ۱، ص ۱۳۷
- ۳- حاکم، «مستدرک» ج ۴، ص ۱۹؛ سمهودی، «وفاء الوفا» ج ۳، ص ۹۱۲ به نقل از محمّد بن یحیی. نیز در باره موقعیت و شخصیت زینب، نک: ابن حجر عسقلانی، «الإصابة» ج ۴، ص ۳۱۷
- ۴- فرید وجدی، «دائرة المعارف القرن العشرين» ج ۹، ص ۳۱۷
- ۵- یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۴۴۳، ترجمه فارسی.

بازگشتش، پیشکش پیامبر نماید. (۱) مورّخان گفته اند:

از جمله هدایای مقوقس، دو خواهر جوان به نام های «ماریه» (/ ماری / مریم) و «سیرین» دخترانِ شمعون قبطی، متولّد «حفن» از منطقه أنضای مصر بود.

«حاطب بن ابی بلتعه» در مسیر راه، دو خواهر را با آیین اسلام آشنا نمود. ابن سعد در «الطبقات الکبری» به نقل از عبداللّه بن ابی صعصعه گفته است که ماریه «أسلمت و أسلمت أختها».

پیامبر با توجّه به عقیده اش که یک مرد نباید با دو خواهر ازدواج کند، سیرین را به ازدواج «حسان بن ثابت» یا به گفته بعضی «محمّد بن مسلمه» یا به نظری دیگر «دحیه بن خلیفه» یا به عقیده عدّه ای «جهم بن قیس» در آورد. (۲) ماریه به خاطر مطیع بودن و حسن رفتار توأم با وقارش با پیامبر و به عنوان مادر ابراهیم، از محبّت و توجّه خاص پیامبر برخوردار بود.

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ماریه از احترام همگان برخوردار شد و در سال ۱۶ ه. ق. در دوران خلافت عمر بن خطّاب در مدینه درگذشت. واقدی گفته است:

«کان عمر یحشر النّاس لشهودها و صلی علیها و دفنها بالبقیع». (۳)

ج: مقبره رمله بنت ابی سفیان

«امّ حبیبه رمله» دختر «ابوسفیان بن حرب اموی» پس از اسلام، با همسرش عبیداللّه ابن جحش به حبشه مهاجرت کرد؛ ولی همسرش: عبیداللّه ترک مسلمانان نمود و عیسوی

۱- در باره مکاتبات مزبور، نک: متن نامه «الموقس عظیم القبط»، «صبح الأعشی» ج ۶، صص ۳۷۸ و ۴۶۷؛ «السیره الحلبیه» ج ۲، ص ۳۷۱؛ «حسن المحاضر» ج ۱، ص ۴۳؛ «المواهب اللدنیه» ج ۳، ص ۳۹۷، شرح زرقانی، قسطلانی؛ ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۲۱۰؛ مقریزی، «المواعظ و الإعتبار بذكر الخطط و الآثار».

۲- «السمط الثمین» ص ۱۳۹؛ «المحبر» ص ۷۶؛ «اسد الغابه» ج ۵، ص ۵۴۳؛ «ذیل المذیل» ص ۸۰

۳- «عمر مردم را برای شهادت دادن جمع کرد. بر او نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد». نک: ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج

۸، ص ۱۵۲؛ مجلسی، «البحار» ج ۲۱، ص ۱۸۳

شد. رمله دین همسر را پذیرا نشد؛ تا این که عیدالله در حبشه در گذشت و پیامبر اسلام پس از آگاهی از پایداری چنین زنی در ایمان و عقیده، از مدینه قاصدی به حبشه فرستاد تا از او جهت ازدواج، خواستگاری کند. (۱) پس از اعلام رضایت رمله، «خالد بن سعید بن عاص» او را به عقد پیامبر در آورد و نجاشی - حاکم حبشه - چهار هزار درهم یا چهارصد دینار مهر او را تقبل نمود. (۲) متأسفانه از چگونگی این ازدواج و تاریخ مراسم، در متون تاریخی و روایات دینی به اختلاف برمی خوریم؛ ولی آنچه مسلم است پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ۶/ ۵۷ ه. ق. «رمله» را در مدینه دیده است.

«رمله» پس از رحلت پیامبر، محدثی پیشه کرد و از آن حضرت و نیز زینب بنت جحش نقل ها نمود. دخترش حبیبه و نیز عروه بن زبیر و زینب بنت ام سلمه از او روایاتی را ثبت کرده اند.

ام المؤمنین: رمله در سال ۴۲ یا ۴۴ ه. ق. در مدینه در گذشت و او را در کنار همسران پیامبر به خاک سپردند. (۳) ابن عبدالبر گفته است:

علی بن حسین در هنگامی که خانه اش را حفر می کرده است، تخت سنگی دیده که بر آن جمله «هذا قبر رمله بنت صخر» (۴) کتابت شده بود. (۵) این سند با آنچه ابن شبه - مورخ مدنی - در مورد حفر خانه عقیل گفته است، مطابقت دارد. (۶)

۱- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۲۰، به نقل از زهری. محمد بن جریر طبری، «تاریخ الرسل و الملوك» ج ۴، ص ۱۲۹۳، ترجمه فارسی؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۱، ص ۳۶۴، به نقل از ابن اسحاق؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری»، حافظ ذهبی، «تلخیص المستدرک» ج ۴، ص ۲۰، پاورقی.

۲- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۴، ص ۲۹۴؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب فی أسماء الاصحاب» ج ۴، ص ۳۰۴، هامش الإصابه.

۳- ابن حبان، «الثقات». ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۱۲، ص ۴۱۹

۴- «این قبر رمله دختر صخر می باشد.»

۵- «الاستیعاب» ج ۴، ص ۳۰۶

۶- سمهودی، «وفاء الوفا».

ج: مقبره زینب بنت خزیمه

نسب او چنین بود: «زینب دختر خزیمه ابن الحارث بن عبداللّه بن عمرو بن عبدمناف بن هلال». نظر به رقت قلبش در دوران جاهلیت به امّ المساکین شهرت داشت. (۱) بین مورخان در این که زینب قبل از ازدواج با پیامبر، همسر کدامیک از صحابه بوده، اختلاف است. ابن حجر عسقلانی در «الإصابة» همسرش را عبداللّه بن جحش می داند که در نبرد احد به شهادت رسید؛ ولی ابن حبان طفیل بن حارث را زوج سابق زینب می داند (۲) و ابن هشام به تعدّد همسران او نظر داده است. (۳) لذا برای پژوهندگان مشکل است که تاریخ ازدواج این بانو را با پیامبر تعیین نمایند.

او مانند خدیجه در زمان حیات پیامبر و در حالی وفات نمود که بیش از سی سال نداشت. (۴) ابن کلبی وفات او را در ربیع الآخر سال چهارم هجرت می داند؛ ولی بعضی دیگر تنها به این که یک، دو یا سه ماه بیشتر نزد پیامبر نماند، باور آورده اند.

ح: مقبره جوئریه بنت حارث

او از «بنو مطلق» بود که با طایفه اش در مُرَیْسِیَع نزدیک قدید سکونت گزیده بودند. (۵) پیامبر در سال ۵ و ۶ هجرت، برای آرام کردن تحریکات و تهدیدهای طایفه مذکور

۱- ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج ۴، ص ۳۱۲، هامش: الإصابة؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۴۱۹؛ یعقوبی،

«تاریخ» ج ۱، ص ۴۵۳؛ ابن عساکر، «تاریخ الخمیس» ج ۱، ص ۴۶۳؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۸، ص ۸۲

۲- «الثقات»، ج ۲، ص ۱۳۹

۳- «الشیره النبویه» ج ۴، ص ۳۹۷

۴- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۳۳

۵- ابن حبان، «الثقات» ج ۲، ص ۱۴۱

که خود را با عصیّتی لجام گسیخته آماده نبرد با پیامبر کرده بودند، عازم آن ناحیه شد.

در این نبرد که بعدها به غزوه المریسیع (/ غزوه بنی المصطلق) شهرت یافت، بنومصطلق شکست خوردند و بازماندگانشان به اسارت مسلمانان درآمدند. (۱) «جویریة» به همراه پدرش حارث از جمله اسرای بودند که به مدینه آورده شدند. (۲) با وجود آن که به رسم قبائل عرب، جویریة جزء سهم «ثابت بن قیس بن شماس» بود، نظر به موقعیت ممتاز او به عنوان بزرگ طایفه «بنومصطلق» از پیامبر خواست که به او در حفظ حیثیتش کمک کند. پیامبر با درخواستش موافقت کرد و او را به همسری برگزید. (۳) این ازدواج باعث شد که کسانی که از طایفه «بنومصطلق» به اسارت مسلمانان درآمده بودند، منسوب به خانواده پیامبر شوند. از این رو مسلمانان اسرا را آزاد کردند. (۴) ولی یعقوبی می گوید:

زنان اسیر آزاد شدند و آنگاه مسلمانان با آنها ازدواج کردند. طبری تصریح می کند که به این ترتیب «یکصد خانوار از بنی مصطلق آزاد شدند». (۵) جویریة بیست ساله بود که به عقد پیامبر در آمد و تا سال ۵۰ یا ۵۶ هجرت در قید حیات بود و گفته اند که در زمان مروان بن حکم در مدینه وفات یافت و در بقیع، مجاور مقابر دیگر همسران پیامبر به خاک سپرده شد. (۶)

خ: مقبره صفیه اسرائیلیّه

او دختر «حی بن اخطب یهودی» بود که نخست با «ابوعبید سلام بن مشکم» ازدواج نمود و سپس از او جدا شده، همسر «کنانه ابن ابی الحفیق» شد.

۱- ابن کثیر، «السیره النبویه» ج ۳، ص ۲۹۷؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۳، ص ۶۳

۲- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۴، ص ۲۹۵

۳- ابن هشام، «السیره النبویه» به نقل از ابن اسحاق به روایت از محمّد بن جعفر بن زبیر به نقل از عروه و اواز عایشه. سهیلی، «روض الأنف» ذیل روایت ابن اسحاق؛ شیخ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۱۰۳؛ حاکم نیشابوری، «المستدرک علی الصحیحین» ج ۴، ص ۲۷

۴- نک: طبرسی، ابن اسحاق

۵- تاریخ طبری، ص ۱۱۰۳، ترجمه فارسی.

۶- ابن حبان، «الثقات» ج ۲، ص ۱۴۱؛ ابن حجر عسقلانی، «الإصابة»؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۸، ص ۸۳؛ نویری، «نهایه الارب» جزء ۱۸، ص ۱۷۰

وی با خانواده اش: «بنو ابی الحقیق» در «قموص» که از قلعه های خیبر بود، زندگی می کرد. مورخان گفته اند:

«قموص» مستحکم ترین دژ یهودیان خیبر بود که سقوط آن به دست مسلمانان، موجب سقوط خیبر و در هم پاشیده شدن یهودیان حجاز گردید. (۱) ابن اسحاق در مأخذ مذکور به رؤیاهایی که صفیه، قبل از شکست خیبر دیده بود، اشاره دارد و نشان می دهد که این بانو در انتظار ورود محمد صلی الله علیه و آله و ازدواج با او بوده است.

پس از تسلط مسلمانان بر قلعه های خیبر و کشته شدن کنانه، صفیه به عقد پیامبر درآمد و با او به مدینه بازگشت. (۲) ابن عبدالبر و واقدی گفته اند: صفیه در سال ۵۰ ه. ق. در مدینه وفات کرد؛ (۳) ولی حاکم نیشابوری نظر داده است که او در سال ۵۲ ه. ق. در گذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. (۴)

د: مقبره سوده بنت زمعه

پدرش «زمعه بن قیس بن عبد شمس» و مادرش «شموس بنت قیس بن زید» بود. (۵) همسر نخست وی سکران بن عمرو بود و پس از مسلمانی به حبشه مهاجرت نمودند. (۶) ابن اسحاق و واقدی بر اساس مستندات نظر داده اند که سکران پس از بازگشت از حبشه در مکه وفات یافت؛ ولی موسی بن عقبه و ابومعشر با شیخ طبرسی در «اعلام الوری» ص ۱۴۸ هم عقیده هستند که وفات او در حبشه بوده است.

راویان سیره پیامبر به گفته های قتاده، ابو عبیده، عقیل و ابن شهاب اشاره کرده اند که

۱- یعقوبی، «تاریخ» ص ۴۱۵، ترجمه فارسی. ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۳، ص ۳۵۰

۲- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۲۸ به نقل از ابوهریره؛ متقی هندی، «کنز العمال» ج ۱۶، صص ۳۰۵ و ۳۰۶ به نقل از جابر، عروه؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۴، ۳۴۷؛ ترمذی، «الجامع الصحیح» ج ۵، ص ۳۶۸، به نقل از انس بن مالک.

۳- «الاستیعاب» ج ۴، ص ۳۴۹، هامش الاصابه.

۴- در باره مقام محدثی وی، نک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۲۹

۵- ابن حبان، الثقات، ج ۲، ص ۱۳۸

۶- ابن اسحاق، «السیره النبویه» ج ۴، ص ۲۹۴

پیامبر پس از وفاتِ سکران، سوده را به عقد خود در آورد و او دومین همسر پیامبر بود.

ولی عبدالله بن محمد بن عقیل معتقد است: او پس از عایشه، سومین همسر پیامبر شد.

از آراء مذکور که بگذریم، به فراز دیگری می‌رسیم و آن طلاق سوده بوده است.

پیامبر اسلام به دلایلی که چندان بر مورخان روشن نیست، تصمیم به طلاق سوده می‌گیرد؛ ولی سوده که از این جهت در نگرانی بسر می‌برد، از پیامبر خواست بی آن که طلاقش دهد، از هم متارکه نمایند.

ترمذی به نقل از عکرمه و ابن عبّاس به این ماجرا اشاره نموده (۱) و طبرانی و بیهقی در تأیید واقعه، به گفته ابن منذر روی آورده‌اند.

بعضی از مفسران، شأن نزول آیه ۱۲۸ از سوره نساء را همین حادثه دانسته‌اند. در این آیه می‌خوانیم:

وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا. (۲)
سیوطی در کتاب خود به گفته علی ابن ابی طالب نظر انداخته که فحوای آن، عدم طلاق زنی است که از همبستر شدن عاجز مانده است (۳) و این به گفته ابن عبّاس در مورد سوده صادق بوده است. (۴) مورخان گفته‌اند:

۱- «الجامع الصحیح» ج ۴، ص ۲۱۵

۲- «اگر زنی بیم آن داشت که شوهرش با وی مخالفت و بد اخلاقی کند یا از او دوری گزیند، باکی نیست که هر دو تن به راه صلح و سازش باز آیند که صلح به هر حال بهتر از نزاع و کشمکش است و نفوس را بخل و حرص فرا گرفته که به آزار هم می‌کوشند و اگر درباره یکدیگر نیکویی کرده و پرهیزکار باشند، خداوند به هر چه کنند آگاه است.»

۳- «الدرّ المنتور فی تفسیر بالمأثور» ج ۲، ص ۲۳۳

۴- قرطبی، «الجامع لأحكام القرآن» ج ۵، ص ۴۰۳؛ شیخ طبرسی، «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» جزء ۳، ص ۱۱۹؛ قمی، «تفسیر قمی» جزء ۱، ص ۱۵۴؛ فخر رازی، «التفسیر الکبیر» ج ۶، جزء ۱۱، ص ۶۶، چاپ دارالفکر، ۱۴۰۱ ه. ق.

«سوده در سال ۵۰ یا ۵۴ ه. ق. در مدینه وفات کرد و در کنار دیگر مقابر همسران پیامبر در بقیع به خاک سپرده شد.» (۱)

ذ: مقبره ریحانه بنت زید

او از «بنونضیر» بود که با «حکم» از «بنوقریظه» ازدواج کرد و پس از واقعه اخراج یهودیان بنوقریظه از مدینه، اسلام را پذیرا شد و پیامبر اسلام او را به عقد خود در آورد.

این ازدواج در سال ششم هجری تحقّق پذیرفت و مورّخان گفته اند که او در زمان حیات پیامبر درگذشت و به تصریح ابن سعد وفاتش پس از مراجعت از حجهالوداع بوده و «دفنها بالبقیع». (۲)

۱- ابن حبان، «الثقات» ج ۲، ص ۱۳۸؛ ابن حجر عسقلانی، «التّهذیب التّهذیب» ج ۱۲، ص ۴۲۷؛ نویری، «نهایه الارب» جزء ۱۸،

۲- «الطبقات الکبری» ج ۸، صص ۱۲۹ و ۱۳۱

فصل پنجم؛ مقابر خاندان پیامبر (بنو هاشم)

الف: مقبره فاطمه بنت اسد

او دختر اسد، فرزند هاشم، همسر ابوطالب و مادر علی، جعفر، عقیل، هانی و طالب بود. (۱) فاطمه از نخستین مهاجرین و بیعت کنندگان با محمد بود و تنها کسی که چون فرزندی (/ علی) را در خانه کعبه به دنیا آورد، پرهیزکاری و پاکیش شهرتی خاص یافت (۲) و علی بن ابی طالب به احترام چنین مادری ستوده می شده است. (۳) وی از این که فردی مؤمن و پایدار در اسلام بود و تا آخر عمر به عقد ابوطالب باقی ماند، دلیلی بر مسلمانی ابوطالب شد. (۴) او در زمان حیات پیامبر، جهان را بدرود گفت و پیامبر در مرگ او تأثیر و غم و اندوه فراوان نشان داد. غسلش داد؛ بر جنازه اش نماز گزارد و در حالی که می گریست، در میان قبرش نهاد. (۵)

- ۱- ابن حزم، «جمهره أنساب العرب» ص ۱۴
- ۲- نک: احمد، «مسند». حاکم، «المستدرک»، ج ۳، ص ۴۸۳. سیلنجی، «نور الأبصار»، ص ۶۹. گنجی، «الکفایه». شریف رضی، «خصائص الائمه»
- ۳- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۳، ص ۱۵۸، اشعار: ابوعبیده.
- ۴- ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه» ج ۲، ص ۳۱۲
- ۵- ابن عبدالبر، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج ۴، ص ۳۸۲؛ متقی هندی، «کنز العمال» ج ۱۶، ص ۲۴۸، ج ۱۳، ص ۲۰؛ ابن حجر هیثمی، «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۵۶

ابن زباله محل قبر وی را در بقیع، مقابل حمام ابوقتیفه دانسته است که در جوار آن قبرهای ابراهیم و عثمان بن مظعون جای دارد.

ابن نجار در «أخبار مدینه الرسول» این موقّیت را در سده هفتم هجرت چنین گفته است:

«والیوم مقابلها نخل يعرف بالحمام و قبر عثمان بن عفان و علیه قبه عالیه و هو قبل فاطمه بنت أسد بقلیل و حوله نخل». (۱) این آراء را مؤلف حقیر در سال های ۱۳۹۶ / ۱۳۹۹ ق. با موقّیت فعلی شهر مدینه مورد تطبیق قرار داد:

محلّ قبر فاطمه بنت اسد، در نزدیکی قبر سعد بن معاذ و مجاور قبر عثمان بن عفان در سمت شرقی قبرستان بقیع قرار دارد.

دو آرامگاه ابراهیم و عثمان بن مظعون در ۲۰ متری شرق قبر مالک بن انس و ۷۵ متری مقبره شهدای حره جای گرفته که تا قبر عثمان بن مظعون ۱۳۵ متر است. در نتیجه قبر فاطمه بنت اسد، در رکن شمال شرقی بقیع در حدود ۵۰ متری قبر عثمان بن عفان واقع شده است.

تردیدی نیست که محلّ «حمام النخل» که قبلاً به «حمام ابی قتیفه» شهرت داشته، در شمال قبر ابراهیم بوده است و در زمان نورالدین سمهودی آن را «الخضاری» می گفته اند.

«علی بن موسی» چون به بنای قبرستان بقیع در بافت عثمانی آن اشاره می کند، از مقبره فاطمه بنت اسد یاد کرده، دقیقاً به نشانی تاریخی آن اشاره می کند:

«ثم من شرقی البقیع قبتین أحدهما فیها مرقد الصحابی الجلیل سیدنا أبی سعید الخدری الأنصاری و بجانبها قبه سیدتنا فاطمه بنت أسد والده

۱- «امروزه مقابل آن نخلستان، که به الحمام معروف است، قرار دارد. قبر عثمان بن عفان که بر فراز آن گنبد مرتفعی است، در نزدیکی قبر فاطمه بنت اسد واقع است.» نک: سمهودی، «وفاء الوفا» ج ۳، ص ۸۹۵

سیدنا علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه. ثم البقیع الشریف خارج السور السلطانی». (۱) در همین ایام «نایب الصیدر شیرازی» مقبره فاطمه بنت اسد را در ۱۳۰۵ ق. زیارت و آن را توصیف می کند که بر سر در بقعه مذکور این عبارت و اشعار ترکی منقوش است:

«هذه قبه الوالده المحترمه حضره؟؟؟ علی رضی الله عنه.»

پاپدی بو قبه پر نوری شهنشاه جهان دست عدوانله اولمشدی مقدم ویران

نجل ذی شأنی یاور ایده اول پادشه فاطمه بنت اسد مادر شیر یزدان

(۲)

ب: مقبره ابوسفیان بن حارث

به گفته ابن مبارک حظلی تمیمی، نام او مغیره و پسر عم پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

مادرش «عزیزه بنت قیس» (۳) یا «غزیه» بوده است. (۴) شهرت او نه تنها به اعتبار نسب، بل از آن روست که شبیه ترین آدمیان به محمد صلی الله علیه و آله بود. (۵) او قبل از ایمان، اسلام را هجو می کرد؛ تا این که قبل از فتح مکه در محلی به نام نیق العقاب به وساطت ام سلمه و در حضور پیامبر، صادقانه به تسلیم روی آورد. (۶) پس از ایمان، در سال هشتم هجرت به نبرد حنین تن داد و با اخلاص، پیامبر را در

۱- «سپس از طرف شرق بقیع دو گنبد به چشم می خورد؛ یکی آرامگاه صحابه جلیل القدر ابو سعید خدری انصاری و در

کنار آن گنبد حضرت فاطمه بنت اسد، مادر گرامی علی بن ابی طالب علیه السلام است.» وصف المدینه المنوره، ص ۱۱

۲- «تحفه الحرمین»، ص ۲۳۱.

۳- ابن حبان، «الثقات» جزء ثالث، ص ۳۷۲

۴- ابن سعد، «الطبقات الكبرى». ابن عبدالبر، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج ۴، ص ۸۴

۵- یعقوبی، «تاریخ» ج ۲، ص ۵۰۴. ابن رسته، «الأعلاق النفیسه» ص ۲۰۱، لیدن ۱۸۹۲ م، اهتمام: دخویه.

۶- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۴، ص ۴۲. در باره نیق العقاب، نزدیک جحفه نک: یاقوت حموی، «معجم البلدان» ج ۵، ص

۲۳۳. سمهودی، «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» جزء ۴، ص ۱۳۲۵. حربی، «المناسک» ص ۴۵۳ به نقل از ابی رهم الغفاری.

لحظات حسّاس شکست و پیروزی یاری نمود. (۱) پیامبر پس از ملاحظه فداکاری های خالصانه او ایمانش را تأیید و در باره اش فرمود:

«أبوسفیان بن الحرث سید فتیان أهل الجنّة». (۲) وی در سال ۲۰ هجری در مدینه درگذشت و خلیفه دوم: «عمر بن خطاب» بر وی نماز گزارد و در محلی که خود ابوسفیان برای گورش در نظر گرفته بود و بعدها به مشهد عقیل شهرت یافت، به خاک سپرده شد. (۳)

پ: مقبره عقیل بن ابی طالب

کنیه اش ابویزید و یکی از چهار فرزند ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد بود.

وی ده سال از جعفر و بیست سال از علی بن ابی طالب بزرگتر بود. (۴) ابن حزم گفته است که فرزندان عقیل: عبدالله، عبدالرحمن و مسلم در واقعه کربلا و کوفه کشته شدند و نسلش تنها از فرزند دیگرش: محمد ادامه یافت:

«فولد محمد بن عقیل: عبدالله الفقیه المحدث و عبدالرحمن. کان یشبه النبی - صلی الله علیه [وآله] وسلّم - فی صورته و کان رجلاً أمها زینب بنت علی بن ابی طالب». (۵)

۱- ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» ج ۶، ص ۱۱۵ به نقل از براء بن عازب؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۴، ص ۸۸ به روایت از جابر بن عبدالله؛ حلبی، «السیره الحلبیه» ج ۳، ص ۱۰۹ به نقل از ابوسفیان بن حارث.

۲- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۳، ص ۲۵۵ به نقل از هشام بن عروه؛ متقی هندی، «کنز العمال» ج ۲، ص ۳۱۸؛ هیشمی، «مجمع الزوائد» جزء ۹، ص ۲۷۴

۳- ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۳۷۳. یافعی، «مرآةالجنان» ج ۱، ص ۷۶؛ سمهودی، «وفاءالوفاء» ج ۳، ص ۹۱۱

۴- ابن ماکولاء، «الإکمال» ج ۶، ص ۲۲۹؛ ابن حزم، «جمهره أنساب العرب» ص ۶۹؛ ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۵۹. ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۶، ص ۶؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۷، ص ۲۵۴

۵- «سپس مدفن فرزندان محمد بن عقیل، عبدالله فقیه محدث، و عبدالرحمان است. عبد الرحمان شباهت زیادی به رسول گرامی داشت. مادر این دو، زینب دختر علی بن ابی طالب می باشد.»

عقیل در علم انساب عرب به حافظه و شناخت، شهرت عام داشت (۱) و «کان أكثر الناس ذکر المثالب قریش». (۲) او در نبرد بدر به مقابله با مسلمانان رضا داد؛ ولی پس از اسارتش به دست مسلمانان و آزادیش در مقابل فدیه ای که عبّاس بن عبدالمطلب پرداخت، به توحید گروید و تسلیم مسلمانی شد؛ (۳) ولی این اعتقاد را تا قبل از واقعه حدیبیه آشکار ننمود. (۴) عقیل پس از هجرت به مدینه، ایمانش را در غزوه مؤته به آزمایش گذارد و از آن تاریخ تا وفات پیامبر اسلام، خصوصاً پس از فداکاری صمیمانه اش در نبرد حنین، یکی از یاران پیامبر و از مشهورین اسلام شد و شهرتش زبانزد خاص و عام گردید. (۵) پیامبر در باره عقیل فرموده است:

«یا أبا زید! إننی لأحبک حنین: حباً لقرابتک منی و حباً لما کنت أعلم من حبّ عمی إیّاک». (۶) این حدیث به لفظهای مختلف نقل شده است. (۷) عقیل از روایان موثق حدیث پیامبر بود (۸) و در دوران خلافت برادرش: علی بن

- ۱- ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب» ج ۳، ص ۱۵۸
- ۲- «در بیان عیب جویی و کارهای ننگ آور قریش، بیش از دیگران آگاه بود.» نک: طریحی، «مجمع البحرین» ص ۴۴۶، چاپ سنگی.
- ۳- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۲، ص ۳۴۳؛ نیز کلینی، «الروضه من الکافی» ج ۸، ص ۲۰۲، الکتب الأربعة، بخش مربوط به معاویه بن عمار؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۴۰۵
- ۴- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۴، ص ۲۸؛ جاحظ، «البیان و التّیین» ج ۱، ص ۱۷۴؛ طبری، «ذیل المذیل فی تاریخ الصّحابه و التابعین» ص ۲۳
- ۵- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۷، ص ۲۵۴
- ۶- «ای ابویزید، من از دو جهت به تو علاقه مندم؛ یکی این که تو از بستگان منی و دیگر علاقه ای که عمومیم به تو داشته است.»
- ۷- ابن حجر هیشمی، «مجمع الزّوائد» ج ۹، ص ۲۷۳؛ متقی هندی، «کنز العمال» ج ۱۲، ص ۳۱۰، به نقل از ابوحنذیفه؛ قمی، «منتهی الآمال» ص ۲۵۵
- ۸- احمد بن حنبل، «مسند» ج ۱، ص ۲۰۱. ج ۳، ص ۴؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۷، ص ۲۵۴

ابی طالب توقعاتی بیش از میزان عدالت، در دلش به وجود آمد؛ که با واکنش شدید امیر مؤمنان علیه السلام روبرو شد. (۱) در همین ایام به شام رفت و با معاویه ملاقات نمود و ضمن گفتگوهایش با وی، به حقوق بنی هاشم و ارجحیت علی بن ابی طالب در امر ولایت و خلافت صحه ها گذارد. (۲) عاقبها الامر در پیری نابینا شد و در اواخر حکومت معاویه یا اول خلافت یزید، قبل از واقعه حرّه درگذشت و به اختلاف گفته اند که در مدینه به خاک سپرده شد. (۳) تا آنجا که مؤلف مطلع است، محل اقامت عقیل در مدینه، معروف به «دار عقیل» مجاور سمت غربی قبرستان بقیع واقع شده بود که بعدها مدفن عبدالله بن جعفر و ابوسفیان بن الحارث گردید.

ابن نجار متوفای ۶۴۳ می نویسد:

در این خانه:

«قبر عقیل بن ابی طالب أخی علی رضی الله عنه فی قبه فی أول البقیع أيضاً...» (۴) علی بن موسی در ۱۳۰۳ ه. ق. و نایب الصّدر شیرازی در ۱۳۰۵ ه. ق. و فراهانی در ۱۳۰۲ ه. ق. از بنا و قبه و ضریحی که زیر آن مقابر عقیل، ابوسفیان و عبدالله بن جعفر بوده و کتیبه هایی داشته است، یاد کرده اند.

این محل در ۴۰ متری باب جنوب غربی قبرستان بقیع قرار دارد که در فاصله ۵ متری جنوب آن قبور همسران پیامبر است.

۱- «نهج البلاغه» کلام ۲۲۴، ص ۳۴۶، اهتمام: صبحی الصّالح. ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه» ذیل خطبه ۲۲۴. ابواسحاق ابراهیم ثقفی، «الغارات» ج ۱، ص ۶۴ به نقل از جعفر بن محمّد.

۲- ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» ج ۴، ص ۷۸؛ «الغارات» همان مأخذ؛ طریحی، «مجمع البحرین» ص ۴۴۶؛ ابن عبدالبر «الاستیعاب» ج ۳، ص ۱۵۸

۳- ابن سعد، «الطبقات الکبری»؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب» ج ۳، ص ۱۵۷

۴- «آرامگاه عقیل، فرزند ابوطالب و برادر علی علیه السلام، در ابتدای بقیع قرار دارد و بر فراز آن گنبدی است.» اخبار مدینه الرسول» ص ۱۵۴

ت: مقبره عبدالله بن جعفر

مادر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، «أسماء بنت عمیس بن کعب» بود، که در ایام توقف جعفر و اسماء در حبشه به دنیا آمد. او اول مولود مسلمانی بود که در حبشه چشم گشود. (۱) بازگشت جعفر بن ابی طالب از حبشه به مدینه در سال هشتم هجرت، مصادف بود با ایامی که مسلمانان از پیروزی خیبر بازگشته بودند. (۲) در همین سال جعفر به همراهی «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» به جانب شام روانه شد و فاجعه یوم مؤته به وقوع پیوست و عبدالله، پدر را از دست داد. (۳) آنچه در این واقعه با شخصیت و حیات عبدالله ارتباط دارد، واکنشی است که پیامبر ضمن تأسف شدیدش از شهادت جعفر، در باره عبدالله از خود بروز داد.

منابع مختلف این گفته عبدالله بن جعفر را ثبت کرده اند که:

«أنا أحفظ حين دخل النبي - صلى الله عليه [وآله] وسلم - على أمي يعني؟؟؟ لما أبي فأنظر إليه هو يمسح على رأسي و رأس أخي و عينا تهراقان الدموع حتى تقطر لحيه ثم قال: اللهم ان جعفرًا قد قدم إلى أحسن الثواب فاخلفه في ذريته ما خلقت أحداً من عبادك في ذريته. ثم قال: يا أسماء ألا أبشرك؟»

قالت: بلى بأبي أنت و أمي يا رسول الله. قال: إن الله جعل لجعفر جناحين يطير بهما في الجنة. قالت: فاعلم الناس ذلك. فقام رسول الله و أخذ بيدي يمسح بيده رأسي حتى رقى إلى المنبر و أجلسني أمامه على الدرجة السفلى و الحزن يعرف عليه ... (۴)؟؟؟؟؟؟؟؟

۱- ابن عبدالبر، «الاستيعاب في أسماء الاصحاب» به نقل از عكرمه و او از ابن عباس؛ ابن حجر عسقلاني، «الاصابه» ج ۲، ص ۲۸۹، به نقل از عثمان بن عطا از عكرمه.

۲- ابن اثير، «اسدالغابه» ج ۱، ص ۲۸۶؛ ابونعيم، «حليهاأولياء» ج ۱، ص ۱۱۶

۳- واقدی، «مغازی» ص ۴۰۱؛ ابوالفرج اصفهانی، «مقاتل الطالبين» ص ۶

۴- «به خاطر دارم هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله به دیدن مادرم آمد تا مرگ پدرم را تسلیت گوید، به صورت مبارکش نگاه می کردم، در حالی که بر روی سرم و سر برادرم دست می کشید، چشمانش پر از اشک شد، و قطره قطره بر محاسن مبارکش می چکید. فرمود: خداوند! جعفر بهترین و نیکوترین پاداش را به من عطا کرده، ذریه و بازماندگان او را مستدام بدار که چنین لطفی در حق هیچ یک از بندگانت نکرده ای. سپس فرمود: اسماء! آیا به تو بشارت دهم؟ زن پاسخ داد: آری، پدر و مادرم قربانت گردند، ای رسول الله. فرمود: خداوند دو بال به جعفر عطا کرده است تا در بهشت با آن ها پرواز کند. زن گفت: پس مردم را از این موضوع آگاه کرد. پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله بر خاست، دستم را گرفت و در حالی که با دست دیگرش سرم را نوازش می کرد. بر بالای منبر رفت و مرا مقابل خود روی پله پایین منبر نشانید. غم و اندوه تمام وجودش را فرا گرفته بود.» نک: احمد بن ابی یعقوب، «تاریخ یعقوبی» ج ۱، ص ۴۲۷؛ ابن هشام و ابن اسحاق، «السیره النبویه» ج ۳، ص ۴۳۷؛ متقی هندی، «کنز العمال» ج ۱۶، ص ۶۵؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۱۱۱

این گفته با آنچه که اسماء (همسر جعفر) حکایت کرده است، مطابقت دارد. (۱) عبدالله از همان اوان کودکی مورد ملاحظت پیامبر قرار گرفت و او را به خصائص نیکو معرفی می کرد.

محققین مختلف در کتب خود آورده اند که پیامبر به عبدالله گفته است:

«اللهم اخلف جعفرًا فی ولده» (۲) و عبدالله بن جعفر خود گفته است:

«رآنی النبی و أنا أساوم بشاه أخ لی فقال: اللهم بارک له فی صفقه ...» (۳) ابن عساکر به نقل از عمرو بن حرث نوشته است:

«إنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - مَرَّ بِعَبْدِ اللَّهِ وَهُوَ يَلْعَبُ بِالْتَرَابِ فَقَالَ:

اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُ فِي تِجَارَتِهِ ...» (۴) همچنین: «قال رسول الله: جعفر أشبه خلقی و

۱- ابن سعد، «الطبقات الكبرى» ج ۲، ص ۹۲؛ ابن کثیر، «السیره النبویه» ج ۴، ص ۲۴۱

۲- ابن عساکر، «تاریخ دمشق الکبیر» ج ۷، ص ۳۲۹؛ احمد، «مسند» ج ۱، ص ۴، ج ۲، ص ۲۰۵؛ متقی هندی، «کنز العمال» ج ۱۱، ص ۶۵

۳- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله مرا در حال چانه زدن هنگام خریدن یک گوسفند دید، فرمود: خداوندا! در این معامله به او برکت ده.» نک: دارقطنی، «سنن» ص ۳۲۹؛ احمد، «مسند» ج ۱، ص ۳۷۶؛ قمی، «سفینة البحار»؛ متقی هندی «کنز العمال» ج ۱۶، ص ۶۵

۴- «تاریخ»، ص ۳۲۹

خلقی و أما أنت یا عبدالله فاشبه خلق الله بأبيك». (۱) جعفر در کودکی با پیامبر بیعت کرد و پیامبر نیز این بیعت را پذیرفت. (۲) او در بزرگسالی و پس از رحلت پیامبر به سخاوت شهرت بسزایی یافت (۳) و قطب السخا می خواندندش. (۴) و گفته اند که او «کان کریماً جواداً، ظریفاً، خلیقاً، عقیفاً، سخياً، یسمی بحر الجود ... و یقال لم یکن فی الإسلام أسخى منه». (۵) در روایت از راویان صدیق محسوب می شود و قولش را موثق دانسته اند. او از اسماء و علی بن ابی طالب و عمّار یاسر احادیثی را روایت کرده است. (۶) در دوران حیات خلفا، مرید و مرشدش علی بن ابی طالب بود و در این خصوص موضع گیری های سختی از خود نشان می داد. از مدافعان حدیث غدیر بود و در برابر عثمان بن عفّان از ابوذر غفاری جانبداری می کرد. (۷) او همسر زینب بنت علی بن ابی طالب شد و از طریق این وصلت، پیوندش با اهل بیت مستحکم تر گردید. نتیجه این زناشویی فرزندی به نام «عون» بود که در کربلا با حسین بن علی کشته شد. (۸) از این رو با بازماندگان واقعه کربلا همدردی ها کرد و از رفتار

۱- «رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: جعفر به اخلاق و عادات من شباهت زیادی داشت و اما تو، عبدالله به پدرت شباهت بیشتری داری.»

۲- حاکم، «المستدرک» ج ۳، ص ۵۶۶؛ ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۰۷؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۵، ص ۱۷۱

۳- ابن عماد، «شذرات الذهب» ج ۱، ص ۸۷

۴- ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۰۷

۵- «بخشنده و با سخاوت بود؛ مانند دریای جود و پارسا و پرهیزکار. بخشنده و با سخاوت بود. زیرک و خوش هیكل، شایسته و لایق و پارسا. بخشنده و با سخاوت بود، به طوری که دریای جود و کرم نامیده می شد ... گویند کسی در اسلام با سخاوت تر از او نبود.» نک: ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج ۲، ص ۲۷۵، هامش: الاصابه. همچنین نک: ابن عساکر، «تاریخ دمشق الکبیر» ج ۷، ص ۳۲۸؛ ممقانی، «تنقیح المقال فی أحوال الرجال»؛ قمی، «سفینة البحار». احمد بن ابی یعقوب، «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۳۲۸

۶- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۵، ص ۱۷۰

۷- احمد بن ابی یعقوب، «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۶۷

۸- ابوالفرج، «مقاتل الطالیین».

بنی امیه انزجار خاصی از خود نشان داد. (۱) در «یوم الحره» ابوبکر و عون اصغر- دو تن دیگر از فرزندانش- به دفاع از مدینه پرداختند و به دست امویان به شهادت رسیدند. (۲) او در سال ۸۰ هجرت در سن ۹۰ سالگی در مدینه درگذشت. (۳) ابن نجّار در «أخبار مدینه» ص ۱۵۴ و سمهودی در «وفاء الوفا» جزء ۳، ص ۹۱۱ گفته اند که عبدالله بن جعفر را در بقیع دفن کردند. محل دفن او دار عقیل در کنار تربت عقیل است. این محل در ۴۰ متری در جنوب غربی قبرستان فعلی بقیع قرار داد.

ث: مقبره اسماعیل بن جعفر

طبرسی در «اعلام الوری»، اسماعیل را فرزند امام جعفر صادق علیه السلام دانسته که به گفته ابن شهر آشوب او را اسماعیل امین می خواندند. (۴) مادرش فاطمه دختر حسین بن علی بن حسین بن علی بود. طبرسی گفته است: «اسماعیل فکان اکبر اخواته و کان ابوه شدید المحبه له و البرّه». (۵) اسماعیل با اهل خود در منطقه عریض بسر می برد و عاقبت در زمان حیات پدرش به سال ۱۴۳ ه. ق. درگذشت. (۶) طبرسی می گوید:

جنازه اسماعیل را «حمل علی رقاب الناس الی ایبه بالمدينه فجزع علیه جزعاً شديداً و تقدم سريره بغير حذاء و لا رداء و کان یأمر بوضع سريره علی الأرض قبل دفنه

۱- ابن اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج ۴، ص ۸۹، منه احدى و ستین.

۲- ابوالفرج، «مقاتل الطّالبيين» ص ۱۲۳

۳- ابن عماد، «شذرات الذهب» ص ۸۷؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۲، ص ۲۲۸؛ ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب» ج ۲، ص ۲۷۵؛ ابن حبان،

«الثقات» ج ۳، ص ۲۰۷؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۵، ص ۱۷۰؛ یافعی، «مرآة الزّمان» ج ۱، ص ۱۶۱

۴- «مناقب آل ابی طالب» ج ۴، ص ۲۸۰

۵- «اسماعیل بزرگترین برادرانش بود و پدرش به وی عشق زیاد می ورزید و به او نیکی می کرد.» «وفاء الوفا» ج ۳، ص ۹۲۰

۶- هیوار، «دائرةالمعارف الإسلامیة» ج ۲، ص ۱۸۷؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۲۸۴

مراراً کثیره و یکشف عن وجه و ينظر الله ... و دفن رحمه الله بالبقيع». (۱) پس از وفاتش جمعی از هواداران اهل بیت علیهم السلام او را مهدی موعود دانستند و گروهی امامت را پس از امام صادق علیه السلام، حقّ او و فرزندش محمد شمرند و طایفه ای امامت را در اعقاب اسماعیل باور کردند و بدین سان مذهب شیعه اسماعیلی به وجود آمد. (۲) سمهودی در باره موقعیت مقبره اسماعیل جزم دارد که آن:

«يقابل مشهد العباس في المغرب و هو ركن سور المدینه اليوم من القبلة و المشرق، بنى قبل سور، فاتصل السور به، فصار بابه من داخل المدینه». (۳) این مکان پس از برچیده شدن حصار مدینه در دوران سعودی ها، خارج از بقیع جای گرفت.

فاصله مقبره اسماعیل تا بقعه اهل بیت علیهم السلام حدود ۱۵ متر می باشد که بعدها مسیر خیابان جدید الاحداث ابوذر شد. پس از احداث خیابان مذکور (ابوذر) آثار

۱- «... بر دوش مردم تا مدینه حمل گردید و به نزد پدرش آورده شد. پدر بر او ترحم بسیار کرد و به سوی تختش بدون کفش و عبا پیش رفت. قبل از این که او را دفن نماید، چندین بار دستور داد تختش را بر زمین گذارند تا به صورتش نگاهی افکند. سرش را به طرف آسمان بلند کرد ... رحمت خدا بر او باد! در بقیع دفن گردید.»

۲- در خصوص تعارض فرقه اسماعیلی با عقاید اثنی عشری نک: آراء شیخ طوسی، «تلخیص الشافی» جزء ۴، ص ۲۰۲؛ همچنین در باره اسماعیلیه نک: مقریزی، «اتعاظ الخنفاء بأخبار الائمه الفاطمیین الخلفاء» مصر ۱۳۶۷ ه. ق.؛ امین الریحانی، «ملوک الریحانی»، بیروت ۱۹۲۹ م.؛ احمد بن عبدالله خزرجی، «خلاصه تذهیب الکمال فی أسماء الرجال»، مصر ۱۳۲۲ ه. ق.؛ ابواسحاق قهستانی، «هفت باب بابا سیدنا» به اهتمام ایوانف، تهران ۱۳۳۶ ش. ناصر خسرو، «وجه دین»، تهران، ۱۳۴۸ ش.؛ ابوحاتم رازی، «اعلام النبوه»، تهران، ۱۳۵۶ ش.؛ حمیدالدین کرمانی، «الاقوال الذّهیه»، تهران ۱۳۵۶ ش. هاجسن، «فرقه اسماعیلیه»، تهران ۱۳۴۳-۱۳۴۶ ش.؛ آراین نژاد، «قیام اسماعیلیه»، تهران، ۱۳۳۶ ش. «دائرةالمعارف الإسلامیه» ج ۲، ص ۱۸۷؛ «دائرةالمعارف القرن العشرين»، فرید وجدی، ج ۱، ص ۱۳۴۷، بیروت ۱۹۷۱ م. «ایران و یمن»، تصحیح، هنری کرین، تهران، ۱۳۴۰ ش.

۳- «روبه روی آرامگاه عباس از طرف مغرب است. امروزه قسمتی از سور مدینه از طرف قبله و مشرق شده است، پیش از سور مدینه بنا گردید. پس با سور متصل گردید و در آن از داخل مدینه گشوده شد.»

چهاردیواری بنا پابرجا و مشهود همگان بود و در جریان تعریض خیابان ابوذر، در اواخر حیات ملک فیصل تخریب گردید.

ج: مقبره نوفل بن حارث

نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، از صحابه پیامبر بود که در پانزدهمین ماه خلافت عمر بن خطاب در مدینه درگذشت و به تصریح ابن سعد: «... فصلی علیه عمر بن الخطاب ثم تبعه الی البقیع حتی دفن هناک» (۱) مؤلف اطلاعات دقیقی از مکان مقبره وی در دست ندارد.

ج: مقبره محمد بن حنفیه

او محمد اکبر بن علی بن ابی طالب و از شخصیت های مشهور سده اول اسلام بود.

ابن سعد به سندی استناد می کند که بر اساس آن معلوم می شود مقبره «محمد بن حنفیه» در قبرستان بقیع است؛ ولی مکان آن را دقیقاً معلوم نساخته است:

«حدثنا زین بن السائب قال: سالت اباهاشم عبدالله بن محمد حنفیه این دفن ابوک؟

فقال بالبقیع. قلت ای سنه. قال: سنه احدى و ثمانین فی اولها». (۲)

۱- «... پس عمر بر او نماز گزارد و تا بقیع مشایعتش کرد تا در آنجا دفن گردید.» «الطبقات الکبری» ج ۴، ص ۴۷

۲- «زین بن السائب گوید: از ابوهاشم عبدالله فرزند محمد حنفیه پرسیدم پدرت کجا مدفون است؟ پاسخ داد در بقیع. گفتم در چه سالی؟ گفت: در اوایل سال ۸۱ هجری.» «الطبقات الکبری» ج ۵، ص ۹۱، ص ۱۱۶؛ نیز نک: ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۹، ص ۳۵۴

فصل ششم، مقابر عمّه های پیامبر (بقیع العمات)

الف: مقبره صفیه بنت عبدالمطلب

عبدالمطلب را چندین همسر بود که یکی از آنها «هاله» مادر حمزه و صفیه می باشد. صفیه عمّه پیامبر، همسر «عوام بن خویلد» و مادر زبیر بود. (۱) صفیه پس از هجرت به مدینه در مهمترین حوادث صدر اسلام حضور داشت که اهم آن دو، نبرد احد و خندق بود. در نبرد احد، او در رأس زنانی قرار داشت که با مسلمانان، شهر را به سوی احد رها کردند. پس از شهادت برادرش حمزه، مرثیه های حزین او، شور خاصی به عزای مسلمانان بخشید. (۲) در واقعه خندق، صفیه به همراه حسان بن ثابت و دیگر کسان در «اطم (/ کوشک) فارع» از شهر پاسداری نمودند و در جریان همین سنگربندی ها بود که او توانست یکی از یهودیان مهاجم را از پای درآورد و پیامبر کارش را شایسته دانست و مورد تقدیر قرار داد

- ۱- ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۱۹۷؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، صص ۳۲۶ و ۳۶۴؛ ابن اثیر، «اسدالغابه»؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۳، ص ۱۰۳؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب» ج ۴، ص ۳۴۵
- ۲- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۴، ص ۳۴۹، به نقل از ابن اسحاق از زهر از عاصم بن عمرو بن قتاده و محمد بن یحیی؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۳، ص ۱۰۳، ص ۱۷۶؛ ابن اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج ۲، ص ۱۶۱؛ حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۵۰؛ اعثم، «الفتوح» ج ۲، ص ۳۱۲؛ طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۶، ص ۲۴۶۵

و او را در تقسیم غنائم غزوه خندق، صاحب سهم دانست. (۱) در خصوص «کوشک فارع» گفتنی است که در تاریخ و جغرافیای مدینه، بدان «اطم حسان بن ثابت» گویند و مسلم است که پیامبر گهگاه در سایه آن می نشست است.

فیروزآبادی «اطم فارع» را قلعه ای از جمله قلعه های مدینه دانسته است که بعدها «عاتکه بنت عبدالله بن یزید بن معاویه» در آن مکان، خانه ای بنا نمود و سپس «یحیی بن خالد برمکی» آن را به خود اختصاص داد و به مرور زمان به «دار جعفر بن یحیی» شهرت یافت. این خانه مقابل باب الرحمة (/ باب عاتکه) قرار داشته و قلعه فارع در مجاورت سمت شامی آن بوده است که در سال ۸۳۸ ه. ق. به صورت «مدرسه الکلبرجیه» جلوه نمود و در تعمیر و توسعه مسجد النبی توسط سعودی ها از بین رفت و در محدوده مسجد قرار گرفت.

موقعیت مذکور مبین آن است که وقایع مزبور، مربوط به روزهای نبرد غزوه خندق بوده است که شهر مدینه از سمت جنوب و جنوب شرقی، توسط یهودیان مورد تهدید قرار گرفته بود و این مسئله دلیل روشنی است بر رد اخباری که خواسته است وقایع مورد نظر را مربوط به روزهای غزوه احد تلقی نماید. (۲) صفیه بنت عبدالمطلب در سال ۲۰ ه. ق. در دوران خلافت: عمر بن خطاب، در حالی که ۷۵ ساله بود، در گذشت (۳) و او را در زاویه دیوار به دیوار «دار مغیره بن شعبه» در قبرستان بقیع به خاک سپردند. (۴) این مکان خارج از باب بقیع بوده و بعدها به عنوان جزئی از بقیع الغرقد به نام بقیع العمات شهرت یافت.

قبل از این به خاطر قرار گرفتن مکان قبر در پایین دیوار خانه مغیره، امکان هر نوع تعمیر و تجدید بنایی را از مغیره بن شعبه گرفته بود و یک بار که مغیره می خواست در در

۱- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۴، ص ۳۴۸ به نقل از ابن منده.

۲- متقی هندی، «کنز العمال» ج ۱۶، ص ۲۴۴؛ یعقوبی، «تاریخ» ص ۴۰۷؛ ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۱۸۲

۳- ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۵۶۹

۴- ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۱۹۷؛ سمهودی، «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» ج ۲، ص ۹۱۰؛ ابن نجّار، «اخبار مدینه

الرسول» ص ۱۵۴؛ مسعودی، «مروج الذهب» ج ۱، ص ۷۲۱

دیوار خانه اش تعمیراتی کند، با واکنش شدید فرزندش زبیر بن عوام روبرو شد. (۱) علی بن موسی در ۱۳۰۳ ه. ق. از وضعیّت بنای مقبره صفیه و بقیع العمّات در دوران عثمانی ها چنین یاد کرده است:

«و بقیع العمّات الطّیبات هو من البقیع فی و من الغازی القانونجی السلطان سلیمان خان فی الخمسین بعد التسعمائه من الهجره استدخل أكثر البقیع فی المدینه المنوره و بنیت بعد نبش القبور صارت فی المستدخل منه دور کثیره حتی صارت حاره مستقله و تعرف الآن بحاره الأغوات خدمه حجره سید الکائنات و احیط علی ما بقی بجهه قبه العمّات بجدار من الحجر مجصص بباب واحد عند قبه السیده صفیه المذكور فلا یدفن فیہ الآن و إنّما یفتح بابه فی آیام موسم الأعراب للزیاره».

مسلماً از دوران های گذشته تا سال ۱۳۷۳ ه. ق. این دو بقیع، دیوارکشی شده و به واسطه کوچه باریکی - با ۸۲۴ مترمربع مساحت - بین «بقیع العمّات» - با ۳۴۹۳ مترمربع مساحت - و «غرقد» فاصله افتاده بود. در تصریحات علی بن موسی می خوانیم:

«و من بین البقیع و بقیع العمّات ... الطریق النافذ الی جزع باب الجمعه و الی مسجد الإجابہ ...».

این کوچه دقیقاً در عکس عمومی قبرستان بقیع که در اوائل این قرن توسط «رفعت پاشا» تهیّه شده، به خوبی مشاهده می شود.

به هر حال قبر سیده صفیه و خواهرش عاتکه در رکن جنوب غربی بقیع العمّات جای دارد.

در سال ۱۳۷۳ ه. ق. سعودی ها دیوارهای دو بقیع را برداشتند و با انضمام کوچه به محیط قبرستان، بقیع العمّات به بقیع الغرقد متصل گردید.

با مراجعه به نقشه عمومی قبرستان بقیع در می یابیم: دو باب شمالی فعلی بقیع،

۱- در باره زبیر بن عوام نک: ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۳، ص ۳۱۸

ابوابی جدید هستند. این ابواب در ذی الحجه ۱۳۸۵ ه. ق. رو به سمت بقیع العَمَّات احداث و گشوده شده اند. در حال حاضر که این سطور را می نگارم (۱۳۹۸ ه. ق.) قبور صَفِیَّه و عاتکه - عمّه های پیامبر - در کنار باب شمال غربی در فاصله ۱۵ متری آن جای دارد.

ب: مقبره عاتکه بنت عبدالمطلب

مادرِ عاتکه و دو خواهر دیگرش (امیمه و بره) «فاطمه بنت عمرو بن عاید بن عمران» بود. (۱) همسر عاتکه مردی به نام «ابی امیه بن المغیره بن عبدالله» از طائفه «بنویقظه بن مَرّه» بود که غیر از عاتکه، دختر «عامر بن ربیع» را نیز به همسری برگزیده بود و از او دختری به نام «امّ سلمه» داشت که بعدها به همسری پیامبر در آمد. (۲) عاتکه از همسرش دو پسر به اسامی زهیر و عبدالله داشت. زهیر به گفته ابن اثیر با محمد صلی الله علیه و آله و اسلام عناد و دشمنی خاصی داشت (۳) و در بدر و احد با مشرکین همراه بود و عاقبت به عقیده مشرکان در گذشت.

اما «عبدالله بن ابی امیه مخزومی» به همراه ابوسفیان بن حارث و عباس بن عبدالمطلب به وساطت امّ سلمه در آستانه فتح مکه در محلی به نام «نیق العقاب» در حضور پیامبر، اسلام را پذیرا شد. وی در نبرد طائف تنها فردی از «بنومخزوم» بود که به شهادت رسید. (۴) بیهقی از عاتکه اشعاری را که در روزهای نخست هجرت سروده، نقل کرده است که از علائق خاص او به شخصیت دادگر و پرهیزکار محمد صلی الله علیه و آله حکایتی روشن دارد.

- ۱- احمد بن ابی یعقوب، «تاریخ یعقوبی» ج ۱، ص ۳۶۴؛ ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» ج ۵، ص ۵؛ ابن اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج ۱، ص ۵
- ۲- ابن حزم، «انساب العرب» ص ۱۴۴
- ۳- «الکامل فی التّاریخ» ج ۲، ص ۷۴
- ۴- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۴، صص ۴۳ و ۱۲۹

بیهقی تصریح می کند که اگر چه او مسلمان نبود، ولی دوستی محمد صلی الله علیه و آله در سینه اش جای گرفته بود. (۱) نام عاتکه در تاریخ حیات مسلمانان، بیشتر به جهت رؤیایی مشهور شد که قبل از وقوع نبرد بدر در خواب دیده بود. این رؤیا چنین تعبیر شده بود که مسلمانان تا سه روز دیگر قریشیان را به نابودی خواهند کشید. انتشار این رؤیا در مکه موجب منازعات و گفتگوهای گردید و با واقعه بدر و شکست مشرکان، تعبیر شد. (۲) با این همه، نه آن اشعار پر شور و نه این رؤیای صادفانه، دلیلی بر مسلمانی عاتکه در سال های نخست بعثت یا هجرت نیست.

گر چه مورخان مسلمان در باره اسلام آوردن وی به اختلاف افتاده اند؛ اما این که او به مدینه هجرت نمود و در آنجا وفات یافت و در کنار خواهرش صفیه به خاک سپرده شد، همگان را به ایمان و اسلامش معتقد کرده است. (۳) مقبره عاتکه، مجاور قبر صفیه قرار دارد و بدین لحاظ که مکان مزبور، مدفن دو تن از عمه های پیامبر است، آن را «بقیع العمات» نامیدند. این مقبره تا قبل از تسلط سعودی ها بر سرزمین حجاز، دارای بقعه و بارگاه بوده و «ابراهیم رفعت پاشا» از آن که در مجاورت برج حصار مدینه قرار داشته، عکسی تهیه کرده و آن را در کتاب «مراهالحرمین» به چاپ رسانده است. با مشاهده این عکس به خوبی به موقعیت بقعه و «بقیع العمات» پی می بریم.

نک: پیکره ۱-۶

-
- ۱- «دلائل النبوه» ج ۱، ص ۱۵۰، ترجمه فارسی.
 - ۲- «در باره رؤیای عاتکه نک: حاکم نیشابوری، «المستدرک علی الصّیحیحین»، کتاب «المغازی و السرایا» ج ۳، ص ۱۹؛ ابن اثیر، «السیره النبویه» ج ۲، ص ۳۸۱؛ علی بن برهان الدین حلبی، «السیره الحلبیه» ج ۲، ص ۱۴۳؛ ابن اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج ۲، ص ۱۱۶؛ واقدی، «مغازی» ج ۱، ص ۲۱، ترجمه فارسی. طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۳، ص ۹۵۰؛ ابن هشام، «السیره النبویه» به نقل از ابن عباس.
 - ۳- «در باره مسلمان شدن عاتکه و اختلاف آراء در این خصوص، نک: ابن عساکر، «تاریخ دمشق الکبیر» ج ۱، ص ۲۹۲؛ حاکم نیشابوری، «المستدرک» به نقل از عروه بن زبیر، ج ۴، ص ۵۰؛ ابن حبان، «الثقات» ج ۲، ص ۱۳۷؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۲۵۲؛ مسعودی، «مروج الذهب» ج ۲، ص ۲۸۶، متن عربی و ج ۱، ص ۶۴۱، ترجمه فارسی. محمد بن خلف / ابن فتحون اندلسی، «الاستدراک علی کتاب الصحابه لابن عبدالبرّ»؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۴، ص ۳۵۷؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۶، ص ۲۹

فصل هفتم؛ مقبره عبدالله پدر پیامبر (دارالنابغه)

ابن هشام در کتاب خود به نقل از ابن اسحاق می نویسد:

عبدالله کوچکترین فرزند عبدالمطلب و مادرش «فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم بن یقظه» بود. (۱) همسر عبدالله، آمنه بود و عبدالله پس از ازدواج با او به دستور پدرش برای تجارت خرما به مدینه رفت. طبری می گوید:

در این سفر تجارتي بود که عبدالله در مدینه در گذشت. (۲) این مورخ به عقیده محمد بن عمر واقدی استناد کرده که: نزد ما مسلم است و یاران ما در این نکته اختلاف ندارند که عبدالله در مدینه فرود آمد و آنجا بمرد و در خانه نابغه به خاک رفت. (۳) «ابن واضح یعقوبی» ضمن تأیید مستندات مذکور تصریح می کند:

«وفات عبدالله در مدینه نزد دایی های پدرش - از طائفه بنی نجار - در خانه ای معروف به دارالنابغه واقع شد. وی هنگام وفات ۲۵ ساله بود.» (۴)

۱- «السیره النبویه» ج ۱، ص ۱۱۴

۲- محمد بن جریر طبری، «تاریخ الرسل و الملوک» ج ۳، ص ۷۹۸

۳- مسعودی، «مروج الذهب و معاون الجوهر» ج ۱، ص ۶۲۹؛ ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ»، ذکر مولد رسول الله، ج ۱، ص ۴۶۶

۴- «تاریخ» ج ۱، ص ۳۶۲ / ۳۶۱؛ همچنین نک: مقریزی، «امتاع الاسماع» ج ۱، ص ۳؛ «تاریخ الخمیس» ج ۱، ص ۱۸۲

این مأخذ تاریخی که «بنونجار» را دایی های عبدالمطلب دانسته است، با آنچه که ابن حزم، (۱) ابن حبان، (۲) طبری (۳) و ابن هشام (۴) آورده اند، تطابق تاریخی دارد؛ زیرا سلمی، همسر هاشم و دختر «عمرو بن زید بن لید بن حرام بن حداس بن جندب بن عدی بن نجار» بود و مادر فرزندش عبدالمطلب که شبیه نام داشت. (۵) مجموع این گفته ها را ابن سعد از ابن عباس ثبت کرده است. (۶) شناخت موقعیت جغرافیایی «دارالنابغه» به شناخت موقعیت منازل «بنوعدی» در بافت قدیمی مدینه بستگی دارد.

مورخان مدنی اتفاق نظر دارند که خانه های «بنوعدی بن نجار» در سمت غربی مسجد نبی و قلعه شان به زاهریه مشهور بوده است. مطری تصریح می کند که مسجد این طایفه پس از اسلام، در محلّ دارالنابغه بر پا شده بود. (۷) آنچه مسلم است، دارالنابغه در قرون نخستین اسلام، به عنوان مسجد دارالنابغه از شهرت خاصی برخوردار بود و امام حرّبی در اواسط قرن سوم، آن را با نام های دارالنابغه یا مسجد بنی عدی از جمله مساجدی دانسته که پیامبر در آنجا نمازی بجا آورده است. (۸) سمهودی از مکان مزبور با تعابیر «مسجد بنی عدی که به دارالنابغه مشهور بوده» یا «دارالنابغه در مجاورت مسجد بنی عدی» یادها کرده است.

به نظر می رسد این تفکیک از آراء ابن شبه استنباط شده است. طبق گفته محقق مزبور پیامبر در مسجد بنی عدی غسل کرد و در دارالنابغه نمازی بجا آورد. ولی ابن زباله معتقد است که پیامبر: «صلی فی مسجد دارالنابغه»

۱- «جمهره انساب العرب» ص ۱۴

۲- «الثقات» ج ۱، ص ۳۳

۳- «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۳، ص ۷۹۹

۴- «السیره النبویه» ج ۱، ص ۱۱۲

۵- همچنین نک: فیروزآبادی، «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۶

۶- «الطبقات الکبری» ج ۱، ص ۱۱۶، چاپ دار صادر، بیروت.

۷- سمهودی، «وفاء الوفا» ج ۱، ص ۲۱۳

۸- «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره».

ابن سعد حدیثی از زهری و ابن عبّاس ثبت کرده که با دقت در محتوای آن معلوم می شود که پیامبر در شش سالگی با مادرش به مدینه رفت و در دارالتابعه به مدت یکماه اقامت داشت و بعدها پس از هجرت به مدینه چون به کوشک بنی عدی نگاه می کرد، از خاطرات کودکی خود در ایام توقّفش در آن مکان یادها می کرد و چون: «نظر إلى الدار فقال: ههنا نزلت بی أمّی و فی هذه الدار قبر أبي عبد الله.» (۱) مقبره عبدالله در دوران عثمانی ها بنا و بقعه ای رفیع یافت. بتونی در کتابش از آن به عنوان «مقام سیدنا عبدالله والد الرسول ... فی بیت رجل منهم (بنونجار) یقال له التابعه» (۲) یاد کرده است. (۳) ابراهیم رفعت پاشا از این مکان در «مرآة الحرمین» با جمله «ضریح لعبدالله بن عبدالمطلب والد النبی» (۴) و علی بن موسی در «وصف المدینه المنوره» ص ۴۴، ص ۱۸ با تعابیر «مرقد سیدنا عبدالله والد حضره سیدنا رسول الله» و «مقام جمیل دائماً یزار» (۵) یاد کرده و شهرت عام آن را در تاریخ ثبت کرده اند.

از ایرانیانی که در سفرنامه شان دارالتابعه را دیده و از آن یاد کرده اند، می توان «امین الدوله» را نام برد که در «سفرنامه حاج میرزا علی خان صدراعظم» ص ۲۵۰ نوشته است:

«یکشنبه یازدهم محرم الحرام ۱۳۱۷ در داخل شهر، اماکن مقدسه را دیدار نموده، به زیارت قبر حضرت عبدالله پدر بزرگوار سیدالمرسلین مشرف شده، به منزل آمدم.»

در سال های ۱۳۹۴/۱۳۹۶ ه. ق. دارالتابعه موجود بود و در کوچه طوال که اهل مدینه آن را «زقاق آمنه» می خواندند، قرار داشت. از همان ناحیه به بازار قفاصین

۱- «نگاهی به خانه انداخت و گفت: مادرم مرا به اینجا آورد و در این خانه قبر پدرم عبد الله است.» نک: «الطبقات الکبری» ج ۱، ص ۱۱۶

۲- «آرامگاه سرور ما عبدالله پدر گرامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در منزل یکی از افراد قبیله بنی نجار به نام التابعه قرار دارد.»

۳- «الرحله الحجازیه»، ص ۲۲۲

۴- «گور متعلق به عبد الله فرزند عبد المطلب پدر پیامبر است ...»

۵- «آرامگاهی زیبا و زیارتگاه همیشگی است.»

(/ اصحاب العباءه) می رفتند و دارالتابغه در جهت غرب آن، پس از کوچه های شرقی و شمالی واقع شده بود.

بقعه موجود در آن مکان، از سنگ های بزرگ سیاه بنا شده و در مدخل باب با آثاری از معماری و نقاشی و خطاطی عثمانی ها تزیین شده بود.

در حال حاضر در مقبره را تیغه آجری گرفته اند. در سال ۱۳۹۷ که به دیدار مجدد مدینه نائل آمدم، مشاهده کردم که مکان مزبور را به همراه ده ها بنای دیگر، به جهت اجرای طرح توسعه فضای باز سمت جنوب غربی مسجد نبی، تخریب و محو کرده اند. به در عقیده سعودی های وهابی مشرب «زیاره هذا المكان بدعه». (۱) نک: پیکره ۱-۷

۱- «زیارت از این مکان بدعتی است.» نک: حمدالجاسر، پاورقی: «وصف المدینه المنوره»، ص ۱۸.

فصل هشتم؛ مقابر یاران پیامبر

الف: مقبره عثمان بن مظعون

عثمان با برادرانش: قُدامه، عبدالله و سائب، اولادِ «مظعون بن حبيب بن وهب» از طائفه «بنو جُمح» از نخستین مهاجران مدینه و افاضل صحابه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بودند. (۱) «عثمان بن مظعون جمحی» (/ ابوالسائب) سیزدهمین فردی بود که در دار ارقم اسلام را گردن نهاد و دوباره به حبشه هجرت کرد. (۲) پس از هجرت به مدینه، پیامبر بین «عثمان بن مظعون» و «ابوالهيثم بن التيهان» که از انصار بنوعبدالاشهل بود، عقد اخوت بست. عثمان با دیگر برادرانش در خانه «عبداللّه بن سلمه عجلانی» که بعدها در واقعه احد به شهادت رسید، سکونت گزیدند. (۳) عثمان بن مظعون در نبرد بدر شرکت کرد و پس از بازگشت به مدینه در بیست و دومین ماه هجرت یا سیمین ماه درگذشت. او نخستین فرد از مهاجران مکی بود که در مدینه وفات یافت. (۴)

۱- ابن حزم، «جمهره انساب العرب» صص ۱۹۵، ۱۶۱

۲- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۱، ص ۲۷۰، ص ۳۴۴؛ ابن عبد البر، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج ۳، ص ۸۵

۳- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه فی تمییز الصحابه» ج ۴، ص ۲۱۲ به نقل از ابن السکین.

۴- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۲، ص ۳۴۱ به نقل از ابن اسحاق؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه»

وی نه تنها از صحابه شریف و والامقام پیامبر بود؛ بل در دوران جاهلیت، حکیم و عارف فرزانه ای به شمار می آمد. (۱) چنین زمینه ای او را پس از مسلمانی و آشنایی با معنویت اسلامی، از خود بیرون نهاد و ترک همه لذائذ دنیوی و انزوا و سجده را پیشه نمود.

پیامبر این رهبائیت را رد کرد و «عثمان بن مظعون» را به ازدواج تشویق نمود و به رعایت اعتدال در بهره مندی از ماده و معنی هدایت کرد. (۲) درگذشت وی تأسّف و تأثر عمومی را برانگیخت. پیامبر بر جنازه اش حاضر گشت و در حالی که به او خطاب می کرد: «طوبی لک یا عثمان لم تلبسک الدنیا و لم تلبسها» (۳) در فقدانش اشک ها ریخت و از خود بی تابی ها نشان داد. (۴) مورّخان گفته اند: عثمان بن مظعون اولین فرد از مهاجران بود که در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد و تا آن هنگام حدّ مسلمانش معلوم نبود. پیامبر بر گور او سنگی به نشانه گذارد و فرمود:

«هذا قبر فرطنا». (۵) و «لیعلم (أتعلم) بها (به) قبرأخی وادفن إلیه من مات من اهلی». (۶)

۱- یافعی، «مرآه الجنان» ج ۱، ص ۶؛ ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج ۳، ص ۸۶ به نقل از ابن مبارک.

۲- دارمی، «سنن»، کتاب النکاح، باب «النهی عن التبتّل»، ج ۲، ص ۱۳۳ به نقل از سعید بن مسیب و او از سعد بن ابی وقاص.

۳- «خوشا به حالت عثمان، دنیا تو را فریب نداد و تو نیز دنیا را فریب نداده ای.»؟؟؟

۴- ترمذی، «سنن» ج ۲، ص ۲۲۹، «باب ما جاء فی تقییل المیت»، «کتاب الجنائز» به نقل از قاسم بن محمد و او از عایشه؛ ابن ماجه، «سنن»، حدیث ۱۴۷۶؛ ابو داود، «سنن» ج ۳، ص ۱۰۱، حدیث ۳۱۶۳؛ بیهقی، «السین الکبری» ج ۳، ص ۴۰۷، کتاب الجنائز؛ متقی هندی، «کنز العمال» ج ۱۶، ص ۱۳۷، «کتاب الفضائل» به نقل از دیلمی؛ ابونعیم، «حلیها لأولیاء» ج ۱، ص ۱۰۵ به نقل از ابن عباس.

۵- «این قبر پیشینیان ما است.»

۶- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۳۹۳ به نقل از عبدالله بن ابی رافع؛ ابن ماجه، «سنن» ج ۱، ص ۴۷۳، باب «ما جاء فی العلانہ فی القبر» حدیث ۱۵۸۱، کتاب الجنائز؛ بیهقی، «السین الکبری» ج ۳، ص ۴۱۲ به نقل از مطلب بن عبدالله بن حنطب تابعی؛ همچنین در باره گفتگوی پیامبر با همسر «عثمان بن مظعون» / امّ خارجه بر سر گور عثمان نک: ابونعیم، «حلیها لأولیاء» ج ۱، ص ۱۰۶ به نقل از زید بن اسلم؛ ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب»، ج ۳، ص ۸۸ به نقل از ابن عباس؛ امام بخاری، «صحیح» باب «مقدم النبی و اصحابه المدینه» حدیث ۴۰۷ به نقل از خارجه بن زید بن ثابت؛ احمد بن حنبل، «مسند» ص ۲۳۷، ۲۳۵؛ متقی هندی، «کنز العمال» ج ۱۲، ص ۳۰۷

ب: مقبره أسعد بن زراره

ابوامامه، اسعد بن زراره بن عدس التجاری، نقیب و رئیس طایفه بنونجّار در مدینه بود. وی پس از شناخت کلی از تعالیم اسلام، به اتفاق شش نفر دیگر از یثرب، عازم مکه شدند تا با پیامبر ملاقات کنند و در باره دعوی جدید به گفتگو پردازند. اینان در مکانی به نام «عقبه» به دیدار محمد صلی الله علیه و آله نایل آمدند؛ با او بیعت کرده، به اسلام ایمان آوردند و خود را متعهد نمودند تا به نشر این آیین در میان طوائف یثرب کوشش نمایند.

اسعد بن زراره همراه با دومین و سومین گروه از یثربی ها به مکه رفت و از این رو در عقبه سه بار و هر بار با گروهی، تجدید بیعت نمود. (۱) در عقبه اولی «اسعد بن زراره» از پیامبر خواست که فردی آشنا به قرآن را به یثرب اعزام دارد تا مردم، بنیادهای فکری و معنوی آیین جدید را از او فرا گیرند. پیامبر صلی الله علیه و آله مصعب بن عمیر را مأمور این کار کرد. مصعب در یثرب در میان طایفه «بنونجّار» در خانه اسعد بن زراره سکونت گزید و به مأموریتی که به او محوّل شده بود، همت گماشت. (۲) اسعد بن زراره و مصعب بن عمیر نخستین کسانی بودند که نماز جمعه را در «حره بنی بیاضه» در مکانی به نام «نقیع الخضّمات» بجای آوردند. (۳) اسعد بن زراره در سال اول هجرت و در حالی که هنوز بنای مسجد نبی به پایان نرسیده بود، در گذشت. (۴) پیامبر بر نعش او حاضر شد؛ او را غسل داد و کفن بر تنش

-
- ۱- یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، صص ۲۹۶ و ۲۹۷؛ ابن هشام، «السیره النبویه» جزء ۲، ص ۷۵، «بدو الإسلام الأنصار» به نقل از ابن اسحاق؛ ابن حجر عسقلانی، «الإصابة» ج ۱، ص ۳۴، به نقل از واقدی. ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب» ج ۱، ص ۸۱، هامش: الإصابة.
 - ۲- ابونعیم، «حلیه الأولیاء» ج ۱، ص ۱۰۶ به نقل از ابن شهاب. در باره عقبه نک: ازرقی، «اخبار مکه» ص ۴۲۸، «مسجد البیعه» به نقل از جابر بن عبدالله؛ یاقوت حموی، «معجم البلدان» ج ۴، ص ۱۳۴؛ راغب، «معجم مفردات الفاظ القرآن» ص ۳۵۲
 - ۳- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۲، ص ۷۷ به نقل از ابن اسحاق؛ ابونعیم، «حلیه الأولیاء» ج ۱، ص ۱۰۷؛ نقیع به نقل از فیروزآبادی، «المغانم المطابه» صص ۴۱۵ و ۴۱۶
 - ۴- یافعی، «مرآه الجنان»، سال اول هجرت.

پوشاند و در حالی که می گریست، پیشاپیش جنازه اش تا بقیع پیاده رفت؛ در قبرش نهاد و بر او نماز گزارد. (۱)

پ: مقبره خُنَیس بن خُذافه

«خُنَیسِ سَیْهَمِی» از قریشیانِ بنو سَهْم بود و عنوان «سَهْمِی» به فرزندانِ سهم بن عمرو ابن هُصَیص اطلاق می شد. (۲) «خُنَیس» از سابقین در اسلام بود که به حبشه و مدینه هجرت نمود. (۳) در مدینه با عمر بن خطّاب در خانه زید بن خطّاب مسکن گزید و حفصه دختر عمر را که بعدها همسر پیامبر شد، به عقد خود در آورد. پیامبر بین او و «ابوعبیس بن جابر بن عمرو» از انصارِ بنو حارثه عقد برادری بست. او تنها فرد از بنی سهم بود که در نبرد بدر شرکت جست. (۴) آنچه مسلم است، او بر اثر زخمی که در بدر یا احد برداشته بود، به شهادت رسید. (۵) تاریخ وفات وی را در بیست و پنجمین ماه یا اولین ماه سال سوم هجرت گفته اند.

این تاریخ با توجه به این که پیامبر حفصه را پس از سال سوم به عقد خود در آورد، با واقعه مزبور مطابقت دارد. (۶) آنچه مسلم است و ابن سعد اسناد آن را ارائه داشته، پیامبر بر جنازه خُنَیس نماز گزارد و او را در کنار مقبره عثمان بن مظعون در قبرستان بقیع به خاک سپرد.

ت: مقبره سعد بن معاذ

-
- ۱- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۶۰۸
 - ۲- سمعانی، «الأنساب» ص ۳۱۹
 - ۳- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۲، ص ۶
 - ۴- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۳۹۲؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۲، ص ۳۴۱
 - ۵- ابن عبدالبر، «الاستیعاب» ج ۱، ص ۴۳۷
 - ۶- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۳۹۲؛ یافعی، «مرآه الجنان» ج ۱، ص ۷

بنوعبدالاشهل طایفه ای از اوس بودند که با بنوظفر در سمت جنوبی منازل بنوحارثه در حرّه شرقی مدینه سکونت گزیده بودند. در این حره که آن را حرّه واقم نیز می گفتند و از شرق تا شمال شرقی مدینه امتداد داشت، مردمان اوس یعنی بنوعبدالاشهل، بنومعاویه، بنوظفر و بنوحارثه اقامت داشتند.

«سعد بن معاذ بن نعمان بن امری ء القیس بن زید بن عبدالاشهل» و «اسید بن حضیر» از بزرگان بنوعبدالاشهل به راهنمایی مصعب بن عمیر مسلمان شدند. (۱) ابن اسحاق در کتاب خود اهمّیت این گرویدن را در گسترش اسلام به ما نشان داده، می نویسد:

«مصعب در کنار چاه مرق و در مجاورت دیوارهای منازل بنوظفر می نشست و قرآن تعلیم می داد. در همین مکان بود که مصعب توانست با حضور اسعد بن زراره، سعد بن معاذ و اسید بن حضیر را مسلمان کند.

سعد توانست در اندک مدّتی طایفه خود را به اسلام مؤمن کند و خود با ایمانی پرشور، از صحابه بزرگ پیامبر شد و موقعیت معنوی خاصّی در میان انصار پیدا کرد.

سعد در نبرد بدر، پرچمدار مدنی اوس بود. گفته اند که پیشاپیش پیامبر، دو پرچم قرار داشت: پرچم مهاجران مکی در دست علی بن ابی طالب بود و پرچم انصار مدنی را سعد بن معاذ حمل می نمود. (۲) ابن هشام ذیل «استیاق الرسول من أمراء الأنصار» با دیگر سیره نویسان هم عقیده است که سعد بن معاذ به نمایندگی از انصار، وفاداری مجدّد مدنی ها را در راه جانبازی برای اسلام، به اطلاع محمّد صلی الله علیه و آله رساند و در این خصوص بیاناتی اظهار داشت که شور و عشق خاصّ او را به اسلام نشان می دهد. (۳) نظر به کوهستانی بودن منطقه بدر، سعد بن معاذ مکان خاصّی را که بعدها به العریش شهرت یافت، برای اقامت پیامبر در نظر گرفت. محمّد صلی الله علیه و آله با قبول حسن انتخاب وی، برایش دعا کرد. (۴)

۱- سمعانی، «الأنساب»، الأشهلّی. ابن هشام، «السیره النبویّه» ج ۲، صص ۷۲ و ۷۸

۲- علی بن برهان الدین حلبی، «السیره الحلّیّه» ج ۲، ص ۱۵۰؛ ابن هشام، «السیره النبویّه» ج ۲، ص ۲۶۴

۳- احمد زینی دحلان، «السیره النبویّه» ج ۱، ص ۳۸۳، هامش: السیره الحلّیّه.

۴- ابن هشام، «السیره النبویّه» ج ۲، ص ۲۷۲ به نقل از عبدالله بن ابی بکر، «بناء العریش لرسول الله».

او نگرهبانی از چادر پیامبر را به عهده داشت و دستوراتش را به انصار مدینه و مهاجران مکه منتقل می نمود.

سعد و انصار بنو عبد الأشهل در واقعه احد شرکت کردند و عمرو بن معاذ را در این نبرد از دست دادند. نظر به کثرت کشته شدگان، پیامبر برای دلداری انصار، به منازلشان شتافت و در نزد بنوعبدالاشهل بر فقدان عمرو بن معاذ و دیگر شهدا گریست. از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله خود در شهادت حمزه عمیقاً متأثر و فرموده بود: «لکن حمزه لا بواکی لی...» (۱) از اینرو سعد و اسید بسیار متأثر شدند و طائفه خود را گفتند که بر حمزه عموی پیامبر بگریند. (۲) در سال ششم، سعد در غزوه خندق شرکت جست و در آستانه این نبرد، نسبت به ترغیب یهودیان بنی قریظه به عدم نقض پیمانشان با مسلمانان جدیت فراوان نمود؛ ولی او و هیئت همراهش نتوانستند بنی قریظه را از پیمان با قریش منصرف نمایند و مانع اعلام فسخ پیمان همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان از جانب یهودیان مزبور شوند.

بنی قریظه چنین باور داشت که مسلمانان در این نبرد شکست خورده، قریش قدرت را در مدینه به دست خواهد آورد. از این رو پیمان خود را با مسلمانان شکستند و علی رغم مفاد آن، با قریشیان مکی در سرکوبی مسلمانان هم پیمان شدند.

پس از نافرجامی تلاش های مسلمانان، غزوه خندق به نفع مسلمانان خاتمه یافت؛ ولی «سعد بن معاذ» بر اثر تیر رهاشده از کمان «حَبان بن قیس» یا «ابواساقه الحُبشمی» یا «خفاجه بن عاصم» به شدت مجروح و در خیمه ای که برادرش در مسجد نبی برپا ساخته بود، بستری شد. (۳)

۱- «گفت: لیکن حمزه دست دعا برایم بر نمی دارد.»

۲- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۲، ص ۳۷؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۳، ص ۴۸۱؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۳، صص ۱۲۹ و ۱۰۴ به نقل از ابن اسحاق، ابن کلبی، ابن شهاب به نقل از موسی بن عقبه.

۳- احمد زینی دحلان، «السیره النبویه» ج ۲، ص ۱۰۷، ص ۱۱۳؛ حلبی، «السیره الحلبیه» ج ۲، صص ۳۱۶، ۳۱۶ و ۳۲۱؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۳، ص ۲۳۲، ص ۲۳۸؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۲، ص ۳۷؛ سهیلی، «الروض الأنف» ذیل روایات ابن اسحاق.

شدت خونریزی از بازوی سعد، او را در آستانه مرگ قرار داد. دائماً دعا می کرد که مهلتی یابد تا در از بین بردن فتنه بین قریظه نقشی داشته باشد. (۱) پیامبر پس از شنیدن پاسخ های زشت بنی قریظه، به دعوت مسلمانان در حفظ پیمان همزیستی مسالمت آمیز، تصمیم گرفت با بنی قریظه که آماده فتنه و نبرد با مسلمانان شده بودند. به نبرد پردازند. (۲) سرانجام آنان حکمیت سعد بن معاذ را در حلّ ماجرا پذیرفتند و چون در دشمنی خود نسبت به مسلمانان پافشاری نمودند، سعد از پیامبر خواست که بنی قریظه را محاصره نماید و با آنان به نبرد پردازند. دلیلش این بود که ممکن نیست مدینه در کنار چنین طایفه لجام گسیخته که نسبت به مسلمانان نفرت و خشم داشتند، روی آرامش به خود بیند.

پیامبر از این حکمت استقبال نمود و در حقّ سعد دعا کرد. سعد یک روز بعد در گذشت. (۳) جنازه سعد را از خانه اش تا قبرستان بقیع تشییع کردند و را در رکن شمال شرقی قبرستان کنار مقبره «فاطمه بنت اسد» به خاک سپردند و پیامبر بر او نماز گزارد. (۴) پیامبر در باره سعد فرمود:

«اهْتَزَّ الْعَرْشُ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مَعَاذٍ». (۵)

- ۱- بدرالدین احمد عینی، «عمده القاری» ج ۴، ص ۲۳۹؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۳، ص ۲۳۸، ص ۲۵؛ امام بخاری، «صحیح»، کتاب الصلاة، حدیث ۱۲۳ به نقل از عایشه.
- ۲- یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۴۱۱
- ۳- سوره احزاب، آیه ۲۴؛ سیوطی، «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور» ج ۵، ص ۱۹۳؛ قرطبی، «الجامع لأحكام القرآن» ج ۱۴، ص ۱۴۲؛ ابن حجر، «الاصابه» ج ۲، ص ۳۷؛ عینی، «عمدهالقاری» جزء ۱۶، ص ۲۶۸؛ زرکلی، «الأعلام» ج ۳، ص ۱۳۹
- ۴- سمهودی، «وفاء الوفا» ج ۳، ص ۹۱۵
- ۵- «به مناسبت مرگ سعد بن معاذ عرش تکان خورد.» نک: امام بخاری، «صحیح»، باب مناقب سعد بن معاذ به نقل از جابر بن عبدالله؛ نیز نک: تفاسیر ابن حجر، عینی، قسطلانی؛ مسلم، «صحیح» ج ۸، ص ۲۱؛ ابن ماجه، «سنن» ج ۱، ص ۶۸ به نقل از علی بن محمد؛ ترمذی، «سنن»، باب مناقب، ج ۵، ص ۳۵۳ به نقل از محمود بن غیلان از جابر هذا حدیث صحیح؛ ابن فورک، «مشکل الحدیث» ج ۱، ص ۲۷؛ قمی، «تفسیر قمی» ج ۲، ص ۱۸۱

ث: مقبره عبدالله بن مسعود

صحابی والامقام پیامبر اسلام، مشهور به ابن مسعود، از قبیله بنو زُهْرَه سومین یا ششمین نفری بود که به اسلام گروید. (۱) او از سابقین، اولین و معدود صحابه ای بود که در خواندن و آموختن قرآن به مرتبه رفیعی رسید و پیامبر در باره اش فرمود:

«من سرّه أن یقرأ القرآن غضاً كما أنزل فلیقرأ بقراءه ابن أمّ عبد». (۲) عبدالله بن مسعود می گفت که فتاد سوره را نزد پیامبر خوانده و محمد صلی الله علیه و آله بر قرائتش ایرادی نگرفته است. (۳) او مانند ابی بن کعب در قرائت، از زید بن ثابت برتر بود و در هیئت جمع آوری قرآن در زمان عثمان بن عفّان شرکت فعّال داشت. (۴) او از نخستین کسانی بود که از بنو هذیل به حبشه هجرت کرد و پس از بازگشت به مدینه با سعد بن معاذ یا زبیر بن عوام پیمان برادری بست. (۵) ابن مسعود به عنوان «صاحب التعلین و الوساده و الطهور» از خدمتگزاران پیامبر به شمار می رفت و بدین خاطر در خانه پیامبر رفت و آمد می نمود و فضائلش همواره مورد تأکید پیامبر قرار می گرفت. (۶)

- ۱- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۱، ص ۲۷۲؛ سخاوی، «الکواکب الدرّیه» ج ۱، ص ۶۴؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۲، ص ۳۶۸؛ ابونعیم، «حلیه الأولیاء» ج ۱، ص ۲۶
- ۲- «... قرآن را آن گونه که نازل گردیده، آهسته بخواند، پس با شیوه و قرائت ابن امّ عبد آن را قرائت کند.» نک: قرطبی، «الجامع لأحكام القرآن» ج ۱، ص ۸۳؛ احمد بن حنبل، «مسند» ج ۱، ص ۴۵۴ به نقل از ابن حبیب و در باره امّ عبد بنت عبد سواء از بنو هذیل نک: ابن حجر عسقلانی، «تهذیب» ج ۶، ص ۲۷
- ۳- همچنین در باره مناقبش نک: امام بخاری، «صحیح»، مناقب عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به نقل از عبدالله بن عمر، ج ۴، ص ۲۱۸؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۱، ص ۳۳۶؛ احمد بن حنبل، «مسند» ج ۱، ص ۴۵۳
- ۴- ابونعیم، «حلیه الأولیاء» ج ۱، ص ۱۲۶ به نقل از علقمه. قرطبی، «الجامع لأحكام القرآن» ج ۱، ص ۸۲
- ۵- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۶، ص ۲۸؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۲، ص ۱۵۱؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۲، ص ۳۶۹
- ۶- ترمذی، «الجامع الصّحیح» ج ۵، ص ۳۳۶؛ مناقب، حدیث ۳۸۹۴ به نقل از اسود بن یزید و سفیان ثوری به نقل از ابن اسحاق.

پس از رحلت پیامبر، از روحیه اشرافی مردمان قبیله اش دوری می‌گزید و به سنت پیامبر و صورت عارفانه زندگی اهل بیت علیهم السلام گرایش خاصی داشت. (۱) در زمان خلافت عمر، به عنوان کارگزار بیت المال مسلمانان و جهت تعلیم معارف اسلام به کوفه رفت؛ ولی نتوانست با دیگر کارگزاران خلافت که دقت صادق و ایمان لازم را در انجام امور نداشتند، سازگاری کند. عاقبت از دوران خلافت عثمان که این اختلاف نظرها به اوج رسیده بود، از کار کناره گرفت و به مدینه بازگشت و انحراف‌ها را در مسجد نبی برملاء نمود. (۲) او در سال ۳۲ ه. ق. درگذشت و بنا به وصیتش «زبیر بن عوام» یا «عمار بن یاسر» بر جنازه اش نماز گزارد و همان طور که خواسته بود، در کنار قبر «عثمان بن مظعون» در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (۳)

ج: مقبره عبدالرحمان بن عوف

مکئی به ابومحمّد از جمله کسانی بود که قبل از اجتماع «دار ارقم» به اسلام گروید و گفته‌اند که او هشتمین نفری بود که اسلام آورد.

در جاهلیت، او را عبدالکعبه، عبد عمرو می‌گفتند و پیامبر اسلام نام عبدالرحمان را بر او نهاد.

پس از مسلمانی در همه صحنه‌های مهم اسلام حضور داشت. یک بار از طرف

۱- «دائرةالمعارف الإسلامیة» ۱۹۵۴/ ۱۹۷۵ م. / دانشنامه اسلام و ایران» ج ۶، ص ۸۴۹، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲- سمعانی، «الأنساب» ص ۵۸۸، چاپ: مرجلیوت؛ ابن هشام، «السیره النبویة» ج ۱، ص ۳۸۹؛ بلاذری، «أنساب الأشراف»، امر عثمان بن عفان و ابن عقبه حسین و لاه عثمان الکوفه، جزء الخامس، ص ۱، ص ۳۳ و ص ۶۳؛ ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» جزء ۵، ص ۵۴، چاپ دارالفکر.

۳- یافعی، «مرآةالجنان» ج ۱، ص ۸۷؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۱۵۹؛ سمعانی، «الأنساب» ص ۵۸۸؛ بلاذری، «أنساب الأشراف» جزء ۵، ص ۳۷؛ در باره احادیث و موقعیت عبدالله بن مسعود در میان رجال نک: احمد بن حنبل، «مسند» ج ۱، صص ۳۷۴ و ۴۶۶ که ۸۴۸ حدیث را از او ثبت کرده است؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۶، ص ۲۷؛ جاحظ، «البيان و التّیین» ج ۲، ص ۵۶، تحقیق: هارون.

پیامبر صلی الله علیه و آله به نبرد «دومهاالجندل» مأموریت یافت. در احد، بیست و یک زخم برداشت و درنگذشت.

در معیشت، تجارت پیشه بود و به تمول و بخشش مشهور بود. پس از پیامبر در حوزه قدرت، چیره دست و آنگونه که گفته اند رأیش در سه خلیفه راشدین نافذ بود.

در شورای شش نفری تعیین خلیفه پس از عمر بن الخطّاب شرکت داشت و در انتخاب عثمان به خلافت، نقش اساسی ایفا نمود.

او در سال ۳۱/۳۲ در گذشت و «عثمان بن عفّان» یا «زبیر بن عوام» بر جنازه اش نماز گزارد و در بقیع در مجاورت قبور «عثمان بن مظعون» و «اسعد بن زراره»- در بیست متری شرق مقبره مالک بن انس- به خاک سپرده شد. (۱) بر اساس یکی از مستندات تاریخی که از فرزندش «حمید بن عبدالرحمان» نقل شده است، عبدالرحمان وصیت کرده بود که کنار مقبره عثمان بن مظعون به خاک سپرده شود. (۲)

چ: مقبره عثمان بن عفّان

عُفّان فرزند «ابوالعاص بن امیّه» و مادرش مادر عثمان یا مادر عفّان «امّ حکیم البیضا» دختر عبدالمطلب بود. او از نخستین کسانی بود که به دست ابوبکر مسلمان شدند. (۳) او را بدان جهت که همسر رقیه دختر پیامبر بود و پس از وفاتش امّ کلثوم را به

۱- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۱، صص ۲۶۸، ۳۴۴، ۳۴۸ و ۳۷۳. ج ۲، صص ۵، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۵۱، ۲۳۶ و ۳۷۲. ج ۳، صص ۸۸، ۱۳۴، ۳۰۶، ۳۳۳، ۳۶۴ و ۳۷۲. ج ۴، صص ۷۳، ۱۹۶، ۲۰۶ و ۳۰۷؛ جوزی، «صفه الصّیّفوه» ج ۱، ص ۱۳۵؛ ابونعیم، «حلیهاأولیا» ج ۱، ص ۹۸۰؛ طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۵، ص ۲۰۶۵، ترجمه فارسی. ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب» ج ۲، ص ۳۴۹؛ ابن جوزی، «تذکرهالخواص» ص ۱۵۶؛ همچنین در باره مقام او در رجال حدیث نک: «تاریخ الخمیس» ج ۲، ص ۳۵۷؛ «الریاض النّظره» ج ۲، ص ۲۸۱؛ «الجمع بین رجال الصّحیحین» ص ۲۸۱

۲- سمهودی، «وفاء الوفا» جزء ۳، ص ۸۹۹ به نقل از ابن زباله.

۳- «الریاض النّظره» ج ۲، صص ۸۲ و ۱۵۲؛ بلاذری، «أنساب الأشراف» جزء ۵، ص ۱؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۱، ص ۲۶۶

همسری بر گرفت، ذوالنورین گفته اند.

عثمان در غالب نبردهای پیامبر شرکت داشت و موقوفات و بخشش های زیادی در جهت آسایش عمومی مسلمانان از خود بجای نهاد. (۱) موقعیت قریش و بنی امیه در استحکام بخشیدن به نفوذ و موقعیت او پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نقشی اساسی ایفا نمود و عاقبت در شورای تعیین خلیفه، جانشین عمر بن خطاب گردید و به عنوان سومین خلیفه از خلفای راشدین در تاریخ اسلام حضوری مسلم یافت.

در دوران او ارمنستان، قفقاز، خراسان، کرمان، سیستان، قسمتی از افریقا و قبرس به اسلام گرویدند. عثمان مسجدالحرام را بازسازی کرد و مبتکر تأسیس دارالقضا در مدینه بود و در جمع آوری قرآن همت خاصی از خود نشان داد. (۲) نارضایتی هایی که بر اثر اعمال بعضی از مأموران خلافتی او بروز کرده بود، موجب روی آوردن عده ای از آنان به مدینه و متعاقب آن محاصره خانه خلیفه گردید. (۳) عاقبت به علت نافرجام ماندن همه اقدامات مصلحت جویانه، پس از چهل روز که از محاصره خانه او می گذشت، جمعی ناشناخته به حیاتش پایان دادند و این حادثه آغاز تحولات اجتماعی - سیاسی مهمی در سرزمین های مسلمان شده، گردید. (۴)

۱- ابن عبد ربه، «العقد الفرید» ج ۲، ص ۳۶۱؛ ابن قتیبه، «المعارف» ص ۸۴؛ بیهقی، «سنن الکبری» ج ۶، ص ۳۰۱؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۴۴؛ دمیری، «حیاهالحوان» ج ۲، ص ۳۹۹؛ بلاذری، «انساب الأشراف» ج ۵، صص ۱۲۷، ۲۵ و ۳۰؛ حلبی، «السیره الحلییه» ج ۲، ص ۸۷

۲- بیهقی، «سنن الکبری» ج ۲، ص ۴۱ به نقل از انس بن مالک؛ امام بخاری، «صحیح» فضائل القرآن، باب جمع القرآن. طحاوی، «مشکل الآثار» ج ۳، ص ۴، به نقل از خارجه؛ متقی، «کنز العمال» ج ۱، ص ۸۱؛ سیوطی، «الاتقان فی علوم القرآن».

۳- بلاذری، «انساب الأشراف» ج ۲، صص ۲۶ و ۶۹؛ ابن عبد ربه اندلسی، «العقد الفرید» ج ۲، ص ۲۶۳؛ دمیری، «حیاهالحوان» ج ۱، ص ۵۳؛ سیوطی، «تاریخ الخلفاء» ص ۱۰۶؛ ابن اثیر، «الکامل» ج ۲، ص ۷۰

۴- «در باره هرمان نک: بلاذری، «انساب الأشراف» جزء ۵، ص ۱۵۰، مدائنی؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۲، ص ۱۴۱؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۵، ص ۸؛ بیهقی، «سنن الکبری» ج ۸، ص ۶۱ در باره ابوذر غفاری در دوران خلافت عثمان نک: مسعودی، «مروج الذهب» ج ۱، ص ۴۳۸؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۴، ص ۱۶۸

پس از قتل عثمان، آشوب و التهاب مدینه باعث شد که نتوانستند جسد خلیفه را با تشریفات و احترام خاصّ مربوط به صحابه پیامبر در بقیع به خاک سپارند. لذا جسد او را پس از سه روز بلا-تکلیفی در محلی به نام «حش کوب» دفن کردند. (۱) طبری، «حش کوب» را یکی از باغ های مدینه دانسته است که یهودیان مردگان خود را در آنجا دفن می کردند. (۲) چون بنو امیه به حکومت رسیدند، آن باغ را که در مجاروت بقیع قرار داشت، جزء بقیع نمودند.

بلاذری، «کوب» را صاحب آن باغ دانسته است. ابن کثیر تصریح می کند که معاویه بن ابی سفیان دیوار مابین باغ مذکور و قبرستان بقیع را برداشت و دستور داد تا مردم مردگان خود را در آنجا به خاک سپارند. (۳) یاقوت حموی، «حش» را بوستان تعریف کرده است و می گوید:

کوب یکی از انصار بود و عثمان آن باغ را خریداری و ضمیمه بقیع نمود و چون مقتول گشت، او را در آنجا به خاک سپردند. (۴) به هر حال «حش کوب» در انتهای سمت شرقی قبرستان بقیع جای دارد و فاصله آن تا قبور شهدای حرّه، ۱۳۵ متر می باشد. (۵)

ح: مقبره سعد بن ابی وقاص

او فرزند «ابی وقاص مالک بن اهیب» بود که از قریشیان زهری به شمار می آمد.

سعد، مکنی به ابواسحاق و از امراء عرب، صحابه پیامبر، فاتح عراق، مدائن، قادیسیه عصر ساسانی بود و به فارس الإسلام شهرت داشت.

۱- بلاذری، «انساب الأشراف»؛ محب طبری، «الریاض النّظره» ج ۲، ص ۱۳۱؛ ابن جوزی، «صفه الصفوه» ج ۱، ص ۱۱۷، به نقل از خجندی؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۷۳؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۵۵؛ ابن قتیبه، «الإمامه و السّیاسه» ج ۱، ص ۴۰؛ ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه» ج ۱، ص ۱۶۸

۲- «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۶، ص ۲۳۱۴

۳- «تاریخ ابن کثیر» ج ۸، ص ۱۹۰

۴- «معجم البلدان» ج ۲، ص ۲۶۲

۵- سمهودی، «وفاء الوفا» ج ۲، ص ۹۱۴ به نقل از خضرا و ابن زباله به نقل از ابن شهاب.

او احادیثی را از پیامبر حدیث کرد و از او نیز روایت ها کرده اند.

در شورای انتخاب خلیفه، از طرف عمر بن خطاب برگزیده شد و مدّت ها والی کوفه بود. وی در خلافت علی بن ابی طالب انزوا پیشه کرد و در خانه اش در «وادی عقیق» بماند؛ تا این که در ۸۳ یا ۷۴ سالگی به سال ۵۱/۵۸ ه. ق. درگذشت. جنازه اش را از خانه تا بقیع تشییع کردند و مروان بن حکم بر او نماز گزارد و در کنار عثمان بن مظعون و اسعد و خنیس به خاک سپرده شد.

مقبره او در بیست متری شرق مقبره مالک بن انس که قبر او نیز در پنجاه متری شرق باب بقیع در جهت شمال شرقی مقبره عقیل است، قرار دارد. (۱)

خ: مقبره ابوسعید خدری

«سعد بن مالک بن سنان بن عبید بن تغلبه ابن عبد بن الأبر» بود که چون ابجر را خُدره لقب داده بود، او را «سعد خُدری» یا به کنیه اش «ابوسعید خدری» شهرت دادند. (۲) او و پدرش «مالک بن سنان انصاری» از صحابه پیامبر و چهره هایی برجسته در تاریخ اسلام به شمار می روند.

مالک بن سنان در غزوه احد نبرد کرد و چون پیامبر زخمی شد، او را یاری داد و خون زخم های صورتش را پاک کرد. مالک تنها کسی از بنو ابجر بود که در آن نبرد به شهادت رسید. (۳) ابوسعید از همان سنین نوجوانی در همه صحنه های حسّاس تاریخ مسلمانی حضور

۱- «الریاض النّظره» ج ۲، صص ۲۹۲ و ۳۰۱؛ ابونعیم، «حلیه الأولیاء» ج ۱، ص ۹۲؛ ابن جوزی، «صفه الصفوه» ج ۱، ص ۱۳۸؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۶، ص ۶؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۳، ص ۴۸۲؛ ابن اثیر، «الکامل» ج ۲، ص ۳؛ محمّد بن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۵، ص ۶، ترجمه فارسی.

۲- خطیب بغدادی، «تاریخ بغداد او مدینه السّلام» ج ۱، ص ۱۸۰؛ سمعانی، «الأنساب» ص ۱۹۰

۳- ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۳، ص ۸۴ و ۱۲۹؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۳، ص ۳۴۵

داشت و با دو خصلت شجاعت و علم، به عنوان یکی از سرشناس ترین صحابه پیامبر در جریده تاریخ ثبت شد. (۱) پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، چون از راویان مناقب اهل بیت علیهم السلام بود، پیوندی معنوی با آنان داشت. (۲) وفات ابوسعید را سال ۷۴ یا ۶۴ در مدینه دانسته اند. سمهودی و ابن شبه از پسرش آورده اند که او قبل از وفات وصیت کرد که در جایی از بقیع به خاک سپرده شود که کسی در آن حوالی مدفون نباشد و خود جایی را در نظر گرفت و به فرزندش نشان داد. (۳) این مکان در قسمت شرقی قبرستان بقیع، نزدیک مقبره فاطمه بنت اسد می باشد.

د: دیگر صحابه

با آن که مسلم است که عدّه کثیری از مهاجران و انصار، در مدینه وفات کرده و در بقیع به خاک سپرده شده اند، نمی توان محلّ قبرشان را مشخص نمود. ذیلًا به ذکر نام جمعی از آنان که در منابع و مآخذ مختلف اشاره کرده اند، بسنده می کنیم:

۱/ د: مقداد بن عمر

مشهور به «ابن الأسود الکذری» از صحابه پیامبر بود و پیامبر در باره اش گفته بود:

«ان الله عزوجل امرني بحب اربعة وأخبرني أنه يحبهم: علي ومقداد و ابوذر و سلمان».

محمد بن عمر واقدی گفته است که «مقداد» در سال ۳۳ ه. ق. به سنّ هفتاد سالگی

۱- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۳؛ ابن قُتیبه، «المعارف» ص ۱۱۶، در ذیل حدیث «من استعف اعفه الله و من استغنی أغناه الله»؛ احمد، «مسند» ص ۹، ۴۵، ۴۷؛ نسائی، «سنن» جزء ۵، ص ۹۸

۲- در باره احادیث مشتمل بر فضایل اهل بیت و منقول از وی، نک: احمد، «مسند» ج ۳، صص ۳ و ۱۴، حدیث «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة» و حدیث «إني تارك فيكم الثقلين»؛ سیوطی، «جمع الجوامع». «الدرّ المنثور». «تاریخ الخلفاء»، حدیث غدیر، «انساب الأشراف»، مشاجره ابوسعید با مروان، أمر الحسن بن علی بن ... درباره مقام رجالی او نک: ابن حجر، «تهذیب التّهذیب»، ج ۳، ص ۴۸۰؛ واقدی، یافعی، «مرآهالجنان» ج ۱، ص ۵۵

۳- سمهودی، «وفاء الوفا» جزء ۳، ص ۹۱۵

در جُزْف در سه میلی مدینه در گذشت و جنازه اش را به مدینه حمل کرده، با حضور عثمان بن عفّان در قبرستان بقیع به خاک سپردند. (۱) ۲/ د: ابوهریره

ابن سعد گفته است:

«لَمَّا مَاتَ أَبُو هُرَيْرَةَ كَانَ وَلَدَ عُمَانَ يَحْمِلُونَ سَرِيرَهُ حَتَّى بَلَغُوا الْبَقِيعَ حَفْظًا بِمَا كَانَ مِنْ رَأْيِهِ فِي عُمَانَ». (۲) ۳/ د: صُهَيْبُ بْنُ سَنَانَ

«ابن مالک بن عبد عمرو» بود و ابن سعد گفته است:

«تُوفِيَ صُهَيْبٌ فِي شَوَّالِ سَنَةِ ثَمَانَ وَ ثَلَاثِينَ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعِينَ سَنَةً بِالْمَدِينَةِ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ». (۳) ۴/ د: ابوعبس

ابن سعد در باره اش نوشته است:

«مَاتَ أَبُو عَبْسٍ فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ ثَلَاثِينَ فِي خِلَافَةِ عُمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعِينَ سَنَةً وَ صَلَّى عَلَيْهِ عُمَانُ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ». (۴)

۱- ابونعیم، «حلیها لأولیا» ج ۱، ص ۱۷۲، «ذیل المذیل» ص ۱۰؛ «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۳۰۶؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه»

ج ۳، ص ۴۵۴؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۱۶۱؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۵۲۴

۲- «هنگامی که ابوهریره وفات یافت، فرزندان عثمان جنازه وی را تا بقیع حمل کردند؛ زیرا رازدار عثمان بود.»، «الطبقات

الکبری» ج ۴، ص ۳۴۰

۳- «صهیب در شوال سال ۳۸ در سن هفتاد سالگی در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن گردید.»، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص

۲۲۶

۴- «ابو عبس در سال ۳۴ در سن هفتاد سالگی در دوران خلافت عثمان بن عفان وفات یافت. عثمان بر او نماز گزارد و در

بقیع دفن گردید.»، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۴۵۱

ابن سعد ذیل شرح احوال «اسید» چنین نوشت:

«توفی أسید بن الحضیر فی شعبان سنه عشرين فحمله عمر بن الخطاب بین العمودین من بنی عبدالأشهل حتی وضعه بالبقیع و صلی علیه بالبقیع». (۱) ۶/ د: حویطب بن عبدالعزی

همان «ابن ابی قیس عامری» صحابی و از آگاهان به تاریخ مکه است که پس از ۱۲ سال زندگی در سال ۵۴ ه. ق. درگذشت. (۲) ۷/ د: زکانه بن عبد یزید

ابن هاشم بن عبدالمطلب بود و در اول خلافت معاویه درگذشت. (۳) ۸/ د: زید بن سهل، ابوطلحه انصاری

«ابن اسود بن حرام» از بزرگان صحابه بود که در سال ۳۴ ه. ق. یا به گفته ای در چهلمین سال وفات پیامبر در مدینه درگذشت. (۴) ۹/ د: ارقم بن ابی ارقم

از اولین گروندگان به اسلام بود که خانه اش در مجاورت کوه صفا مرکز تعلیمات و تبلیغات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. در آنجا کسانی که بعدها از بزرگترین شخصیت های اسلام

۱- «اسید بن حضیر در شعبان سال ۲۰ وفات یافت و عمر بن خطاب او را از میان قبیله بنی عبدالأشهل حمل و به بقیع منتقل کرد و در بقیع بر او نماز گزارد.» «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۶۰۶

۲- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۱، ص ۲۰۷

۳- همان، ص ۲۵۲

۴- همان، ص ۲۷۵

شدند، مسلمان گشتند. از اینرو خانه اش به دارالاسلام شهرت یافت.

پیامبر بین او و ابوظلحه زید بن سهل انصاری پیوند اخوت بست. (۱) او در همه نبردها و حوادث مهم زندگی پیامبر حضور داشت و در سال ۵۵ ه. ق.

حدوداً در ۸۰ سالگی در مدینه درگذشت. (۲) ۱۰/د: اسامه بن زید

وی همان ابن حارثه بود که در سال ۵۴ ه. ق. در ۷۵ سالگی در مدینه درگذشت. (۳) ۱۱/د: عبدالله بن سلام

کنیه اش ابویوسف بود و در سال ۴۳ ه. ق. در مدینه درگذشت. (۴) ۱۲/د: عبدالله بن عمرو

«ابن شریح بن قیس» معروف به ابن امّ مکتوم از صحابه پیامبر بود که در غیاب آن حضرت و به دستور ایشان در مدینه نماز را امامت می کرد. در قادیسیه شرکت داشت و چون به مدینه بازگشت، در زمان خلافت عمر بن خطاب درگذشت. (۵) ۱۳/د: ابوسلمه بن عبدالأسد

نامش عبدالله، از «بنومخزوم» و همسر امّ سلمه بود. او قبل از دعوت در خانه ارقم مسلمان گشت. به حبشه و مدینه هجرت نمود و اولین کسی بود که به مدینه رسید. پیامبر بین او و سعد بن خيثمه عقد اخوت بست. در سی و پنجمین ماه هجرت پس از بازگشت از

۱- «الطبقات الكبرى» ج ۳، ص ۵۰۵

۲- همان مأخذ، صص ۲۴۲ و ۲۴۴؛ ابن هشام، «السیره النبویه» ج ۱، ص ۲۷۰

۳- ابن حجر عسقلانی، «تقریب التّهذیب» ج ۱، ص ۵۲

۴- ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۲۸؛ ابن اثیر، «اسدالغابه» ج ۳، ص ۱۷۶؛ ابن حجر، «الاصابه» ج ۴، ص ۸۰؛ ابن سعد،

«الطبقات الكبرى» ج ۲، ص ۳۵۲

۵- همان، ج ۳، ص ۲۱۴

«سریه بنی اسد/ قطن» در مدینه در گذشت. مشهور است که پیامبر چشم های او را پس از مرگ، بر هم نهاد. (۱) ۱۴ / د: عبدالله بن عتیک

از صحابه و انصار پیامبر بود و از طرف آن حضرت مأمور شد تا ابورافع سلام را از میان بردارد. (۲) ۱۵ / د: قتاده بن نعمان
پسر «زید بن عامر انصاری» و صحابی مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در سال ۲۳ ه. ق. در مدینه در گذشت و عمر بن خطاب بر او نماز گزارد. او پرچم دار بنوظفر در غزوه فتح مکه بود. (۳) ۱۶ / د: جبّار بن صخر

از صحابی و انصار پیامبر که آن حضرت بین او و مقداد بن عمرو پیوند اخوت بست. (۴) ۱۷ / د: حاطب بن ابی بلتعنه
او با عویم بن ساعده عقد اخوت بست. در همه صحنه ها حضور داشت و کسی بود که نامه پیامبر به مقوقس را به اسکندر یه برد. وی در سال ۳۰ ه. ق. در مدینه در گذشت و عثمان بن عفان بر او نماز گزارد. (۵)

۱- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، صص ۲۳۹ و ۲۴۲

۲- سریه عبدالله بن عتیک، سال ۶ ه. ق. نیزابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۲۶؛ ابن اثیر، «اسدالغابه» ص ۳۰۴

۳- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۲، ص ۲۳؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۳، ص ۴۵۲

۴- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۱۶۱

۵- همان، صص ۱۱۴ و ۴۵۹

ابن خویلند، پسر برادر خدیجه امّ المؤمنین بود که روز فتح مکه، اسلام را پذیرا شد و پس از سال ۵۴ ه. ق. در مدینه درگذشت. (۱) ۱۹/د: عمرو بن حزم

از صحابه پیامبر بود که مأموریتی در نجران به او واگذار شد. ابن اثیر گفته است:

«توفی بالمدینه سنه احدى و خمسين.» (۲) ۲۰/د: مخرمه بن نوفل

مکئی به ابوصفوان یا ابوالمسور که در سال ۵۴ ه. ق. درگذشت. مادرش رقیه بنت ابی صیفی بود. (۳) ۲۱/د: عبدالله بن أنیس

از صحابه و انصار پیامبر از جهینه بود و پس از رحلت پیامبر در «اعراف» - منزلگاه یک بریدی مدینه - زندگی کرد و در دوران معاویه بن ابی سفیان در مدینه درگذشت. (۴) ۲۲/د: براء بن معرور

«ابن صیخر بن خنساء» یکی از ۱۲ نفری بود که از یثرب با پیامبر در عقبه ملاقات کرد و به دیانتش ایمان آورد. او از بزرگان صحابه محسوب می شد و یک ماه قبل از ورود پیامبر به مدینه درگذشت و پیامبر پس از آمدنش به مدینه بر قبر او نماز گزارد و اوّل کسی

۱- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب»، «تقریب التّهذیب» ج ۱، ص ۱۹۴

۲- ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۶۷؛ ابن اثیر، «اسدالغابه» ج ۴، ص ۹۸

۳- همان، ص ۳۹۴؛ ابن حجر، «الاصابه» ج ۶، ص ۷۰

۴- همان، ص ۲۳۳؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۴، ص ۳۷

از نقباء بود که در گذشت. (۱) ۲۳/د: جبر بن مُطعم

«ابن حدی بن نوفل» صحابی مشهور و عارف به انساب، در ۸۰ یا ۹۵ ه. ق. در مدینه در گذشت. (۲) ۲۴/د: جابر بن عبدالله

«ابن عمرو بن حزام» صحابی مشهوری بود که در ۱۹ غزوه شرکت داشت و بعد از ۹۴ سال در سال ۹۰ ه. ق. در گذشت. (۳) ۲۵/د: مشطح بن أئانه

«ابن عباد بن المطلب» مُکَنّی به ابوعباده از صحابه پیامبر بود که از بدر تا صفین حضور داشت و در سال ۳۴ ه. ق. در سنّ ۵۶ سالگی در مدینه در گذشت. (۴) ۲۶/د: معاذ بن عَفراء

او از نخستین کسانی بود که از مدینه به مکه رفت و اسلام را پذیرا شد. پیامبر پس از هجرت، بین او و معمر بن حارث پیمان برادری بست. (۵) ۲۸/د: ابن عمرو بن نفیل

مشهور به ابوالأعور که در سال ۵۰ ه. ق. در منطقه عقیق مدینه در گذشت و او را به مدینه حمل نمودند و در بقیع به خاک سپردند. او در زمره ده مسلمانی بود که پیامبر ارجشان نهاد. (۶)

۱- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۶۱۸.

۲- ابن حجر عسقلانی، «تقریب التّهذیب» ج ۱، ص ۱۲۶.

۳- همان، ص ۱۲۲.

۴- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۲، ص ۷، ج ۳، ص ۵۱، ج ۸، ص ۲۲۸؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۶، ص ۸۸.

۵- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۱، ص ۲۷۲.

۶- همان، ج ۳، ص ۳۷۹؛ ابن حجر عسقلانی، «تقریب التّهذیب» ج ۱، ص ۲۹۶.

ابوالعباس انصاری خزر جی که در سال ۸۸ ه. ق. پس از یکصد سال زندگی در مدینه در گذشت. (۱) ۳۰/د: مالک بن التیهان، ابوالهیثم

وی صحابی پیامبر و از انصار مدنی از بنو عبدالاشهل محسوب می شد. از نقبای دوازده گانه بود و در همه حوادث مهم تاریخی با پیامبر بود. (۲) ۳۱/د: ابوالسید ساعدی

از صحابه پیامبر بود که در سال ۳۰ یا به تصریح مدائنی در سال ۶۰ هجری در گذشت. او آخرین کس از بدریان مسلمان بود که وفات یافت. (۳) ۳۲/د: محمد بن مسلمه

یکی از افاضل صحابه پیامبر و کسی بود که کعب بن اشرف را به قتل رساند. وی در سال ۴۳ ه. ق. در مدینه در گذشت؛ یا به دست بعضی از اهالی شام در خانه اش کشته شد. (۴) ۳۳/د: عویم بن ساعده

در گردهمایی مدنی ها با پیامبر در عقبه شرکت داشت. از صحابی پیامبر بود که حضورش در بدر و احد و خندق مسلم است و پیامبر بین او و حاطب بن ابی بلتعه عقد

۱- ابن حجر عسقلانی، «تقریب التهذیب» ج ۱، ص ۳۳۶

۲- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۶۰۷

۳- ابن حجر عسقلانی، «تقریب التهذیب» ج ۲، ص ۲۲۵

۴- همان، ج ۹، ص ۴۵۴

اخوَّت بست. گفته اند که در زمان خلافت عمر بن خطاب در مدینه وفات یافت. (۱) ۳۴/د: کعب بن عمر

«السلمی» مشهور به «ابوالیسیر» از انصار و صحابه پیامبر بود که در ملاقات عقبه حضور داشت و بعدها از راویان حدیث پیامبر شد. وی در سال ۵۵ ه. ق. در مدینه درگذشت. (۲)

۱- همان، ج ۸، ص ۱۷۴

۲- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۸، ص ۴۳۷؛ «تقریب التّهذیب» ج ۲، ص ۱۳۵

فصل نهم؛ مقبره شهیدان حرّه

در میانه سال های ۶۱/۶۳ ه. ق. در پی واقعه کربلا، مخالفت هایی علیه امویان به ظهور پیوست. مرکز اصلی این موضع گیری ها سرزمین حجاز بود و عبدالله بن زبیر در شکل دادن و متمرکز نمودن مسیر مخالفت ها نقش اساسی داشت.

عده زیادی از مردم مدینه و مکه با عبدالله بیعت کرده، رفته رفته از اطاعت امویان سرپیچی کردند و بر قیام و خروج، عزم راسخ نمودند. (۱) یزید برای فرونشاندن قیام مدنی ها و مکی ها، هیئتی به مکه فرستاد؛ تا با عبدالله بن زبیر گفتگو کنند؛ ولی بی نتیجه باز گشتند. «عمرو بن سعید» والی وقت مدینه، عمرو بن زبیر برادر عبدالله را تحریک و تجهیز نمود تا با برادرش به جنگ پردازد.

در این نبرد عبدالله بن زبیر غالب شد و عمرو را به اسارت درآورد.

پی آمد این پیروزی گسترده، فرار امویان از حجاز و مسلط شدن عبدالله بر طائف و مکه بود. مدنی ها نیز «عثمان بن محمد بن ابی سفیان» والی مدینه را اخراج کردند و به صف عبدالله بن زبیر پیوستند و خانه های امویان را در مدینه به محاصره خود در آوردند.

یزید، «مسلم بن عقبه المرمی» را فرمانده لشکر کرد و او را عازم مدینه نمود.

امویانی که به اسارت مدنی ها درآمده بودند، پس از تعهد به عدم همکاری با

۱- ابن اعثم کوفی، «الفتوح» جزء ۵، صص ۲۶۲ و ۲۶۳، «ابتداء ذکر عبدالله بن الزبیر».

خلافت شام، آزاد و از حجاز تبعید شدند. آنان در بین راه به مسلم بن عقبه ملحق شدند و او را در اجرای نقشه حمله و تصرف مدینه یاری دادند.

در این طرح نظامی، لشکریان شام مصمم شدند که از سمت شرق مدینه- که حزه واقم نامیده می شد- به شهر حمله کنند. «حزه واقم» منطقه ای مشتمل بر زمین مسطحی پوشیده از سنگ های سیاه بود؛ که به لحاظ گرم و غیرمزرعی بودن، آن را حزه می گفتند و بدان جهت که محل سکونت «واقم» یکی از عمالقه عهد باستان بود، به «حزه واقم» شهرت یافته بود. (۱) در این منطقه بین شامیان و مدنی ها که غالباً فرزندان صحابه از انصار و مهاجر بودند، جنگی به وقوع پیوست که منجر به شکست فرزندان صحابه و موفقیت «مسلم بن عقبه» شد. (۲) متعاقب این شکست، شهر مدینه به تصرف لشکریان مسلم درآمد و کشتند و سوختند و هتک حرمت ها کردند. به گفته بلاذری و واقدی:

«أباح مسلم المدینه ثلاثه أيام یقتلون و يأخذون المتاع و یبعون بالإماء و یفعلون ما لا یحبّه الله». (۳) یعقوبی می نویسد:

«کمتر کسی باقی ماند که کشته نشد و حرم پیامبر خدا را مباح گذاشت تا آن که دوشیزگان فرزند آوردند و شناخته نبود چه کسی آنها را باردار کرده است». مسعودی می نویسد:

«هفتاد و چند نفر از سایر قریشیان و معادل آنها از انصار و چهارهزار کس از مردم دیگر که شمار شد- بجز آنها که شناخته نشده بودند- به قتل رسیدند».

۱- یاقوت حموی، «معجم البلدان» ج ۲، ص ۲۴۹

۲- سبط ابن جوزی، «تذکره الخواص» به نقل از مدائنی.

۳- «مسلم مدت سه روز مدینه را غارت کرد و یارانش به قتل مردم و چپاول کالای آنان و آزار و اذیت کنیزان و زنان و کارهای خداناپسند دست زدند».

ابوریحان بیرونی می گوید:

«وقعه الحزّه و هی التي قتل فيها بنو أمیه أهل المدینه و انتهبت أموالهم و هتکت ستور المهاجرین و الأنصار و فضحت نساؤهم فلعن الله من لعنه رسول الله من المدثین؟؟؟ فی المدینه و جعلنا غیر راضین بالفساد فی أرض الله». (۱) مدنیان و مکّیانی را که در حزّه و شهر مدینه کشته بودند، در قبرستان بقیع جمع کردند و بر آنان خاک ریختند. مقبره شان بعدها به عنوان «شهداء الحزّه» مشهور تاریخ مسلمانان شد.

این مکان که بسیاری از فرزندان انصار و مهاجرین در آن دفن شده اند، اتاقی مسقف بود و امروز، سقف آن هم سطح زمین قبرستان گردیده است و در ۷۵ متری شرق قبر عثمان بن مظعون و ۱۳۵ متری غرب مقبره عثمان بن عفان جای دارد.

۱- «حادثه حره، که بنی امیه مردم مدینه را در آن قتل عام کردند و دارایی آنان را به غارت بردند. نسبت به مهاجرین و انصار بی عفتی کردند و زنانشان را رسوا کردند. خداوند و رسول الله کسانی را که در مدینه مرتکب فساد شده بودند، لعنت و نفرین کردند.» نک: مسعودی، «مرؤج الذهب» ج ۲، ص ۷۴۰؛ ابوالفرج، «مقاتل الطالیین» ص ۱۲۳؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۲، ص ۱۹۰؛ اعثم کوفی، «الفتوح» ج ۵، ص ۲۹۵؛ بلاذری، «الأنساب الأشراف» جزء ۵، ص ۳۷؛ ابن اثیر، «الکامل» ج ۴، ص ۱۱۴؛ محمد بن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۷، ص ۳۰۹۹، ترجمه فارسی؛ ابوریحان بیرونی، «الآثار الباقیه» ص ۳۳۴

فصل دهم؛ دیگر مقابر مشاهیر تاریخ اسلام

الف: مالک بن انس

«الأصبغی الحمیری» مُکَنّی به ابو عبداللّه، به امام دارالهجره مشهور است و یکی از ائمه چهارگانه اهل سنّت (مذهب مالکی) محسوب می شود.

تولّد و وفات «مالک» در مدینه بود و توانست یکی از جوامع صحاح سنّه را به نام خود و با نام «الموطأ» ثبت کند.

فقه را از ربیع‌الزّأی اخذ کرد و از امرا و ملوک دوری گزید. از حدیث گفتن در حال شتاب و ایستاده پرهیز می کرد و در مدینه به احترام مرقد پیامبر اسلام علیه السلام هرگز بر مرکبی سوار نشد. امام شافعی در باره اش گفت:

«مالک حجه اللّٰه تعالیٰ علی خلقه بعد التابعین». (۱) وی در سال ۱۷۴ یا ۱۷۸ یا ۱۷۹ ه. ق. در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. مقبره «مالک» در پنجاه متری شرق در بقیع جای دارد. این محل در شمال شرقی

۱- «مالک حجت خداوند- عزوجلّ- بر خلقتش پس از تابعین است.»

مقبره عقیل بن ابی طالب و مجاورت سمت غربی قبر نافع - شیخ القراء - و همجوار با قبر شیخ نافع مدنی (۱) می باشد. (۲)

ب: نافع

مُکَنّی به ابو عبدالله، نافع المدنی و از ائمه تابعین مدینه بود. او را چون در فقه، علامه می دانستند، به «الفقیه» و چون از موالی ابن عمر بود، به «نافع الفقیه مولی ابن عمر» شهرت دادند.

او از ابن عمر، ابوهریره، ابولبابه، ابوسعید، رافع، عایشه، ام سلمه و غیره روایت ها کرد و از او نیز روایان حدیث، حدیث ها ثبت کرده اند.

ظاهراً دیلمی الأصل بود و «عمر بن عبدالعزیز» او را به مصر فرستاد تا سنن پیامبر را به مصریان تازه مسلمان بیاموزد.

ابن سعد او را ثقه و کثیرالحدیث خوانده و مسلم است که در سال ۱۱۷ یا ۱۲۰ ه. ق.

در مدینه در گذشته است.

قبر نافع در بقیع، مجاور مقبره «مالک بن انس» است و در پنجاه متری شرق در بقیع یا شمال شرقی مقبره عقیل بن ابی طالب جای دارد. (۳)

۱- «گفتنی است نافع شیخ القراء و نافع مدنی دو تن هستند و توضیحاتی در این باره در ادامه کتاب می آید.»

۲- «الدیباج المذهب» ص ۱۷ / ۳۰؛ ابن خلکان، «وفیات الأعیان» ج ۱، ص ۴۳۹؛ نووی، «تهذیب الأسماء و اللغات» ج ۲، ص

۷۵؛ ذهبی، «تذکره الحفظ» ج ۱، ص ۱۹۳؛ شیرازی، «الطبقات الفقهاء» ص ۴۲ / ۴۳؛ یوسف ابن عبدالبر، «الانتقاء فی فضائل

الثلاثة الاثمه الفقهاء» صص ۸ و ۶۳؛ ابونعیم، «حلیها الأولیاء» ج ۶، ص ۳۱۶؛ ابن تغری بردی، «التجوم الزاهره» ج ۲، ص ۹۶؛ ابن

ندیم، «الفهرست» ج ۱، ص ۱۹۸؛ امین الخولی، «ترجمه محرره لمالک بن انس». محمّد ابوزهره، «مالک بن انس، حیاتة،

عصره»؛ جرجی زیدان، «آداب اللغه العربیة» ج ۲، ص ۱۳۹؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۱۰، ص ۵

۳- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۱۰، ص ۴۱۲؛ ابن خلکان، «وفیات الأعیان» ج ۲، ص ۱۵۰؛ ذهبی، «تاریخ

الإسلام» ج ۵، ص ۱۰؛ ابی طالب به نقل از هشام بن عروه و ابومخنف؛ خطیب بغدادی، «تاریخ بغداد» ج ۱، ص ۱۸، در باره

نقش همراهیش با علی بن ابی طالب. ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۲، ص ۳۵، نقش ابوسعید در نبرد حرّه.

پ: نافع شیخ القراء

ابن خلکان گوید:

نافع شیخ القراء از طبقه سوم بعد از پیامبر بود و به امام اهل المدینه اشتها داشت. (۱) حافظ ابونعیم، اصلش را از اصفهان دانسته است.

او قرائت قرآن را از تابعین مدینه چون: عبدالرحمان بن هرمز، ابوجعفر قاری، عبدالرحمان بن قاسم و ابوعبدالله مسلم پیاموخت و یکی از قراء سبعة تاریخ اسلام شد.

ابوقره موسی گفته است:

نافع، قرائت را نزد هفتاد نفر از تابعین پیاموخت و بسیاری از قاریان مشهور اسلام به شاگردیش پرداخته، نحوه قرائتش را روایت کرده، آن را اشاعه دادند.

قرائت نافع، به دو روایت از دو شاگردش در دسترس ماست:

عیسی بن مینا مشهور به قالون (۱۲۰ / ۲۲۰ ه. ق.) و عثمان بن سعید (/ ابوسعید) مشهور به «ورش» متوفای ۱۹۷ ه. ق.

نافع، هفتاد سال برای مردم مدینه قرآن خواند و علم قرائت، آموزش داد. با مرگ او، مدینه دیگر ریاست قرائت قرآن نیافت.

در روایت، به استثنای احمد، او را ثقه دانسته اند. پس از وفات در قبرستان بقیع مدفون شد. قبرش مجاور شرقی قبور «مالک بن انس» و «نافع مولی ابن عمر» جای دارد که تاکنون مشهور اهل مدینه است. (۲)

ت: زید بن حسن

از تابعین بود و ابن سعد با این بیان که: «فغسل ثم اخرج به علی السریر الی البقیع» (۳) به

۱- نک: «وفیات الأعیان و أنباء الزمان» ج ۵، ص ۵

۲- امام ابن جزری، «غایهاتهایه فی طبقات القراء» ج ۲، ص ۳۳۰؛ شیخ احمد بناد میاطی، «قراءات الائمه الأربعة عشر». محمود خلیل الحصری: «احسن الأثر فی تاریخ القراء الأربعة عشر».

۳- «سپس شستشو کرد، پس از آن، او را بر تخت به بقیع برد.»

مقبره اش در قبرستان بقیع باور دارد. (۱)

ث: سالم بن عبدالله

ابن عمر بن خطاب و از تابعین بود. ابن سعد در خصوص او می نویسد:

«صلی هشام بن عبدالملک علی سالم بن عبدالله بالقیع لکثره الناس». (۲)

ج: مغیره بن عبدالرحمان

ابن سعد او را از تابعین می داند و در باره اش می نویسد:

«مات بالمدينة و أوصی أن یدفن بأحد مع الشهداء فلم یفعل أهله و دفنوه بالقیع». (۳)

چ: مقابر زنان مشهور در بقیع

۱/ چ: ام البنین

دختر حزام بن خالد بود که به همسری علی بن ابی طالب درآمد و چهار پسر از او به دنیا آورد که: عباس، جعفر، عثمان و عبدالله بودند و و همگی آنان با حسین بن علی علیه السلام در واقعه کربلا کشته شدند. (۴) گفته اند که وی را در کنار مقابر عمات پیامبر: صفیه و عاتکه دفن کردند.

۱- «الطبقات الکبری» ج ۵، ص ۳۱۹؛ نیز نک: ابن حبان، «الثقات» ج ۴، ص ۴۵، چاپ دار المعارف عثمانیه، حیدرآباد رکن ۱۹۷۸ م.

۲- «هشام بن عبد الملک به علت کثرت جمعیت بر جنازه سالم بن عبد الله در بقیع نماز گزارد». نک: «الطبقات الکبری» ج ۵، ص ۲۰۱

۳- «در مدینه وفات یافت و وصیت کرده بود همراه سایر شهدا در احد دفن گردد، لیکن خانواده اش وصیت را عمل نکردند و او را در بقیع دفن نمودند». نک: «الطبقات الکبری» ج ۵، ص ۲۱۰

۴- ابوالفرج، «مقاتل الطالبيين» ص ۸۱؛ شیخ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۲۰۳

دختر عامر بن عویمر، همسر ابوبکر و مادر عایشه همسر پیامبر بود. وفات وی در سال ششم هجری به زمان حیات پیامبر رخ داد و پیامبر در مراسم خاکسپاری او شرکت جست. (۱) ۳/ چ: حلیمه

از قبیله «بنو سعد بن بکر» و دختر «ابی ذؤیب عبدالله بن حارث» بود. وی مادر رضاعی پیامبر بود. علی بن موسی در رساله اش ضمن توصیف بقیع و مراقد بقیع در سال ۱۳۰۳ ه. ق. می نویسد:

«در سمت شمالی قبر عثمان بن عفّان گنبد و بارگاهی بنا شده که: «فیها مرقد السّیّده حلیمه السّعدیّه مرضعه سیّدنا النّبّی». (۲) ۴/ چ: اروی بنت کریر

مادر «عثمان بن عفّان» بود و ابن سعد می نویسد:

«فدفناها بالبقیع». (۳)

۱- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۴، ص ۴۵۰؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب» ج ۴، ص ۴۴۸

۲- «در آن محل آرامگاه حلیمه سعدیه، شیرده حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار دارد.» «وصف المدینه المنوره» ص ۱۲

۳- «الطبقات الکبری» ج ۸، ص ۲۲۹

فهرست كتابها

آ

آثار البلاد واخبار العباد/ قزوینی

٤٦، ٩٩، ٣٧٨، ٣٨٤

الاثار الباقیه عن القرون الخالیه/ ابوریحان بیرونی

٤٥، ٥٢٣

آثار المدینه المنوره/ عبدالقدوس انصاری

٢١٤، ٢٥٢، ٣١٩، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٤٣، ٤١٠

آخرین خطاطان/ م. ک. اینان

١١٦

آداب اللغه العربیه/ جرجی زیدان

٥٢٥

آل سعود فی التاریخ/ فرید ابن عزالدین

٤٣٩

الف

ابن سعود سید نجد وملك حجاز/

٤٣٩

تعاظ الخفاء باخبار الائمة الفاطمیین الخفا/ مقریزی

٤٨٨

الإتقان فى علوم القرآن / سيوطى

٥٠٩، ٣٣٠

اثبات الوصيه

٤٤٨

الاحباب فى سيره النبى / دشتكى

٤٧

احسن الاثر فى تاريخ القراء الاربعه عشر / محمود خليل الحصرى

٥٢٤

احسن التقاسيم فى معرفه الاقاليم / مقدسى

١٤١، ١٣٣، ٩٩، ٩٤

اخبار المدينه / ابن زباله

٢٩٠، ٨٤، ٥٣

اخبار المدينه / ابن شبه

٢٢٨، ٢١٤

ص: ٥٣٠

اخبار المدينة / يحيى بن حسن ٥٢، ٨٤

اخبار دار الهجرة / رزين

٨٠، ٨٤

اخبار مدينة الرسول / ابن نجار

٤٤، ٧٨، ٨٤، ٩١، ٩٣، ٩٥، ١٠٠، ١٢٦، ١٥٦، ١٧٠، ١٧٣، ٢٠٧، ٢٢٥، ٢٤٤، ٢٥١، ٣١٦، ٣٦٤، ٣٦٧، ٣٧٤، ٣٨٧، ٤٠٠، ٤٢٢، ٤٧٩،
٤٨٣، ٤٨٧، ٤٩١

اخبار مدينة الرسول / فيروزي

٣٧٤

اخبار مكة / ازرقى

٥٠١

ادوار فقه / شهابى

٣٠٧

الارشاد السارى بشرح صحيح البخارى / قسطلانى

٤٤، ٥١، ٧٥، ١٣٣، ١٧٣، ١٩٨، ٢٦١، ٢٧٥، ٣٧٧، ٣٨٠، ٣٩٨، ٤١٨

الارشاد / شيخ مفيد

٤٤٦، ٤٤٧

اسباب النزول / واحدى

٣٢٨، ٣٣٠، ٤٤٢، ٤٦٨

الاستبصار فيما اختلف من الاخبار / شيخ طوسى

الاستدراك على كتاب الصحابه لابن عبدالبر / محمد بن خلف / ابن فتحون اندلسي

٤٩٤

استظهار الأخبار / قاضي احمد دامغاني

١٤٩

الاستيعاب / ابن عبدالبر

٣٢٣، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٧، ٤٥٩، ٤٦٧، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٥، ٤٧٨، ٤٨٠، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٦، ٤٨٧،
٤٩٠، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٨، ٥٢٨

اسد الغابه / ابن اثير

٢٤٧، ٣٢٣، ٤٦٦، ٤٦٩، ٤٧١، ٤٨٤، ٤٩٠، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧

الاصابه / ابن حجر عسقلاني

٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٥٧، ٤٦٠، ٤٦٣، ٤٦٧، ٤٧٠، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٨٤، ٤٩١، ٤٩٩، ٥٠١، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥١٣، ٥١٥، ٥١٧، ٥١٨،
٥٢٥، ٥٢٨

الاعلاق النفيسه / ابن رسته

٧١، ٧٥، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٧، ٩١، ٩٥، ٩٧، ٩٩، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٦، ١٥٥، ٢٥٩، ٢٦٣، ٣١٧، ٣٢٤، ٤٨٠

الاعلام / زرکلی

٢٦٥، ٣٥٤، ٤٤٢، ٤٤٤، ٥٠٥

اعلام النبوه / ابو حاتم رازی

٤٨٨

اعلام النبوه / ماوردي

٢٢٢

ص: ٥٣١

ايعان الشيعة / محسن امين

٤٥٧

الاقوال الذهبيه / حميدالدين كرمانى

٤٨٨

الاكمال / ابن ماكولا

٤٨١

الأم / شافعى

٢٢٨، ٢٧٥، ٤٣٥

الأماكن التى تزار فى المدينه الشريفه / ابو عبدالله اسدى

٢٣٩

ام المؤمنين / عايشه عبدالرحمان

٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٢، ٥١٧

الأمالى / شيخ مفيد

١٩٤، ٢٢٤

الامامه والسياسه / ابن قتيبه دينورى

٤٤٦، ٥١٠

امتاع الأسماع / مقريزى

٦٥، ٢٠٤، ٣٢٨، ٤٥٥، ٤٩٥

الانتقاء فى فضائل الثلاثه الاثمه الفقهاء / يوسف بن عبدالبر

الأنساب / سمعاني

٥١١، ٥٠٧، ٥٠٣، ٥٠٢، ٤١٧، ٣٣٩، ٢٨٥، ٢٨٠

انساب الأشراف / بلاذري

٥٢٣، ٥١٢، ٥١٠، ٥٠٩، ٥٠٨، ٥٠٧، ٤٦٦، ٣٧٩، ٣٣٩، ٩٠

انساب العرب / ابن حزم

٣٣٩

انسان العيون

٤٥٥

الأوائل / سيوطي

٢٣٠

ايران و يمن / تصحيح هنري كربن

٤٨٨

ب

بحار الأنوار / مجلسي

٤٩، ٥٤، ٦٦، ٨٠، ١٤١، ٢٠٣، ٢٠٥، ٢٢١، ٢٢٤، ٣٣٢، ٤٧١

بدايع الضيافع / ملك العلماء

٢٣٠

البدايه والنهائيه / ابن كثير

٣٩٦، ٣٣٢، ٣١٦، ٧٧، ٦٨، ٥٣، ٤٦

البدر الطالع / شوكانى

٣١٠، ٢٦٤

بلاد العرب / عبدالله اصفهانى

٢٣٧، ١٨٧

البلاد العربيه السعوديه / فؤاد حمزه

٤٣٩

البلدان / ابن فقيه

٢٥٩

البلدان / ابن واضح يعقوبى

٣٧٧، ٣١٧، ٣٠٦

بمنسك القاصد الزائر / الاقشهرى - وفاء الوفا

١٤٤

ص: ٥٣٢

البيان و التبيين / جاحظ، تحقيق و تصحيح:

هارون

٤٨٢، ٥٠٧

ت

تاريخ / ابن عساكر

٤٥٨، ٤٨٥

تاريخ / ابن كثير

٥١٠

تاريخ الادب العرب / كارل بروكلمان

٣٥٦، ٤١٧

تاريخ الاسلام / ذهبي

٥٢٥

تاريخ التراث العربي / فؤاد سزكين

٣٥٦

تاريخ الجبرتي

١٥٠

تاريخ الخلفاء / سيوطي

٢٣٠، ٥٠٩، ٥١٢

تاريخ الخميس / ديار بكرى

٤٥٣، ٤٧٣، ٤٩٥، ٥٠٨

تاریخ الرسل والملوك / طبری

٤٤، ٧٢، ٩٢، ٩٣، ٩٨، ٩٩، ١٠٣، ١٥٨، ٢٥٤، ٢٥٦، ٣٠٤، ٣٣٢، ٤٦٦، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧٤، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣

التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم / الکردی مکی

١٥٠، ٣٠٨

تاریخ المدینة / مطری

١٣٣

تاریخ المستبصر / ابن مجاور

٢٤٥

تاریخ بغداد او مدینة السلام / حافظ ابوبکر خطیب بغدادی

٣٥٢، ٤٥٨، ٥١١، ٥٢٥

تاریخ ثغر عدن / ابومحرمه

٢٤٥

تاریخ دمشق الکبیر / ابن عساکر

٤٦٨، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٩٤

تاریخ نجد الحدیث

٤٣٧

تاریخ یعقوبی / احمد بن ابی یعقوب

٧٨، ٩١، ١٩٨، ٢٠٥، ٢٥٤، ٣٤٠، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٨، ٤٥٤، ٤٥٩، ٤٧٠، ٤٧٣، ٤٧٥، ٤٨٠، ٤٨٤، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣

٥٠٥، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١٣، ٥٢٣

تحديد المواضع / ابو علي الهجري

٣٨١، ٢٥٩

تحفة الحرمين / نايب الصدر شيرازي

٤٨٠، ٤٥٢، ٤٠١، ٣٢٠، ٣١٩، ٢٨٢، ٥٨

تحفة الحرمين و سعادته الدارين

٤٢٨، ٤٢٧

تحفة الزائر / ابن عساكر

١٤٤

التحفة اللطيفة في عماره المسجد وسور المدينة الشريفه / محمد بن خضر الرومي

١١٣

تحقيق النصرة بتلخيص معالم دارالهجرة /

ص: ۵۳۳

زين الدين مراغى

۱۰۶، ۱۰۸، ۱۴۹، ۱۶۰، ۳۶۷

تذکرها الحُفَاز / ذهبى

۵۲۵

تذکرها الخواص / سبط ابن جوزى

۱۹۴، ۴۲۱، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۵۰۸، ۵۲۲

ترجمه محرره لمالك بن انس / امين الخولى

۵۲۵

التعريف بما آنتس الهجره من معالم دار الهجره / مطرى

۹۷، ۱۰۸، ۲۲۵، ۲۶۷، ۲۹۲

تفسير البحر المحيط / ابو حيان اندلسى

۴۴۳

تفسير القرآن العظيم / حافظ ابن كثير

۲۵۰

التفسير الكبير / حافظ ابن مَرْدُويَه

۳۷۲، ۴۴۳، ۴۷۶

تفسير روح الجنان / ابوالفتوح رازى

۲۵۱

تفسير زمخشري

تفسير قمى / على بن ابراهيم

٤٤٢، ٤٤٣، ٤٦٨، ٤٧٦، ٥٠٥

تقريب التهذيب / ابن حجر عسقلانى

٩٤، ٢٨٥، ٣٠٣، ٣٥٢، ٣٧٤، ٥١٥، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠

تلخيص الشافى / شيخ طوسى

٤٨٨

تنقيح المقال فى احوال الرجال / مامقانى

٢٩٩، ٤٨٦

تهذيب الاحكام / شيخ طوسى

١٧٣

تهذيب الاسماء واللغات / نووى

٥٢٥

التهذيب التهذيب / ابن حجر عسقلانى

٩٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٣١، ٣٥٢، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٨٦، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٥٨، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٢، ٤٧٥، ٤٧٧، ٤٨١،

٤٨٢، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٩، ٤٩٢، ٥٠٤، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥١١، ٥١٢، ٥١٤، ٥١٦، ٥١٧، ٥٢٠، ٥٢٥

تهذيب / شيخ طوسى

١٤٣، ١٧١، ٢٥٨، ٢٧٢

ث

الثقات / ابن حبان

٢٤٧، ٢٨٦، ٢٨٨، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٥٤، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٦١، ٤٦٨، ٤٧٠، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٧، ٤٨١، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٩٠، ٤٩١،

٤٩٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥٢٧

ج

الجامع الصحيح

٤٤٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٥٠٦

الجامع لاحكام القرآن/ قرطبي

٥٣، ١٧١، ٢٤٩، ٣٣٠، ٣٧٢، ٤٤٢، ٤٤٣،

ص: ٥٣٤

٤٦٨، ٤٧٦، ٥٠٥، ٥٠٦

الجبال و الأمكنه و المياه/ زمخشري

٣٣٩، ٣٨٤

جمع الجوامع/ سيوطي

٢٢٢، ٥١٢

الجمع بين رجال الصحيحين

٥٠٨

جمهره انساب العرب/ ابن حزم

٢٤٩، ٤٤١، ٤٥٣، ٤٧٨، ٤٨١، ٤٩٣، ٤٩٩

جمهره خطب العرب- في العصور العربيه الزاهره/ احمدزكي صفوت

٣٤٠

جواهرالكلام/ شيخ نجفي

٢٧٢، ٢٧٦

ح

الحزه/ واقدى

٢٤٠

حسن المحاضره

١٤٨، ٤٧١

حليه الأوليا/ ابونعيم

۴۶۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۸۴، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۲۵

حياه الحيوان / دميرى

۵۰۹، ۹۳

خ

خراج

۲۲۴

خصائص الكبرى / سيوطى

۲۲۲

خلاصه الوفاء باخبار دار المصطفى / سمهودى

۴۰۷، ۱۶۴

خلاصه تذهب الكمال

۴۶۹

الخلافيات / بيهقى

۲۹۱

د

دائره المعارف الاسلاميه

۴۱۶، ۳۵۴، ۲۶۵

دائره المعارف القرن العشرين / فريد وجدى

۴۷۰، ۳۴۷

دانشنامه اسلام و ايران

الدر المثور فى التفسير بالمأثور / سيوطى

٤٤٣، ٤٧٦، ٥٠٥، ٥١٢

الدرر الكامنه

١٤٨

دلائل النبوه / بيهقى

٥١، ٤٧، ٧٥، ٧٧، ٧٩، ٨١، ٨٢، ١٥٢، ١٥٥، ١٧٨، ١٨٥، ٢٠٤، ٢٨٥، ٣١٦، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٣٢، ٣٩٩، ٤٩٤

دوله الأتابكه فى الموصل / سيد جمىلى

٥٩

الدّيباج المذهب

٥٢٥

ديوان الحماسه / ابوتمام

٤١٧

ص: ۵۳۵

ديوان شعر/ عارف حكمت - محمد زيور

۳۵۴

ديوان شمس تبريزي

۱۵۳

ذ

ذيل المذيل في تاريخ الصحابه والتابعين / طبري

۴۶۶، ۴۷۱، ۴۸۲، ۵۱۳

ر

راهنمای مذهب شافعی / شيخ الاسلام

۲۶۰

رجال / طبرانی

۱۹۲

رجال / كشي

۴۴۷

الرحله / ابن جبیر

۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۸۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۳۴۶، ۳۸۷، ۴۲۲

الرحله الحجازيه / بتونى

۵۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۲، ۲۱۵، ۲۶۲، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۴۷، ۴۳۰، ۴۹۷

الرحله الحجازيه / حلمى

٤٣٠

رسائل المدینه

١٥٠

رسائل فی تاریخ المدینه / حمد جاسر

١١٥، ٢٣٥، ٢٦٢، ٤٤٦

الروض الأنف / سهیلی

٣٢٥، ٣٢٨، ٤٥٤، ٤٥٧، ٤٥٩، ٤٧٤، ٥٠٤

روضه من الکافی / کلینی

٤٩، ٢٥٥

روضه / الاقشهری

٤٥

روضه / الفردوسیّه

١٤٤

ریاض الصالحین / ابو ذکریا نووی

٤٦٣

الریاض النظره / محب طبری

٥٠٨، ٥١٠، ٥١١

ز

زاد المعاد / ابن جوزی

٤٧، ٧٦، ٧٨، ١٩٨، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٤، ٢٥٥، ٣١٧، ٣٢١، ٤٣٦

سرح العيون / ابن نباته مصرى

۴۱۷

سفرنامه / ابن بطوطه

۲۶۷، ۳۴۶، ۳۸۱، ۳۸۷، ۴۰۱، ۴۲۴

سفرنامه قفقاز - عثمانى - مکه / ميرزا حسين فراهانى

۵۹، ۲۶۸، ۲۸۲، ۴۲۶، ۴۵۱

سفرنامه / ناصر خسرو

۱۴۲، ۱۴۴

سفرنامه / حاج ميرزا على خان

۴۹۷

ص: ٥٣٦

سفينها البحار / قمى

٤٨٥، ٤٨٦

السلوك

١٤٨

السمط الثمين فى مناقب امهات المؤمنين / محب الدين طبرى

٤٥٣، ٤٦٦، ٤٦٩، ٤٧١

سنن / ابن ماجه

٥٣، ٦٨، ٧٠، ١٣٢، ١٤١، ١٥٢، ١٧٨، ٢٣٣، ٣٦٤، ٣٨٥، ٣٩٥، ٤١٩، ٤٣٥، ٤٤٤، ٤٥٨، ٤٦٤، ٥٠٠، ٥٠٥

سنن / ابوداود

٥٤، ٧٠، ٨١، ٨٩، ١٣٣، ١٤١، ١٥٢، ١٥٥، ١٨٥، ٢٢٧، ٣٩٦، ٣٩٩، ٤١٩، ٤٤٤، ٤٥٦، ٥٠٠

سنن (الجامع الصحيح) / ترمذى

٤٥٦

السنن الكبرى / بيهقى

٣٨٥، ٤٣٦، ٤٥٦، ٤٦١، ٥٠٠، ٥٠٩

سنن المصطفى / ابن ماجه

٤٥٦

سنن / ترمذى

٥٣، ١٥٢، ١٧٣، ٣٩٦، ٥٠٠، ٥٠٥

سنن / دارقطنى

٤٨٥، ٤٦٦

سنن / دارمی

٥٠٠، ٢٦٠، ١٥٤، ١٥٢

سنن / نسائی

٥١٢، ٤٣٤، ٤١٨، ٣٩٥، ٣٩٤، ٣٨٥، ٣٨٤، ٢٣٣، ٢٠٣، ١٩٢، ١٩١، ١٥٢، ٥٤، ٥١، ٤٨

سیرالروضه / نووی

٢٠٤

سیر / کازرونی

٨٠

السیره الحلبيه فی سیره الأئمن المأمون / حلبی

١٩٢، ٢٢٢، ٢٥٥، ٢٥٧، ٣٠٥، ٣٠٨، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٨، ٣٣٢، ٣٤٢، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٩، ٤٧١، ٤٨١، ٤٩٤، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٩

السیره النبویّه / ابن اثیر

٤٩٤

السیره النبویّه / ابن اسحاق

٤٣، ٤٤، ٤٩، ٦٧، ٧٥، ٨١، ١٧٦، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٧٢، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٥٤، ٤٥٧، ٤٦٣

٤٦٨، ٤٧٥، ٤٨٤

السیره النبویّه / ابن عبدالبر

٤٥٣

السیره النبویّه / ابن هشام

١٣٣، ١٧٦، ٢٥٤، ٢٥٦، ٣٠٤، ٣١٧، ٣٢٥، ٣٢٨، ٣٧٢، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٧، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦٧، ٤٦٩، ٤٧٢

٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٨، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٤، ٤٩٠، ٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٩، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨

٥١١، ٥١٥

السيرة النبوية / بلاذري

٥٠٨

ص: ٥٣٧

السيره النبويّه / زيني دحلان

٢٢٢، ٣٣٢، ٤٥٥، ٥٠٣، ٥٠٤

السيره النبويّه / زهري

٤٩

السيره النبويّه / ابن كثير

٤٥، ٨٢، ٣١٦، ٤٤٢، ٤٥٥، ٤٧٤، ٤٨٥

ش

شذرات الذهب / ابن عماد

٤٥٧، ٤٧٠، ٤٨٦، ٤٨٧

شرح السنه / نبوي

٩٠

شرح المواهب / ابو عبدالله زركاني مالكي

٢٢٣

شرح صحيح مسلم (حاشيه ارشاد الساري) / نووي

١٣٣، ١٧٣، ١٩٨، ٣٣١، ٣٧٣، ٤١٨

شرح نهج البلاغه / ابن ابي الحديد

٣٤١، ٤٤٤، ٤٧٨، ٤٨٣، ٥١٠

شرف المصطفى / ابن جوزي

١٢٧، ٤٥

شعب الايمان / بيهقى

٢٩٠

الشفاء / عياض

٢٢١

شفاء الصدور / ابن سبع

٢٢٢

الشفاء / اندلسى

٢٢٢

شهى النعم فى ترجمه شيخ الاسلام و ولى النعم / شهاب الدين آلوسى

٣٥٤

ص

صبح الاعشى،

٤٧١

صحيح ابن حبان،

٢٣٢

صحيح / بخارى،

٤٨، ٤٩، ٥٤، ٤٨، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨١، ٨٤، ٨٩، ٩٠، ١٣٢، ١٣٣، ١٤١، ١٥٢، ١٧٠، ١٧٣، ١٨٠، ١٨١، ١٨٧، ١٩٤، ١٩٧،
٢٠٣، ٢٠٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٥٠، ٢٦٠، ٢٧٣، ٢٨٧، ٣٣١، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٣، ٣٧٩، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٤١٠، ٤٤٤،
٤٥٨، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٦، ٥٠٠، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٩

صحيح / ترمذى،

٢٣٢

صحیح / دارمی،

۲۳۳

صحیح / مسلم،

،۴۱۷ ،۳۹۸ ،۳۷۱ ،۳۷۰ ،۳۳۱ ،۲۸۷ ،۲۶۱ ،۲۵۸ ،۲۵۱ ،۲۴۲ ،۲۲۷ ،۲۰۶ ،۲۰۳ ،۱۷۳ ،۱۷۰ ،۱۵۲ ،۹۰ ،۸۱ ،۸۰ ،۶۸ ،۵۴ ،۵۱ ،۴۸

،۴۱۸ ،۴۴۴ ،۴۶۴ ،۵۰۵

صفه الصفوه / ابن جوزی،

،۴۶۶ ،۴۶۹ ،۵۰۸ ،۵۱۰ ،۵۱۱

صفه جزیره العرب / همدانی،

،۴۶ ،۲۳۸ ،۲۶۲ ،۲۹۸

ص: ٥٣٨

صقر الجزيره،

٤٣٧

صواعق / ابن حجر هيثمي،

٢٢٢

ط

طبقات الشعراء / محمد بن سلام جمحي،

٣٢٨

الطبقات الفقهاء / شيرازي،

٥٢٥

الطبقات الكبرى / ابن سعد،

٢٥٧، ٢٥٦، ٢٥٤، ٢٤٩، ٢٤٧، ٢٠٥، ١٩٦، ١٩٤، ١٧٣، ١٥٥، ١٣٣، ١٣٢، ١٣١، ١٢٧، ١٢٤، ١٠٠، ٨٤، ٧١، ٦٨، ٥٤، ٥٣، ٤٧، ٤٥،
٣٩٠، ٣٨٦، ٣٧٧، ٣٧٤، ٣٦٦، ٣٦٥، ٣٦٤، ٣٥٩، ٣٥٧، ٣٥٢، ٣٤٩، ٣٤٥، ٣٤٠، ٣٢٣، ٣١٧، ٣١٦، ٣٠٥، ٣٠٣، ٢٨٨، ٢٨٥، ٢٨٠،
٤٧٧، ٤٧٤، ٤٧٣، ٤٧٢، ٤٧١، ٤٦٩، ٤٦٦، ٤٦٤، ٤٦٣، ٤٦٠، ٤٥٩، ٤٥٨، ٤٥٣، ٤٤٨، ٤٤٧، ٤٤٦، ٤١٩، ٤١٧، ٤٠٠، ٣٩٨، ٣٩٦،
٥١٨، ٥١٧، ٥١٦، ٥١٥، ٥١٤، ٥١٣، ٥١١، ٥١٠، ٥٠٩، ٥٠٧، ٥٠٢، ٥٠٠، ٤٩٧، ٤٩٦، ٤٩٤، ٤٨٩، ٤٨٥، ٤٨٣، ٤٨٢، ٤٨١، ٤٨٠

٥٢٨، ٥٢٧، ٥١٩

الطبقات المفسرين / داودي،

١٤٨

ع

عائشه و السياسه / سعيد الافغاني،

٤٦٦

عائشه ام المؤمنين / زاهيه مصطفى قورره،

٤٤٤

العبر في خبر من غبر / حافظ ذهبي،

١٠٨

عجائب الآثار في التراجم والاخبار / عبدالرحمن بن حسن جبرتي،

٤٣٨

عروه التوثيق في النار والحريق / قسطلاني،

١٠٨

العقد الفريد / ابن عبدربه اندلسي،

٣٤١، ٤٦٠، ٤٦٣، ٤٨١، ٤٨٣، ٤٩٣، ٥٠٧، ٥٠٩

عمده الاخبار في مدينه المختار / احمد بن عبدالحميد عباسي،

٢٢٥، ٤٠٥

عمده القاري / عيني،

١٩٨، ٢٩٨، ٣٠٢، ٣٠٧، ٣٧٠، ٣٧٣، ٤٠٠، ٤٤٤، ٤٦٣، ٥٠٥

عنوان المجد،

٤٣٧

عيون اخبار الرضا / ابن بابويه،

١٤١

غ

الغارات / ابو اسحاق ابراهيم ثقفى،

غايهالنهايه فى طبقات القراء / ابن جزرى،

ص: ٥٣٩

الغدیر / امینی،

٣٨٠، ١٩٥

ف

فتح الباری بشرح صحیح البخاری / ابن حجر عسقلانی،

٥٢، ٥٤، ٧٥، ٧٦، ١٨٧، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٧، ١٩٨، ٢٢٢، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٧٥، ٢٨٣، ٢٨٩، ٢٩٩، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٨،
٣١٧، ٣٣٨، ٣٦٩، ٣٧٣، ٣٨٠، ٤٠٠، ٤١٠، ٤٤٤، ٤٥٦، ٤٦٣

الفتوح / ابن اعثم کوفی،

٤٩٠، ٥٢١، ٥٢٣

الفتوحات الاسلامیه،

٤٣٧

فرق الشیعہ / نوبختی، فرقہ اسماعیلیہ، ہاجسن،

٤٨٧

فروع من الکافی / کلینی،

٥٠، ٥٢، ١٧٢، ١٧٨، ١٨٠، ١٨١، ١٩٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٥٧، ٢٦٣، ٢٧٢، ٢٢٠، ٤٣٧، ٤٦٢

فصول المهمہ،

٤٤٨

فصول من تاریخ المدینہ المنورہ / علی حافظ،

١٢٠، ٢٦٣، ٢٦٨، ٢٩٢، ٣١٠

فضائل القرآن،

فضائل مدینه در عقیده دینی اسلام،

الفقه علی المذاهب الاربعه،

الفهرست / ابن ندیم،

الفهرست / طوسی،

القاموس المحيط / فیروز آبادی،

قراءات الائمة الاربعه عشر / شیخ احمد بنا دمیاطی،

القری لفاصد ام القری / محب الدین طبری،

قلب جزیره العرب،

الکامل فی التاریخ / ابن اثیر،

٥٢٣، ٥١١، ٥٠٩، ٤٩٥، ٤٩٤، ٤٩٣، ٤٩١، ٤٩٠، ٤٨٧، ٤٧١، ٤٥٨، ٤١٦، ٣٤٢، ٦٨

الكبير / طبراني،

١٧٠، ٥٣، ٤٩

كتاب الرجال،

٢٩٩

كشف الأسرار و عده،

٢٥١

ص: ٥٤٠

كشف اللبس في حديث رد الشمس،

٢٢٢

كفايه الطالب / حافظ ابو عبدالله محمد بن يوسف گنجی شافعی،

٢٢٢

کنز العمال / متقی هندی،

٨٢، ١٥٣، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٥٤، ٢٥٥، ٣٠٣، ٣٣٢، ٣٦٣، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٠، ٤٤٣، ٤٤٦، ٤٤٨، ٤٧٥، ٤٧٨، ٤٨١، ٤٨٢،

٤٨٤، ٤٨٥، ٤٩١، ٥٠٠، ٥٠٩

الكواكب الدريره،

٥٠٦

ل

لب اللباب / سيوطي،

٤١٧

لسان العرب / ابن منظور،

٣٣٩، ٣٦٣، ٤١٥

م

مالك بن انس، حياته، عصره / ابوزهره،

٥٢٥

مجمع ارباب الملك،

١٤٩

مجمع البحرين / طريحي،

٢٥٣، ٢٥٩، ٢٧١، ٢٩٨، ٣٦٣، ٣٨٤، ٣٩٦، ٤٨٢، ٤٨٣

مجمع البيان / طبرسي،

٤٤، ٥٣، ٦٧، ٦٨، ٧١، ١٧١، ١٧٧، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٥، ٢٢٠، ٢٥١، ٢٥٥، ٣٣٠، ٣٧٢، ٤٤٢، ٤٦٨، ٤٧٦

مجمع الزوائد / ابن حجر هيثمي،

٤٤٤، ٤٧٨، ٤٨١، ٤٨٢، ٥١٣

مجموعه فتاوى / ابن تيميه،

٤٣٩

محارب دثار،

٤٧٠

المحير،

٤٧١

المحلى / ابن حزم،

٢٣٠

المختصر فى اخبار البشر / ابوالفداء،

٤٤٤

مختصر كتاب البلدان / ابن فقيه،

٩١، ١٥٧، ٣٦٣، ٣٧٨، ٣٨٤، ٤٠٠

مختصر نافع / محقق،

٢٧٦، ٤٣٧

مختصر وفاء الوفا (خلاصه الوفاء) / سمهودى،

۳۸۱

مخطوطات جامعه الرياض، نشره خاصه، بمصورات المدينه المنوره دانشگاه محمد بن سعود/ يحيى ساعاتى و ...،

۳۵۶

المدينه بين الماضى و الحاضر / ابراهيم بن على العياشى،

۲۴۸، ۲۵۱، ۲۷۸، ۳۰۰، ۳۱۹، ۳۳۵

مرآت الحرمين / ابراهيم رفعت پاشا،

۶۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۵۰، ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۴۰،

ص: ٥٤١

٢٥١، ٢٨٢، ٣٨٢، ٣٠٠، ٣٢٠، ٤٠١، ٤١١، ٤٣٢، ٤٥٢

مرآت مدینه/ ایوب صبری پاشا،

١١٥، ١١٦، ١٥٠

مرآه الجنان/ یافعی،

٣٥٢، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٦٣، ٤٧٠، ٤٨١، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٧

مرآه الزمان/ یافعی،

٨٤، ٤٨٧

مرآه العقول/ مجلسی،

٤٣٧

مروج الذهب ومعادین الجواهر/ مسعودی،

٦٤، ٢٥٤، ٤٢١، ٤٤٤، ٤٩١، ٤٩٤، ٤٩٥، ٥٠٩، ٥٢٣

المستدرک/ حاکم،

٨٤، ١٩٠، ٢٧٥، ٣١٦، ٤٣٥، ٤٤٢، ٤٥٨، ٤٦٣، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٧٠، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٨١، ٤٨٦، ٤٩٠

٤٩٤

مسند/ احمد بن حنبل،

٥٣، ٥٤، ٨٤، ١٥٢، ١٧٣، ١٩١، ١٩٢، ١٩٤، ٢١٩، ٢٢٧، ٢٣٣، ٢٤٤، ٢٦٠، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٩٠، ٣٠٣، ٣٠٨، ٣٢٣، ٤١٩، ٤٤٣

٤٤٤، ٤٤٥، ٤٥٧، ٤٦٠، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٤، ٤٨٢، ٤٨٥، ٥٠٠، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥١٢

المسند/ حمیدی،

٢٦١

مسند/ طیالسی،

المشترك وضعا والمفترق صعقا/ ياقوت حموى،

٣٧٧

مشكل الآثار/ طحاوى،

٥٠٩، ٢٢١

مشكل الحديث/ ابن فورك،

٥٠٥

مشكل الحديث/ طحاوى،

٢٢١

مصر فى القرن التاسع عشر/ ادوارد جوان/ ترجمه محمد سعود،

٤٣٨

المعارف/ ابن قتيبه دينورى،

١٠٦، ٢٥٤، ٢٦٥، ٣٣٩، ٣٤٧، ٣٥٤، ٣٧٨، ٣٩٩، ٤١٦، ٤٣٠، ٤٥٤، ٤٨٧، ٤٨٨، ٥٠٧، ٥٠٩، ٥١٢

معانى الأخبار،

١٤٢

المعتبر،

٤٣٧

معجم البلدان/ ياقوت حموى،

٤٥، ٩٩، ١٠٨، ٢١٠، ٢٣٧، ٢٧٠، ٢٩٨، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٣٨، ٣٦٩، ٣٧٧، ٤٨٠، ٥٠١، ٥١٠، ٥٢٢

المعجم الجغرافى للبلاد/ حمد الجاسر،

ص: ٥٤٢

معجم الشعرا/ مرزباني،

٤٥٣

معجم ما استعجم/ البكري،

٤١٦، ٤١٥، ٤١٠، ٤٠٠، ٣٨٧، ٣٧٤، ٣٧٠، ٣٦٣، ٣٠٩، ٢٧٧، ٢٧١، ٢٥٨، ٢٣٨، ٤٨

معجم مفردات الفاظ القرآن/ راغب اصفهاني،

٥٠١، ٣٣٠، ١٧٠

معجم مقاييس اللغة/ ابن فارس،

٤٠٨

مغازي/ واقدى،

٢١٣، ٣٣٢، ٣٣٣، ٤٨٤، ٤٩٤

المغانم المطابه في معالم طابه/ فيروزآبادى،

٤٦، ٤٩، ٤٥، ٧٢، ٢١٠، ٢٥٨، ٢٧٠، ٢٨٠، ٢٩٨، ٣٢٥، ٣٤٦، ٣٦٤، ٣٦٧، ٣٧٠، ٣٧٣، ٣٧٧، ٣٨١، ٣٨٧، ٣٩١، ٤٠٠، ٤٠٤، ٤٠٧،

٤١٥، ٤١٦، ٤٩٦، ٥٠١

مغنى المحتاج/ خطيب شرييني،

٤٣٥، ٤٣٦

مقاتل الطالبين/ ابوالفرج اصفهاني،

٤٤٦، ٤٨٤، ٤٨٦، ٤٨٧، ٥٢٣، ٥٢٧

ملوك الريحاني/ امين الريحاني،

٤٨٨

المناسك و اماكن طرق الحج و معالم الجزيره / ابو اسحاق حربي،

٣٥٩، ٣٤٢، ٣٠٩، ٢٨٠، ٢٧٧، ٢٦٦، ٢٥٩، ٢٤٤، ٢٣٩، ٢١١، ٢٠٦، ١٤٤، ١٢٧، ١٠٥، ١٠٤، ١٠٢، ١٠٠، ٩١، ٨٦، ٨٤، ٧٢، ٦٥،
٤٩٦، ٤٠٠، ٣٨٠

المناقب / ابن شهر آشوب،

٥٠٦، ٤٨٧، ٤٤٨، ٤٤٧، ٤٤٥، ٢٩٩، ١٧٣، ١٥٢، ١٤١

مناقب / خوارزمي،

٤٦٩، ١٩٤

المنتقى / مولود النبي، ترجمه فارسي سير كازروني،

٢٢٠، ٢٠٥، ٨٠

منتهى الآمال / شيخ عباس قمي،

٤٨٢

منتهى المطلب في تحقيق المذهب / علامه حلي،

٤٣٧

منتهى المقال / ابو علي،

٢٩٩

من لا يحضره الفقيه / شيخ صدوق،

٤٢٠، ٢٠٣

المنهاج في شرح صحيح مسلم / نووي،

المواهب اللدنيه،

٤٧١

الموسوعه العربيه الميسره / محمد شفيق غربال،

٣٥٤

الموطأ/ مالك بن انس،

٥٤، ١٣٣، ١٤١، ١٥٦، ٢١٣، ٢٤٣، ٣٧٢،

ص: ٥٤٣

٣٩٦، ٤١٩، ٥٢٤

الميزان في تفسير القرآن / محمد حسين طباطبائي،

٢٠٢

ن

النجوم الزاهره / ابن تغرى بردى،

١٤٨، ٥٢٥

نزهه القلوب / حمد الله مستوفى،

١٠٨، ١٤٩

نزهه الناظرين في مسجد سيد الاولين والآخرين / جعفر برزنجى،

١١٢، ١٧٤

نسب نامه / زامباور،

٣٢٥

نظم الدرر في تناسب الآيات والسور / برهان امين بقاعى،

٤٤٣

النّهايہ / ابن اثير،

١٨١، ٢٣٧، ٢٧٠، ٣٢١، ٣٦٣، ٣٦٩، ٣٩٩

النّهايہ / شيخ طوسى،

٤٣٧

نهايہ الإرب / نويرى،

٥٦، ٤٧، ٧٧، ١٥٥، ٣١٧، ٣٩٦، ٤٦٦، ٤٧٤، ٤٧٧

نهج البلاغه / اهتمام، صبحى الصالح،

٤٨٣، ٤٦٩

نيل الأوطار / شوكانى،

٢٣٠

و

وجوه قرآن / ابوالفضل تفيضى،

٣٣١، ٤٤

وجه دين / ناصر خسرو،

٤٨٨

وسائل الشيعة / حر عاملى،

٢٧٢

وصف المدينة المنوره / على بن موسى،

١١٥، ٢١٤، ٢٣٥، ٢٤٠، ٢٤٥، ٢٤٨، ٢٥١، ٢٦٢، ٢٦٨، ٢٧٨، ٢٨١، ٢٩٢، ٣٢٦، ٣٥٥، ٣٨٢، ٣٨٨، ٤٠١، ٤٢٩، ٤٥١، ٤٨٠، ٤٩٧،

٥٢٨، ٤٩٨

وصف المدينة الطيبه،

٤٢٢

وصف مكة والمدينه وبيت المقدس / تلمسانى،

٥٨، ٢٧٧

الوفاء بما يجب لحضره المصطفى / سمهودى،

١٠٨، ٢٣٠، ٢٣٥، ٢٤٦

وفاء الوفا باخبار دار المصطفى / سمهودى،

٣٧، ٤٨، ٤٩، ٥٩، ٦٦، ٧٩، ٩٣، ٩٤، ٩٧، ١٠٠، ١٢٧، ١٤٤، ١٤٥، ١٥٦، ١٧٨، ١٨٠، ١٨٨، ١٩٣، ٢٢٠، ٢٣٨، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٤٨،
٢٤٩، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٧، ٢٧٧، ٢٨١، ٢٨٣، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٢، ٢٩٩، ٣٠٦، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٨، ٣٢٥، ٣٣٢، ٣٤٢،
٣٤٥

ص: ٥٤٤

٥٠٥ ، ٤٩٦ ، ٤٩١ ، ٤٨١ ، ٤٨٠ ، ٤٧٩ ، ٤٧٢ ، ٤٧٠ ، ٤٥٠ ، ٤٤٥ ، ٤٢٥ ، ٤٢٤ ، ٤١٠ ، ٤٠٨ ، ٣٩٩ ، ٣٩١ ، ٣٧٤ ، ٣٥٩ ، ٣٥٨ ، ٣٥٣ ، ٣٤٩

٥١٢ ، ٥١٠ ، ٥٠٨

وفيات الأعيان/ ابن خلكان،

٥٢٥ ، ٣٥٣

٥

هفت باب بابا سيدنا/ ابوالحق قهستاني،

٤٨٨

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹